

شخصیت و قیام زید بن علی علیه السلام

نویسنده : سید ابوفاضل رضوی اردکانی

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهم السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

پیشگفتار

بسمه تعالی

تاریخ شیعه با خون نوشته شده است، و راز بقاء و عظمت این مکتب همان فداکاری ها و مجاهدت های رهبران راستین و مردان شایسته و تربیت یافته آن است. از آن روزی که مسیر خلافت اسلامی و رهبران صحیح مردم، که پایه گذار آن شخص رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود، به دست عده ای نالایق و هوسران افتاد، شیعیان به رهبری پیشوایان خود در مقابل آن انحراف بزرگ قیام کردند و ائمه معصومین از خاندان پاک پیامبر که خداوند رسالت رهبری امت اسلام را در زمان فقدان پیامبر مسلمین به عهده آنان نهاده بود به روشنگری و جهاد پیا خاستند.

چهره درخشان فرزندان پاک پیامبر که مدافعان راستین این مکتب بودند، در تاریخ پر هیجان شیعه می درخشد.

رهبران و پیشوایان شایسته شیعه گاهی با جهاد، و گاهی با سکوت و گاهی با نبرد مسلحانه، در حفظ و عظمت میراث پیامبر که قرآن و عترت و سنت بود و به تعبیر واقعی آن «تشیع» است کوشیدند.

نهضتها و قیام های خونین آنان بیش از هر عامل دیگر به مکتب جان و حرکت داد.

و در این میان قیام خونین و نهضت ثمربخش زید بن علی عَلَيْهِ السَّلَام شعله ای درخشان و گرم بود که پایه های حکومت های پوشالی خلفای غاصب را لرزاند و به شیعیان نور و حرکت و گرمی بخشید.

با قاطعیت می گویم: قیام زید بعد از قیام خونین حسین بن علی علیه السلام شکوهمندترین و شورانگیزترین نهضت مقدسی بود که در عالم شیعه به وقوع پیوست، و دیگر نهضتها از این دو نهضت اصیل مایه گرفتند.

انگیزه نگارش

نام پرافتخار زید بن علی بن الحسین علیه السلام، با انقلاب خونین و قیام خدا پسندانه اش همراه است.

و هر کس نام «زید» را شنیده باشد، کم و بیش قیام و شهادت او نیز به گوشش خورده است، شاید افراد زیادی باشند که بخواهند بدانند، زید که بود؟ و انگیزه قیامش چه بود؟ و نتیجه آن قیام چه شد؟ و بالاخره این ابهام را درک کنند و ماهیت آن را بدانند.

شاید تاکنون کتابی در این زمینه بدین نحو (مبسوط و تحقیقی) نوشته نشده باشد و تنها کسانی که اطلاعاتی از حالات و قیام زید بن علی علیه السلام دارند در لابلای کتب مختلف روانی و تاریخ اسلامی و یا بعضی کتاب ها و جزوات مستقلی که شامل شرح حال این مجاهد بزرگ است دیده باشند.

از آنطرف، اظهار نظرهای متضاد و متغایر پیرامون ماهیت قیام این رجل انقلابی آل محمد صلی الله علیه و آله تا اندازه ای سبب ابهام شخصیت و نهضت او برای بعضی از افراد مسلمان شده است.

بزرگان شیعه و علمای رجال - از قدما تا متاخرین و معاصرین - قیام او را نهضتی اصیل و حساب شده و با رضایت امام صادق و اذن و نظریه معصوم علیه السلام می دانند.

لیکن، برخی با نظری غیر محققانه و سطحی، قیام زید را یک قیام خودسرانه و بدون رضایت و نظر امام می پندارند.

و ما « ان شاء الله » در این کتاب، ثابت خواهیم کرد که : نهضت حضرت زید بن علی علیه السلام نهضتی اصیل و قیام ثمربخش و آموزنده بوده است. و کاملاً با نظر و رضایت امام علیه السلام و اذن معصوم صورت گرفته است.

و علت خفای این حقیقت و ابهام آن، موقعیت سیاسی امام صادق علیه السلام و تدبیر محتاطانه رهبر انقلاب و مقتضای جنبش بوده است. و در واقع می توان گفت : زید علیه السلام فرمانده انقلاب آل محمد صلی الله علیه و آله به رهبری سری امام صادق علیه السلام بوده است.

و این کتاب روشنگر حقایق بالاست.

درس آموزنده

چون نهضت انبیاء و ائمه علیهم السلام و پیشوایان بزرگ اسلامی، همیشه سرمشق و درس آموزنده ای برای توده های مسلمان بوده است.

لذا لازم است ما زندگانی و قیام حضرت زید بن علی علیه السلام را به طرز شایسته و دقیق بررسی کنیم، و از تجزیه و تحلیل آن نتیجه مثبت بگیریم. و به یاری خدا راه این مجاهد بزرگ اسلام را ادامه داده و همانطوری که امام حسین علیه السلام فرمود: « لکم فی اسوة » انقلاب من سرمشق شماست، مکتب آنان را الهام بخش زندگی خویش قرار دهیم.

تشکر و قدردانی

از دانشمند مبارز و متعهد حضرت حجة الاسلام و المسلمین جناب آقای سید حسین آیت اللهی شیرازی دامت برکاته (امام جمعه محترم شهرستان جهرم)، که مرا در تالیف این کتاب ترغیب فرمودند، صمیمانه تشکر و قدردانی می کنم.

سلامتی و موقعیت این روحانی خدمتگزار و مسؤؤل و همه مسلمانان را در راه نشر احکام قرآن و تنویر افکار عمومی از خداوند بزرگ مسئلت دارم.

مؤلف

فصل اول : ویژگی های شخصی

بسم الله الرحمن الرحيم

پدر زید بن علی عليه السلام

پدر عالیقدر زید، امام علی بن الحسین عليهما السلام امام چهارم شیعیان است، او امامی معصوم و شخصیتی بی نظیر بود. البته شرح حال این پیشوای بزرگ اسلام در کتب مستقل و ارزنده نوشته شده است و ما در اینجا لازم نمی دانیم که به نحو تفصیل متعرض حالات ایشان شویم، فضائل این امام عالی مقام بی کران و بی انتها است.

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست که تر کنم سرانگشت و صفحه بشمارم

اما بنحو اشاره در زهد و تقوا مردی بی نظیر بود «کان قد بلغ الغایة فی العبادة و التدين»⁽¹⁾ یعنی او به انتها درجه تقوا و تدین نائل شده بود. بطوری که از کثرت عبادت، بستگان و آشنایان ایشان وحشت هلاکت او را داشتند، و آن حضرت را از عبادات طاقت فرسا و مشقت آمیز نهی می کردند، ولی او ترتیب اثر نمی داد، و یک لحظه از توجه به خدا غافل نبود.

او در علم و فقه و فضائل همتائی نداشت «فلم یر هاشمیا افضل و لا افقه منه»⁽²⁾ در بین خاندان بنی هاشم از او افضل و افقه دیده نشد وی در کرم و احسان وجود و سخاوت ضرب المثل بود.

«و کان یخرج فی اللیل حاملا الدنانیر و الدراهم فیوزعها علی الفقراء...»⁽³⁾

یعنی (در نیمه های شب، پول و خرجی را خود شخصا به در خانه تهیدستان می برد و بین آنان تقسیم می کرد) پس از آنکه حضرت را مسموم ساختند و چشم از جهان بست، فقرا فهمیدند که، سرپرست و دلسوز آنان، امام سجاد بوده است.

موقعیت سیاسی امام سجاد علیه السلام

وی در انقلاب کربلا دوش بدوش پدر معصومش امام حسین علیه السلام و سایر شهدا همراه بود و خداوند او را بوسیله بیماری از مرگ در آن موقعیت حساس نجات داد، او در سخت ترین دوره ها بار مسؤ ولایت امامت را به دوش کشید و به خاطر نجات توده ها از اسارت، زنجیر اسارت را به خود حمل کرد و پس از واقعه عاشورا در کوفه و شام و سپس در مدینه به رسالت الهی و انقلابی خویش ادامه داد.

امام در عصری قرار گرفته بود که فشار و خفقان و رعب از ناحیه حکومت اموی همه جای کشور وسیع اسلامی آن روز را احاطه کرده بود. عصر امام سجاد، عصر نهضتها و خونخواهی و قتل و کشتار بود. او رسماً نهضت مقدس مختار بن ابی عبیده ثقفی را چون در راه هدف صحیح و طرفداری از حکومت علوی و انتقام خون شهیدان کربلا بود تصویب کرد و مختار را مورد تفقد و مرحمت قرار می داد. ⁽⁴⁾

امام سجاد علیه السلام و فتنه عبدالله زبیر

در فتنه عبدالله زبیر و قیام او علیه بنی امیه، امام معصوم ما به هیچ وجه دخالت نداشت، چون قیام فرزند زبیر بخاطر برگرداندن مجرای خلافت به مسیر اصلی خود نبود، بلکه نهضتی بود که روی منافع شخصی خود عبدالله و طرفدارانش دور می زد، و از حقوق از دست رفته ملت اسلام مخصوصاً حق اهل بیت پیامبر سخنی در میان نبود، لذا امام سجاد در این موقعیت سخت به فکر فرو رفته بود و از سرنوشت امت بسیار بیمناک بود. ابوحزمه ثمالی، یار وفادار حضرتش می گوید: ⁽⁵⁾

«به در خانه امام سجاد رسیدم، خواستم دق الباب کنم، ادب نسبت به امام این اجازه را به من نداد، نشستم تا خود امام از خانه بیرون آمد، سلام و عرض ادب کردم، جوابم داد و مرا دعا فرمود. آنگاه با او به کنار دیواری رسیدیم.

فرمود: ابا حمزه این دیوار را می بینی ؟

عرض کردم: بلی، فرزند بیغمبر. فرمود: روزی بر همین دیوار تکیه زده بودم و بسیار محزون و گرفته بودم، ناگهان مردی خوش صورت و خوش لباس بر من ظاهر شد، و روبروی من به من می نگرید، سپس گفت: ای علی بن الحسین، چرا تو را غمگین و محزون می بینم؟ آیا بر دنیا غصه می خوری؟ و حال آنکه رزقی است حاضر، و خوب و بد از آن برخوردارند، گفتم: نه برای دنیا غصه ای ندارم، گفت: و اگر ناراحتی تو برای آخرت است، و حال آنکه آن وعده ایست درست و ملکی قاهر بر آن روز حاکم است، گفتم: نه برای آخرت هم نگران نیستم، پرسید: پس این گرفتگی و حزن تو از چیست؟

گفتم: از سرنوشت ملت اسلام، از فتنه پسر زبیر بيمناکم.⁽⁶⁾

امام سجاد، در زمان حکام جنایتکار اموی تحت نظارت مستقیم و یا غیر مستقیم آنان قرار گرفته بود. و تمام حرکات و سکنات حضرتش را مراقب بودند. و امام را از بیان احکام الهی و حتی مسائل فرعی فقهی باز می داشتند و بارها او را با وضع رقت بار و توهین آمیز به دربار احضار می کردند.⁽⁷⁾

فرزندان امام سجاد علیهم السلام:

طبق نقل مرحوم شیخ مفید⁽⁸⁾ تعداد اولاد امام چهارم 15 نفرند، چهار دختر و

یازده پسر که عبارتند از:

- 1 - امام محمد باقر علیه السلام 2 - عبدالله 3 - حسن 4 - حسین 5 - زید 6 -
 عمر 7 - اصغر 8 - عبدالرحمن 9 - سلیمان 10 - علی 11 - خدیجه 12 -
 محمد اصغر 13 - فاطمه 14 - علیه 15 - ام کلثوم

مادر زید علیه السلام

در نام مادر وی اختلاف است، بعضی او را به نام «جیداء» یا «جید» یاد کرده اند⁽⁹⁾ و بعضی نام او را «حیدان» می دانند⁽¹⁰⁾ و در روایتی امام سجاد علیه السلام او را به نام «حوراء» می خواند⁽¹¹⁾

او کنیز بود شایسته و با نجابت، که مختار بن ابی عبیده ثقفی او را به سی هزار درهم خرید،⁽¹²⁾ این در نظرش جلوه کرد و او را خوشایند شد، که با خود گفت: نه، من لیاقت این زن را ندارم، او شایسته علی بن الحسین علیه السلام است و او را به عنوان هدیه ای ارزنده به خدمت امام فرستاد، و این بانو از امام چهارم دارای چهار فرزند شد، سه پسر و یک دختر، فرزند اول او، قهرمان کتاب ما زید علیه السلام نامیده شد. و سه فرزند دیگر عمر، علی و خدیجه نامگذاری شدند.⁽¹³⁾

این بانو، زنی با نجابت و پرهیزگار و پاکدامن بود. روزی امام باقر علیه السلام چشمش به زید افتاد، فرمود: «لقد انجبت ام ولدتک یا زید» یعنی ای زید مادر نجیبی تو را زاده است.⁽¹⁴⁾

مشخصات زید علیه السلام

نام مقدس او همانطوری که مبسوطا خواهد آمد «زید» است که پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از میلاد او، این نام را برایش انتخاب کرد.

لقب های او عبارتند از:

- 1 - «شهید» که در بعضی روایات او را با این لقب یاد کرده اند. 2 - «حلیف القرآن» یعنی همپیمان قرآن. بخاطر ممارست و ارتباط فراوان او با

کتاب خدا این لقب برای او یادگار مانده است. 3 - «زیدالازیاد» کنایه از مقام والا و عظمت و شخصیت بی نظیر او نسبت به همانام های او (مانند: زید بن حارثه، زید بن ارقم، زید بن حسن،...) می باشد. (15)

کنیه او «ابوالحسین» است به خاطر اینکه یکی از فرزندان رشید او به نام حسین بود، بنابراین او را به این کنیه می خوانند. (16)

نقش انگشتر

بزرگان صدر اسلام و نیز در زمان ائمه علیهم السلام مسلمین روی نگین انگشتر خود جمله و مطلبی را حک می کردند که در واقع این به حساب شعار فکری و تجلی روحی شخص گذاشته می شد.

زید که مظهر جمیع صفات عالیه بود، دو صفت از بهترین صفات کمالیه را که عبارت از «صبر» و «راستگویی» می باشد شعار خویش قرار داد و نگین انگشتر خود را با آن زینت داده بود و آن دو جمله «اصبر تو جر - اءصدق تنجح» یعنی «شکیبا باش تا به پاداش آن برسی» و «راستگو باش تا نجات یابی» نقش خاتم «زید» فرزند انقلابی امام سجاد علیه السلام بود. (17)

سیمای زید علیه السلام

زید علیه السلام دارای قامتی رشید بود و صورتی زیبا و با ابهت داشت که متانت و وقار از آن به خوبی آشکار بود.

چشمان درشت و سیاه و جذاب با ابروانی کشیده و نزدیک به هم و محاسنی پریش و پیشانی برجسته و بلند و بینی برآمده و کشیده او هر بیننده را به یاد صورت زیبا و نمکین جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله می انداخت.

موی سر و صورتش سیاه بود، ولی در اواخر عمر گرانمایه اش با تارهای سفیدی، محاسن او جو و گندمی نمایش می داد. (18)

فروغ معنوی و نور ایمان در صورت او بیننده را مجذوب خود می ساخت، بطوری که خصیب وابشی می گوید: «کنت اذا راءیت زید بن علی علیه السلام رایت اساریر النور فی وجهه» یعنی هرگاه زید بن علی را می دیدم فروغ نور را در صورتش مشاهده می کردم.⁽¹⁹⁾

همسران وی

او در طول زندگی خود سه زن عقدی و سه کنیز داشت اولین همسری که زید علیه السلام انتخاب کرد «ریطه» دختر ابی هاشم عبدالله بن محمد حنفیه بود، این زن از بانوان با شخصیت و بنام بنی هاشم بود، او در اواخر عمر دو زن دیگر در شهر کوفه اختیار کرد.⁽²⁰⁾

فرزندان زید

او دارای چهار فرزند پسر بود که هر یک خود شخصیتی برازنده و عالم و مجاهد بودند، به نامهای یحیی، (که مادرش ریطه است) عیسی، حسین و محمد (که مادر این سه نفر کنیز بودند).

و ما، در همین کتاب (فصل شانزدهم) شرح حال آنها را به تفصیل نگاشته

ایم.

فصل دوم : تولد

تاریخ ولادت

روز ولادت «زید» به هیچ وجه مشخص نیست و بین مورخین در سال ولادتش نیز اختلاف است.

ابن عساکر (متوفای 571 ه ق) سال تولد او را 78 ه ق می داند⁽²¹⁾ و مورخ دیگر به نام محلی (متوفای 652 ه ق) سال ولادت او را 75 ه ق یاد می کند⁽²²⁾ و برخی سال میلاد او را سنه 80 پنداشته اند.⁽²³⁾

گرچه دانشمند بزرگ شیعه، شیخ مفید⁽²⁴⁾ یادی از سال ولادت او نکرده، اما نتیجه کلام وی مؤید قول ابن عساکر در تهذیب است، زیرا روایات متفق است که عمر گرانمایه حضرت زید علیه السلام در موقع شهادت 42 سال بود⁽²⁵⁾ و شیخ مفید سنه شهادت او را 120 ه ق می داند. بنابراین باید سال ولادت او سنه 78 باشد. اما شیخ مفید در کتاب دیگرش «(مسارالشیعه)» سال شهادت او را سنه 121 اول صفر ذکر می کند و ظاهراً این تاریخ را اختیار کرده است.⁽²⁶⁾

در مقدمه کتاب «مسند امام زید»⁽²⁷⁾ در شرح حال حضرت زید بن علی علیه السلام سال ولادت او را 76 هجری و سال شهادت را 122 و مدت عمر حضرتش را 46 سال می داند و شیعیان زیدی اکثراً این تاریخ را معتبر می دانند. و بعضی سال ولادت او را 66 یا 67 دانسته اند⁽²⁸⁾ و دلیل می آورند که چون مختار در سال 67 به شهادت رسید، لذا معقول نیست او در سال های پس از 67، مادر زید را به امام سجاد علیه السلام هدیه داده باشد.

نظر ما

در تعیین سال ولادت حضرت زید علیه السلام می توان نظریه دیگری را ارائه داد که بیشتر مقرون به حقیقت است و تا اندازه ای اطمینان آور است و آن سال «79 ه ق» است.

به این بیان: همانطوری که در صفحه قبل اشاره شد اکثر علمای علمای بزرگ و مورخین معتبر در این مطلب اتفاق نظر دارند که، عمر مبارک زید 42 سال بوده و سنه شهادت او را 121 ه ق. می دانند، مانند:

شیخ طوسی⁽²⁹⁾ شیخ مفید⁽³⁰⁾ مسعودی⁽³¹⁾ ابوالفرج اصفهانی⁽³²⁾ طبری⁽³³⁾ و «نقدالرجال»⁽³⁴⁾ و جمع دیگری از مورخین و محدثین.

از این اقوال می توان اطمینان حاصل کرد که سال شهادت زید بن علی «121 ه ق.» بوده و اگر مقدار عمر حضرتش را که 42 سال است از این مدت کم کنیم، سال ولادت⁽⁷⁹⁾ بدست می آید. «والله اعلم.»

نور امید

زید در زمانی سخت و دوره ای وحشت بار چشم به جهان گشود، در زمانی که بنی امیه در اوج قدرت و عمالشان یکه تاز میدان کشور وسیع اسلامی آن روز بودند.

در آن زمان، آزادیخواهان و انقلابیون علوی بالا خص بزرگ آنان و تنها یادگار امام حسین علیه السلام یعنی امام علی بن الحسین علیه السلام در فشار سخت سیاسی بودند و تمام حرکات و سکنات حضرتش در کنترل عمال کثیف حکومت بود، نه تنها او از بیان احکام الهی ممنوع بود، بلکه تماس های او با افراد هم در کنترل آنان بود.

زید بن علی علیه السلام در دوره ای پا به عرصه وجود نهاد که ملت در بند کشیده
مسلمان آن روز آرزوی فرمانده ای انقلابی، مخصوصا از خاندان علنی علیه السلام را
در دل می پروراند.

او در زمانی متولد شد که کوچکترین قیام مسلحانه علنی توسط ائمه دین
علیهم السلام سبب از هم پاشیدن تمام آمال شیعیان و انقلابیون و در نتیجه محروم ماندن
مردم از وجود ائمه معصوم علیهم السلام و بی نظیر خویش می شد، و حتی کمترین
اثری از اسلام واقعی باقی نمی ماند.

در این شرایط سخت احتیاج به فرماندهی لایق و ارزنده از دودمان نمونه
ابوطالب در همه جا محسوس بود و باید فرد بارزی از ایشان با صلاحدید امام
به نحو سری و تاکتیکی، فرماندهی رسمی نبرد مسلحانه را به عهده بگیرد.

آری، در یک چنین محیط حساس و پر خفقان و در سحرگاه یکی از روزها
یعنی هنگام طلوع فجر نوری در خانه کوچک امام علی بن الحسین علیه السلام در
مدینه، محله بنی هاشم درخشید، و ولادت نوزادی را بشارت داد ⁽³⁵⁾ و این نور
بعدها نه تنها دل‌های تاریک و ماء‌یوس و یا خانه‌ها و کوچه‌ها و قریه‌ها و
شهرها و بازداشتگاه‌ها و زندان‌ها را روشن ساخت، بلکه این اشعه از فراز
قرون و اعصار گذشت، و برای همیشه چون مشعلی تابناک و جاوید در قلب
انقلابیون مسلمان درخشیدن گرفت و به قوت روشنائی خود راه تاریک و پر
پیچ و خم نهضت‌های اصیل اسلامی را منور ساخت.

رؤیای امام چهارم علیه السلام

«ابوحزمه ثمالی» یکی از یاران وفادار و نزدیک امام چهارم علیه السلام است و
دعای مفصل معروف ابی حمزه ثمالی را از امام آموخت، او یکی از رجال

برجسته علم و حدیث و از فقهای عالیقدر اسلام بشمار می رود⁽³⁶⁾ و بسیار مورد علاقه امام چهارم علیه السلام بود.

ابوحمزه می گوید:⁽³⁷⁾ سالی عازم زیارت خانه کعبه شدم و از آنجا به مدینه مشرف شدم تا خدمت مولایم امام سجاد برسم و تجدید عهد و عرض ارادت می کنم، به همین منظور به خانه امام رفتم و در زدم، پس از اذن ورود در اطاعتی نشستم، امام نزد من آمد، و پس از سلام و احوالپرسی و اندکی وقت، حضرتش با حالتی صمیمانه لب را به سخن گشود و فرمود:

اباحمزه، خوابی دیده ام برای تعریف کنم، خواب دیدم مثل اینکه داخل بهشت هستم و در آنجا از همه نعمتهای بهشتی برخوردار بودم، از جمله حوریه ای زیبا برایم آوردند، که هیچگاه به زیبایی او احدی را ندیده بودم، در همین حال که من بر جایگاه مخصوص خود تکیه زده بودم، و لحظاتی از معاشرت من با آن حوریه گذشته بود، که ناگهان صدایی به گوشم رسید که می گوید: ای علی بن الحسین، زید برای تو مبارک باد و سه مرتبه این بشارت غیبی را شنیدم.⁽³⁸⁾

روز بعد از آن خواب، صدای در بلند شد و شخصی کنیزی زیبا را به خدمت امام آورد و گفت: این را مولایم مختار برای شما فرستاده است.⁽³⁹⁾

(مجلسی (ره) همین خبر را با تفصیلی بیشتر و اضافاتی نقل می کند.)⁽⁴⁰⁾

ابوحمزه در ضمن نقل رؤیای امام چهارم علیه السلام اضافه می کند که:

سال بعد باز به حج رفتم و از آنجا عازم مدینه شدم و به خدمت مولایم رسیدم، دق الباب کردم در را برایم گشودند، ناگهان چشمم به امام افتاد در حالی که نوزادی زیبا در آغوش داشت، من از این منظره خوشحال شدم و حضرت بلافاصله این آیه را برایم تلاوت فرمود: « هذ ه تاء و یل رؤ یای قد جعلها ربی

حقا» یعنی این تعبیر خواب منست که خداوند آنرا حق قرار داد⁽⁴¹⁾ و اضافه کرد: این فرزند من زید است.⁽⁴²⁾

نامگذاری

مسأله نامگذاری در اسلام، اهمیت زیادی دارد، روایات فراوانی از پیشوایان ما در این زمینه رسیده که سفارش فرموده اند همیشه نامهای خوب و شایسته را برای فرزندان خود انتخاب کنید، برای نمونه نظر شما را به چند خبر در پاورقی صفحه جلب می نمایم.⁽⁴³⁾

لذا، امام چهارم علیه السلام برای انتخاب نام نوزاد عزیزش از قرآن استمداد می جوید، به همین منظور امام قرآن را به نحو تفاعل گشود و خیره خیره به صدر آن نگریست، گویی امام دنبال گمشده ای می گردد، باز قرآن را بست و دوباره آن را گشود و در آیه صدر صفحه به دقت نظر کرد.

عجیب است، این آیات که امام برای انتخاب نام کودکش می بیند، همه، آیات جنگ است و جهاد، آیه قتل است و شهادت آیه کشتن است و کشته شدن، آیه نبرد است و انقلاب.

خدایا چه سری است، دفعه اول بالای صفحه قرآن این آیه بود: « فضل الله المجاهدین علی القاعدین »⁽⁴⁴⁾ یعنی خداوند، پیکار کنندگان را بر راحت طلبان و خانه نشینان برتری بخشید.

و در دفعه دوم که امام قرآن را گشود، آیه صریح تر و تکان دهنده تر از دفعه اول آمد، و آن این آیه بود: « ان الله اشتری من المؤمنین اءانفسهم و اموالهم بان لهم الجنة، یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون و عدا علیه حقا فی التوریه و الانجیل و القرآن و من اوفی بعهده من الله، فاستبشروا بیعکم الذی بايعتم به و ذلک هو الفوز العظیم. »⁽⁴⁵⁾ خداوند جان و مال مؤمنان را خرید، به اینکه برای

آنان است بهشت جاوید، آنانکه در راه خدا پیکار می کنند و می کشند و کشته می شوند، وعده ای است حق بر خدا در تورات و انجیل و قرآن، و کیست وفا کننده تر به عهد از خدا، پس به این معامله تان دلشاد باشید، و این همان رستگاری بزرگ است.

این همان زید است

امام قرآن را بست، و با چهره ای آرام و مطمئن، سه مرتبه فرمود: « هو واللّه زید... » به خدا قسم این همان زید است !!

و از آن پس او را به نام «زید» خواندند. (46)

آری امام، بارها از پدرش، امام حسین علیه السلام و او از امیرالمؤمنین او نیز از رسول خدا مکرر نام زید را شنیده بود، و می دانست که سخن جدش از روی هوا و هوس نیست و گفته های او راست و درست است، و به این نکته توجه داشته که فرزند رشید و مجاهدی از او به وجود می آید، و در راه خدا به شهادت می رسد و این فرزند را پیامبر و پدرانیش به نام زید خوانده اند.

لذا امام با تطبیق آیات و جهاد و شهادت با پیشگوئی های جد و پدرانیش یقین حاصل می کنند که این همان زید است، این همان انقلابی شهیدی است که خداوند نام او را تعیین کرده و جبرئیل آن را به پیامبر گفته و رسول خدا مکرر او را به این نام یاد کرده است، این مطلب را علامه مجلسی در رساله «مفتاح الغیب» یادآور شده است.

اخطب خوارزم در مقتل می گوید: موقعی حضرت زید علیه السلام متولد شد امام پس از آن استخاره فرمود: « عزیزت عن هذا المولود و انه لمن الشهداء » یعنی من از این مولود مفتخر گشتم، و او از شهیدان است. (47)

این همان کودکی است که قبلاً پیامبر اسلام اسم وی را تعیین کرده و نام او را با عظمت و مهر یاد کرده است. (48)

و ائمه دین بارها این نام را به زبان جاری می کردند و ولادت و ظهور و قیام وی را بشارت می دادند.

این همان فرزندی است، که امیرالمؤمنین قبلاً بشارت ظهور و قیام او را داده و مردم را به یاریش تحریک می کند (49) و در مواردی با دل پر غم و چشم اشکبار از او یاد و تجلیل می کند. (50)

این همان فرزندی است که، امام سجاد بارها یادآور می شد. (51)
این همان عالم شب زنده داری است که مقام او در میان شهداء در صحنه قیامت می درخشد. (52)

این همان فقیه مسؤل ولی است که آثار فراموش شده اسلام را احیاء می کند و بخاطر امر به معروف و نهی از منکر می جنگد. (53)

این همان جانباز سلحشوری است که نبرد او سرمشق همه انقلابیون و مبارزین است. (54)

این همان عابد و همراه قرآن است که او را لقب «حلیف القرآن» دادند. (55)
این همان، در خون غلتیده راه حقی است که بخاطر نجات توده ها از بند اسارت و تغییر رژیم غاصب وقت و تشکیل حکومت علوی و تفویض آن به امام صادق، جام شهادت می نوشد. (56)

این همان برهم زننده حکومت ننگین بنی امیه و متزلزل کننده بنیان ظلم و جنایت است و همان جسد سوخته ایست که خداوند بعد از او اذن به هلاکت بنی امیه داد. (57)

این همان قهرمان دلیری است که فداکاریها و شجاعت او در تاریخ ضرب
المثل است. (58)

این همان فرزند عزیزست که امام چهارم او را چون جان شیرین به بغل می
گیرد و می بوسد و دوست دارد. (59)

این همان، مجاهدی است که امام باقر به وجودش افتخار می کند. (60)

این همان، شهید عزیزست که امام صادق به یاد او اشک می ریزد. (61)

فصل سوم : پیشگوئیهای پیشوایان درباره زید

پیشگوئیهای پیامبر ﷺ

نام مقدس زید عَلَيْهِ السَّلَامُ و خصوصیات فضائل و قیام و شهادت حضرتش قبلا به وسیله پیامبر اسلام و ائمه معصومین پیشگویی شده بود، و روایات متعددی در این زمینه در دست است که اینک ملاحظه می فرمایید، و ما برای توجه بیشتر خوانندگان عزیز عین این روایات را در پاورقی می آوریم.

زید و یارانش بدون حساب داخل بهشت می شوند

1 - روزی پیامبر اسلام خطاب به فرزند عزیزش، حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: ای حسین، از صلب تو مردی خارج می شود بنام زید.

سپس پیامبر به فضائل و شخصیت زید و همزمانش اشاره می کند و می فرماید: (او و یارانش در روز قیامت، مقام مشخص و برتر از همه دارند و بر همه مردم مقدمند، آنان با صورتهای نورانی و چهره هایی گلگون بدون حساب داخل بهشت می شوند. ⁽⁶²⁾)

2 - و در جای دیگر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قیام و شهادت و مکان شهادت و به دار زدن او را خبر می دهد و سپس با جملاتی رسا و سنگین به مقام معنوی و درجات عالیه اخروی زید عَلَيْهِ السَّلَامُ اشاره می کند و می فرماید: او قیام می کند، و در کوفه به شهادت می رسد و در کناسه به دارش می زنند، و بعد از دفن، دشمنان، بدن او را از قبر خارج می سازند، درهای آسمان برای عروج روحش گشوده می گردد و فرشتگان آسمان و اهل زمین از روح او شاد می گردند. ⁽⁶³⁾

همنام زید

3 - زید بن علی عَلَيْهِ السَّلَامُ آنقدر محبوب رسول خدا و مورد علاقه حضرتش بود که حتی پیامبر اسلام به همنام زید ابراز علاقه می کند.

روزی حضرتش اشاره به زید بن حارثه کرد و فرمود: ای زید، نزدیک من بیا، نام تو سبب شده، که محبتم به تو بیشتر شود، تو همنام محبوبی از اهل بیتم می باشی. (64)

4 - و در جای دیگر پیامبر اسلام شهادت زید و به دار آویختن حضرتش را خبر می دهد و سپس می فرماید: چشمی که به عورت او نگاه کند بهشت را نبیند. (65) چون چهار سال بدن مقدس حضرت زید به نحو دلخراشی به دار آویخته بود و عمال حکومت خون آشام بنی امیه از پائین آوردن و دفن آن جلوگیری می کردند. (66)

5 - ابوذر غفاری، آن صحابی راستین رسول خدا ﷺ می گوید: روزی به خدمت رسول الله ﷺ مشرف شدم، حضرتش را سخت گریان و متاءثر دیدم، این حالت مرا منقلب کرد، علت گریه حضرت را پرسیدم، پیامبر در جوابم فرمود: جبرئیل به من خبر داد که از صلب فرزندان حسین پسری به دنیا می آید به نام «علی» که در میان فرشتگان و مقربان الهی او را «زین العابدین» خوانند و از او فرزندی بوجود خواهد آمد به نام «زید» این فرزند به مقام شهادت نائل می شود. (67)

6 - جریر بن حازم، می گوید: پیامبر خدا ﷺ را در عالم رؤ یا دیدم او در حالی که به درختی که زید بن علی علیه السلام را به آن دار زدند و جسد زید بالای دار بود تکیه زده بود، پیامبر با حالت متعجب می گفت: «اهكذا تفعلون بولدی» یعنی آیا با فرزندم چنین رفتار می کنید. (68)

اخبار غیبی امیرالمؤمنین علی علیه السلام

7 - امام امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ای حماسی و پرشور خطاب به مردم، قیام زید را خبر می دهد و حتی نام قاتل او را تصریح می فرماید و از مردم معاصر زید می خواهد که به یاری او بشتابند، امام در این خطبه فرمود: ⁽⁶⁹⁾

ای مردم، من شما را به حق دعوت کردم، اما شما سرپیچی کردید، و از من اطاعت نکردید، شما را با چوب ادب کردم باز هم سختم را نپذیرفتید همانا بعد از من، حکام ستمگری بر شما مسلط شوند که با این عذاب کم قانع نشوند، بلکه شما را با شمشیر و تازیانه شکنجه دهند لیکن من، با این اسباب شما را عذاب نمی کنم، و شکنجه نمی دهم، زیرا هر کس در دنیا، مردم را آزار دهد، خداوند او را در آخرت عذاب می کند. و نشانه پیش بینی هایم این است که: مردی از ناحیه یمن به جانب شما می آید و بر شما مسلط می گردد و بر گرده شما سوار می شود او عمال و کارمندان را می گیرد (شاید اشاره به دستگیری عمال حکومت خالد قسری به دست یوسف بن عمر باشد) در این شرایط سخت و اوضاع وحشت انگیز مردی از خاندان ما قیام می کند، او را یاری کند، زیرا او مردم را به حق می خواند و قیامش برای نجات شماست.

مردم بعد از خبر، همه می گفتند: آن مرد از اهل بیت که قیام می کند، زید است، چون قبلا نظیر چنین خبر را از پیامبر و امیرالمؤمنین شنیده بودند. ⁽⁷⁰⁾

مقام بزرگ

8 - در این خبر که امام سجاد علیه السلام از پدر بزرگوارش امام حسین علیه السلام و او از پدر گرامیش امیرالمؤمنین نقل می کند، مقام والای حضرت زید و عظمت قدر و شخصیت بی نظیر حضرتش با جملاتی رسا و محکم بیان شده و امیرالمؤمنین

منین عَلَيْهِ به نحوی از حضرت زید و اصحاب مجاهدش تجلیل و توصیف می فرماید که نظیر این رادمردان مبارز بسیار کم در تاریخ بشریت دیده شده است. امام فرمود ⁽⁷¹⁾ در پشت شهر کوفه مردی به نام زید، قیام می کند چهره او را ابهتی خاص فرا گرفته و آن، ابهت حکومت و رهبری است، نه هیچکس از پیشینیان به مقام شامخ او دست یافتند، و نه آیندگان به آن خواهند رسید، مگر آن کسانی که چون او عمل کنند و در ایمان و مبارزه راه آن مجاهد بزرگ را پیش گیرند، با وضعیت خاصی روز قیامت او و همزمان و اصحابش جلوه گر می شوند، در دست آنان طومارهایی یا شبیه آن مشاهده می گردد، و آنان بر سر و گردن مردم (مقامی برتر از دیگران) عبور کنند، فرشتگان به استقبال ایشان آیند و به آنان گویند: اینان، هم پیمانان درستکاران پیشین و دعوت کنندگان بحقند.

بعد امام، به مقام شایسته و رفعت شاعن آن مجاهدان بزرگ اشاره کرده و می فرماید:

پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز به استقبال آنان می آید، و می فرماید: فرزندانم، شما به ماءموریت خود عمل نمودید، پس بدون حساب، داخل بهشت شوید. ⁽⁷²⁾

در اینجا او را به دار می زنند

9 - روزی امیرالمؤمنین عَلَيْهِ از موضعی که بعدا در آنجا حضرت زید را به دار آویختند می گذشت، حضرت در آن محل قدری توقف فرمود، بی اختیار به شدت به گریه افتاد، اصحاب و همراهان امام که این حالت غیر منتظره را از حضرت دیدند، آنان نیز، بی اختیار اشکشان سرازیر شد و با حال گریان علت گریه را از امام سؤال نمودند، امام در حالی که دانه های درشت اشک بر صورت مقدسش می غلتید و محاسن شریفش از اشک چشمش خیس شده بود،

فرمود: «ان رجلا من ولدی یصلب فی هذا الموضع» یعنی همانا، مردی از فرزندانم، در اینجا به دار آویخته خواهد شد. (73)

10 - امیرالمؤمنین می فرماید: پیامبر خدا، شهادت فرزندم حسن علیه السلام و به دار آویختن فرزند او (زید بن علی) را به من خبر داد.

من عرض کردم: آیا راضی به شهادت فرزندت می باشی؟

در جواب فرمود: آنچه خداوند درباره فرزندم حکم کند تسلیم و خشنودم، آنگاه دستهای خود را به دعا بلند کرد و فرمود: من دعا می کنم، تو آمین بگو، و او دشمنان اسلام را نفرین کرد و من آمین گفتم، بعد از دعا فرمود: جبرئیل به من بشارت داد، که دعای ما مستجاب است. (74)

درود خدا بر او و همزمانش

11 - «حبه عرنی» از یاران امیرالمؤمنین می گوید: من و اصبع بن نباته همراه علی علیه السلام در محل گندم فروشان و قصابان کوفه، که در آن وقت بیابانی بود، گذر کردیم، حضرت قصد داشت به مسجد کوفه برود، دیدم امام مرتب به آن مکان نگاه می کند و بشدت اشک می ریزد و جملاتی را زمزمه می کند، گوش دادم، می فرمود: پدرم فدایت، پدرم فدایت، اصبع علت گریه و زمزمه را پرسید، امام به اطراف خویش نگریست، کسی نبود، آنگاه فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به وسیله جبرئیل و او از جانب خدا به من خبر داد که در آتیه ای نزدیک فرزندی از من بوجود می آید، او در حالی که با خداوند ملاقات می کند که برای او غضب کرده و خداوند از او خشنود و راضی است او در همین جا «مثله» می شود و (اعضای بدن او را قطعه قطعه کنند) که با احدی به این وضع دلخراش نه قبل از او، نه بعد از او، چنین رفتاری نکنند درود خدا بر روح او و ارواح همزمان شهید او باد. (75)

در راه عراق

13 - موقعی که کاروان حسینی به طرف عراق پیش می رفت در بین راه وقایع جالبی پیش می آمد، از جمله مردی دروغگو مدعی بود که، گوسفندی را به یکی از غلامان امام حسین فروخته و پولش را نگرفته است، مسأله را به عرض امام رساندند، در این وقت که امام سجاد حضور داشت از آن مرد مدعی پرسید: نامت چیست؟
گفت: زید.

امام فرمود: در مدینه مردی پارچه فروش است به نام زید، او در دروغگویی معروف است.

امام حسین با لبان متبسم رو به فرزندش امام سجاد کرد و گفت: او را با این (نام) یاد نکن، پدر بزرگوام به من خبر داد که از خاندان ما، بزودی مردی قیام می کند به نام «زید» و در راه مقدسش به شهادت می رسد. در عالم بالا فرشتگان مقرب و پیامبران مرسل با روح او ملاقات می کنند و او را به مقامی رفیع بالا می برند، او و یاران مجاهدش روز رستاخیز در صحنه محشر از همه مردم مقام والاتری دارند و به آنان «دعاة الحق» یعنی داعیان حق، می گویند.
(76)

سخن جانسوز امام چهارم علیه السلام درباره زید علیه السلام

14 - امام چهارم زین العابدین علیه السلام با قلبی پر از اندوه و غم، به ابوحمزه ثمالی فرمود: ای اباحمزه، اگر بعد از من زنده بمانی، خواهی دید، که این پسر (اشاره به فرزند عزیزش زید نمود) در ناحیه ای از نواحی کوفه، او را می کشند و بعد دفنش می کنند، ولی دشمن، بدن او را از قبر بیرون می آورد و آن را بروی خاک می کشند و سپس در محلی به نام «کناسه» جسد او را به دار می زنند، و بعد سنگدلان بنی امیه بدن را از دار پایین می آورند و آن را آتش می

زنند، آنگاه قطعات سوخته بدن او را خرد می کنند و به صحرا می پاشند.
(ابوحمزه همه اینها را با چشم خود دید).⁽⁷⁷⁾

ترا به خدا پناه می دهم

15 - مردی به نام خالد می گوید: در محضر امام چهارم علی بن الحسین علیه السلام نشسته بودم، امام فرزندش «زید» را صدا کرد و او را طلبید، این پسر بچه با شتاب به سوی پدر می آمد که ناگاه با صورت به زمین خورد، و خون از صورتش جاری گشت، امام بلافاصله او را از زمین بلند کرد و در حالی که خون را از رویش پاک می کرد با دلسوزی فرمود: عزیزم، ترا به خدا پناه می دهم که تو همان زیدی باشی که در «کناسه» کوفه او را به دار می زنند.⁽⁷⁸⁾

16 - ریطه دختر عبدالله بن محمد حنفیه از زبان پدرش نقل می کند: روزی زید بن علی علیه السلام بر عمویش محمد حنفیه می گذشت، تا چشم محمد به زید افتاده برای او متاءثر شد و وی را در کنار خودش جا داد و سپس رو به زید کرد گفت: فرزند برادر، ترا به خدا پناه می دهم که همان زیدی باشی که او را در عراق به دار می زنند.⁽⁷⁹⁾

(بعضی قائلند که محمد حنفیه معاصر زید نبود و او را درک نکرده است).⁽⁸⁰⁾

خبر امام باقر علیه السلام

17 - یونس بن خباب می گوید: خدمت امام باقر علیه السلام به مکتب می رفتم، یک روز امام، زید را طلبید و به او بسیار ابراز محبت نمود و گرم گرفت، آنگاه وی را در آغوش خود فشرد و با حالتی آمیخته با اندوه و تاجر فرمود:
برادر عزیز، تو را به خدا پناه می دهم به دار آویخته کناسه باشی⁽⁸¹⁾

18 - و باز امام پنجم در تجلیل از مقام زید فرمود: « هذا سيد اهل بيته و الطالب باوتارهم » یعنی این بزرگ خاندان خویش است و به خونخواهی آنان بر نخواهد خاست. ⁽⁸²⁾

19 - و نیز امام پنجم، زید را برای خویش پشتوانه ای محکم و پناهی در حوادث می دانست، و با حالت دعا می گفت: « اللهم اشدد اذری بزید » یعنی خدایا، پشت مرا به زید قوی فرما. ⁽⁸³⁾

عموجان ترا به خدا پناه می دهم

20 - امام صادق علیه السلام نیز این جمله را به زید فرمود و خبر شهادت را در ضمن نقل حدیث معروفی که قبلا از رسول خدا و ائمه نقل کردیم تکرار فرمود. مردی از اصحاب حضرتش به نام معمر می گوید: ⁽⁸⁴⁾ من خدمت حضرت صادق علیه السلام نشسته بودم، ناگاه زید بن علی بن الحسین علیه السلام وارد شد و با دو دستش دو طرف در اطاق را گرفت، تا چشم امام به او افتاد با مهربانی و محبت به او فرمود: عموجان، تو را به خدا پناه می دهم که همان به دار آویخته کناسه باشی، اتفاقا مادر زید آنجا حاضر بود، و سخن امام را شنید، و با دلسوزی مادری و طرز تفکر زنانه، جمله بیجانی به امام عرض کرد، وی گفت: تو این را از روی حسد به فرزندم گفتی؟!

امام صادق علیه السلام با متانت و مهربانی در جواب مادر زید فرمود: ای کاش حسد بود، ای کاش حسد بود، و سه مرتبه این جمله را تکرار فرمود، بعد امام به سرگذشت قیام و شهادت زید اشاره کرده و فرمود: پدرم از جدم علیه السلام خبر داد: مردی از فرزندانم به نام زید، قیام می کند، در کوفه به شهادت می رسد و در کناسه او را به دار می زنند، بدن او را از قبر بیرون می آورند، سپس امام بقیه حدیث را که در عظمت مقام و منزلت زید است بیان فرمود و اضافه کرد: برای

روح ملکوتی او، درهای عالم بالا گشوده می گردد، و فرشتگان آسمان، از روح
ملکوتی او شاد می شوند، روح او در سینه پرنده سبز زندگی قرار داده شود، و
آن پرنده در بهشت بهر جا که بخواهد پرواز می کند.

فصل چهارم : فضائل زید علیه السلام

مقام علمی زید بن علی علیه السلام

« یرفع الله الذین آمنوا منکم و الذین اوتوا العلم درجات »⁽⁸⁵⁾

ترجمه : خداوند کسانی را که ایمان آوردند از شما، و آنان که به آنها علم داده شد به درجات عالی بالا می برد.

« و الله ما خرجت و لا قمت مقامی هذا، حتی قراءت القرآن و اتقنت الفرائض، و احکمت السنة و الاداب، و عرفت التاءویل كما عرفت التنزیل و فهمت الناسخ و المنسوخ و المحکم و المتشابه، و الخاص و العام و ما یحتاج الیه الامة فی دینها مما لا بد لها منه، و لا غنی عنه، و انی لعلی بیند من ربی. »⁽⁸⁶⁾

به خدا سوگند، من قیام نکردم و در این مقام قرار نگرفته ام، تا آنکه قرآن را خوانده ام، و واجبات و سنت و آداب را در خود استوار ساخته ام تاویل قرآن را چون ظاهر آن شناختم، ناسخ آن را از منسوخ و محکم را از متشابه فهمیدم، خاص و عام آن را فرا گرفتم و آنچه امت اسلام به آن در دین خود لازم دارد و از آن بی نیاز نیست، آموختم و همانا من از ناحیه پروردگارم با دلیل و بینه همراهم.

از سخنان جاوید زید بن علی علیه السلام

عالم آل محمد صلی الله علیه و آله

زید بن علی علیه السلام نه تنها در زهد و عبادت و شجاعت و سخاوت و مردانگی معروف است، بلکه در علم و دانش نیز او یکی از بارزترین چهره های درخشان اسلام است.

زید در احکام الهی، فقهی عمیق و دانشمندی بس سترگ بود، علم سرشار و دانش بی کران او زبانزد دوست و دشمن بود.

او در موقع بیان احکام الهی و مسائل فقهی چنان ریزبین و دقیق بود که هر گونه سؤال از او می شد، با بیان روایات و احادیث که از پدر و برادر و برادرزاده اش شنیده بود، سؤال کننده را قانع می ساخت.

مقام علمی زید آنقدر معروف و مسلم بود، که او را به «عالم آل محمد» و یا «فقیه اهل بیت» ملقب ساخته بودند.

امام صادق درباره اش می فرمود: خدا، زید را رحمت کند او عالمی درستگفتار بود. (87)

و امام هشتم در مقام تجلیل و ستایش از او می فرمود: «انه كان من علماء آل محمد» او از علمای آل محمد عليه السلام بود. (88)

باز امام صادق عليه السلام در جای دیگر زید را با عظمت یاد می کند و می فرماید: «انه كان مؤمنا و كان عارفا و كان عالما و كان صادقا» یعنی او مردی با ایمان و عارف و دانشمند و درستکار بود. (89)

جابر جعفی گوید: بر امام باقر عليه السلام وارد شدم و جناب زید هم در خدمت حضرتش نشسته بود. در این هنگام شاعر نامی و ادیب عرب «معروف ابن خر بوز مکی» وارد شد. امام به او فرمود: معروف از آن اشعار خوبت مقداری برایم بخوان، او هم این اشعار را خواند:

لعمرك ما ان ابو مالک	بوان و لا بضعيف قواه
و لا بالبدلى قوله	يعادى الحكيم اذا مانه اياه
ولكنه سيد بارع	كريم الطبايع حلوثاه
اذا سدت مطواعه	و مهمما و كلت اليه كفاه

ترجمه: سوگند به جان تو، ابومالک امیری نیست که قوای او ضعیف باشد و در سخن و گفتار ستیزه جوی نیست، موقعی که دانایی او را از چیزی نهی کند و

لیکن او آقایی است بزرگوار و خوش اخلاق و مدح و ثنای او شیرین است و اگر چیزی را بعهده وی واگذاری، از عهده برآید.

موقعی که اشعار به اینجا رسید، امام باقر دستش را روی شانه زید نهاد و فرمود: ای ابوالحسن این خوبیها همه صفات توست. ⁽⁹⁰⁾

احترام فوق العاده امام صادق علیه السلام نسبت به زید علیه السلام

عبدالله بن جریر می گوید: جعفر بن محمد علیه السلام را دیدم برای عمویش زید رکاب زین اسب را می گرفت تا سوار شود و بعد از سوار شدن، لباس او را روی زین پهن می کرد. ⁽⁹¹⁾

سعید بن خیشم گوید: بین عبدالله بن حسن و زید بن علی بر سر موقوفات علی علیه السلام مناظره بود و آن دو قاضی مراجعه کردند، موقعی که برخاستند بروند، دیدم عبدالله دوید و مرکب زید را جلو آورد و رکاب را گرفت تا وی بر مرکب سوار شد. ⁽⁹²⁾

بزرگان شیعه و شخصیت علمی زید علیه السلام

علمای بزرگ و صاحب نظرات علم رجال و حدیث مقام علمی حضرت زید علیه السلام را با عباراتی محکم و رسا بیان کرده اند و او را به عنوان یکی از بارزترین چهره های فقهی و علمی آل محمد ستایش می نمایند.

اردبیلی (ره) می گوید: زید بن علی مردی جلیل القدر و عظیم المنزلت است، او در راه خدا به مقام شهادت رسید و درباره شخصیت بزرگ او روایاتی بس زیاد رسیده است که مجال نقل آن نیست. ⁽⁹³⁾

و شیخ در کتاب «تکلمه» در مقام بیان فضائل حضرت زید علیه السلام می فرماید:

علمای اسلام بر جلالت و وثاقت و ورع و علم و فضل وی اتفاق دارند. ⁽⁹⁴⁾

شیخ طوسی در کتاب «فهرست» از عمر بن موسی وجهی (که از روایت عالیقدر اسلام است) نقل می کند که گفت: هیچکس را در تشخیص آیات قرآن از ناسخ و منسوخ و برگرداندن متشابه آن به محکم، چون زید بن علی علیه السلام ندیدم. ⁽⁹⁵⁾

علامه بزرگ امینی در کتاب «الغدیر» در مقام دفاع از ساحت مقدس حضرت زید و بیان فضائل و مناقب علمی حضرتش می گوید: «... و من مقدمی علماء اهل البیت...» ⁽⁹⁶⁾ او یکی از برجسته ترین علمای اهل بیت علیهم السلام بود، فضائل و کمالات از هر طرف او را احاطه کرده بود، علم از او چون آب چشمه می جوشید.

بزرگان اهل سنت و شخصیت علمی زید

علماء و پیشوایان بزرگ اهل سنت، مانند: ابن حجر، ذهبی، ابن تیمیه و هیشمی و ابن شبه موقع تجلیل از مقام شامخ علمی زید بن علی علیه السلام می گویند: «انه من اکابر العلماء و افاضل اهل البیت فی العلم و الفقه» یعنی زید بن علی از شخصیت‌های بزرگ علمی خاندان نبوت و برجسته ترین عالم و فقیه آنان بود. ⁽⁹⁷⁾

ابوحنیفه یکی از بزرگترین پیشوایان اهل سنت و امام فرقه حنفی ها درباره مقام علمی زید علیه السلام با جمله ای رسا و شگرف او را یاد می کند و می گوید: «شاهدت زید بن علی کما شاهدت اهله فما رأیت فی زمانه افقه منه و لا اسرع، جوابا و لا ابین قولا لقد کان منقطع القرین». «یعنی زید را چون دودمانش دیدم (در عظمت و علم) ولی در عصر او کسی را داناتر و حاضر جواب تر و خوش بیان تر از او ندیدم، او در گفتگو با قاطعیت سخن می گفت. ⁽⁹⁸⁾

سفیان ثوری، درباره زید می گوید: او داناترین خلق خدا به کتاب خدا بود، او جای حسین بن علی علیه السلام را پر کرد. ⁽⁹⁹⁾

ابوطالب یکی از علمای اسلام گوید: مقام و مرتبه زید علیه السلام آنقدر روشن است که اگر نام متکلمین را گویی زید از آنها است و اگر زهاد را بگویی از آن دسته است و اگر شجاعان و دلیران را شماری او نیرومندترین آنهاست، و اگر اهل معرفت و حفظ و سیاست را بگویی او را شامل می شود. ⁽¹⁰⁰⁾

شعبی گوید: مردی چون زید از مادر نزاییده است. ⁽¹⁰¹⁾

نشو و نمای زید علیه السلام

مدینه، پایگاه نشو و نمای زید علیه السلام در آن عصر مرکز حرکت علمی وسیعی بود، از زمان رسول خدا صل الله و علیه و آله بنیانگذار بزرگترین و کاملترین فرهنگ بشری به بعد این مکان توجه دانشمندان جهان را به خود جلب کرد و مسلمین و صحابه پیامبر صل الله و علیه و آله علوم مختلف: تفسیر، حدیث فقه، و سایر علوم اسلامی را فرا می گرفتند. و مسلمین قرآن را به دقت می خواندند و می فهمیدند و آن را برنامه روزمره زندگی خویش قرار داده بودند ⁽¹⁰²⁾

بعد از رحلت رهبر عالیقدر اسلام باز این شهر مرکز بزرگترین دانشگاه اسلامی بود و مسلمین مشکلات علمی خود را در آنجا حل می کردند ⁽¹⁰³⁾

مخصوصاً عصر زید عصر علم بود و تجزیه و تحلیل مسائل اسلامی.

امام باقر (شکافنده علم) برادر عالیقدر زید و سرآمد روزگار خویش در حل مشکلات و مسائل بغرنج و پیچیده علمی بود، لذا پیامبر او را قبلاً به «

(باقرالعلوم)» یعنی شکافنده علم ملقب ساخته بود. ⁽¹⁰⁴⁾

خلاصه مدینه در عصر ائمه دین مخصوصاً عصر امام باقر و امام صادق علیه السلام بزرگترین پایگاه علمی جهان محسوب می شد و دانشجویان برجسته از مردان و زنان بعنوان نمونه هایی از شخصیت های فقهی و علمی از آنجا برخاستند. ⁽¹⁰⁵⁾

لذا می بینیم که، این دو امام بزرگ بعنوان عالیتین نمونه معلمان بشریت در صحنه فرهنگ علمی جلوه می کنند، و جامعه تشیع به کاملترین و گرانبهارترین ذخایر علمی و فقهی خود دست می یابد. و اکثر روایات و اخبار و احادیث آل محمد صلی الله علیه و آله در عصر این دو پیشوای بزرگ اسلامی به دست مسلمین رسیده است.

زید بن علی یکی از مشعلداران و شاگردان ممتاز مکتب این دو امام بزرگ پس از استفاده های شایان علمی که از پدر بزرگوارش امام سجاد علیه السلام نمود می باشد.

او در مکتب پدر علوم مختلفی را آموخت و پس از او از محضر پر فیض برادر عالیقدرش امام باقر و سپس مدت کوتاهی نزد برادرزاده اش امام بزرگوار امام صادق آل محمد صلی الله علیه و آله آن را تکمیل نمود. ⁽¹⁰⁶⁾ و مقام علمی زید بن علی به جایی ترفیع یافت که گاهی ائمه بزرگ اسلام دانشمندان مبرز را برای استفاده علمی و تصدیق آنان به محضر زید بن علی ارجاع می دادند. ما بعنوان نمونه و شاهد، یک روایت جالب را در اینجا نقل می کنیم :

احاطه علمی زید علیه السلام

ابوحمزه ثمالی و ابو خالد واسطی که دو تن از شخصیت‌های بزرگ علمی اسلامند و خود فقیه و صاحب نظرند می گویند: رساله ای را بر ردّ مخالفان نوشتیم، و پس از اتمام آن را به مدینه برده تا از نظر مبارک معلم بزرگ ما امام باقر علیه السلام بگذرد که احیانا اگر اشکالاتی داشته باشد، با تذکر حضرت برطرف نماییم، موقعی که به مدینه آمدیم و خدمت امام مشرف شدیم، حضرت را از نوشتن کتاب مطلع ساختیم، امام در ضمن تشویق و ترغیب ما در این کار فرمود: بسیار کار شایسته کردید و سعی و کوشش شما، ارزنده است.

و بعد امام پرسید: آیا این کتاب را به «زید» ارائه داده اید؟ گفتیم: خیر، فرمود: آن را در حضور او بخوانید، آنگاه ببینید نظر او چیست؟

ما طبق دستور امام به حضور زید علیه السلام رفتیم و او را از جریان کتاب مطلع ساختیم به ما فرمود: آنچه نوشته اید بخوانیم ببینیم چیست؟

ما کتابچه را تا آخر خواندیم، گفت: بسیار خوب، زحمت کشیده اید و کوشش فراوان کرده اید امّا، این نوشته مایه شکست شماسست، آنگاه او یکی پس از دیگری مطالب ما را رد کرد. به خدا قسم ما، نمی دانیم از چه تعجب کنیم، آیا از اینکه او گویی کتاب را یکباره حفظ کرد و آیا از ردّ مستدل او متعجب باشیم. آنگاه خود او راه استدلال و شیوه بحث و بیان مطالب متناسب را به ما راهنمایی فرمود، و رویه ردّ مخالفان را بنحو احسن به ما نشان داد.

بعد از این مجلس، باز خدمت امام باقر علیه السلام مشرف شدیم و جریان را و جوه استدلال زید علیه السلام را برای حضرتش بازگو کردیم.

امام علیه السلام فرمود: روزی پدرم، زید را خواست و دستور داد تا قرآن بخواند، او خواند، سپس پدرم آیات مشکلات قرآن را از او پرسید، و او یکی یکی جواب صحیح می داد، پدرم اینقدر تحت تاءثیر استعداد فوق العاده و دانش او قرار گرفت، که برخاست و بین دو چشم زید را بوسید.

بعد، امام باقر علیه السلام خود نیز، مقام علمی و تبحر فوق العاده زید را به اصحابش گوشزد کرد و با جمله ای جالب و رسا فرمود: «ان زیدا اعطی من العلم مثل ما علینا بسطة» یعنی به زید همانند علم مادر وسعت و احاطه افاضه شده است. (107)

زید بن علی علیه السلام مفسر و همراز قرآن

زید بن علی می گوید: « خلوت باقرآن ثلاث عشرة سنة اقرأه و اءتدبره...»
(108) یعنی (سیزده سال با قرآن خلوت کردم آیات آنرا می خواندم و درباره آن
می اندیشیدم).

یکی از القاب زید بن علی علیه السلام « حلیف القرآن » یعنی همراه قرآن است (109)
او همیشه با قرآن سر و کار داشت و آنی از ذکر خدا و کتاب او غافل نبود.
ابونصر بخاری از ابن جارود روایت می کند که می گفت: « قدمت المدینة
فجعلت کلما سئلت عن زید بن علی قبل لی ذاک حلیف القرآن ذاک اسطوانة
المسجد » یعنی به مدینه آمدم و از هر که حال زید بن علی را پرسیدم، در جوابم
گفته می شد، همان « حلیف القرآن » همان ستون مسجد.

آری او آنقدر با مسجد و عبادت انس گرفته بود که وی اکثر اوقات خود را
در مسجد می گذراند، بطوری که چون ستونی از ستونهای مسجد جلوه می کرد.
(110)

او در تشخیص معانی قرآن و طرز قرائت آن، صاحب نظر بود و در بحثهای
خود، همیشه با الهام از این کتاب، خصم را مغلوب می ساخت درباره زید گفته
اند: « و کانت له فیه قرائة خاصة » یعنی او قرائت خاصی در قرآن داشت (111) و
کتابی در این زمینه تالیف نمود، و گفته اند: « فقد علم القرآن و اوفی فهمه »
یعنی او قرآن را آموخت و خوب آنرا می فهمید. (112)

امام صادق علیه السلام در این مقام از ممارست و مطالعه عمیق وی سخن می گوید
و با جمله ای افتخارآمیز از او یاد می کند: « کان واللّه اقرءنا للکتاب » به خدا
سوگند، او در میان ما بیش از همه به قرائت قرآن اشتغال داشت. (113)

او در زندان تفسیر قرآن می گفت

مردی به نام ابی غسان ازدی می گوید: زید بن علی علیه السلام در مسافرت به شام در زمان حکومت جائر هشام پنج ماه به زندان افتاد، هیچ مردی را داناتر از او به کتاب خدا ندیدم، در این مدت کوتاه که با او همزندان بودم سوره حمد و بقره را بطور جالب و شیوا با بیانی رسا به نحو تفسیر از او آموختم. آری او از فرصت استفاده کرد و زندان را به شکل مدرسه ای عالی تبدیل نمود و حتی در موقع گرفتاری تا آنجا که برایش ممکن بود به وظیفه روشنگری خویش پرداخت و برای زندانیان تفسیر قرآن می گفت.

عظمت قرآن از نظر زید علیه السلام

او زندانیان را از سرچشمه علوم و حکمتها و زهد و تقوای خود سیراب می نمود و آنان را به کتاب حق و احکام خدا دعوت می کرد، می گفت: ⁽¹¹⁴⁾ رحمت خدا شامل حال شما گردد. بدانید که بهترین و روشنترین راهها برای رسیدن به سعادت واقعی، دانستن قرآن و عمل کردن به دستورها و قوانین آنست. زیرا این کتاب عزیز، دارای شرافت و عظمت خاصی است که خداوند به آن بخشیده است و نام آن را، روح، رحمت، شفاء، هدایت و نور نهاده است. خداوند با فصاحت و بلاغت اعجازآمیز آن نقشه های دشمنان و مخالفان حق را نقش بر آب ساخته است.

این کتاب را چنان لطیف و ملایم روح قرار داده که برای گوش ها، ناماءنوس و ناهنجار نیست. و چنان محکم و تازه است که با رد مخالفان خللی به آن نرسد و کهنه نگردد.

عجایب و شگفتیهای این کتاب همیشه تازگی و حلاوت خاصی دارد. فوائد آن آنقدر زیاد و بیکران است که انتهایی برای آن تصور نمی شود.

این قرآن دارای چهار سیما و صورت است.

اول - سیمای حلال و حرام که اکثر مردم این احکام را می دانند.

دوم - سیمای دقیق تر که جز علماء و متفکران به آن دست نیابند.

سوم - سیمای فصاحت و اسلوب الفاظ که جز فصحای عرب حلاوت آن را درک نکنند.

چهارم - سیمای باطنی یا تاءویل قرآن که جز خداوند متعال کسی آن را نداند. (115)

بدانید که قرآن دارای «ظاهر» و «باطن» و «حد» و «اطلاق» ظاهرش همان تنزیل است (و الفاظی که نازل شده و مردم می فهمند) و باطنش تاءویل (معانی خلاف ظاهر و دقیق) آن است و (حد) آن همان احکام و قوانین تشریحی آن است و (مطلق) عبارت از ثواب و عقاب آن می باشد. (116)

در مجلس حاکم کوفه

در کتاب «زینة المجالس» نقل می کند: روزی حضرت زید علیه السلام نزد خالد بن عبدالله استاندار کوفه رفت، خالد به پاس احترام آن جناب از جای برخاست، آنگاه به مردی یهودی که در مجلس حاضر بود رو کرد و گفت:

چرا یهود تو را بزرگ می پندارند و بر خود مقدم می دارند؟

یهودی گفت: چون من از نسل داوود پیغمبر هستم.

خالد گفت: به چند واسطه؟

یهودی گفت: چهل واسطه.

خالد: اشاره به زید بن علی علیه السلام کرد و گفت این زید بن علی فرزند پیغمبر

ماست به سه واسطه.

یهودی گفت : پس احترام کن و بزرگ دار این مردی که خداوند بواسطه او تو را بزرگ کرده است.

خالد گفت : من احترام و اکرام او را بر خود واجب می دانم.

یهودی گفت : اگر راست می گویی او را بر مسند خویش بنشان و جاییت را به او بسپار.

خالد گفت : من حرفی ندارم اما خلیفه هشام بن عبدالملک به این کار راضی نیست.

یهودی گفت : هشام نمی تواند تو را از رضای خدا منع کند.

خالد گفت : ساکت باش، اگر می خواهی از اینجا به سلامت بروی.

یهودی گفت : تا خدا نخواهد، کسی نمی تواند کوچکترین آسیبی به من برساند.

سخن که به اینجا کشید، زید علیه السلام برخاست و این کلمات را به زبان آورد:

روشن باد چشم پیغمبری که یهودیان اعتقاد بیشتر به او دارند تا این مردم
(بنی امیه) (117)

زید بن علی علیه السلام محدث و فقیه اهلبیت

مهمترین و معتبرترین کتب روائی ما که در احکام و فروع بعنوان مدرک و سند از آن استفاده می شود چهار کتاب است، در این کتابها تمام مسائل و احکام اسلام به شکل روایت و حدیث از پیشوایان معصوم ما پیامبر خدا و ائمه اطهار علیهم السلام رسیده است و فقهاء و بزرگان دین برای استنباط شرایع اسلام بعد از قرآن این چهار کتاب را بیشتر از سایر آثار شیعه مورد استفاده و استناد قرار می دهند، این چهار کتاب عبارتند از:

1 - کتاب کافی قسمتی از آن در اصول اعتقادات است که به نام «اصول کافی» معروف است و قسمت دیگر آن در فروع و احکام است و «فروع کافی» نام دارد.

شیخ مفید می گوید: کافی در ردیف جلیل ترین کتب شیعه و سودمندترین آنهاست. تعداد احادیث آن ⁽¹⁶¹⁹⁹⁾ حدیث ⁽¹¹⁸⁾ و در غناء معارف و احکام همین قدر بس، که تعداد روایات کتاب کافی (اصول و فروع) بیش از تعداد روایات وارده در «صحاح ششگانه» اهل سنت است.

مؤلف بزرگوار کتاب اصول کافی مرحوم ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی است متوفای 320 ق. او از مبرزترین علمای شیعه می باشد. نجاشی درباره وی گفته: او در زمان خود شیخ و پیشوای شیعه بود و حدیث را از همه بیشتر ضبط کرده و بیش از همه مورد اعتماد است.

2 - کتاب «من لا یحضره الفقیه»: تالیف شیخ اجل شیعه، ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی (معروف به صدوق) متوفای 381 ق. این کتاب نیز از معتبرترین کتب روایی شیعه است تعداد احادیث آن به ⁽⁵⁹⁶³⁾ می رسد. ⁽¹¹⁹⁾

3 - کتاب «تهذیب الاحکام» سومین کتاب روایی معتبر شیعه است و تعداد احادیث آن به 1359 خبر می رسد.

4 - کتاب «الاستبصار» این کتاب نیز از ارزنده ترین کتب روایی شیعه است، تعداد روایت آن به 4511 حدیث می رسد.

مؤلف (تهذیب) و «(الاستبصار)» شیخ الطایفه و رئیس ابوجعفر محمد بن حسن (معروف به شیخ طوسی) است، متوفای 460 ه ق.

جامع کتب اربعه

محدث متبحر و محقق علامه شیخ محمد بن حر عاملی متوفای 1104 ه ق. همه روایات این چهار کتاب را یکجا جمع کرد و روایاتی را از کتب دیگر به آن اضافه نمود و به نام جاوید « وسائل الشیعه » در دسترس عموم قرار داده است. و این کتاب که جدیداً در 20 جلد منتشر شده 16 جلد آن با تصحیح و تحقیق و تزییل مرحوم آیه الله شیخ عبدالرحیم ربانی شیرازی به طرز جالبی چاپ شده است، و ریشه و مدرک فقه امامیه بشمار می رود.

روایات زید بن علی در کتب اربعه

روایات کتب اربعه از طریق اسناد و رجال اسلامی به ائمه دین علیهم السلام منتهی می شود و یکی از بارزترین چهره های روات این احادیث در کتب اربعه زید بن علی بن الحسین علیه السلام می باشد که ما فهرست تعداد احادیث منقوله از حضرتش را نقل می کنیم :

روایات زید بن علی علیه السلام در کتب اربعه

اسم کتاب	جلد	کتاب	باب	حدیث
کافی	3	3	75	4
کافی	3	3	76	6
کافی	6	7	15	10
کافی	6	1	34	5
تهذیب	1	-	-	248
تهذیب	2	-	-	578
تهذیب	6	-	-	208

321	-	-	6	تهذيب
792	-	-	1	تهذيب
326	-	-	6	تهذيب
849	-	-	8	تهذيب

اسم كتاب	جلد	حدیث	اسم كتاب	جلد	حدیث
استبصار	1	196	استبصار	6	347
استبصار	1	951	استبصار	6	780
استبصار	1	972	استبصار	7	64
استبصار	1	976	استبصار	7	976
استبصار	1	1000	استبصار	7	977
استبصار	1	711	استبصار	3	484
استبصار	1	1426	استبصار	3	1085
استبصار	1	1433	استبصار	3	511
استبصار	1	718	استبصار	3	1309
استبصار	1	1517	استبصار	3	712
استبصار	2	1119	استبصار	3	1457
استبصار	2	1449	استبصار	3	804
استبصار	1	1432	استبصار	8	136
استبصار	3	108	استبصار	8	679
استبصار	3	191	استبصار	8	852
استبصار	3	449	استبصار	8	954
استبصار	4	107	استبصار	4	1003

1341	1	استبصار	201	9	استبصار
758	1	استبصار	451	9	استبصار
1099	1	استبصار	698	10	استبصار
215	3	استبصار	987	4	استبصار
585	10	استبصار	898	4	استبصار
648	1	استبصار	1092	4	استبصار
417	4	من لایحضر	1740	3	من لایحضر
1669	3	من لایحضر	753	4	من لایحضر

طبقه زید بن علی علیه السلام در حدیث

زید علیه السلام در اسناد حدود شصت و یک روایت واقع شده است و همه این روایات را از پدران پاکش علیهم السلام نقل می کند.

طریق صدوق ⁽¹²⁰⁾ به زید بن علی علیه السلام

مرحوم شیخ صدوق در کتاب «من لا یحضره الفقیه» احادیثی را از معصومین نقل کرده است که معاصر آنان نبوده و آنچه از ایشان روایت کرده بوسائط بوده است که آن واسطه ها را نقل نکرده آنگاه در آخر کتابش طریق خود را به آنان یادآور شده است. مرحوم اردبیلی در «جامع الرواة» آخر جلد دوم این طریق را نقل کرده است.

از جمله کسانی که مرحوم صدوق بوسائط از او روایت دارد زید بن علی بن الحسین علیه السلام می باشد.

طریق صدوق به زید علیه السلام به این ترتیب است: شیخ صدوق از پدرش و محمد بن حسن، این دو از سعد بن عبدالله از ابی الجوزاء منبه بن عبدالله، از

حسین بن علوان، از عمرو بن خالد، از زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام.

در صحت این طریق دو نظریه است، مشهوراً آن را طریق صحیح می دانند و بعضی تضعیف کرده اند. آن کسانی که این طریق را ضعیف می دانند، به خاطر وجود «حسین بن علوان» و «عمرو بن خالد» در سلسله این اسناد است، چون علاوه بر اینکه این دو را عامی (غیر شیعه) می دانند می گویند وثاقت این دو نفر ثابت نشده است، و مرحوم اردبیلی از جمله کسانی است که طریق را بخاطر این دو ضعیف خوانده است. (121)

اما دسته دیگر از علمای بزرگ شیعه که در علم رجال صاحب نظر و استادند این طریق را صحیح می دانند و می فرمایند جمیع افرادی که در این طریق آمده اند همه مورد وثوق و اعتمادند، اما «حسین بن علوان» گرچه به عامی بودن معروف است، اما ثقه و مورد اعتماد است، البته برادرش «حسین بن علوان» از او واثق است و به شیعه نزدیک تر است و علمای رجال شیعه همه وی را توثیق کرده اند.

و «علامه» در کتاب «خلاصه» و «نجاشی» در کتاب «رجال» درباره این مرد می گویند:

او کوفی و عامی است و از اصحاب امام صادق علیه السلام است برادرش حسن کنیه او ابو محمد است این دو برادر از امام صادق روایاتی نقل کرده اند: «و الحسن اخص بنا و اولی» حسن به ما (امامیه) نزدیکتر است. (122)

ابن عقده، گوید: «ان الحسن کان اوثق من اخیه و احمد عند اصحابنا» نزد اصحاب ما (حسن) از برادرش (حسین) وثاقتش محکم تر و پسندیده تر است

کلمه (اوثق) در مقابل ثقه است یعنی حسین ثقه است و برادرش اوثق است و همین کلام ابن عقده در وثاقت حسین بن علوان کافی است.

در رجال (کشی) می گوید حسین بن علوان با چند تن دیگر از رجال عامه اند «الا ان لهم ميلا و محبة شديدة» اما در آنان ميل و محبت شدیدی نسبت به اهل بیت عليهم السلام بود. ⁽¹²³⁾

اما عمرو بن خالد - او به خالد واسطی معروف است و از زید بن علی روایت دارد و کتاب بزرگی تاءلیف کرده است. ⁽¹²⁴⁾

او از اصحاب امام باقر عليه السلام است. و نیز از عامه بود، اما همانند حسین بن علوان علاقه و محبت شدیدی نسبت به خاندان پیامبر داشت. ⁽¹²⁵⁾

ابن فضال می گوید: عمرو بن خالد در نقل حدیث مورد وثوق و اعتماد است و بعضی او را (زیدی) از پیروان زید و قائلین به امامت او می دانند. ⁽¹²⁶⁾

همانطور که در مقدمه بحث گفته شد بیشتر بزرگان شیعه این طریق را صحیح می دانند و حسین بن علوان و عمرو بن خالد را توثیق کردند.

آیه الله حاج سید ابوالقاسم خوئی در کتاب «معجم رجال الحدیث» می فرماید:

«والطریق صحیح و ان کان فیه حسین بن علوان و عمرو بن خالد، و لقد سها الاردبیلی فی عدالطریق ضعیفا». « یعنی این طریق صحیح است اگر چه در آن حسین بن علوان و عمرو بن خالد می باشد، و اردبیلی دچار سهو شده که این طریق را ضعیف دانسته است. ⁽¹²⁷⁾

کاتب و راوی صحیفه سجادیه

در مقدمه صحیفه سجادیه چاپهای جدید از اول کتاب تا ص 23 در ضمن دانستن سند صحیفه به داستان شیرینی از زبان یحیی بن زید عليه السلام فرزند شهید و

انقلابی حضرت زید علیه السلام مصاحبه او با مردی از اصحاب و نزدیکان امام صادق به نام متوکل بن هارون و مطالبی که بین آنان رد و بدل شد و سخنان امام صادق و قضاوت حضرتش درباره زید و یحیی و بعضی دیگر از انقلابیون آل محمد برخورد می کنیم، که اینک ما ترجمه آن را در اینجا می آوریم و چون داستان و سرگذشت مفصلی است از آوردن عین متن عربی آن خودداری می کنیم.

خواننده عزیز می تواند به مقدمه صحیفه سجادیه مراجعه فرماید. و در این مقدمه روشن می شود که راوی و کاتب صحیفه حضرت زید علیه السلام می باشد. البته ما برای اختصار در نقل این مقدمه از ذکر سلسله سند حدیث و ناقلین آن خودداری می کنیم.

صحیفه ای که یکی از دانشمندان مصری درباره اش می گوید: کتاب صحیفه سجادیه گنجینه ای از علم و دانش و حکمت بود که به روی ما گشوده شد. آری این صحیفه کاتب و حافظ آن عالم آل محمد زید بن علی بن الحسین است. (128)

داستانی شیرین و جالب

متوکل فرزند هارون گفت: یحیی بن زید بن علی علیه السلام را پس از کشته شدن پدرش هنگامی که به خراسان می رفت ملاقات کردم. (129) به او سلام کردم، جواب داد، فرمود: از کجا می آیی؟ گفتم از حج.

سپس از من احوال کسان و عموزادگان و بستگان خویش را در مدینه پرسید، مخصوصا از حال جعفر بن محمد صادق علیه السلام بسیار پرسش کرد، من او را از حال امام صادق علیه السلام و اندوه حضرتش به کشته شدن پدرش زید بن علی علیه السلام پدرم را به جنگ نکردن با بنی امیه امر فرمود و پند و اندرز داد و او را آگاه نمود که اگر قیام کند، و از مدینه بیرون رود پایان کارش به کجا می انجامد.

از بیان جناب یحیی چنین استفاده می شود: عمل حضرت زید نکوهیده و موافق امر امام نبوده است، ولی آنچه از اخبار بدست می آید ستودن آنجناب است و خروج و جنگ او را با بنی امیه برای خونخواهی حضرت امام حسین علیه السلام می دانند و این با نهی حضرت امام باقر علیه السلام منافات ندارد، زیرا نهی آن حضرت یا از روی تقیه و (تاکتیک) بود و یا از روی شفقت و مهربانی بر او بوده است. (130)

خبر ناگوار

سپس یحیی از متوکل پرسید:

- آیا پسر عمویم جعفر بن محمد علیه السلام را دیدار نمودی؟

متوکل: آری.

یحیی: درباره من چیزی از او شنیدی؟

متوکل: بلی.

یحیی: چه فرمود؟ به من بگو.

متوکل: قربانت شوم دوست ندارم آنچه از او درباره ات شنیده ام روبرو با تو

بگویم.

یحیی: مرا از مرگ می ترسانی؟ هر چه شنیده ای بگو.

متوکل: آن حضرت فرمود: تو کشته و به دار آویخته می شوی چنانکه،

پدرت کشته و به دار آویخته شد.

در این هنگام رنگ یحیی عوض شد و این آیه را خواند: « یمحوا الله ما

یشاء و یثبت و عنده ام الكتاب »⁽¹³¹⁾ یعنی خداوند آنچه خواهد (و مقدر شده

باشد) محو می کند و آنچه خواهد ثابت خواهد ماند و اصل کتاب نزد او است.

ای متوکل، خداوند متعال این امر (حکومت اسلامی) را بوسیله مبارزات پی
گیر ما محکم خواهد ساخت. خداوند به ما علم و شمشیر داد و هر دو را در ما
جمع نمود و به عموزادگان ما علم تنها داد. (132)

متوکل: فدایت شوم، من می بینم مردم رغبتشان به پسر عمویت جعفر علیه السلام
از تو پدرت بیشتر است و دور آنها را بیشتر می گیرند.

یحیی: درست گفתי عمویم محمد بن علی علیه السلام و فرزندش مردم را به
زندگی می خوانند ولی ما آنان را به مرگ دعوت می نماییم.

متوکل: فرزند رسول خدا شما بهتر می دانید یا ایشان و کدام اعلم هستید؟
دیدم یحیی ساکت شد و مدتی دراز چشمانش به زمین خیره شد. گویا یحیی
فکر می کرد که مقصود متوکل چیست؟ آیا می داند و می پرسد تا عقیده یحیی
را درباره امام صادق علیه السلام و پدرش امام باقر علیه السلام بداند، یا چون نمی داند می
پرسد، و یا استفهام و پرسش او از روی توییخ و سرزنش است. (133)

پس از آن یحیی سر را بلند کرد و گفت: همه ما دارای علم و دانشیم اما
فرق ما و آنها «امام باقر و امام صادق (علیهما السلام)» در این است که: هر چه
ما می دانیم، آنان نیز می دانند، ولی هر چه آنان می دانند، ما نمی دانیم. (134)
(و اینکه فرموده: آنان داناترند، برای آنست که خود را نسبت به عمو و
عموزاده اش درباره حقایق و علوم الهیه نادان می پنداشت). (135)

صحیفه کامله

یحیی: خوب، چیزی از عمویم یادداشت و یا حفظ نکرده ای؟

متوکل: آری، یادداشت و نوشته هایی از او دارم.

یحیی: ببینم.

متوکل : پس من انواعی از علم که از آن حضرت یادداشت نموده بودم به او نشان دادم و در آن میان دعایی که حضرت صادق علیه السلام شخصا آن را به من املاء فرموده بود و حضرتش به من فرموده بود که پدرش امام باقر علیه السلام آن را به املاء کرده و آن دعاء از دعاهای پدرش امام علی بن الحسین علیه السلام و از جمله دعاهای صحیفه کامله است ⁽¹³⁶⁾ آن دعا را به او دادم.

یحیی آنرا تا به آخر از نظر گذراند و به دقت مطالعه کرد، و گفت : اجازه می دهی آن را رونویس کنم.

متوکل : پسر رسول خدا در آنچه از خودتان است اجازه می خواهید؟

یحیی : الا ن یک دعائی از صحیفه کامله از آنچه پدرم آن را از پدرش (علی بن الحسین علیهما السلام) نقل شده به تو نشان می دهم، پدرم برای حفظ آن و اینکه آن را به نااهل ندهم بسیار سفارش کرد.

«عمیر» فرزند متوکل می گوید: پدرم (متوکل) برایم تعریف کرد که : موقعی گفتگویم با یحیی به اینجا رسید، چنان محبت یحیی در دلم افتاد که بی اختیار، برخاستم و سر او را بوسیدم، و گفتم : به خدا قسم من، خداوند را با دوستی و پیروی شما پرستش می کنم، و امیدوارم که، مرا در زندگی و مرگ بوسیله ولایت و دوستی شما سعادت مند و نیکبخت فرماید.

سپس متوکل می گوید: یحیی آن صحیفه ای که به او داده بودم، به جوانی که همراهش بود، داد و به او فرمود: این دعا را با خط قشنگ برای من بنویس و بیاور، شاید موفق شوم آن را حفظ کنم، چون من این دعا را از پسر عمویم جعفر بن محمد علیه السلام خدا او را حفظ کند می خواستم، اما نمی داد!!

متوکل می گوید: من یک مرتبه متوجه شدم که چه اشتباهی کردم و از کار خود پشیمان شدم و نمی دانستم چه بکنم، امام صادق علیه السلام هم امر فرموده بود که آن را به کسی ندهم.

صحیفه ای دیگر

اما بعد دیدم، یحیی جامه دانی خواست و یک صحیفه ای قفل زده و مهر کرده را از آن بیرون آورد و تا چشمش به مهر آن افتاد آن را بوسید و در این حال قطرات اشک از چشمش سرازیر شد.

سپس مهر را شکست و قفل را گشود و صحیفه را باز کرده بر چشم خود نهاد و به صورتش مالید و فرمود: به خدا قسم ای متوکل، اگر جریان کشته شدن و به دار آویخته شدنم را که از پسر عمویم نقل کردی نبود این صحیفه را به تو نمی دادم. و از دادن آن به تو بخل داشتم.

(این بخل از جهت آن بود که مبادا صحیفه ای به دست نااهل بیفتد و یا چنین نسخه گرانبها و بی مانندی که به خط پدرش زید علیه السلام و املائی جدش علی بن الحسین علیه السلام است گم شده و نابود گردد).

سپس یحیی اضاف کرد: ولی من می دانم که پیشگویی حضرت صادق علیه السلام حق و درست است و آن را از پدرانش فرا گرفته، و بزودی درستی آن آشکار خواهد شد، پس ترسیدم که چنین علمی به دست بنی امیه بیفتد و آن را پنهان دارند و در گنجینه ها برای خود نگهداری کنند. (137)

پس آن را بگیر و بجای من نگهدار و منتظر باش، هرگاه خداوند کار من و این گروه (بنی امیه) را به پایان رسانید و او پایان دهنده همه کارهاست و بدان که، این صحیفه امانت و سپرده به من نزد تو باشد تا آن را به پسر عموهایم

محمد و ابراهیم⁽¹³⁸⁾ فرزندان عبدالله بن حسین بن علی علیه السلام برسانی، زیرا هر دو در این کار (قیام علیه حکومت غاصب بنی امیه) جانشینان من هستند.

ملاقات با امام

متوکل گفت: من صحیفه را گرفتم و موقعی شنیدم که یحیی بن زید کشته شده به مدینه باز گشتم و خدمت امام صادق علیه السلام مشرف شدم و سرگذشت یحیی و مذاکراتی که بین ما واقع شده بود برای حضرتش تعریف کردم، امام خیلی گریه کرد و سخت اندوهناک شد و فرمود: خدا پسر عمویم را پیامرزد، و او را پدران و اجدادش محشور فرماید، به خدا قسم ای متوکل علت آنکه صحیفه را به یحیی ندادم همان بود که او بر صحیفه پدرش می ترسید (و آن افتادن بدست نااهل بود) اکنون آن صحیفه کجاست؟

گفتم: بفرمائید این همان صحیفه است.

امام آنرا گشود و فرمود: به خدا قسم این خط عمویم زید و دعای جدم علی بن الحسین علیه السلام است.

سپس به فرزندش اسماعیل⁽¹³⁹⁾ فرمود: اسماعیل، برخیز و دعائی که تو را به حفظ و نگهداریش امر نمودم، بیاور، اسماعیل برخاست و صحیفه ای بیرون آورد که گویا همان صحیفه ای بود که یحیی بن زید به من داده بود.

امام صادق، آنرا بوسید و بر چشم خود نهاد و فرمود: این نوشته پدرم و گفته جدم است که در حضور خودم پدرم آن را نوشت.

متوکل می گوید: عرض کردم: فرزند رسول خدا، اجازه می خواهید آن را با صحیفه زید و یحیی تطبیق و مقابله کنم.

امام اجازه داد و فرمود: تو را برای این کار سزاوار دیدم.

موقعی که من آن دو صحیفه را با هم تطبیق کردم دیدم هر دو مثل هم است و (از نظر عبارات و مطالب با هم فرقی نداشتند، حتی صحیفه ای که امام به من داده بود با صحیفه یحیی بن زید یک حرف تفاوت نداشت) سپس از امام صادق اجازه خواستم که صحیفه یحیی را (بنا به وصیت او) به فرزندان عبدالله بن حسن بدهم.

امام در جوابم این آیه را خواند: خداوند شما را امر می کند که امانتها را به صاحب آن برسانید ⁽¹⁴⁰⁾ بله، ای متوکل صحیفه را به آن دو (ابراهیم و محمد) بده. من برخاستم که به سراغ آن دو بروم امام فرمود: بنشین، سپس کسی را به طلب محمد و ابراهیم فرستاد و آن دو آمدند، امام صحیفه را به آنها داد و فرمود: این ارث پسر عموی شما یحیی است که از پدرش زید به او رسیده است و آن را به شما و نفر اختصاص داده است و به برادرانش ⁽¹⁴¹⁾ نداده. و من در این باره با شما پیمانی می بندم.

آن دو برادر، گفتند: خدا تو را رحمت کند، بفرمائید سخن شما پذیرفته است. امام فرمود: این صحیفه را از مدینه بیرون ببرید.

محمد و ابراهیم : چرا؟

امام : پسر عمو شما درباره آن، از چیزی بیم داشت که من درباره شما هم بیم آن را دارم.

محمد و ابراهیم : بله او موقعی از این جریان بیم داشت که می دانست کشته می شود.

امام صادق : شما هم، خاطر جمع نباشید به خدا قسم می دانم به زودی قیام خواهید کرد همانطوری که او (یحیی) قیام کرد و کشته خواهد شد چنانکه او نیز کشته شد.

در این هنگام آن دو برادر برخاستند و این جمله را زمزمه می کردند: «لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم» یعنی نیست جنبش و نیرویی جز به یاری خدای برتر و بزرگ.

محمد و ابراهیم برخاستند و رفتند، سپس امام صادق علیه السلام فرمود: متوکل، چسان یحیی با تو گفت که (عمویم محمد بن علی و پسرش جعفر بن محمد مردم را به زندگی می خوانند و ما ایشان را به مرگ دعوت می کنیم؟) متوکل: بله «خداوند کار تو را اصلاح کند» این مطلب را پسر عمویت یحیی به من گفت.

امام: «یرحم الله یحیی»، خدا یحیی را بیامرزد، ⁽¹⁴²⁾ پدرم از پدرش از جدش از علی علیه السلام مرا خبر داد:

رؤیای رسول خدا

روزی پیامبر روی منبر نشسته بود، اتفاقاً خواب سبکی به حضرتش دست داد، در عالم خواب دید مردمی چند مانند بوزینه گان به منبرش می جهند و مردم را به قهقهرا (عقب گرائی و ارتجاع به عصر جاهلیت) بر می گردانند.

پیامبر صلی الله علیه و آله بیدار شد و نشست در حالی که چهره اش را اندوه و غم نمایانی فرا گرفته بود، پس ناگاه جبرئیل نازل شد و این آیه را برای آن حضرت آورد: «و خوابی را که به تو نمایانندیم و درخت ملعونی که در قرآن یاد شده است جز برای آزمایش مردم نبود، و آنان را (از کیفر خدا) می ترسانیم، ولی آنها را جز طغیان و سرکشی سخت نیفزاید. ⁽¹⁴³⁾

سپس امام فرمود: مقصود از «شجره ملعون» یعنی درخت ملعون، بنی امیه اند.

پیامبر فرمود: ای جبرئیل آیا ایشان در عهد و روزگار من خواهند بود؟ جبرئیل پاسخ داد: نه، ولی آسیاب اسلام از آغاز هجرت و بیرون آمدن تو «از مکه به مدینه» می گردد، و گردش آن ده سال است، (در این دهسال از حکومت تو بدعتی در اسلام رخ نمی دهد و بعد از این دهسال در مدت بیست و پنج سال خلافت سه خلیفه یعنی «دو سال و هفت ماه خلافت ابوبکر، و ده سال و شش ماه، عمر و یازده سال و یازده ماه عثمان» حکومت اسلام از گردش باز می ماند، سپس در پایان سال سی و پنج بعد از هجرت تو باز تا مدت پنج سال به گردش می افتد، پنج سال حکومت عدالت و حق و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام است.

آنگاه بناچار آسیاب گمراهی و ضلالت به گردش می افتد و بر محور خود پا برجاست (این جمله اشاره به حکومت ارتجاعی بنی امیه است که چهارده نفر بودند اول آنان معاویه بن ابی سفیان و آخر آنان مروان حمار، بود) سپس نوبت حکومت سلطنتی و پادشاهی فراعنه (خودخواهان و گردن کشان) خواهد رسید، (این جمله اشاره به حکومت کثیف بنی عباس است که سی و هفت نفر بودند، اولشان عبدالله سفاح و آخرشان عبدالله مستعصم است و مجموعاً پانصد و بیست و چهار سال زمام حکومت را به دست گرفتند و در سال ششصد و پنجاه و شش هجری قمری برچیده شدند).

هزار ماه جنایت !!

سپس امام صادق علیه السلام فرمود: خدای تعالی در این باره (سلطنت آلوده بنی امیه و مدت آن) این آیه ها را فرستاد: ما قرآن را در شب قدر فرستادیم، و چه میدانی که شب قدر چیست، شب قدر، بهتر از هزار ماه است ⁽¹⁴⁴⁾ که بنی امیه در آن پادشاهی می کنند و در آن زمان شب قدر نیست. ⁽¹⁴⁵⁾

بعد امام فرمود: پس خدای عزوجل پیامبرش ﷺ را آگاه نمود، که بنی امیه پادشاهی و سلطنت این امت را در این مدت (هزار ماه) به دست می گیرند، اگر کوهها با ایشان سرکشی کنند بر آن کوهها چیره شوند، تا اینکه خداوند متعال زوال و نابودی پادشاهی آنها را بخواهد ⁽¹⁴⁶⁾ و بنی امیه در این مدت، دشمنی و کینه ما اهل بیت را شعار و روش خویش قرار می دهند، خدا پیامبرش را به آنچه در ایام حکومت آنان با اهل بیت محمد ﷺ و به دوستان و پیروان آنها می رسد، خبر داده است.

آنگاه امام با این آیه درباره بنی امیه استدلال می کند: آیا ندیدی کسانی (بنی مغیره و بنی امیه) که نعمت خدا را به کفر و ناسپاسی تبدیل نمودند و (خود و) قوم و پیروانشان را به دیار هلاکت و تباهی رهسپار کردند، آنها به دوزخ که بد جایگاهی است درآیند. ⁽¹⁴⁷⁾

سپس امام در ضمن تاءویل آیه فرمودند: «نعمت خدا» در این آیه محمد و اهل بیت او است، دوستی آنان، ایمان است که انسان را داخل بهشت می کند، و دشمنی با آنان، کفر و نفاق است که انسان را به دوزخ می برد، پس رسول خدا این راز را در پنهانی با علی و اهل بیت او ﷺ فرمود.

متوکل می گوید: سپس امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: هیچ یک از ما اهل بیت تا روز قیام قائم ما « (حجة بن الحسن العسكري عجل الله تعالى فرجه الشريف) » برای جلوگیری از ستمی و به پاداشتن حقی قیام نمی کند مگر آنکه بلاء و آفتی او را از بیخ برکند، و قیام او بر اندوه ما و شیعیانمان بیافزاید (لازم به توضیح است که این روایت و نظایر آن از جهاتی مورد تاءمل است زیرا ممکن است از باب تقیه باشد و یا مقصود حضرت قیام برای تشکیل حکومت جهانی باشد که مختص امام زمان عجل الله تعالى فرجه است و بنابراین منافات با تشکیل

حکومت اسلامی در کشوری یا منطقه محدودی ندارد زیرا انکار حکومت اسلامی در زمان غیبت، مخالف نص صریح کتاب و سنت و عقل است لذا در زمان غیبت اکثر فقهای شیعه قائل به ولایت فقیه می باشند.)

متوکل می گوید: امام صادق دعاهای صحیفه را به من املاء فرمود، و من نوشتم، و آنها هفتاد و پنج باب بود، یازده باب آن از دست من رفت و شصت و چند⁽⁶⁴⁾ باب آن را حفظ کردم (در نسخه های صحیفه بیش از پنجاه و چهار دعا نیست، شاید ده باب دیگر هم بعد از متوکل ساقط شده باشد.)⁽¹⁴⁸⁾

شیخ اجل علی بن محمد الخزاز القمی در کتاب «کفایة الاثر فی النصوص علی الائمة الاثنی عشر» همین داستان را مفصلاً (با مختصر تغییر و اضافه ای در بعضی از جملات) نقل کرده است.

شخصیت علمی و تالیفات زید علیه السلام

او نه تنها در قرآن مفسری قوی و نمونه بود، بلکه در علوم مختلف عصر خویش پس از برادرش امام باقر علیه السلام سرآمد دیگران بود. او در علم کلام، فقه، حدیث و... کتابهایی تالیف نمود که تعداد آن بیش از ده رساله است.

کتاب «الصفوه»⁽¹⁴⁹⁾ و مسأله امامت

کتاب «الصفوه» که به معنای برگزیده و منتخب است مسأله امامت و خلافت برگزیدگان واقعی حق یعنی ائمه اسلام را مورد بحث و بررسی قرار داده است.

مسأله خلافت و امامت یکی از مهمترین مسائل اصول اعتقادی اسلامی است که شاید بعد از توحید و نبوت هیچ مسأله به اهمیت آن نرسد در اسلام

ولایت و امامت شکل خاصی دارد و با هیچ یک از مکتب‌ها و طرز حکومت‌های ساخته فکر بشری تطبیق ندارد.

امام و ولی و حاکم منصوص و معصوم و «مفترض الطاعة» از نظر اسلام یعنی برجسته‌ترین انسان که دارای عالیترین صفات کمالیه و مقام عصمت باشد و منصب ولایت او از جانب خداوند به او واگذار شده باشد و ما مصداق آن را پس از پیامبر خدا ﷺ جز ائمه راستین اسلام که دوازده نفرند نمی‌دانیم و همین مسأله خلافت و امامت است که مسلمین را بر سر دو راهی عظیمی قرار داد. و در زمان غیبت حضرت حجة ابن الحسن (عجل الله تعالی فرجه) نیابت عامه امام معصوم به فقیه جامع الشرائط تفویض شده است (ولایت فقیه).

زید بن علی در کتاب ارزنده «الصفوه» این مسأله را به نحو جالب و مستدلی با کمک قرآن مورد بحث و بررسی قرار داده است. او در این کتاب با الهام و استمداد از قرآن و استدلال با بیش از 150 آیه مسأله مهم امامت و حقانیت ائمه (صلوات الله علیهم) را بررسی و اثبات کرده است.

او خلافت و حکومت اسلامی را شایسته جنایتکارانی چون بنی امیه که به نام جانشین پیغمبر و با ماسک حقانیت بر ملت اسلام سوار شدند نمی‌داند، و همین علم واقعی و عمیق او به مسأله خلافت و حکومت سبب می‌شود که او بخواهد با قیام مسلحانه خویش رژیم وقت را نابود و خلافت را به مسیر اصلی خویش برگرداند و حکومت را به امام واقعی و پیشوای معصوم امت، امام صادق علیه السلام بسپارد.

ما بعدا در همین کتاب این مطلب را با ادله محکم اثبات خواهیم کرد.

شخصیت علمی، و مهارت کامل زید علیه السلام در علوم مختلف اسلامی را علاوه و اخبار و روایاتی که درباره مقام علمی او رسیده است، می توان از کتابها و نوشته های او به دست آورد.

او در علوم و فنون عصر خود تبحر زیادی داشت و کتابهایی از خود به یادگار گذاشته است، از جمله :

1 - مجموع الفقهی :

این کتاب بعدا با تنظیم خاصی از طرف بعضی علمای زیدیه به نام « مسند الامام زید » جمع آوری و چاپ شد و این کتاب در فقه و احکام است. ما در اواخر همین کتاب شرحی در این زمینه نگاشته ایم.

ابو خالد واسطی می گوید: خود جناب زید علیه السلام این کتاب را نوشته و جمع آوری کرده است. ⁽¹⁵⁰⁾

2 - القلة و الجماعة :

کتابی است استدلالی که زید بن علی علیه السلام در محاجات و بحثهای علمیش با افراد از آن کمک می گرفت و به آن استدلال می کرد. ⁽¹⁵¹⁾

3 - المجموع الحدیثی :

(در حدیث و روایت).

4 - تفسیر غریب القرآن :

(متضمن بحثهای تفسیری قرآن)

5 - اثبات الوصیة

6 - قرائته الخاصة

(در علم الفاظ قرآن و قرائت خاصه حضرت زید)

7 - قرائة جده علی بن ابی طالب

(قرائت خاصه حضرت امیر علیه السلام)

8 - منسک الحج

(فقهی و در احکام حج)

9 - الصفوه

(کلامی، در مباحث امامت)

10 - اخبار زید علیه السلام

(بعضی از دانشمندان شیعه آنرا جمع آوری کرده اند)

اینها مجموع تالیفاتی است که در لابلای قرون و اعصار و گذشت زمان و

حوادث از عالم آل محمد صلی الله علیه و آله زید بن علی به یادگار مانده است. (152)

شاگردان زید علیه السلام

او خود یکی از برجسته ترین شاگردان مکتب پدر و برادر و پسر برادر عالیقدرش بود و علوم مختلف اسلامی را مستقیماً از این سه امام معصوم اخذ کرد، و پس از این برداشت های پرارزش و سنگین و تسلط کامل در این علوم خود نیز به تربیت شاگردانی چند پرداخت، او با همتی بلند و روحی عالی کرسی علوم مختلف را اشغال کرد و با بیانی رسا و مستدل و بی نظیر افرادی را در این علوم پرورش داد.

شاگردان زید خود مجتهدانی بزرگ و شخصیت‌هایی کم نظیر بودند که افتخار دارند علوم خود را از فرزند برومند و برادرزاده امام و عالم آل محمد زید بن علی فرا گرفته اند. شاگردان برجسته وی عبارت بودند از:

1 - یحیی (153) (فرزند فقیه و شهیدش)

2 - محمد بن مسلم (از شخصیت‌های عالیقدر و فقهای برازنده اسلام است)

3 - ابی حمزه ثمالی (مرد فقیه و کم نظیر اسلام)

4 - محمد بن بکیر (از فقهاء و علمای عالیقدر اسلام است)

5 - ابن شهاب زهری ⁽¹⁵⁴⁾

6 - شعبه بن حجاج ⁽¹⁵⁵⁾

صدها نفر نمونه این افراد از مکتب وی استفاده های شایان می نمودند و احادیث او را می نوشتند و حفظ می کردند. ⁽¹⁵⁶⁾

7 - ابوحنیفه

(علاوه بر اینکه وی مدتی شاگرد مکتب علمی امام باقر علیه السلام و امام صادق بود، دو سال در محضر مقدس حضرت زید علیه السلام شاگرد بود و جز رهبران بنی امیه کسی ابوحنیفه را از این کار باز نمی داشت. ⁽¹⁵⁷⁾)

و شاگردان برجسته ای دیگر از او نقل حدیث کرده اند مانند:

8 - سلمه بن کهیل

(از محدثین بزرگ شیعه است و روایاتی در تهذیب و کافی دارد و مردی فاضل و از کبار شیعیان بود. ⁽¹⁵⁸⁾)

9 - یزید بن ابی زیاد (زید وی را به نهضت و همکاری با خویش دعوت نمود).

10 - هارون بن سعید عجلی کوفی

(او مرام زیدیه داشت ⁽¹⁵⁹⁾ و بعضی وی را از (مرجئه) می دانند ⁽¹⁶⁰⁾ وی از جمله بیعت کنندگان با زید در نهضت بود).

11 - ابوهاشم بن رمانی

12 - حجاج بن دینار

13 - آدم بن عبدالله خثعمی

14 - اسحاق بن سالم

15 - بسام بن صیرفی

16 - راشد بن سعد

17 - زیاد بن علاقه

18 - عبدالله بن عمرو بن معاویه

اینها شاگردان ممتازی بودند که از کلاس علمی وی برخاسته اند و غیر از شاگردان وی از دودمان بنی هاشم و فرزند ابوطالب علیه السلام اند مانند:

19 - ابراهیم بن حسن مثنی

20 - حسن مثلث

21 - حسین بن علی بن الحسین علیه السلام (از رجال برجسته اهل بیت پیامبر

است.)

شیخ مفید در ارشاد می فرماید: «انه كان فاضلا و رعا روی حدیثا کثیرا عن ابیه علی بن الحسین و عمته فاطمة بنت الحسین و اخیه ابی جعفر علیه السلام» یعنی او مردی فاضل و پارسا بود، احادیث زیادی را از پدرش امام سجاد و عمه اش فاطمه دختر امام حسین و برادرش امام باقر نقل کرده است. ⁽¹⁶¹⁾ او در شصت و چهار یا هفتاد و چهار سالگی از دنیا رفت و در قبرستان بقیع دفن شده است. ⁽¹⁶²⁾

22 - عبیدالله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام

(از اصحاب امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام می باشد). ⁽¹⁶³⁾

23 - عبدالله بن محمد بن عمر بن علی

(از اصحاب امام باقر علیه السلام و در استبصار و تهذیب و من لایحضر روایت

دارد). ⁽¹⁶⁴⁾

اینها همه افراد نمونه بارزی از شاگردان مکتب وی بودند که علوم و اخبار و احادیث زیادی را از او فرا گرفتند و هر یک خود فقیهی صاحب نظر در میان مسلمین نورافشانی می نمودند. (165)

حافظه قوی

حفظ مطالب گوناگون و سپردن علوم مختلف به ذهن علامت نبوغ و استعداد قوی و درک عالی انسان به شما می رود، زید بن علی عَلَيْهِ السَّلَامُ این مرد فوق العاده دارای حافظه ای قوی بود به طوری که اگر کتابی را برای او فقط یک بار! می خواندند آن را از حفظ می گفت و بدون کم و کاست تقریر می نمود.

زید مرد بیان و بحث

« الرحمن... خلق الانسان، علمه البيان » (166) خدای مهربان، انسان را آفریده و به او بیان و سخن آموخت.

« انه حلو اللسان، شديد البيان بتمويه الكلام » او (زید عَلَيْهِ السَّلَامُ) دارای زبانی شیرین و بیانی محکم و سازنده کلام روان بود. (167)

از الطاف خداوند بزرگ در مقام خلقت انسان، یاد دادن بیان به فرزند آدم است و در قرآن سوره الرحمن به این موضوع اشاره شده است.

و یکی از کمالات ارزنده انسان، طرز بیان و روش ادای صحیح کلمات و رعایت فن فصاحت و بلاغت است.

کسانی که در مقام بحث و گفتگو دارای این صفت باشند، همیشه به عنوان مرد هنر و دانش شناخته می شوند و شخصیت انسان زیر زبان او پنهان است و این معنای سخن امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ است که می فرماید: « المرء مخبوء تحت لسانه » (168)

تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد

زید بن علی علیه السلام قهرمان گفتار و دارای این فضیلت ارزنده بود به طوری که او در مقام سخن به عنوان یکی از بهترین فصحای عرب شناخته شده است. او در خانه وحی و در دامن ولایت، همه فضائل و کمالات را به ارث برد، درباره فصاحت و بلاغت او گفته اند: «و کان یشبه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام فی فصاحتہ و بلاغتہ» ⁽¹⁶⁹⁾ یعنی او در سخنوری و بلاغت و فصاحت به جدش امیرالمؤمنین شباهت تام داشت.

چند اعتراف جالب

خالد بن صفوان می گوید: فصاحت و خطابه و زهد و تقوا و عبادت در بنی هاشم به زید منتهی می شود، من او را در مجلس خلیفه هشام بن عبدالملک دیدم زید چنان او را با بیان محکمش کوبید و مجلس را بر او تنگ کرد که راه فراری نداشت. ⁽¹⁷⁰⁾

و نیز ابواسحاق سبیعی گفت: من همانند زید بن علی بن الحسین علیه السلام در فضل و فصاحت لسان و کثرت زهد و خوبی بیان در عصر او ندیدم. ⁽¹⁷¹⁾ اعمش گفته است: در خاندان زید چون او نیافتم و از او بالاتر ندیدم و با فصاحت تر و دانشمندتر و شجاع تر از وی سراغ ندارم، و اگر پیروانش او را واقعا یاری کرده بودند، آنان را به راه راست و رویه ای روشن وا می داشت. ⁽¹⁷²⁾ قیروانی در کتاب، «زهرالاداب» می گوید: زید بن علی رضی الله عنه مردی دیندار و شجاع و از بهترین نوادگان هاشم بود، او خوش کلام و نیکورفتار بود و سران بنی امیه به حکامشان در عراق می نوشتند: نگذارید مردم کوفه با زید تماس بگیرند چون او زبانی برنده تر از شمشیر و تیزتر از نوک نیزه و از سحر و کهنانت که در گره ها دمیده شده مؤثرتر دارد. ⁽¹⁷³⁾

اعتراف دشمن

مثلی است معروف که گفته اند: «الفضل ما شهدت به الاعداء» یعنی، فضیلت آن است که حتی دشمن هم به آن اعتراف کند.

هشام بن عبدالملک، خلیفه معاصر و دشمن سرسخت زید بن علی علیه السلام در مقام تجلیل از فضیلت بیان و فصاحت و بلاغت زید علیه السلام جمله جالبی دارد و می گوید: «انه حلواللسان، شدید البیان، خلیق بتمویه الکلام» یعنی او مردی خوش سخن و دارای بیانی محکم و رسا و خالق کلام روان بود. ⁽¹⁷⁴⁾

در میان عرب، چه در دوران جاهلیت و چه در عصر اسلام برای مسأله فصاحت و بلاغت اهمیت فوق العاده قائل بودند و بزرگترین شخصیت و هنرمندترین فرد را کسی می دانستند که خوش بیان تر باشد و او را به لقب «افصح العرب» مفتخر می ساختند، حتی در عصر نزول قرآن این مسأله به حدی در اوج اهمیت بود، که خداوند بزرگ قرآن را از نظر فصاحت و بلاغت اعجاز جاوید پیامبر اسلام قرار داد، قرآن در مواردی فصحای عرب را به تحدی دعوت کرده است. ⁽¹⁷⁵⁾

زید بن علی علیه السلام به قدری در سخن گفتن و روش بحث و بیان مهارت داشت که تاریخ درباره اش می نویسد: زید بن علی علیه السلام در مقام سخنوری ممتاز بود: «حتی غدا احد خطباء بنی هاشم» یعنی بطوری که او یکی از بهترین خطبای بنی هاشم محسوب می شد. ⁽¹⁷⁶⁾

ما در فصل «فلسفه قیام» در همین کتاب عینا متن یکی از خطبای مهیج و پرشور حضرت زید را که در آن فصاحت و بلاغت کامل بکار رفته است ذکر خواهیم کرد، این خطبه علاوه بر تشریح فلسفه نهضت و بیان اوضاع نابسامان

آن روز ملت اسلام و تهییج مردم به جهاد و پیکار در راه خدا از نظر فن سخنرانی و بیان، بسیار قابل توجه است.

فرازهائی از سخنان زید علیه السلام

1 - زید علیه السلام از پدرش امام سجاد علیه السلام و او از پدرش امام حسین علیه السلام و او از پدرش امیرالمؤمنین از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: «اربعة انا لهم الشفيع يوم القيمة: المكرم لذريتى، و القاضى لهم حوائجهم، و الساعى لهم فى امورهم عند اضطرارهم اليه، و المحب لهم بقلبه و لسانه». «یعنی چهار دسته اند، که من در روز قیامت از آنها شفاعت می کنم: کسی که به ذریه من احترام کند، و کسی که خواسته های آنان را برآورد، و کسی که در موقع گرفتاری آنان سعی در کمک ایشان کند، و کسی که به قلب و زبان آنان را دوست داشته باشد.

2 - بهمین اسناد زید از رسول خدا روایت می کند که فرمود: «من احبنا اهل البيت فى الله حشر معنا و ادخلنا معنا الجنة» یعنی هر کس ما خاندان را به خاطر خدا دوست بدارد با ما محشور می شود و ما او را داخل بهشت می گردانیم.

3 - «من تمسك بنا فهو معنا فى الدرجات العلى» یعنی هر کس با ما باشد، او در بهشت و مقامات عالیه آن نیز با ماست.

4 - «ان الله تبارك و تعالى اصطفى محمدا صلى الله عليه و آله و اختارنا لذريته فلولانا لم يخلق الله الدنيا و الاخرة». «یعنی خداوند تبارک و تعالی، محمد صلی الله علیه و آله و خاندان وی را برگزید، و ما را ذریه و فرزندان او اختیار کرد، و اگر ما نبودیم، خداوند، دنیا و آخرت را خلق نمی کرد.» (177)

زید بن علی از برادرش امام باقر علیه السلام وی از پدرش امام سجاد علیه السلام وی از امام حسین علیه السلام، وی از پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام، و او از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود:

5 - « نحن بنی عبدالمطلب ما عادانا بیت الا و خرب و ما عادانا کلب الا و جرب و من لم یصدق فلیجرب. » یعنی با ما فرزندان عبدالمطلب هیچ (اهل) خانه ای ستیزه ننمود، مگر آنکه آن خانه خراب شد (اهل آن نابود شد) و هیچ سنگ صفت (درنده ای) بر ما پارس نکرد، مگر آن که هلاک گردید (با به مرض پوستی گرفتار شد) و هر کس این مطلب را باور ندارد، امتحان کند. ⁽¹⁷⁸⁾
آری چنین است :

بس تجربه کردیم در این مکافات با آل علی هر که در افتاد برافتاد
6 - « قال زید بن علی علیه السلام سادة الناس فی الناس، الاسخياء، و فی الا خرة الاتقیاء » ⁽¹⁷⁹⁾ یعنی زید بن علی علیه السلام فرمود: در دنیا آقا و سرور مردم سخاوتمندانند و در آخرت پرهیزکاران.

7 - از زید بن علی علیه السلام پرسیدند، تاءویل سخن پیامبر در جمله « من کنت مولاه، فعلی مولاه » ⁽¹⁸⁰⁾ چیست ؟

فرمود: « نضبه علما لیعلم به حزب الله عندالفرقة » یعنی او را منصوب کرد تا راهنما باشد و حزب خدا در موقع تفرقه و چند دستگی شناخته شوند (یعنی علی علیه السلام علامت تمیز حق و باطل، علی با حق است و حق با علی است).
در آن شرایطی که بنی امیه با تمام قوا سعی داشتند، ضربات هولناکی بر ذریه رسول خدا وارد کنند، و آنان را از نظر عامه ساقط نمایند زید علیه السلام به طرفداری شدید خاندان پیغمبر سخن می گوید، نقش تبلیغات بنی امیه و عامه کثیف آنان

را که برای حفظ حکومت ننگینشان و عدم توجه مردم به بازماندگان و وارثان علوم رسول خدا انجام گرفت نقش بر آب می کند.

در موقعی که طرفداری از فرزندان زهرا (علیهاالسلام) بزرگترین جرم به حساب می آمد و حکام اموی به سختی جلو مردم را می گرفتند که مبادا حدیثی در فضیلت آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفته شود، زید عَلَيْهِ السَّلَام در کلمات دربار خود احادیث زنده و ارزنده ای را از رسول خدا در عظمت ذریه پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با شهامت و شجاعت تمام بیان می کرد.

و این کار در آن شرائط خفقان و رعب خود جهادی بزرگ بود.

سخنان زید عَلَيْهِ السَّلَام را می نوشتند

قیروانی، یکی از مورخین بزرگ در مقام بیان زبردستی زید عَلَيْهِ السَّلَام در کلام و مهارت سخنوری او می نویسد:

بین جعفر بن حسن و زید بر سر ارثیه و وصیتی گفتگویی پیش آمد و این دو از فصحای عرب بودند، و در مواقع منازعه و بحث مردم اطراف این دو را می گرفتند و به طرز مباحثه و محاوره آن دو دقت می کردند یکی موظف بود که کلمات جعفر را حفظ کند و دیگری سخنان زید عَلَيْهِ السَّلَام را آنگاه پس از اتمام مباحثه آن دو، می نشستند و کلماتی را که حفظ کرده بودند می نوشتند، و این کلمات را در کلاس ها و مکتب خانه ها در معرض تعلیم و تعلم قرار می دادند و از آن در فن بلاغت استفاده نموده و استدلال می کردند.

سپس این مورخ، می گوید: آن دو (زید عَلَيْهِ السَّلَام و جعفر) در علم کلام اعجوبه و هر دو احدوثة عصر خویش بودند « (و تغدا زید علما من اعلام الکلام) » (181) و زید بعنوان یکی از اساتید سخن شناخته شده بود. سپس نویسنده به عنوان نمونه، یکی از مباحث زید عَلَيْهِ السَّلَام را در شام نقل می کند.

مناظره زید و علمای شام

خالد بن صفوان، می گوید: هنگامی که زید در رصافه به سر می برد چند تن از علمای شام که در فصاحت و سخنوری و استدلال ید طولایی داشتند، به خدمت وی آمدند، و بحثی را تحت عنوان «قلت و جماعت» که منظور دو گروه شیعه و سنی بود مطرح کردند، و آنان با جمله معروف «ان الله مع الجماعة، و ان اهل القلة هم اهل البدعة و الضلال» یعنی خداوند، با جماعت است، و اقلیت ها اهل بدعت و گمراهی اند، بحث را شروع کردند و مقصود آنان از (اقلیت) شیعه بود.

خالد می گوید: در این هنگام زید بن علی عليه السلام در مقام جواب شروع به سخن کرد، او پس از حمد و ثنای خدا و درود بر پیامبر و خاندان او آن چنان عالی و رسا سخن گفت که: «ما سمع قرشی و لا عربی ابلغ موعظة و لا اظهر حجة و لا افصح لهجة» یعنی شنیده نشد، هیچ قریشی و یا عربی، در موعظه از او رساتر، و در استدلال بهتر و در فصاحت لهجه از او برتر باشد و شامیان همه در قبال سخن او خاموش شدند. (182)

زید در مقام بحث

زید بن علی عليه السلام بحث شیرینی در کتاب خود «الصفوة» در مقام دفاع از خاندان وحی عنوان کرده است. تامل و دقت در طرز بحث و استدلال زید عليه السلام ما را به تسلط علمی و مطالعه و ممارست او در قرآن و احاطه تفسیری وی رهنمون می سازد، او چنین استدلال می کند:

قرآن می فرماید: « انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهرکم تطهیرا»⁽¹⁸³⁾ یعنی خداوند، اراده کرده است که هرگونه پلیدی را از شما خاندان رسالت دور نماید، و شما را پاک و پاکیزه گرداند.

جمعی از بیخردان گمان می کنند این آیه در شاعران زنان پیامبر ﷺ است. اینها بیخود می گویند، زیرا اگر منظور آنها بود (طبق اقتضای ادبیات عرب و رعایت صحت کلام) می بایست ضمیرها را تاءنیت می آورد و می فرمود: « عنکن) و (یطهرکن)» به آیات قرآن دقت کنید، و قرآن را به چشم قرآن تفسیر کنید) اگر (اهل انبیاء) زنهایشان هستند، پس سخن مخالف را تصدیق کنید و اگر در قرآن اهل پیامبران فقط به زنان آنان اطلاق نشده است، آنان (مخالفان)، از روی جهل و نادانی سخن می گویند. و خیال کرده اند کلمه اهل یعنی فقط زنان است.

خداوند در قرآن خطاب به حضرت نوح می فرماید: « احمل فیها من کل زوجین اثنین و اهلک الا من سبق علیه القول»⁽¹⁸⁴⁾ یعنی از هر نر و ماده ای دو جفت را سوار کشتی کن و همچنین اهل خودت مگر آن کسی که قبلا سخن از او گذشت (مقصود زن کافره نوح است) در این آیه و آیات بعد، اهل منحصر به زن نیست و یا اصلا کلمه اهل به زنان اطلاق نشده است.

و باز قرآن می فرماید: « ان لوطا لمن المرسلین اذ نجیناه و اهله الا عجوزا فی الغابین»⁽¹⁸⁵⁾ یعنی لوط از فرستادگان ما است که او و اهلش را نجات دادیم جز پیرزنی (همسر لوط) که از آنان باقی مانده بود.

و باز در قرآن است: « و کذلک یجتیبک ربک و یعلمک من تاءویل الاحادیث و یتم نعمته علیک و علی آل یعقوب کما اتمها علی ابویک».⁽¹⁸⁶⁾

یعنی این چنین، خداوند تو را برگزید و به تو علم تاویل احادیث (تعبیر خواب) آموخت و نعمت خویش را بر تو و آل یعقوب تمام کرد، همانطور که بر پدران تو اتمام نعمت نمود.

آل در این آیه شریفه به معنی «اهل» آمده است، و شامل زنها نمی شود، بنابراین «اهل» یعقوب پیامبر، زن او نیست.

و همچنین خداوند متعال در قرآن می فرماید: «و سلام علی آل یاسین»⁽¹⁸⁷⁾ یعنی سلام بر آل یاسین بنا بر تفسیری مقصود از آل پیغمبر ﷺ می باشد - و روشن است در این آیه مقصود غیر از زهای رسول خدا است.

و باز در قرآن است: «و کان یاءمر اءهله بالصلوة و الزکوة»⁽¹⁸⁸⁾ یعنی اسماعیل پیامبر (فرزند ابراهیم خلیل) اهل خویش را به نماز و دادن زکات امر می کرد.

و در این آیه نیز غرض از اهل غیر از زن اسماعیل را شامل می شود بلکه مقصود دودمان و بستگان اوست.

باز خداوند در قرآن کریم می فرماید: «ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین». «⁽¹⁸⁹⁾ یعنی پروردگار آدم و نوح و دودمان ابراهیم و عمران را بر عالمیان برگزید و در این آیه مقصود از «آل» که همان «اهل» است اعم از همسران ابراهیم و عمران می باشند و روشن تر خداوند متعال در قرآن مجید از قول حضرت موسی چنین نقل می کند که او عرض می کند: «واجعل لی وزیرا من اهلی»⁽¹⁹⁰⁾ یعنی پروردگارا از اهل من وزیری برایم قرار بده معلوم است منظور از اهل در اینجا غیر از همسران موسی است و وزیر وی هارون برادرش بود.

و همچنین در قرآن کریم آمده است: « قالوا تقاسموا بالله لنبيتنه و اهله ثم لنقولن لوليه ما شهدنا مهلك اهله و انا لصادقون»⁽¹⁹¹⁾ یعنی قوم صالح پیامبر به همدیگر می گفتند: سوگند یاد کنید که صالح و اهل او را شب هنگام بکشیم، آنگاه به خونخواه و ولی او می گوئیم که ما چنین نکرده ایم و قاتل صالح و اهل او را نمی شناسیم و ما راست می گوئیم آیا نمی دانی که صالح زن و فرزندی نداشت، پس ناچار اهل او بیروان او می باشند.

از مجموع این آیات روشن می شود که اهل پیامبران در لسان قرآن به همسران آنان گفته نشده و یا منحصر به زنهایشان نیست.

آنگاه حضرت زید عليه السلام برای تاءبید سخنانش آیات دیگری از قرآن را می آورد که منظور از اهل بیت در آیه تطهیر غیر از زنهای پیامبر است از جمله: در قرآن خطاب به زنان پیامبر آمده: « عسی ربه ان طلقن ان یبدله ازواجاً خیراً منکن مسلمات مؤ منات قانتات تائبات عابدات سائحات ثیبات و ابکارا»⁽¹⁹²⁾ یعنی اگر پیامبر صلى الله عليه وآله شما را طلاق دهد، شاید خدایش زنهایی بهتر از شما به او بدهد که مسلمان و مؤ من و خاضع و تائب و عابد رونده راه عبادت، زن و دوشیزه باشند.

اگر آیه تطهیر، در شاعن زنان پیامبر زنان شده، پس این آیه و نظیر آن چیست که این طهارت به تمام معنی را از آنها بر می دارد.⁽¹⁹³⁾

خواننده محترم، خوب در این قسمت بحث و طرز استدلال زید عليه السلام که از کتاب «الصفوه» او نقل شده دقت فرمائید، کاملاً این مطلب برای شما روشن می گردد، که زید بن علی یک رجل علمی فوق العاده، و تبحر او در بحث و استدلال کامل، و در تسلط بر تفسیر و درک معانی قرآن کم نظیر بوده است.

نمونه ای دعاهای زید علیه السلام

آری زید فرزند امام سجاد است، فرزند مردی که «صحیفه سجادی» شعله ای از معرفت قلبی اوست، فرزند آن امام شب زنده داری که دعاهای او انسان را منقلب می سازد. زید در کنار این پدر شب و روز شاهد مناجاتها و راز و نیازها و دعاهای او بوده است. این فرزند نیز سزاوار است چون پدر باشد و همانند او در عالم ملکوت و توجه به خدا غرق شود.

جملاتی بعنوان نمونه از دعاهای زید را در اینجا یادآور می شویم.

دقت در این جملات، ما را به همان حالتی می کشاند که گویا دعاهای امام سجاد را در صحیفه سجادیه می خوانیم.

زید با قلبی آکنده از عشق و محبت به خدای بزرگ و دلی لبریز از شوق لقای حق چنین مناجات می کند.

«... اللهم انی اسئلك سلوا عن الدنيا و بغضالها و لاهلها، فان خیرها زهید و شرها عتید، و جمعها ینفد، و صفوها یرتق، و جدیدها و خیرها ینکد.» یعنی... خداوندا، من از درگاه تو مسئلت دارم، که دنیا را فراموش کند و دنیا و دنیاپرستان را دشمن دارم، زیرا خیر و خوبی آن اندک، و شر آن حاضر و مهیا است، و جمع آن از هم می پاشد و تمام می شود، و پاکی آن آلوده می گردد، (زیبائی آن زشت می شود) و تازگیها و خوبی های آن ناچیز می گردد.

آنگاه با قلبی پر از اخلاص چنین ادامه می دهد: «فهدیه یدی و ناصیتی مقرر بذنبی، معترف بخطیئتی، ان انکرها اکذب، و ان اعترف بها اعذب، ان لم یعف الرب و یغفر الذنب، فان یغفر فتکرها، و ان الله لیس بظلام للعبید، فهو المستعان، لایزال بعین ضعیفا و یغیث مستغیثا و یجیب داعیا و یکشف کربا و تقضی حاجة ذی الحاجة کل یوم و لیلة، اجل، اجل انت کذاک و خیر من ذاک.» «این دست

و موی جلوی سرم (کنایه از رفتار و افکار) که به گناهانم اقرار دارند و به خطاهایم معترفند، اگر این گناهان را انکار کنم دروغ گفته ام و اگر اعتراف کنم، عذاب می شوم، اگر خدا عفو نکند و گناه را نبخشد، اگر ببخشد از کرامت و بزرگواری اوست و همانا خداوند هیچ ظلمی به بندگان روا ندارد، او پناهگاه هست، و همیشه ضعیفان را یاری دهد و بیچارگان را مدد و خواستاران را اجابت کند، و نگرانی ها را برطرف نمایند، و شب و روز حاجت حاجتمندان را روا سازد. آری، آری، ای خدا تو چینی و بهتر و بالاتر از این.

او وقتی این آیه کریمه از قرآن را تلاوت می کرد: « و ان تتولوا يستبدل قوما غیرکم، ثم لا یكونوا امثالکم»⁽¹⁹⁴⁾ یعنی اگر از طاعت خدا و رسول روگردان شوید خداوند، گروهی را غیر از شما بجای شما می آورد، که در طاعت و عبادت همانند شما نباشند (بلکه مطیع باشند) می فرمود: در این کلام خداوند، تهدید و تخویف است، آنگاه با حالتی خاضعانه این طور می گفت: « اللهم، لا تجعلنا ممن تولی عنک فاستبدلت به بدلا» یعنی بارالها، ما را از جمله آنان که اطاعت تو را نکردند و تو آنان را به غیر از ایشان تبدیل نمودی قرار مده.

زید علیه السلام شاعر و سخن سرا

اشعار سازنده و حکمت آمیز، از نظر اسلام حائز اهمیت و دارای احترامی فوق العاده است.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام همیشه برای شعرا و سخن سرایان خوش ذوق و بیدار که دارای هدف الهی و انسانی بودند، احترام خاصی قائل بودند و آنان را بسیار مورد نوازش و لطف خویش قرار می دادند.

در صدر اسلام شعرائی چون «حسان بن ثابت» و امثال او مادامی که از حقیقت و هدف دم می زدند و شعر می سرودند، برای خویش امتیازاتی ارزنده به دست می آوردند.

یا در زمان ائمه دین علیهم السلام شعرائی چون «کمیت اسدی» و یا «سید حمیری» و «فرزدق» و یا «دعبل» که با اشعار خود به مبارزه علیه حکومت جبار عصر خویش پرداخته بودند و حقانیت اهل بیت و پیروی از حکومت علوی را شعار خویش قرار داده بودند، و مرتبا از فضائل و کمالات ائمه دین یاد می کردند، و احیانا برای تحریک مردم علیه حکومت، حماسه می سرودند و یا برای رثاء شهداء و تحریک ملت برای انتقام اشعار می گفتند، این حماسه سرایان دلیر مورد لطف و رحمت خاص پیشوایان دین، چون امام سجاد و امام باقر و امام صادق و امام رضا علیهم السلام قرار می گرفتند.

خلاصه شکی نیست که اشعار سازنده و حکمت آمیز از نظر اسلام دارای ارزش خاصی است، لذا ما در کتب معتبر اشعار زیادی را می بینیم که به ائمه دین علیهم السلام نسبت می دهند و این را نیز از فضائل و کمالات آنان می دانیم.

زید علیه السلام که جمیع فضائل و کمالات یک انسان کامل را دارا بود، او نیز از قریحه لطیف و ذوق سرشار و طبع شعر برخوردار بود و اشعاری که از او به یادگار در لابلای کتب مانده است حاکی از روح بزرگ و اعتقاد صائب و عقیده راسخ اوست.

اینک ما بعنوان نمونه چند قطعه از اشعار این مرد نمونه و کم نظیر خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله را نقل می کنیم.

1 - شخصی به نام محمد بن بکیر از زید پرسید آیا تو امامی و امر ولایت به دست تو است؟ او در جواب، این مطلب را رد می کند و ضمناً مقام والای فرزندان پیامبر را نیز یادآور می شود و در ضمن اشعار چنین می فرماید:

نحن سادات قریش و قوام الحق فینا
نحن الانوار التی من قیل خلق الخلق کنا
نحن من المصطفی المختار و المهدی منا
فینا قد عرف اللّٰه و بالحق اقمنا
سوف یصلاه سعیر من تولى الیوم منا (195)

ترجمه :

ما از بزرگان قریشیم و قوم حق در ماست ما انواری هستیم که قبل از خلقت مخلوقات بوده ایم، ما کسانی هستیم که از ماست پیامبر خدا که خداوند او را برگزیده و مهدی امت از ما است، خدا به وسیله ما شناخته می شود و به حق استواریم. بزودی آنان که به غصب بر ما مسلط شده اند به دوزخ خواهند رفت. در این اشعار نکات بسیار دقیقی است که صاحبان دانش و ریز بینان علم و حکمت می توانند به آن پی ببرند، و شرح همین چند شعر خود کتابی خواهد شد.

و باز چند رباعی دیگر که منسوب به جناب زید است حاکی از سخنوری و روح با شهامت او است، از جمله :

السيف يعرف عزمی عند هیبته و الرمح بی خبر و اللّٰه لی وزر
انالنا مل ما کانت اوائلنا من قبل تاءمله ان ساعد القدر (196)

ترجمه

شمشیر نیروی اراده مرا هنگام جنگ می شناسد، و نیزه از حال من با خبر است و خداوند پشتیبان من است. ما آرزوی آنرا داریم که پیشینیان ما داشتند (پیروزی بر دشمن) اگر قضا و قدر با ما همراهی کند.

امیرالمؤمنین علیه السلام با دیگران قابل مقایسه نیست

مرحوم قاضی نورالله شوشتری (قدس سره) که یکی از اعظام برجسته عالم تشیع است. در کتاب «مجالس المؤمنین» به نقل از شخصیت بزرگ شیعه مرحوم سید مرتضی علم الهدی (ره) در کتاب «مشفی» که او از یکی از اعیان شیعه نقل می کند که گفت: با زید بن علی علیه السلام در (واسط) ⁽¹⁹⁷⁾ بودم و در مجلس، جماعتی نشستند و بحث ابوبکر و عمر و امیرالمؤمنین علی علیه السلام به میان آمد و جمعی آن دو را بر علی علیه السلام تفضیل و ترجیح دادند، زید در آن هنگام شاید از باب تقیه چیزی به آنان نگفت. و بعد که آنان رفتند زید به من فرمود: سخنان این گروه را شنیدی؟!

گفتم: بلی

گفت: هم اکنون من در برابر سخنان بیجای آنان اشعاری گفته ام که باید این اشعار را به آنان برسانی و آن اشعار اینست:

و من شرف الاقوام یوما براءیه	فان علیا شرفته المناقب
و قول رسول الله، و القول قوله	و ان رغمت منه انوف کواذب
بانک منی یا علی معالنا	کهرن من موسی اخ لی و صاحب
دعاه بیدر فاستجاب لامره	فبادر فی ذات الاله بضارب
فما زال یعلوهم به وکانه	شهاب تلقاه القوا بس ثاقب

یعنی: کسی که مردم به راء خود او را شریف تر و برتر بدانند. همانا فضائل و مناقب، علی علیه السلام را بر دیگران برتری بخشیده است. سخن پیامبر

خداست و سخن، سخن اوست گرچه خلاف میل منافقان و دروغ گویان باشد. تو ای علی از منی و نسبت ما با هم، مانند هارون به موسی است، تو برادر و همراز من می باشی، پیامبر در جنگ بدر او را خواند و علی علیه السلام اجابت کرد. و در راه خدا از دیگران برای نبرد و شمشیر زدن سبقت جست. همواره مسلمین بوسیله سرافراز می شدند، گویا او تیر شهابی بود که از کمان بیرون می جست.

(198)

این اشعار به خوبی اعتقاد راسخ زید بن علی را به افضلیت امام امیرالمؤمنین می رساند در عصری که یاد نام علی علیه السلام بعنوان مدح و طرفداری با مرگ یکسان بود و خلفاء بنی امیه و عمال کثیف و آخوندهای درباری آنان با جعل احادیث در محو فضائل امیرالمؤمنین می کوشیدند، زید علیه السلام در این موقعیت حساس در مدح و ثنای و حقانیت علی علیه السلام سخن می گوید.

باز از اشعار اوست که روح سخاوت و جوانمردی وی را بازگو می کند:

يقولون زيدا لايزكي بماله و كيف يزكي من هو باذله
 از حال حوله لم يكن في ديارنا من المال الا رسمه و فضائله (199)

ترجمه

گویند زید، زکات مالش را نمی دهد، چگونه زکات بدهد کسی که همه آنرا می بخشد. سالی بر ما گذشت و در دیار ما، از مال جز نام و نشان چیزی یافت نمی شد.

اشعاری که زید علیه السلام در سوگ برادر معصومش امام باقر علیه السلام سروده است :

ثوی باقر العلم فی ملحد امام الوری طیب المولد
 فمن لی سوی جعفر بعده امام الوری الازهر الامجد
 اباجعفر الخیر انت الامام و انت المرجی لبلوی غد

ترجمه : شکافنده علم (امام باقر) در قبر آرمید، امام تمام موجودات که او پاکزاد بود.

پس از مرگ او کسی جز جعفر (امام صادق) ندارم پیشوای جهانیان که نورانی تر و از همه بزرگوارتر است. ای اباجعفر نیکو خصال تو پیشوایی، و در روز بلوا و محشر فقط امید به تو است. ⁽²⁰⁰⁾

در این چند بیت عقیده زید علیه السلام را در مسأله امامت می توان به دست آورد، که او خود، مدعی امامت نبود و بوجود برادرش امام باقر علیه السلام و برادرزاده اش امام صادق علیه السلام افتخار می کرد و آنان را امام و ولی و پیشوای خود می پنداشت (البته ما بعدا در این زمینه با ادله محکم این مطالب را اثبات خواهیم کرد که حضرت زید بن علی مدعی امامت نبود).

و باز هنگامی که وی به زیارت خانه خدا می رفت در قبرستان «انباج» ایستاد و در عبرت از دنیا و دل نیستن به آن چنین سرود:

لکل اناس مقبر بفنائهم قهم تنقصون و القبور تزید
فما ان تزال دارحی قد اخربت و قبر با فناء الیوت جدید
هم جیره الاحیاء اما مزارهم فدان و اما الملتقی فیعید ⁽²⁰¹⁾
ترجمه : همه مردم پس از مردان قبری دارند، و آنان کم شوند و قبرها زیاد می گردد.

دائما خانه ها خراب می گردد، و در مقابل هر خانه مخروبه قبر جدیدی بنا می گردد. آنان همسایه زنده هاینند. و مزارشان نزدیک اما دیدارشان دور.

مقام زهد و پرهیزگاری زید علیه السلام

« انما المؤمنون الذین امنوا باللّه و رسوله ثم لم یرتابوا و جاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل اللّه اولئک هم الصادقون. » ⁽²⁰²⁾

یعنی بجز این نیست که مؤمنین (واقعی) کسانی اند که به خدا و رسولش ایمان آوردند، و در عقیده خویش هیچ شک و تردید راه ندادند، و با جان و مالشان در راه خدا جهاد کردند، اینان همان راستگویانند.

«والذی یعلم ما تحت ورید زید بن علی ان زید بن علی لم یهتک لله محرما منذ عرف یمینه عن شماله». ⁽²⁰³⁾

یعنی قسم به خدایی که عالم به زیر رگ گردن زید بن علی است، همانا زید بن علی از زمانی که چپ و راست خود را شناخت حرامی را مرتکب نشده است.

مقام زهد و پرهیزکاری زید علیه السلام از عالیترین سرمایه های معنوی و فضائل الهی او به شمار می رود.

کسی منکر ایمان استوار، و عقیده راسخ و خضوع و خشوع بی نهایت او در مقابل پروردگار متعال نیست.

او به خدای بزرگ و پیامبر و آنچه بر او نازل شده بود ایمان راسخ و استوار داشت.

امام صادق در مقام بیان ایمان حضرت زید می فرماید: او مردی با ایمان و عارف و عالم و درستکار بود. ⁽²⁰⁴⁾

سپس امام صادق نهضت مقدس زید علیه السلام را می ستاید و به هدف الهی و انگیزه قیام او که حاکی از تقوا و مرام مقدس زید است اشاره کرده و می فرماید: او اگر پیروز می شد حتما به عهد خود وفا می کرد، اگر حکومت را به دست می گرفت می دانست با آن چه کند. در این جمله اشاره به هدف مقدس حضرت زید است که اگر او حکومت را به دست می گرفت و بر دشمنان حق پیروز می شد آن را به امام صادق محول می کرد و خلافت را به مجرای صحیح و اصلیش

باز می گرداند. (ما بعدا مبسوط با ادله محکم این مطلب را اثبات خواهیم کرد) و در جای دیگر امام هشتم باز این مطلب را تاءیید می کند و در ضمن نقل همین روایت از امام صادق مرام مقدس زید را بیان می فرماید و در مقام دفاع از ساحت مقدس او و بیان مقام زهد و تقوای حضرتش می فرماید: او خلافت را برای خویش نمی خواست و به آنچه حق او نمی بود کسی را دعوت نکرد، او پرهیزکارتر از این بود و تقوایش به او چنین اجازه ای نمی داد. بلکه او می گفت : من شما را به رضای آل محمد دعوت می کنم. (205)

شهید راه حق

آری زید شهید علیه السلام مظهر زهد و تقوا بود، او با پاکی و پرهیزکاری زندگی کرد و با عزت و ایمان به شهادت رسید او مقامی بس بزرگ داشت که امام صادق موقعی خبر شهادت جانگدازش را شنید و در حالی که اشک می ریخت این جملات را درباره او بیان فرمود: او عموی نیکویی برایم بود، همانا عمویم مردی بود که مایه افتخار دنیا و آخرت ما بود، به خدا قسم عمویم راه شهدای حق را پیمود، راه شهیدانی که در کنار رسول خدا و علی و حسین علیهم السلام شربت شهادت نوشیدند به خدا قسم عمویم افتخار شهادت نصیبش گشت. (206)

کلام امام صادق و افتخار حضرتش بوجود زید و تشبیه او به شهدای راه حق، چون شهیدان احد و شهیدانی که در کنار امیرالمؤمنین کشته شدند و شهدای کربلا، خود حاکی از مقام شامخ و تقوا و ایمان و مرام مقدس حضرت زید است و امام با قسم او را شهید یاد می کند.

شیخ مفید (ره) در مقام ستایش حضرت زید علیه السلام و بیان مقام زهد و تقوای او حضرتش را به عابد و ورع توصیف می نماید و او را پس از امام باقر علیه السلام از جمیع برادرانش افضل و برتر می داند. (207)

اردبیلی صاحب کتاب معتبر «جامع الرواة» در مقام بیان شخصیت و زهد حضرت زید می فرماید: او قدری جلیل و منزلتی عظیم دارد، در راه خدا و طاعت حق کشته شد. (208)

و نیز شیخ طوسی (ره) به جلالت و عظمت و تقوا و زهد زید علیه السلام شهادت می دهد و می فرماید: این مطلبی است بسیار واضح و روشن. (209)

شیخ در کتاب «تکمله» در موقع بیان فضائل و مناقب زید می فرماید: علمای اسلام بر جلالت و وثاقت و ورع و علم و فضل زید علیه السلام اتفاق نظر دارند. (210)

علامه بزرگ، امینی در موقع بیان جلالت و عظمت مقام حضرت زید و دفاع از ساحت مقدس او و بیان زهد و تقوای حضرتش او را با کلمه ورع توصیف می فرماید. (211)

خلاصه آنچه روایات و اخبار و نظریه بزرگان دین درباره زید رسیده است خود روشن ترین برهان و محکمترین شاهد و دلیل برای اثبات مقام زهد و تقوا و جلالت قدر و بزرگی منزلت حضرت می باشد و برای کسی در زمینه پاکی و پرهیزکاری حضرتش هیچ شکی و شبهه ای باقی نمی ماند.

مبارز شب زنده دار

متوکل بن هارون می گوید: یحیی بن زید به من فرمود: می خواهم از پدرم و زهد و عبادتش برای تعریف کنم، او روزش را تا آنجا که می توانست نماز می خواند و شب که فرا می رسد خواب مختصر و سبکی می کرد، و بر می خاست و در دل شب به نماز مشغول می شد تا آن اندازه که توانائی داشت و بعد از نماز همین طور روی دو پا می ایستاد و دعا می خواند و تضرع می کرد و اشک می ریخت تا آنکه صبح می دمید. (212) و بعد از طلوع فجر سر به سجده می گذارد،

سپس بر می خاست و نماز صبح را می خواند، و بعد از آن می نشست و به تعقیبات نماز می پرداخت تا آفتاب همه جا را فرا می گرفت، آنگاه بر می خاست و به دنبال کارهایش می رفت تا نزدیک ظهر و یک ساعت به ظهر مانده به محل عبادت و مصلاهی خویش می رفت و به او راد و اذکار و تسبیح پروردگار مشغول می شد، تا وقت نماز ظهر می رسید بر می خاست و نماز ظهر را می خواند و بعد از آن اندکی می نشست و سپس نماز عصر را بجای می آورد و پس از آن ساعتی مشغول تعقیب نماز می گردید، بعد سر به سجده می گذارد و چون آفتاب غروب می کرد، نماز (مغرب) و عشاء را می خواند.

متوکل می گوید من به یحیی عرض کردم: آیا او تمام روزهای زندگی اش را به روزه می گذراند؟!

فرمود: نه اینطور نبود، بلکه در هر سال سه ماه و در هر ماه سه روز را روزه می گرفت ⁽²¹³⁾ (غیر از روزهای واجب).

آری روح او از سرچشمه ولایت سیراب و روان مقدسش از محبت خدا سرشار بود، و در واقع، باید گفت: محرک اصلی انقلاب و نهضت خونین او، همان مقام زهد و تقوا و روشن بینی او بود، او خود را در مقابل خدا و خلق خدا مسؤوّل می دید، و شهادت را در این راه مقدس برای خویش وظیفه و افتخار می دانست.

یحیی بن زید فرزند عزیز و مجاهدش می گوید: خدا پدرم را رحمت کند، به خدا قسم او یکی از متعبدین بود، شبها را به عبادت می گذراند و روزها را روزه می گرفت، در راه خدا جنگید و حق جهاد را بجای آورد. ⁽²¹⁴⁾

متوکل بن هارون می گوید: عرض کردم: یابن رسول الله این صفت حق امام است.

او در جوابم فرمود: ای اباعبدالله، پدر من امام نبود لیکن او از سادات بزرگوار و زهاد آنان بود و او از مجاهدین در راه خدا بود. ⁽²¹⁵⁾

بعد متوکل می گوید: پرسیدم، پدرت، مردم را در معالم دینشان فتوا می داد. فرمود: از این چیزی به خاطر ندارم، بعد آن صحیفه کامله را که شامل ادعیه علی بن الحسین علیه السلام بود به من نشان داد ⁽²¹⁶⁾ (که شرح آن گذشت).

عاصم بن عبدالله بن عمر بن الخطاب پس از شهادت زید، خطاب به اهل کوفه چنین گفت: مردی در کنار شما کشته شد که هیچکس از اهل زمانش همانند وی نبود و بعد از او هم کسی را مانند او نمی بینیم، او را در جوانی دیدم، تا یادی از خدا نزد او می شد مدهوش می گشت، بطوری که بعضی می گفتند او دیگر مرده است. ⁽²¹⁷⁾

چه حال عجیبی

دانشمند شهید سعید بن جبیر (ره) می گوید: ⁽²¹⁸⁾ از محمد بن خالد حال حضرت زید بن علی را پرسیدم و گفتم: آیا زید جایی در دل اهل عراق دارد یا خیر؟

او در جوابم گفت: از اهل عراق چیزی برایت نمی گویم، اما مطلبی را از مردی که در مدینه به نام «نازلی» معروف است بگویم، او برایم تعریف کرد که: بین راه مکه و مدینه با زید بن علی علیه السلام همسفر بودم، او در عبادت و اطاعت خدا روحیه ای عالی و حال عجیبی داشت. او بعد از نماز واجبش باز مشغول نماز می شد تا وقت نماز واجب دیگر فرا می رسید، و شب را همه در حال نماز و تسبیح می گذراند و این آیه را مرتب زمزمه می کرد: «و جئت سكرة الموت بالحق ذلك ما كنت منه تحيد» ⁽²¹⁹⁾ بعد با ما نماز شام را می خواند و همین آیه را مرتب تکرار می کرد تا نیمه های شب، و در این وقت دیدم که او

دستش را به آسمان بلند کرده و با قلبی آکنده از عشق خدا با لحنی جانسوز و دلنواز به مناجات پرداخته و می گوید: «الهی، عذاب دنیا از عذاب و شکنجه های آخرت آسان تر است.» بعد به شدت می گریست، من به طرف او رفتم و عرض کردم: فرزند پیغمبر، تو در این شب حال عجیبی داری و این جزع و بی تابی از خوف خدا را تا به حال از کسی غیر از شما مشاهده نکرده ام.

نازلی می گوید: موقعی این وضع را از او پرسیدم در جوابم فرمود: وای بر تو نازلی، تو بر حال من و فزع و جزع من متعجب شدی؟ همین امشب در سجده بودم و گوئی در عالم مکاشفه بود، دیدم، جمعیتی از مردم با یک لباسهای جالبی که چشمی آن را ندیده است، مرا محاصره کرده بودند و به دورم حلقه زده بودند و من در همان حال سجده بودم، دیدم بزرگ آنان که برایش احترام زیادی قائل بودند می گفت: این همان اوست؟

گفتند: آری همانست، موقعی شناخت، با صدایی ملکوتی گفت: بشارت باد تو را ای زید، چون تو در راه خدا کشته خواهی شد، و آنگاه تو را به دار می زنند و سپس جسدت را می سوزانند اما آتش دیگری (عذاب آخرت) ابدًا به تو نخواهد رسید، بعد فرمود: آنگاه که به حال عادی خود برگشتم، این جزع و بی تابی مرا احاطه کرد، سپس حضرتش این جمله عالی را که گویی از اعمال قلبش بر می خاست فرمود: به خدا قسم، ای نازلی، دوست دارم که زنده به آتش سوزانده شوم و باز هم دوباره زنده شوم و دو مرتبه مرا بسوزانند و خداوند امر این امت و ملت را اصلاح کند.

نور ایمان

نور ایمان از چهره او می درخشید و به نحوی آن نور ساطع و هویدا بود، که مردی به نام خصیب وابشی می گوید: هرگاه زید علیه السلام را می دیدم او را با چهره ای درخشان مشاهده می کردم و فروغ نور از صورت مقدسش ساطع بود. ⁽²²⁰⁾

آری او سخت در مقابل خدای بزرگش به خود می لرزید و هرگاه نام خالق او (الله) در نزدش به میان می آمد حالش منقلب می شد و گاهی بیهوش می شد، بطوری که عاصم بن عبدالله می گوید: سن من از او بیشتر بود، او را در مدینه دیدم، جوان بود، در حضورش نام خدا برده شد و ناگهان او از هوش رفت که هر کس او را در آن حال می دید، می گفت: این دیگر به دنیا بر نمی گردد. ⁽²²¹⁾

او دائم الصلوة بود

روز و شبها برای ابراز بندگی و عبودیت خود نسبت به پروردگارش سر را به خاک می سائید، عزت و عظمت او در آن بود که در مقابل حق سر فرود آورد، و چون عبدی ذلیل در آستانه خدایش به سجده افتد، ولی در مقابل ناحق ابدا سر فرود نیاورد او با عظمت زندگی کرد و با عزت جان سپرد.

او همانند اجداد پاکش، هیچگاه در مقابل ظلم و بیدادگری تسلیم نشد، و همانند جدش حسین علیه السلام مرگ با شرافت را از زندگی با خواری و مذلت را ترجیح داد، مردانه سخن گفت و جوانمردانه شربت شهادت نوشید، او به نماز و مسجد خو گرفته بود بطوری که او را استوانه مسجد می گفتند، او شبانه روز مدت زیادی را با پروردگارش به راز و نیاز و مناجات می پرداخت، اکثر اوقات خود را، در حال نماز و ذکر و توجه به خدا می گذراند بطوری که به او (دائم الصلوة) می گفتند و این قدر سر را به سجده می نهاد به نحوی که اثر سجده بر پیشانی مبارکش کاملاً آشکار هویدا بود ⁽²²²⁾ او در درازی شب به نماز و

مناجات می پرداخت (223) و این داءب و عادت او شده بود، او شبها را به نماز و روزها را به روزه سپری می کرد (224) و نسبت به دنیا بی توجه و بی رغبت بود. (225)

هشام بن میثم روایت کرده که گفت از خالد بن صفوان که خود از جمله راویان حضرت زید است، سؤال کردم زید را کجا ملاقات کردی؟
گفت: در رصاصه، که قریه ایست در کوفه، گفتم: او را در چه حال دیدی؟
گفت: زید را چنان دیدم که می دانستم، او را دیدم در حالتی که از خوف و خشیت خداوند بزرگ، چنان گریه می کرد، که اشک چشمهای او با آب بینی اش مخلوط می شد. (226)

اطاعت حق

او، اوامر حق را امتثال می کرد حتی دستورات استحبابی خدایش را بجای می آورد. واجبات را سخت رعایت و از حرام بشدت اجتناب می ورزید.
ابوقره می گوید: (227) شبی با زید بن علی علیه السلام بسوی جبان می رفتیم دست خالی و چیزی همراه نداشت، به من فرمود: ای اباقرة، آیا گرسنه ای؟
گفتم: بلی گرسنه ام، ناگهان دیدم یک دانه گلابی بزرگ که کاملاً مشت را پر می کرد به من داد، و فرمود: بخور، ابوقرة می گوید: این میوه خیلی خوب و مرغوب و خوشمزه بود، که من نفهمیدم بوی آن خوش تر است یا مزه اش، بعد فرمود:

ای اباقرة، می دانی در کجا هستیم؟ ما الان در باغی از باغهای بهشتی قدم نهاده ایم، بله ما نزد قبر امیرالمؤمنین علی علیه السلام می باشیم سپس فرمود:
ای اباقرة، قسم به آن کسی که عالم به زیر رگ گردن زید بن علی است همانا، زید بن علی، از زمانی که چپ و راست خود را شناخت، کار حرامی را مرتکب نشد. (228)

آری او مطیع خدا بود و دستورات حق را امتثال می نمود. همانطوری که خود فرماید:

هر کس فرمان حق برد همه چیز فرمانبردار او شوند، این مقام کوچکی نیست کسی که به مرتبه ای از کمال و قرب به حق نائل شود تا آنجایی که حتی فرشتگان مقرب حق از او فرمان برند و تمام موجودات در مقابل او خاضع شوند و این جایگاه بزرگ نیست، مگر برای خاصان درگاه ربوبی، و مقربا پیشگاه حق.

او آنقدر در اطاعت حق کوشا بود، که تمام عمر خود و از زمانی که خوب و بد را تشخیص می دهد یک فعل کوچک نابجا و خلاف امر پروردگار از او سر نمی زند.

آری این مقام و زهد و تقوای زید است که او را به آن درجات عالیہ رساند. درود خدا به روان پاک او باد.

فصل پنجم: زمینه انقلاب

جنگهای داخلی

دار و دسته بنی امیه ضربه مهلکی بر پیکر اسلام زدند و جنگهای داخلی امیرالمؤمنین با گروه تبهکار (فته باغیه) و دار و دسته حکومت شام به رهبری معاویه و عمال کثیفش که آسایش و زندگی و دینی برای مردم نگذاشته بودند، خود نیز گواهی صادق است و تواریخ اسلام چه از عامه و چه از خاصه آن را تاءید می کند.

کنار رفتن امام حسن از صحنه سیاست که بی شک در اثر نبودن درک صحیح و کم رشدی جامعه غفلت زده و به خواب رفته اسلامی آن روز بود و بالاخره توطئه ناجوانمردانه معاویه علیه آن حضرت که عاقبت منجر به شهادت او گشت خود نیز ضربه ای جبران ناپذیر بر پیکر اسلام بود و هم شاهد دیگر مدعای ماست.

قیام بی نظیر سرور شهیدان امام حسین علیه السلام و یاران نمونه اش و به وجود آمدن فاجعه عاشورا و قتل و کشتار و اسارت بهترین فرزندان آدم، و زبده ترین دودمان بشریت و بازداشت و ظلمها نسبت به امام سجاد علیه السلام و بالاخره پیامدهای خونین حادثه کربلا مانند قیام توابین و مختار و انتقامگران سلحشور و فتنه عبدالله زبیر و دیگر جنبش های آزادیخواهانه مسلمانان بیدار، خود دلیل دیگر به اوضاع نابسامان مسلمین آن روز بشمار می رود.

قوانین اسلام

قوانین و احکام الهی عملاً تعطیل شده بود، هر حکمی که به نفع رژیم و دولت وقت بود اجرا، و هرچه مخالف منافع شخصی آنان بود، کنار گذاشته می شد، قوانین و احکام روحبخش قرآن بصورتی بی روح و بنحو تشریفات در میان

مردم به چشم می خورد و منشاء تمام این نابسامانیها و هرج و مرجها، و عقب گرائیها حکومت ارتجاعی بنی امیه و سپس بنی عباس بود.

حفظ آرامش

انقلابیون علوی و آزادیخواهان از خاندان بنی هاشم زیر شکنجه غیر انسانی و عده ای بشدت تحت تعقیب عمال حکومت بودند.

زندانیهای سیاسی پر از مردان با فضیلت و دانشمندان مبارز و عابدانی شب زنده دار گشته بود. یکی از مهمترین اتهامات آنها به افراد طرفداری از فرزندان رسول الله و ائمه اطهار علیهم السلام و گرایش بسوی حکومت علوی بود.

دژخیمان حکومت هر چند یکبار جمعی از این راد مردان مبارز را یا در زندان یا زیر شکنجه بطور مخفی، به قتل می رساندند. و یا رسماً آنها را به پای چوبه دار می فرستادند، دیگر کارد به استخوان رسیده بود و حتی ائمه اطهار علیهم السلام از بیان احکام فقهی و مسائل جزئی عبادی مردم تحت فشار و احیاناً بازداشت قرار می گرفتند بنحوی که هرگونه آزادی و تاءمین زندگی را از آنها سلب کرده بودند.

روایاتی که در احکام، بنحو (تقیه) از ائمه معصومین علیهم السلام وارد شده و هم اکنون در دست است خود شاهی گویا بر این مطلب است. آنها به نام امنیت و حفظ آرامش هرگونه امنیت و آرامشی را از مردم سلب کرده بودند و می خواستند در سایه سرنیزه، سکوت رعب آوری را بر مردم تحمیل کنند و نام آن را (امنیت) بگذارند.

انقلابیون آل محمد علیهم السلام علیه حکومت ارتجاعی بنی امیه و بنی عباس قیام نمودند و این عده از قهرمانان علوی همه در راه مبارزه قدس خویش به مقام

شهادت رسیدند و دست عمال کتیف حکومت معاصر آنان، به خون ایشان رنگین گردید.

برای شرح و توضیح و کیفیت مبارزه و شهادت این انقلابیون عزیز به کتاب «مقاتل الطالبیین» مراجعه فرمایید و تازه این عده فقط از اولاد ابی طالب علیهم السلام می باشند غیر از هزارها مبارزی که در صفوف توده ها بودند و به شهادت رسیدند.

رژیم فاسد بنی امیه

علاوه بر مظالمی که بر علویون و طرفداران اهل بیت مستقیماً روا می داشتند، چنان جنایات و انحرافات آنان وضع عمومی مردم را فاسد کرده بود که دیگر جز قیام مسلحانه راه اصلاحی نبود.

اموال مسلمین به یغما برده شده، و در خزانه های بنی امیه جمع می گردید، بودجه مسلمین و حاصل دسترنج آنان همه مخارج و خوشگذرانیهای باند حاکم تبهکار بنی امیه می شد.

غیلان دمشقی (متوفای 105 ه ق) پرده از راز بر می دارد، و می گوید: من اموال بنی امیه را در خزینه آنان موقعی که عمر بن عبدالعزیز دستور داد آنان را بیرون بیاورند مشاهده کردم: و به خود گفتم، چه کسی می تواند بپذیرد که اینها (حکام اموی) ائمه و رهبران عادل بوده اند، آنان از این اموال عمومی مردم می خورند «والناس یموتون جوعاً» و مردم از گرسنگی می مردند. ⁽²²⁹⁾

آنقدر کثافت کاری بنی امیه زیاد و بی حد بود که مردم روی کار آمدن عمر بن عبدالعزیز را که تا اندازه ای با عدالت با آنان رفتار کرد رحمت و راحتی برای خویش می دانستند. ⁽²³⁰⁾

شعبی (متوفای 105 ه ق) رژیم بنی امیه را فاسدترین رژیم آن عصر می داند و می گوید: به خدا سوگند بر روی زمین از آنها جنایتکارتر ندیدم. (231)

پستی و جنایات و به فساد کشاندن امت اسلام از ناحیه بنی امیه از توضیح ابوحازم اعرجی برای سلیمان بن عبدالملک اموی، روشن می گردد.

سلیمان از او پرسید: چرا ما از مرگ بدمان می آید؟

ابوحازم گفت: چون شما دنیای خودتان را آراسته کرده اید در این سرا خود راحتید و آخرت و عقبای خویش را خراب نموده اید.

البته انسان از جای راحت و خوش به جای بد و ناخوش رفتن بدش می آید (232) و بطور عموم دستگاه بنی امیه و رژیم آنان یک دستگاه فاسد و پوشالی و

تبهکار بود و حکام اموی عده ای شهوت پرست و خوشگذران و بی عار بودند. و زید بن علی در خلال مسافرت هایش به پایتخت (شام) این اوضاع را از

نزدیک مشاهده می کرد. (233)

زید علیه السلام از دیدن این اوضاع و تشکیلات، دود از کله او بر می خاست و سخت متاثر می شد، و لازم می دید، که با قیامی خونین بلکه بتواند این وضع اسف بار را تغییر دهد، و مسیر خلافت و حکومت را به مجرای اصلی آن برگرداند.

زید بن علی علیه السلام تنها قیام مسلحانه را برای تغییر این اوضاع مؤثر می یافت چون دیگر کار از کار گذشته بود. (234)

آنقدر دودمان بنی امیه، روزگار را بر مردم تاریک و سیاه کرده بودند که همه (جز درباریان اموی) آرزوی سقوط آنان را داشتند.

بطوری که سعید بن مسیب (متوفای 93 ه ق) می گوید:

« ما اصلی صلاة الا دعوت الله عليهم. » (235)

در تمام نمازهایم آنان را نفرین می کردم.

جنايات بنی امیه

اگر بخواهیم جنايات بنی امیه را از زمان ابوسفیان و عثمان به بعد بشماریم تنها فهرست آن خود کتابی مفصل می گردد: و این جناياتی که ذکر می شود قسمتی از آن مظالم بی پایان آنهاست، ما گوشه ای از وضعیت اسف باری که در زمان بنی امیه به وجود آمده بود از زبان معاصرین آنان نقل کردیم و تاریخ از این موارد را زیاد یادآور شده است.

حسن بصری (متوفای 110 ه ق) که خود آدمی منزوی و صوفی منش بود در این باره می گوید:

خدا روی بنی امیه را سیاه کند و از رحمتش دور باشند.

ایا آنان نبودند که هتک حرمت پیامبر و اهل بیت وی نمودند فرزندان او را کشتند و زنان و دختران آنها را بعنوان کنیز و اسیر خواندند آنگاه بر خانه کعبه تاختند و آن را به سنگ و آتش کشیدند و به مدینه حمله ور شدند و مردم را قتل عام کردند. لعنت و عذاب خدا بر آنان باد. ⁽²³⁶⁾

مقام اعلاى خلافت

این پست صفتان این قدر به خود مست و مغرور بودند، که مردم را نابخرد و احمق می دانستند، و برای اینکه بیشتر از آنان سواری بگیرند، و بهتر خون آنان را بکنند، کم کم مقام خلافت، آن هم خلافت آنان سلطنت و حکومتی که بر پایه غصب و ظلم و جنایت استوار شده بود، مقام خلافتی که درها و یاقوت ها اطراف تاج و تخت آنان را اشک چشم یتیمان و خون دل بیوه زنان تشکیل داده بود.

این مقام خلافت را بالاتر از مقام نبوت می دانستند ⁽²³⁷⁾ اینقدر آنها به خود مغرور شده بودند، که امر خلیفه را بالاتر از امر خدا و رسولش می پنداشتند، و با این عقیده مضحک، می خواستند مردم را هم به همان معتقد سازند، به یک داستان جالب توجه کنید:

عبدالله بن صیفی یکی از کاسه ليسان دربار اموی روزی بر خلیفه معاصر زید عليه السلام (هشام بن عبدالملک) وارد شد و گفت :

ای امیرمؤمنان، به نظر شما در میان خاندان خودت فرستاده ات را بیشتر دوست داری یا جانشین و خلیفه ات را، هشام گفت : البته خلیفه و نایبم را بیشتر می خواهم.

گفت : تو خلیفه و جانشین خدا در روی زمین می باشی و محمد صلی الله علیه و آله یک رسول و ماءمور بسوی مردم بیشتر نبود، آنگاه گفت :

« فانت اکرهمم علی الله منه، » پس بنابراین مقام تو در نزد خدا برتر است از رسول او، هشام بعنوان تصدیق کلام این مرد مرتد و کافر سری تکان داد و ساکت شد. ⁽²³⁸⁾

شما را به خدا قضاوت کنید این چه طرز تفکر است به اصطلاح سلطان اسلام و خلیفه مسلمین چه کفریات و مزخرفات را به خود می بندد و سخنان کفرآمیز یک چاپلوس را چگونه تصدیق می کند. (گویا خودش هم باور کرده است). و موقعی این جریان به گوش زید بن علی عليه السلام رسید فرمود:

به خدا قسم « لولم اکن الا انا و ابنی لخرجت علیه : » ⁽²³⁹⁾ اگر یآوری جز فرزندم نداشته باشم بر ضد این مردم قیام می کنم.

عصر زید

در زمان خلافت هشام اشرار و مردمان نالائق و آلوده ای که هر کدام در جنایت و خونریزی ضرب المثل بودند بر گرده مردم سوار شدند. و علت تسلط این نامردان پست چیزی جز بست و بند با دربار کثیف و یا احیانا نسبت خویشی و فامیلی با خلیفه نبود.

جمعی از این خودفروشان بی غیرت بخاطر خوش رقصی هایی که برای دربار خلافت داشتند و عده ای بخاطر سرکوب کردن عوامل انقلابی و ضد حکومت و جمع دیگری بخاطر حفظ منافع شخصی و قبیله ای و حتی بعضی هم بخاطر وساطت در فحشاء برای خلیفه و نور چشمان دربار، به مقامات شامخ نائل می شدند و پستهای حساس کشور را اشغال می کردند.

در آن عصر کشور وسیع و پهناور اسلامی از اندلس شمالی آفریقا تا خراسان و نقاط دور دست جولانگاه عمال کثیف بنی امیه بود. (240)

خلیفه معاصر زید علیه السلام

ما برای روشن شدن موقعیت قیام زید علیه السلام و دانستن شرایط اوضاع حکومت و افرادی که در آن زمان قدرت را بدست داشتند، و زید علیه السلام در مقابل آنان قیام کرد، ناچاریم تا اندازه ای راجع به حالات و جنایات خلیفه معاصر زید علیه السلام هشام ابن عبدالملک اموی وارد سخن شویم، گرچه ما در ضمن بحثهای گذشته وضعیت حکمرانان غاصبی که بنام خلفای اسلام بر مردم مسلط شده بودند و شرایط و اوضاع محیط آنان را بطور کلی و بنحو خلاصه مورد بحث قرار دادیم، اما بحث پیرامون بعضی خصوصیات روحی خلیفه هم عصر زید و پی بردن به شخصیت کثیف این مرد اموی بسیار لازمست.

لذا ما به نحو خلاصه شمه ای از حالات و وضعیت این خلیفه غاصب و جنایتکار را تا آنجا که مربوط به نهضت مقدس زید است یادآور می شویم.

چهره هشام

هشام فرزند عبدالملک مروان دهمین خلیفه از دودمان امیه است او در سال 105 ه ق به خلافت رسید و مدت خلافت وی قریب 20 سال به طول انجامید و روز چهارشنبه 9 روز مانده به آخر ربیع الاول در سال 125 ه ق از دنیا رفت⁽²⁴¹⁾ رصافه⁽²⁴²⁾ شام که آب و هوایی خوش و عمارت های مجلل و آثار باستانی داشت و پایتخت بیلاقی هشام بود، مرگ وی در این شهر پیش آمد و در همانجا دفن شد. هشام 53 سال عمر کرد.⁽²⁴³⁾

درباره هشام گفته اند، او مردی هتاک و بیباک و خوشگذران و شهوتران بود، او بر مسند خلافت تکیه داده بود و ملت ستمدیده و اسلام را زیر یوغ خود حکام بنی امیه درآورده بود، او به قوانین اسلام بی اعتنا و نسبت به شرایع و احکام قرآن بی تفاوت بود گناه و فسق علنی او، مورد گواه هم عصران او بود او هر گناهی را که می خواست مرتکب می شد و همیشه مشغول عیش و نوش و جام شراب هیچگاه از او جدا نمی شد.⁽²⁴⁴⁾ بطوری که روزی از هفته را مخصوص شراب خوردن قرار داده بود.⁽²⁴⁵⁾

ترسیمی دیگر از چهره هشام

یعقوبی مورخ بزرگ درباره شخصیت هشام می گوید:

هشام، از دیپلمات ترین و با سیاست ترین رجال (البته تواءم با شیطنت) بنی امیه بود او مردی بخیل و حسود و تندخو و قسی القلب و بی رحم و زبان دراز بود.⁽²⁴⁶⁾

و ابن قتیبه گوید: او سیاستمدار بنی امیه بود. ⁽²⁴⁷⁾ البته سیاست به معنی تزویر و شیطنت.

طبری می گوید: او مردی پر عقل (در امور دنیوی) بود. ⁽²⁴⁸⁾

مسعودی می نویسد: هشام، از جمله سیاستمداران معروف بنی امیه است او یکی از سه سیاستمدار معروف بنی امیه بود که عبارتند از: معاویه و عبدالملک هشام و به هشام، درهای سیاست تخته شد. ⁽²⁴⁹⁾

البته مسعودی این سخن را بی جا نقل نکرده، و معروف است که هشام دستگاه خلافت را منظم کرد و کابینه و تشکیلات او در دقت و اداره کشور ضرب المثل بوده است. ⁽²⁵⁰⁾

و این منافات به خباثت ذاتی و روح جنایتکارانه وی نداشته است زیرا او اوضاع دربارش را منظم کرد تا بهتر بتواند خون مردم را بمکد، و این روحیه با رذالت اخلاقی او برخوردی نداشت بطوری که درباره اش گفته اند: هشام به وعده های خود عمل نمی کرد و به قولش وفادار نبود. او مردی پیمان شکن بود و معروف است که وی وصیت برادرش یزید بن عبدالملک را که گفته بود: خلیفه بعد از هشام ولید فرزند عبدالملک باشد زیر پا نهاد، هشام، ولید را مجبور کرد که از این مقام استعفا دهد و بجای وی برای مسلمة فرزند خودش بیعت گرفت، اما، ولید زیر بار نرفت و حاضر به استعفا از مقام ولایتعهدی نشد، و به خاطر این ایستادگی در مقابل هشام و دفاع از خویش، هشام تمام مزایا و حقوق وی را لغو کرد. ⁽²⁵¹⁾

علاقه هشام به دودمان امیه

هشام علاقه شدیدی به دودمان و اجداد کتیفش بنی امیه داشت، نوادگان امیه در نزد هشام از همه مقرب تر و عزیزتر بودند و هشام اموال و حقوق هنگفتی را

از بیت المال مسلمین اختصاص به آنها داده بود. ⁽²⁵²⁾ (فقط به دلیل خویشی با خلیفه) هر کدام از آنها از بودجه و اموال ملت ببند کشیده و محروم صاحب آلف و الوف شده بودند.

و این قدر این مطلب روشن بود و علنی که گاه بین مفت خورهای درباری بنی امیه بر سر پول و تصاحب بخشش های بیکران و بدست آوردن مزایا دعوا و اختلاف می شد، و گاهی بعضی از آنان به مشاجرات شدید و هجو همدیگر با شعر به جان هم می افتادند. ⁽²⁵³⁾

مفاخره زید با هشام

معمر بن خثیم می گوید: زید بن علی علیه السلام به من فرمود: هشام بن عبدالملک را در بحث در تنگنا و فشار قرار دادم، روزی بر او وارد شدم، او شروع کرد فضائل بنی امیه را شمردن و افتخار به اجداد خبیثش نمود او می گفت: به خدا قسم بنی امیه از محکمترین ارکان قریشند و آنها برتر قریش و سلطان و والامقام ترند یاران آنها در قریش بی شمارند و سران آنها در جاهلیت سران قریش بودند و در اسلام حکمران.

زید بن علی فرمود من در جواب وی گفتم به کدام دودمان قریش برتر بودند آیا از بنی هاشم آن کسانی که خوان نعمتشان همیشه بر روی قریش گسترده بود و قریش در مقابل آنها خاضع و خاشع بودند.

یا بر بنی المطلب برتر بودند آنهایی که آقای طایفه «مضر» و بالاتر بگو «معد» بودند، هرگاه سوار می شدند دیگران راه می افتادند و هرگاه می ایستادند دیگران نیز تابع بودند، هرگاه سخن می گفتند دیگران ساکت می شدند، آنان حتی درندگان را بر فراز قله ها و پرندگان و وحوش و انسان را طعام دادند، آنان چاه زمزم را حفر کردند و ساقی حجاج و زائرین خانه خدا بودند.

یا بر فرزندان عبدالمطلب شریفترین مردان یا بر سرور فرزندان آدم رسول خدا ﷺ آن شخصیتی که براق او را با خود حمل کرد بهشت را طرف راست او و دوزخ را طرف چپ او قرار داد، پس هر کسی که پیروی او کرد داخل بهشت گشت و هر کس از او دور شد داخل دوزخ گردید.

یا بر امیرالمؤمنین و سید وصیین علی بن ابی طالب ع برادر رسول خدا ﷺ و فرزند عمویش و شادی بخش رواتش و اول کسی که به او گروید و مسلمان شد و جمله « لا اله الا الله » گفت هیچ قهرمانی با او روبرو نشد مگر آنکه وی را بکشت و رسول خدا درباره شخصیت وی، فضائلی بیان کرد که برای دیگر یاران و خاندانش نفرمود.

بعد حضرت زید فرمود: موقعی سخنانم به اینجا رسید رنگ هشام از شدت خشم سرخ گردید.

خواننده عزیز! در این مباحثه زید بن علی با قلدرترین فرد عصرش خلیفه هتاک اموی دقت کن بین چگونه او را در تنگنا قرار داد و سخنان چون شمشیرش پیکر استراحت خلیفه را درهم کوبید هشام از اجداد کتیف خود بنی امیه یاد می کند و به زمان جاهلیت و اسلام آنان افتخار می نماید.

و حضرت زید در مقابل، بنی هاشم و بنی مطلب را قبل از اسلام و بعد از آن با سخنانی شیوا و رسا و منطقی و مستدل و درست یاد می کند و این روح شهامت و صراحت لهجه و قاطعیت بیان حاکی از عظمت و جلالت و مرتبه اوست. (254)

در مجلس هشام

روح بلند و کرامت نفس زید بن علی بحدی بود که هیچگاه حاضر نبود در مقابل دشمن ذلتی از خود نشان دهد و طوری در مقابل آنها قرار گیرد که از مقام رفیع او و مرتبه جلیلیش چیزی کاسته گردد.⁽²⁵⁵⁾

آنقدر هشام پست و رذل بود که دیدار او برای مردی چون زید بسیار گران بود و زید بن علی، در هر مجلسی که با او برخورد می کرد شجاعانه او را می کوبید و بر غرور و نخوت او ضربه وارد می کرد خلیفه ای که کسی جرأت نداشت به او بگوید بالای چشمش ابروست اما زید با کمال صراحت همه بدی های او را در مقابل اطرافیانش می شمرد، حتی روزی زید بر هشام وارد شد و به او گفت: «السلام علیک یا احوّل.»⁽²⁵⁶⁾ سلام بر تو ای لوچ چشم، چون تو خود را مستحق این نام می دانی.⁽²⁵⁷⁾

اگر بخواهیم در این فصل بطور مفصل جنایات این خلیفه غاصب اموی را بنویسیم خود کتاب جداگانه ای خواهد شد. و مخصوصا مظالم و جنایات هولناک هشام نسبت به زید بن علی علیه السلام و سایر آزادیخواهان و مجاهدین علوی بی حد و بی کران است.

این زندگی ذلت است

عبدالله بن جعفر گوید: که زید بن علی علیه السلام بر هشام بن عبدالملک وارد شد و حوائج و خواسته هایی داشت، هشام به خواسته های او توجهی نکرد، و سخنان زشتی را نسبت به او داد.

زید خشمگین از نزد هشام خارج شد، و در حالی که انگشتان خویش را بر شاربش نهاده بود گفت:

این زندگانی ذلت است و از آنجا بیرون رفت و آهنگ کوفه نمود.⁽²⁵⁸⁾

به شهادت تاریخ می توان چهره این مرد هتاک یعنی هشام را چنین ترسیم نمود و صفات رذیله او را در چند جمله خلاصه کرد: خودپسند، مغرور، ظاهر ساز، عوامفریب، هتاک، ستمگر، بخیل او به تخیلات و تشریفات ظاهری علاقه زیادی داشت.

او خود را غرق در زیورها و لباسهای رنگارنگ کرده بود بنحوی که می گویند در سفر روحانی حج! فقط لباسها و تجملات وی و نزدیکانش را ششصد شتر حمل می کردند. (259)

او به پول و ثروت عشق می ورزید و شاید در دنیاپرستی کمتر کسی از خلفای جور بیای او می رسید، بیت المال مسلمین را به نام خود ثبت و ضبط می کرد و در بخل و جمع این اموال ضرب المثل بود. (260)

خواب عبدالملک

گویند: عبدالملک مروان پدر هشام در عالم رؤ یا دید که در محراب مسجد چهار بار بول کرد. مردی بنام سعید بن میت این خواب را چنین تعبیر کرد که: چهار نفر از فرزندان عبدالملک به حکومت و خلافت می رسند (261) و این تعبیر درست از آب درآمد زیرا پس از عبدالملک، ولید آنگاه سلیمان سپس یزید و بعد از وی هشام به خلافت رسیدند.

واقعا این خواب عبدالملک از رؤ یاهای صادقه بوده است، همانطور که در عالم خواب او چهار بار مسجد را آلوده کرد و به چهار فرزند وی تعبیر شد این فرزندان کثیف هم دنیای اسلام را به کثافت و نجاست خویش آلوده کردند. (262)

آری جنایات این پست فطرتان قابل حد و حصر و شمارش نیست و از همه مهمتر، کشتن و قتل شخصیت‌های بی نظیری چون امام سجاد به فرمان ولید با سعایت برادرش هشام صورت گرفت. (263)

و شهادت امام باقر علیه السلام نیز به دستور هشام بود.

مردم، مرگ هشام را جشن گرفتند

بعد از قریب بیست سال حکومت و ظلم، مرگ هشام این خلیفه جنایتکار اموی اینقدر برای مردم مسرت آمیز بود که ملت از شنیدن این خبر به رقص و پایکوبی پرداختند، آری، نابودی دیکتاتوری همیشه جشن ملت است و شعراء در این زمینه شعر گفتند و سرور و شادی خویش را ابراز داشتند از جمله مردی به نام غالب که از نزدیکان و حاشیه نشینان هشام بود این وضعیت را چنین توصیف کرده است :

هلک الاحول المشوء وم و قد ارسل المطر
و ملکننا من بعد ذا ک فقد اورق الشجر
فاشکر اللّٰه انّه زائد کل من شکر

یعنی : لوچ چشم آن نحس - نامبارک به هلاکت رسید و باران رحمت آمد،
- و ما پس از او آزاد و مالک خویش شدیم - و درختان شکوفان شدند - پس
سپاس گزار خدایت را چه او نعمت خود را به شاکران زیاد کند. ⁽²⁶⁴⁾

مردم شام بعد از مرگ هشام، استقبال شایانی از ولید برادرزاده هشام و رقیب
فرزند وی بعمل آوردند. و امید داشتند بلکه ولید، آنان را از مظالم دستگاه هشام
نجات بخشد و دوران تازه ای شروع شود. ⁽²⁶⁵⁾ (اما این امید بی جا بود).

انتقام پس از مرگ

وقتی هشام در رصافه شام به هلاکت رسید، برادرزاده اش ولید بن یزید که
جانشین وی شده بود و دل خوشی از هشام نداشت و همانطوری که قبلا اشاره
شد و سر مساءله خلافت و جانشینی و چپاول بیت المال با هم اختلاف داشتند،
ولید، دستور داد از آن اموال که هشام جمع آوری کرده وی را کفن نکنند، و بدن

هشام چند روزی روی زمین ماند تا متعفن شد، و وضع فرزندان و بازماندگان نزدیک هشام بجایی رسید، که برای امرار معاش به گدایی و هرگونه پستی تن در می دادند و بعضی از آنان به کار کردن در حمام مشغول شدند. (266)

فصل ششم : فلسفه قیام

با توجه به اوضاع و احوال مسلمین در زمان خلفای جور (که قبلا اشاره شد) و ظلمهایی که از طرف آنان نسبت به ملت اسلام عموما و خاندان پیامبر ﷺ و مجاهدین علوی خصوصا و پایمال کردن حقوق مسلم آنان، صورت می گرفت، علت قیام حضرت زید علیه السلام روشن می گردد و می توان، علل و فلسفه نهضت مقدس زید علیه السلام را در چند جمله خلاصه کرد:

- 1 - انتقام خون شهیدان 2 - امر به معروف و نهی از منکر، و اصلاح وضع جامعه مسلمین 3 - تشکیل حکومت واقعی اسلامی در صورت پیروزی.

انتقام خون حسین علیه السلام

بذر نهضتها

قیام مقدس حسین، و حادثه جانخراش کربلا، و حماسه خونین شهیدان طف، علیه دستگاه بیدادگر بنی امیه، ریشه اصلی خیلی از قیامها و نهضتهای انتقامجویانه بر ضد، خیانتکاران و غاصبین اموی گردید.

قیام امام حسین علیه السلام و فاجعه عاشورا مشعلی بود که خاموشی نداشت و حسین علیه السلام این مشعل را به پرچمداران نهضتهای آزادیبخش و مجاهدین راه خدا داد پس از انقلاب امام شهید، قیام های مسلحانه و خونینی بر ضد دشمنان اسلام، بعنوان خون خواهی حسین و شهیدان راه خدا، به وجود می آمد که بالاخره منجر به هلاکت گروه های کثیری از بنی امیه و سقوط آنان گردید.

پس از کشته شدن حسین علیه السلام و یارانش، چنان موج نفرت و بغض و عداوت بر ضد دشمنان اهل بیت بالا گرفت که تاریخ کمتر چنین انتقامجویی را به یاد دارد.

در واقع می توان گفت : که قیام شهیدان کربلا، سرمشق بسیاری از مجاهدت ها و نبردها علیه ظلم و بیدادگری شد.

و هنوز هم خون عزیزان اسلام می جوشد، و مردم را به راه شرافت و عزت دعوت می کند.

آری چند صباحی از حادثه خونین عاشورا نگذشته بود، که روح انتقام و خونخواهی حسین و یارانش، در کالبد جمعی از شیعیان بیدار دمیده شد هنوز سران بنی امیه، از پیروزی ظاهری خود در کربلا لذتی نبرده بودند که فریادهای اعتراض و انتقام از گوشه و کنار کشور پهناور اسلام، مخصوصا در نواحی نزدیک به (سرزمین شهیدان) بلند شد.

قیام توابین

اولین جرقه نهضتی که از دامن سرزمینهای غاضریه و نینوا، دلهای انتقامگران مبارز را روشن کرد، قیام سلیمان بن سرد خزاعی بود.

سلیمان مرد با سابقه و شخصیت معروفی در اسلام بود او رسول الله ﷺ را درک کرد و در واقعه جمل دخالت نکرد و عذر آورد⁽²⁶⁷⁾ (در صورت صحت این خبر این خود گناهی برای او بود) و او مردی زاهد و بزرگ طایفه خزاعی بود.

فضل بن شاذان درباره او می گوید: او از بزرگان تابعین⁽²⁶⁸⁾ و از رؤسا و زهاد آنان بود.⁽²⁶⁹⁾

یالثارات الحسین علیهم السلام⁽²⁷⁰⁾

این جمله، شعار انتقامگران بود، سلیمان بن سرد اول کسی بود که ندای او به این شعار در کوفه و عراق بلند شد، این جمله، خون شیعیان را به جوش می آورد و هر کدام با قلبی لبریز از کین و خشم علیه بنی امیه شمشیرها را به دست

می گرفتند البته شرح قیام و خصوصیات این انتقام و سایر قیام ها مانند نهضت مختار در حوصله بحث ما نیست و بنحو خلاصه و فهرست اشاره می شود (برای توضیح به کامل ابن اثیر و تاریخ طبری مراجعه فرمایید).

این گروه به رهبری سلیمان به سرد خزاعی و همکاری بزرگانی از رؤسای شیعیان عراق که عبارت بودند از مسیب بن نجبه فزاری و رفاعد بن شداد عجلی، و عبیدالله بن سعد ازدی و عبدالله بن وال تیمی و جمعی از سران بصره یکسال بعد از مرگ یزید بن معاویه و تجمع قوا ماه جمادی الاولی سال 65 قیام کردند.

علت اینکه این گروه را توابین (توبه کنندگان) می خوانند اینست که جمعی از آنان از جمله خود سلیمان از کسانی بودند که برای یاری امام حسین و تشکیل حکومت و خلافت، حضرتش را به عراق دعوت کردند، اما موقعی امام در کربلا محاصره شد به کمک وی نشتافتند پس از واقعه کربلا آنقدر از این عمل خویش نادم و پشیمان شده بودند و حسرت می خوردند که جز اشک چشمان و تصمیم به انتقام چیز دیگری آنان را تسلی نمی بخشید.

آنان تصمیم گرفتند به هر قیمتی که شده با تشکیل قوایی منظم انتقام خونینی از قاتلین حسین علیه السلام بگیرند و بالاخره خودشان نیز پس از انتقام، افتخار شهادت همان راهی که حسین رفت نصیبشان گردد.

و آنان رسماً با سپاه شام به رهبری عبیدالله زیاد و دیگر سران بنی امیه وارد جنگ شدند و تلفات سنگینی به دشمن وارد ساختند. ⁽²⁷¹⁾

در آن جنگ سلیمان به شهادت رسید و دیگر سران مجاهدین پس از کشتار کثیری از قاتلین شهداء از بنی امیه و لشکریان دشمن، به مقام شهادت، که می خواستند نائل شدند. ⁽²⁷²⁾

سلام و صلوات خدا بر روان پاک آنان باد.

قیام مختار

دومین قیام خونین و حماسه انگیز انتقام جویان حسین علیه السلام قیام مختار بود. (273)

مختار فرزند ابوعبیده ثقفی یکی از شخصیت‌های ممتاز در تاریخ درخشان تشیع است او قهرمانی دلیر و مردی با ایمان بود. علامه بزرگ امینی (ره) او را با عظمت و تجلیل خاصی توصیف می کند، می فرماید:

« رجل الهدی، الناهض المجاهد، البطل المغوار. » (274)

المختار بن ابی عبیده الثقفی : مرد هدایت، نهضت کننده مجاهد قهرمان سلحشور، در کتاب نفیس « الغدیر » شرح نسبتا جامع و مفصلی در عظمت مختار به چشم می خورد و علامه کبیر امینی در مقام دفاع از مقام شامخ وی می فرماید: اگر کسی در تاریخ و حدیث و علم رجال با دیده دقت بنگرد، می فهمد که :

«... ان المختار فی الطلیعة من رجالات الدین و الهدی و الاخلاص و ان نهضته الکریمه لم تکن الا لاقامة العدل، باستیصال شاءفه الملحدین، و اجتیاح جذوم الظلم الاموی و انه منزح (ای مبعده) من المذهب الکیسانی.» (275)

مختار در طلیعه پیشگام مردان دین و هدایت و اخلاص است و نهضت مقدس او نبود مگر بخاطر استوار ساختن عدالت، نابودی تبهکاران و قطع کردن شاخه های ظلم اموی، و او از مذهب کیسانی دور است.

آنگاه می فرماید: آن تهمتهای ناروایی که نسبت به ساحت مقدس مختار وارد کرده اند از حقیقت و درستی فاصله دارد. و علت پاکی عقیده مختار، مورد توجه بودن وی نزد ائمه دین است.

« و لذا ترحم علیه الائمه الهداة سادتنا: السجاد و الباقر و الصادق عليهم السلام » و به همین خاطر ائمه معصومین سروران ما، امام سجاد و امام باقر و امام صادق عليهم السلام برای وی طلب رحمت کرده اند.

و بعد از این جمله می فرماید: « و قد اکبره و نزهه العلماء الاعلام. » و براستی علمای اعلام وی را بزرگ و منزّه شمرده اند مانند: سید بن طاووس در رجال و علامه در (خلاصه)، و ابن داوود در « (الرجال) » و ابن نما که خود رساله مفصل به نام « (ذوب النضار) » در حالات و عظمت مختار نوشته است و همچنین محقق اردبیلی در « (حديقة الشيعه) » صاحب معالم در (تحریر طاووسی) و قاضی نورالله مرعشی در (مجالس) و شیخ ابوعلی در « (منتهی المقال) » از او دفاع کرده اند. و مرحوم شهید در کتاب (مزار) زیارتی خاصه برای مختار نقل کرده است.

آنگاه علامه امینی بیش از 20 کتاب را که در عظمت مختار و جلالت قدر او سخن گفته اند می شمرد. ⁽²⁷⁶⁾ و اشعار مفصلی را در مدح و منقبت وی از جمله قصیده مفصلی که به این مصرع شروع می شود نقل کرده است :

یهنئک یا بطل الهدی و الثار ما قد حویت بمدرک الاوتار ⁽²⁷⁷⁾
تبریک به تو باد ای قهرمان هدایت و خونخواهی، به آنچه که انتقام خونها را گرفتی.

قیام مختار به اذن امام بود

قیام مختار با اجازه امام چهارم علی بن الحسین به وساطت محمد حنفیه بود و امام روی تقیه و تاکتیک، علنا وارد نهضت نشد و نظر خویش را موقعی که محمد حنفیه به درخواست مختار اجازه قیام خواست بیان نمود امام فرمود: « یا

عم لو ان عبدا زنجيا تعصب لنا اهل البيت لوجب على الناس مؤازرته و قد ولیتک یا عم هذا الامر فاصنع ما شئت». « (278)

ای عمو اگر بنده صالح و سرنگهداری، جانب ما خاندان پیامبر را بگیرد، بر مردم واجب است به کمک وی بشتابند، و من رهبری این امر (قیام مسلحانه) را به تو و امی گذارم هر چه صلاح دیدی انجام بده.

مختار با همکاری قهرمان دلیری چون (ابراهیم بن مالک اشتر) و سرانی از عراق با لشکر مجهز علیه بنی امیه به انتقام خون امام حسین قیام کرد. (279) نهضت مختار دومین جرقه امیدی بود که دلها را روشن ساخت.

بالاخره انتقامگران سلحشور به دستور سری امام سجاد علیه السلام و رهبری محمد حنفیه، و فرماندهی مختار بن ابی عبیده ثقفی با معاونت ابراهیم بن مالک اشتر توانستند به حساب قتله کربلا و جنایتکاران بنی امیه برسند و بنا به نقل بعضی از مورخین و به نقل این نما بیش از هفتاد هزار نفر از بنی امیه و دشمنان خاندان پیغمبر قتل عام شدند. و موقعی که سرهای بریده سران بنی امیه را به وسیله مختار و توسط محمد حنفیه برادر امام حسن به نزد امام سجاد علیه السلام فرستادند امام با حالت شکرانه ای فرمود:

« الحمد لله الذی ادرک لی ثاری من عدوی و جزی الله المختار خیرا » (280)

سیاس خداوندی را که انتقام خون مرا از دشمنم گرفت و خداوند به مختار پاداش خیر دهد.

زید خونخواه شهیدان

در میان این نهضتها و قیام های خونین که بعنوان خونخواهی و انتقام شهیدان آزاده کربلا بوقوع پیوست، قیام زید بیش از همه آنها مهم تر و حساب شده تر، و در عین حال آموزنده تر و پر ماجراتر است، از چند جهت :

- 1 - زید نوه امام حسین بود و به یک واسطه به امام می رسید:
او وارث شهادت و شجاعت و فضائل این امام بود (منهای امامت) و خون
گرم حسین علیه السلام در عروق زید می جوشید.
- 3 - سرنوشتی مقدر و عهدی معهود و وظیفه ای معین بود که زید باید قیام
کند و قهرمان صحنه گردد، و او بعنوان خونخواه شهیدان تعیین گشته بود، و در
ضمن روایاتی که خواهد آمد این مطالب کاملاً روشن می شود.
- 3 - شرائط محیط و موقعیت زمان و کیفیت حکومت بنی امیه مقتضی یک
چنین نهضت بود، و زمینه برای یک قیام علنی مسلحانه کاملاً مساعد بود.
- 4 - بخاطر حفظ جان امام صادق و پیمان الهی و عمل کردن به دستور امام
و سعی در رسیدن به هدف، زید علیه السلام شایسته فرماندهی نهضت بود.
- 5 - چون انتقام به تمام معنی از دشمنان اسلام و اهل بیت پیغمبر گرفته نشده
بود و بازماندگان اموی بعد از نهضت سلیمان و مختار و دیگران هنوز یکه تاز
میدان حکومت و فرماندهی بودند، آتش شعله ور انتقام فروکش نگشته بود، زید
مشعلدار نهضت گردید:
- «امام باقر، زید را خونخواه شهیدان می نامید و می فرمود:
« هذا سید اهل بیته و الطالب باوتارهم. »⁽²⁸¹⁾ او بزرگ خاندان خویش است
و خونخواه ایشان است.
و خود زید علیه السلام نیز یکی از علل قیامش را خونخواهی حسین و یارانش و
شهادت از اهل بیتش علیهم السلام می داند و می گوید:
« انما خرجت علی الذین قاتلوا جدی الحسین علیه السلام »⁽²⁸²⁾، من بر ضد آنان
که با جدم حسین جنگیدند قیام کرده ام.

او جنگ با فرزندان معاویه و مروان هر کدام باشند یکسان می داند، او جنایات هشام را کمتر از یزید نمی داند و در ضمن قیام خود علت نبرد خویش را ریشه کن کردن شجره خبیثه بنی امیه می داند و جنایات آنان را یادآور می شود و می فرماید: «انما خرجت علی الذین اغاروا علی المدینة یوم الحرة، ثم رموا بیت الله بحجر المنجنيق و النار»⁽²⁸³⁾: من بر آن کسانی خروج کرده ام، که به مدینه حمله ور شدند و خانه کعبه را بوسیله منجنيق سنگ باران کردند و به آتش کشیدند.

6 - علاوه بر کمالات نفسانی و فضائل اخلاقی و علم و زهد و صفات ملکوتی و شجاعت و شهامت برای جلب قلوب مسلمین، و کشاندن آنان به میدان انتقام، خصوصیات ذاتی و کمالات جبلی رهبر نهضت مطلب قابل توجهی بود، و پس از وجود مقدس امام صادق، که در پشت پرده تقیه زید را یاری می کرد در میان آل محمد صلی الله علیه و آله شخصیتی بارزتر از زید وجود نداشت و اثبات این مطلب در فصول مختلف این کتاب گذشت.

شیخ مفید (ره) در ارشاد یکی از علل نهضت زید علیه السلام را خونخواهی جدش حسین علیه السلام می داند و می فرماید: «یطلب بثارات الحسین علیه السلام». ⁽²⁸⁴⁾ غرض او خونخواهی حسین بود.

علامه مجلسی می فرماید: «و انما خرج بطلب ثار الحسین علیه السلام». ⁽²⁸⁵⁾ او به انتقام خون حسین خروج کرد.

امر به معروف و نهی از منکر

یکی از فرایض مهم اسلامی و پراهمیت ترین احکام قرآن امر به معروف و نهی از منکر است.

در آیات متعددی از قرآن این کتاب آسمانی ما، خداوند متعال ما را در مقابل این وظیفه بزرگ مسؤ ول می داند و به خاطر اصلاح جامعه بشر و ریشه کن کردن فساد ما را به امر به معروف و نهی از منکر دعوت می کند، البته ما در این کتاب نمی خواهیم مفصلاً در این زمینه سخن بگوییم اما بطور خلاصه گفته می شود که، قوام دین و دوام احکام اسلام جز به عمل کردن امر به معروف و نهی از منکر امکان پذیر نیست، و روایات در این باب به حدی زیاد است که خود کتاب مستقلی در فقه اسلامی بشمار می رود.

جهاد و قیام جنایتکاران و مفسدین روی زمین (بعکس پندار بعضی) خود فرعی و مرتبه ای از مراتب امر به معروف است. اسلام می گوید امر به معروف و نهی از منکر پس از طی مراتب مسالمت آمیز و عدم تاءثیر آن باید با قدرت اجرا بشود و این همان جهاد است.

اسلام همه را مسؤ ول می داند، و اصلاح جامعه به عهده همه مسلمین است، مخصوصاً جهاد در مقابل حاکم جائز، قیام در مقابل ستمگران قلدر و خون آشام، و قیام مقدس ائمه دین که بالاخره همه منتهی به قتل و شهادت آنها می شد. روی همین اصل بود و زید بن علی علیه السلام که خود شخصیتی فوق العاده بود و عالم به تمام شرائط و خصوصیات امر به معروف و نهی از منکر بود، وظیفه خود می بیند که در مقابل دستگاه جنایتکار بنی امیه همانند جدش حسین و به همان دلیلی که امام شهید ابی عبدالله الحسین علیه السلام قیام کرد وی نیز قیام کند.

در واقع می توان گفت اگر کسی قیام خونین عاشورا به رهبری زبده ترین فرزندان انسان حسین بن علی علیه السلام و یارانش را خوب بررسی کند و فلسفه و ریشه آن را بدست آورد، به آسانی می تواند بگوید، قیام زید بن علی علیه السلام با

نهضت مقدس حسین علیه السلام صرف نظر از مسأله زمان، یکسان بود و هیچ فرقی نداشت.

وجه تشابه

وجه تشابه زیادی بین این دو نهضت مقدس می باشد که هر مسلمان آگاه با مطالعه زندگی این مجاهدین بزرگ به آن اعتراف می کند و همانطوری که امام حسین در آن وصیتنامه معروف خود که به برادرش محمد حنفیه داد نوشت «... و انما خرجت لطلب الاصلاح فی امة جدی ارید ان آمر بالمعروف و انهی عن المنکر». « همانا، قیام من برای اصلاح امت جدم می باشد. و اراده من امر به معروف و نهی از منکر است.

زید بن علی علیه السلام هم منطق جدش حسین علیه السلام را دارد و آرزو می کند که وضع نابسامان امت اصلاح شود و دست ستمگران و غاصبین بر سر ملت کوتاه گردد.

مردی به نام عبدالله بن مسلم می گوید: با زید علیه السلام آهنگ زیارت خانه خدا کردم، شب فرا رسید و ستارگان زیبا در آسمان چشمک می زدند، در این هنگام زید علیه السلام رو به من کرد و فرمود: آیا آن ستاره را می بینی؟
گفتم: بلی.

فرمود: کسی می تواند به آن دست یابد؟

گفتم: نه.

فرمود: « و الله لوددت ان یدی ملصقة بها فاقع الی الارض او حیث اقع فاتقطع قطعة قطعة و ان الله اصلح بین امة محمد صلی الله علیه و آله. » (286)

به خدا قسم دوست دارم، که دستم به آن ستاره بچسبد و از آنجا به زمین پرتاب شوم یا به هر جا اصابت کنم و بدنم قطعه قطعه شود و در مقابل، خداوند بین امت محمد را اصلاح دهد.

اصلاح امور ملت

خلاصه، نهضت مقدس حسین برای اصلاح امر امت اسلام و رسوا کردن حکومت ظلم و بیدار کردن مسلمین بود، و این طرز تفکر از میان نرفت و پس از نهضت حسین نهضتها بوقوع پیوست و قیام ها علیه ظلم شد. و در واقع می توان گفت: یکی از ثمرات نهضت حسین علیه السلام قیام زید بن علی علیه السلام بود. امام علیه السلام به دعوت و خواهش مردم عراق به سمت کوفه حرکت کرد و او مایل بود که حکومت ظالمانه اموی ریشه کن گردد و دولت و حکومت عدل به جای آن استوار شود. (287)

امام فلسفه نهضت خود را در ضمن آن خطبه شورانگیز و مهیج و معروفش بیان فرمود:

« ایها الناس ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال: من رأى سلطانا جائرا، مستحلا لحرام الله، ناكثا لعهد الله، مخالفا لسنة رسول الله صلى الله عليه وآله، يعمل فى عباد الله بالاثم و العدوان، فلم بغير عليه بفعل و لا قول كان حقا على الله ان يدخل مدخله، الا و ان هو لاء قد لزموا طاعة الشيطان، و تركوا طاعة الرحمن، و اظهروا الفساد و عطلوا الحدود و الستاء ثروا بالفى ء و احلوا حرام الله، و انا احق من غيرى». «مردم، پیامبر خدا صلى الله عليه وآله می فرمود: هر کس سلطان ستمکاری را ببیند، که حرام خدا را حلال می داند، و عهد پروردگار را می شکند، و مخالف سنت و شریعت رسول خدا صلى الله عليه وآله می باشد، و در میان بندگان با گناه و ستم حکمرانی می نماید،

و در مقابل او با عمل یا زبان ایستادگی و قیام نکند، بر خدای متعال حق و لازم است که او را به جایگاهش «دوزخ» داخل نماید.

همانا بدانید، این گروه (بنی امیه) پیروی شیطان کنند و اطاعت خدای را ترک کرده اند، فساد و گناه را دامن زده و علنی کرده اند، و حدود و قوانین خدا را تعطیل نموده اند، اموال عمومی را خود می بلعند و حرام خدا را حلال پندارند و در این شرایط من برای حکومت و امامت بر دیگران احق و اولی هستم» (288)

امام، می دید خروج و قیام بر ضد یزید بن معاویه به یک فریضه دینی واجب است و این هنگام بود که یزید به فسق و فجور در نزد خاص و عام معروف و مشهور گشته بود. (289)

همین طور زید بن علی در چنین شرایط قرار می گیرد او هم بر ضد اوضاع فاسد و انحرافات هیئت حاکمه که از جاده صواب و حق دور شده بودند قیام کرد، و هدف وی احیای شریعت اسلام، و عمل بر وفق کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ می بود. (290)

او برای مبارزه با ظلم و جهل و خرافات و بیداری ملت و روشن شدن قلب ها و برطرف کردن تیرگیهای ظلم و جهل قیام کرد.

او بخاطر دین قیام کرد، تا با برق نورانی شمشیرش تاریکیهای سیاه را روشن سازد و یا اینکه شربت شهادت را طبق سرنوشت خویش بسر کشد. (291)

آری او برای اصلاح امت اسلام و اجرای قوانین قرآن و ریشه کن کردن فساد و گناه و بخاطر امر به معروف و نهی از منکر، قیام کرد دانشمند عظیم القدر شیخ مفید در ارشاد می فرماید: «ظهر بالسيف ياءمر بالمعروف و ينهى عن المنكر» (292)

او برای امر به معروف و نهی از منکر و خونخواهی امام حسین قیام کرد.

عیاشی در کتاب «مقتضب الاثر» می گوید: «ان زید بن علی خرج علی سبیل الامر بالمعروف و النهی عن المنکر.» قیام زید بخاطر امر به معروف و نهی از منکر بود، شهید اول در کتاب «قواعد» بحث امر به معروف و نهی از منکر به عنوان مثال به قیام حضرت زید علیه السلام اشاره می کند.

محدث کبیر علامه مجلسی: نیز یکی از علل نهضت مقدس زید بن علی را امر به معروف و نهی از منکر می داند و می فرماید: «و انما خرج لطلب ثار الحسین و الامر بالمعروف و النهی عن المنکر.»⁽²⁹³⁾ او به خونخواهی امام حسین و بخاطر امر به معروف و نهی از منکر قیام کرد.

در سجادیه ناسخ گوید: «علت دیگر که به آن اشاره شد امر به معروف و نهی از منکر بود، که در ایام خلفای بنی امیه ارتکاب مناهی و محرمات و فسق و فجور چنان شیوع یافته بود که در هیچ زمانی آن شیاع و آن اوضاع مشهود نبود، در شرب خمر و استماع تغنی غوانی رقاصی و ادائی را هیچ اجتناب نمی رفت و جناب زید که فرزند امام و برادر امام و عم امام و صاحب آن مراتب زهد و عبادت و غیرت و شجاعت بود، این جمله را در دل می نهفت و بهر هنگام با موافقان می گفت و این آتش در کانون خاطرش شعله همی کشید، تا طاقت صبوری بر وی دشوار، و روزگار ناهموار گشت، تا سموم بغض و کین هشام بن عبدالملک نیز بر آن آتش دامن زنان گشت و آن جناب را بر خروج ناچار ساخت.»⁽²⁹⁴⁾

زید بن علی علیه السلام برای محقق ساختن عدالت اجتماعی قیام کرد و بخاطر امر به معروف و نهی از منکر، راوندی می فرماید:

«فکان خروجه علی سبیل الامر بالمعروف و النهی عن المنکر.»⁽²⁹⁵⁾

قیام او برای امر به معروف و نهی از منکر بود.

تشکیل حکومت اسلامی

اعتقاد ما

ما شیعیان به ادله قاطع معتقدیم که مسأله امامت و خلافت از مسأله رسالت و نبوت جدا نیست. می‌گوییم خداوند متعال برای راهنمایی بشر و سعادت انسان‌ها پیامبرانی مبعوث کرد، تا آنان راه نجات را از هلاکت و سعادت را از شقاوت و بدی را از خوبی برای مردم روشن کنند و علاوه بر این قاعده اقتضا می‌کند، که پروردگار عالم از باب لطف و محبت به بندگانش آنان را هدایت کند. لذا این خواست خدا و اراده حق است که بشر بدون رهنما و رهنمون نمی‌تواند به کمال سعادت برسد.

و چون فکر و عقل بشر محدود است و انسان به خودی خود نمی‌تواند در تمام مسائل حیاتی تشریح قوانین و تنظیم حکم کند، لذا خداوند متعال علاوه بر اینکه انسانهای برجسته و نمونه کمالات نفسانی یعنی انبیاء علیهم‌السلام را برای این مأموریت برگزید، به آنان نیز قانون و کتاب داد تا در لواء اجرای قوانین الهی و احکامی که شارع حقیقی و مدون واقعی آن ذات ربوبی است. بشر را از چنگال جهل و انحرافات نجات بخشد.

و چون ارسال رسل و انزال کتب بدون اعمال و پیاده کردن قوانین نتیجه مطلوب نداشت، پروردگار عالم به انبیاء اجازه داد رسماً زمام ملت را بدست بگیرند و علاوه بر بیان حکم، اجرای آن را نیز متقبل شوند، و انبیاء رسماً امام و ولی مطلق از جانب حق نسبت به جان و اموال مردم باشند. و آنان عدالت واقعی را در میان بشر استوار سازند.

قرآن می‌فرماید: «لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان

لیقوم الناس بالقسط و انزلنا الحدید». ⁽²⁹⁶⁾

(ما پیامبرانی را با دلایلی روشن و کتاب و قانون فرستادیم تا مردم را به عدالت وادار کنند و آهن را ما فرستادیم) البته ما نمی خواهیم بطور تفصیل در مسأله نبوت سخن گفته باشیم بلکه غرض مقدمه ای است بر مسئله امامت و حکومت اسلامی و تشکیل آن بنحو خلاصه.

بعضی از انبیای الهی و همچنین رهبر عالیقدر اسلام پیامبر ما، رسماً تشکیل حکومت دادند و به دستور خدا بر جان و مال مردم به عدالت حکم می راندند. «النبی اولى بالمؤمنین من انفسهم و اموالهم». ⁽²⁹⁷⁾ پیامبر نسبت به جان و مال مؤمنین برتری دارد و حکم او مقدم است و ولایت از آن اوست.

با ذکر این مقدمه کوتاه، ما اعتقاد داریم که همانطوری که نبی و پیامبر باید از جانب خدا مبعوث شود و بشر حق انتخاب پیامبر و رهبر الهی را ندارد چون در شاءن انسان عادی نیست، امام هم همینطور، امام و خلیفه در اصطلاح ما به رهبران و ائمه راستین خلق که از جانب حق منصوب شده اند اطلاق می شود. به همان دلیل که پیامبر باید از جانب خدا و اعطای مقام او از طرف حق باشد امام و جانشین پیامبر هم باید چنین باشد.

ما معتقدیم که پس از رسول خدا به نص صریح قرآن و فرمان حق امیرالمؤمنین علی علیه السلام را خداوند به عنوان رهبر و پیشوای خلق معرفی نمود و در واقعه غدیر خم رسول خدا این مطلب را در مقابل هزاران زن و مرد مسلمان صدر اسلام رسماً اعلام فرمود. ⁽²⁹⁸⁾

و امیرالمؤمنین به امر پروردگار و عهد معهود این ودیعه (امامت) را به امام مجتبی علیه السلام پیشوای دوم شیعیان داد و بعد از او این منصب شایسته امام حسین علیه السلام و 9 فرزند معصومش تا امام عصر علیه السلام می باشد که خداوند به آنان اعطاء فرموده و این خلافت و منصب و وصیت است پس همان طور که رسول خدا و

امیرالمؤمنین از جانب حق معین و منصوب شدند بقیه ائمه معصومین علیهم السلام چنین بودند، و همانطوری که پیامبر اسلام و امیرالمؤمنین از همه امکانات خود برای بدست گرفتن زمام مسلمین و رتق و فتق امور و اصلاح ملت قیام کردند سایر ائمه دین نیز خواهان این مسأله بودند.

امامت منصبی است که خداوند به بندگان صالحش می بخشد کسی جز خدا قادر به خلع از آنها نیست، خلاصه مسأله ولایت تشریحی که همان پیشوایی مردم و تشکیل حکومت اسلامی و به دست گرفتن زمام ملت و بیان و اجرای احکام، حق واقعی ائمه دین بوده است، و ائمه علاوه بر ولای تکوینی و نفوذ امر آنان در موجودات عالم، بطریق اولی دارای مقام ولایت تشریحی می باشند. و در زمان غیبت امام معصوم این منصب و مقام ولایت به فقیه جامع الشرائط مبسوط الید از جانب خدا تفویض می گردد. و کتاب و سنت و عقل امر مهم حکومت را تعطیل پذیر نمی داند.

چرا ائمه دین عملاً تشکیل حکومت ندادند

سؤال :

تنها سؤال الهی که ممکن است در ذهن بعضی خوانندگان محترم پیش بیاید اینست که اگر رسول خدا و امیرالمؤمنین در حد امکان ظاهری خوش زمام امور را بدست گرفتند چرا دیگر معصومین صلوات الله علیهم چنین نکردند؟

جواب :

این مطلب بسیار روشن و آشکار است که مسیر ائمه حق با یکدیگر فرقی نداشته و همه یک رسالت بزرگ الهی را بدوش داشتند و همه خواستار آن بودند که غاصبین حکومت و خلافت را از صحنه اخراج کنند و خودشان علاوه بر رهبری باطنی رهبری ظاهری مردم را نیز بعهده بگیرند.

اما شرائط زمان و موقعیت آنان فرق می کرد مثلا:

امام مجتبی به شهادت احادیث و روایات اسلام و مورخین معتبر تا آنجا که توانست از این حق (خلافت ظاهری) خودش دفاع کرد.

ولی در اثر نبودن زمینه مساعد و همفکران و فداکارانی لایق بناچار برای حفظ خون مسلمین و برای اینکه امت اسلام تا آن حدی که ممکن است از وجود مقدس وی بهره مند شود از صحنه سیاست ظاهری کنار ماند و به رسالت و روشنگری و تنویر افکار ادامه داد و به وظیفه الهی خود عمل کرد.

امام ابی عبدالله الحسین علیه السلام هم بعد از شهادت برادر خویش امام حسن رسماً امام و پیشوای مسلمین گشت اما دشمنان که همیشه در مقابل این رادمردان بودند نگذاشتند لذا امام حسین طبق یک وظیفه الهی و مأموریت آسمانی که راهی عاقلانه تر از آن نبود با یارانی نمونه مرگ با شرافت را از زندگی با ذلت و خواری ترجیح داد و با خون خود و یارانش ماهیت دشمنان اسلام و دار و دسته بنی امیه را آشکار ساخت و اگر پیروز می گشت رسماً زمام مردم را بدست می گرفت و اما امام به شهادت رسید، از نظر مرام و عقیده بر دشمنان پیروز گشت، درود خدا بر روان پاک آن جانبازان راه حق باد.

اما امام سجاد بعد از شهادت پدر و واقعه جان خراش کربلا در شرایطی بسیار سخت رسماً بعنوان امام و جانشین حق از جانب امام حسین به فرمان خدا منصوب شد. ⁽²⁹⁹⁾ و او هم راهی جز تنویر افکار و بیان احکام و مبارزه سری و جهاد غیر مستقیم برای کوبیدن ظلم نداشت (او محرمانه قیام مختار را می ستود و به رزمندگان وی که در راه خونخواهی حسین قیام کردند رحمت فرستاد.) ⁽³⁰⁰⁾

امام نیز فرزندی چون زید تربیت کرد تا بلکه او قیام کند و اگر اراده حق
تعلق می گرفت حکومت واقعی اسلام را تشکیل می داد و یا به همان راه حسین
علیه السلام شهادت با عزت قدم می نهاد.

در زمان امام باقر و امام صادق علیهما السلام اوضاع مسلمین بسیار آشفته بود از
یک طرف جنگها و مبارزات مختلفی که در مقابل مظالم بنی امیه صورت می
گرفت و جالب اینکه همه این نهضت ها و جنبش پس از قیام مقدس حسین
علیه السلام بوقوع پیوست و اول شعار انقلابیون و نیروهای مبارز «انتقام خون حسین
علیه السلام» بود.

قیام احزاب و گروه های مختلف علویون و عباسیون علیه بنی امیه اوج می
گرفت و هر لحظه کاخ بیداد بنی امیه در خطر سقوط و ریزش بود و گروه ها
مشغول نبرد بودند.

فرهنگ اسلام

اما در این گیرودار و شرایط سخت در اثر فشار حکومت های غاصب اموی
ائمه معصوم چون امام حسن و امام حسین و امام سجاد تا آن زمان نتوانسته
بودند، اقلا به نشر فرهنگ واقعی اسلام بپردازند و کام تشنه مردم را سیراب
سازند بنحوی که روایات در احکام اسلام از این ائمه در کتب روائی ما محدود
و کم است و علت آن ایادی اختفاء و خفقان محیط بوده است.

لذا امام باقر علیهما السلام و امام صادق علیهما السلام در صدد فرصت بودند بلکه به یک جهاد
عظیم علمی و فرهنگی دست بزنند و این شرایط و اوضاع برای آنان بهترین
فرصت بود.

از این جهت این دو امام معصوم دامن همت را به کمر زدند و از این شرایط
استثنایی (درگیری بعضی علویون و بنی العباس با بنی امیه) از فرصت استفاده

کردند و با تشکیل مکتب مجهز و دانشگاهی بی نظیر به نشر احکام واقعی اسلام پرداختند. و می بینیم که کتب علمی و فقهی و روائی ما پر است از روایات و احادیث مفصلی که از این دو امام معصوم به ما رسیده است. گرچه آنها با محدودیت و کارشکنی دشمنان روبرو بودند لذا خیلی از احکام را به شکل تقیه و پنهانی به شاگردان خود آموختند.

کمک به انقلابیون

نشر فرهنگ اسلامی این خدمت شایان و گرانبها تنها وظیفه آنها نبود بلکه ائمه دین علیهم السلام در هر شرائطی که برای آنان مساعد بود، به انقلابیون مسلمان و متعهد کمک می کردند و بر ضد حکومت عصر خویش، قیام می نمودند، و به آنهایی که در راه برانداختن رژیم های فاسد بنی امیه و سپس بنی عباس مبارزه می کردند یاری می دادند.

ابوعبدالله سیاری از یکی از یارانش نقل می کند، که در محضر امام صادق علیه السلام سخن از قیام کنندگان و مجاهدین آل محمد صلی الله علیه و آله به میان آمد امام فرمود: خبر و سعادت از ما و شیعیان ما جدا نیست مادامی که قیام کننده ای از آل محمد قیام کند. آنگاه امام علاقه شدید خود را به قیام کنندگان ابراز می کند و می فرماید: «لوددت ان الخارجی من آل محمد خرج و علی نفقة عیاله» (301)، دوست دارم قیام کننده ای از آل محمد قیام کند و من مخارج بازماندگانش را به عهده بگیرم.

ائمه علیهم السلام خواستار اصلاح امت بودند

با ذکر این مقدمات معلوم شد که ائمه دین خواستار اصلاح اوضاع مسلمین مخصوصا در کادر رهبری و زعامت بودند و همیشه، به عناوین مختلف در حدود امکانات ظاهری خویش بر پیکر حکام جور، ضربه وارد می کردند.

و از آن طرف در زمان امام معصوم صادق آل محمد علیه السلام چنان بنی امیه ظالمانه، حکمرانی می کردند، که هر انسان با شرافت و مسؤ ول، نمی توانست آرام بنشیند و دست روی دست بگذارد.

امام یک حوزه وسیع علمی و فرهنگی که تعداد شاگردان وی بیش از چهار هزار نفر می رسید تشکیل داد و به نشر معارف و فرهنگ اسلام پرداخت و علت پیش آمدن این فرصت و اقدام به چنین عملی درگیری حکام بنی امیه با انقلابیون علوی و عباسی بود، آنها سرگرم خاموش کردن نهضت های آزادیخواه و اصلاح طلبانه، بودند، و دیگر کمتر موفق به تحت فشار گذاشتن امام می شدند، ولو چندین بار اسباب زحمت و جلب امام را فراهم کردند. ⁽³⁰²⁾

اما، درس و حفظ حوزه علمیه، تنها وظیفه امام نبوده و امام دوش به دوش نهضت فرهنگی خویش، نهضت مسلحانه اش را به فرماندهی زید بن علی علیه السلام تدارک می دید، و متون روایات و نصوص علماء که در این کتاب بررسی می شود خود شاهد مدعای اوست.

قیام زید به اذن امام علیه السلام بود

ممکن است بعضی خیال کنند، که قیام زید علیه السلام خودسرانه و خواسته خود زید علیه السلام بوده است، و بگویند، بلی، زید مرد با فضیلت و با ایمان و عالم بود، و امام علیه السلام او را دوست می داشت اما قیام وی بدون رضایت و اذن امام بوده است.

جواب: اولاً با ذکر سلسله روایاتی که در این کتاب متذکر شده ایم این سخن غیر معقول است، که شخصیت بارزی چون زید بن علی بدون مقدمه و حساب قیام کند و خود و جمعی را به کشتن دهد، زیرا زید با آن مرتبه و مقام علمی و تقوایش، صحیح نیست بگوییم، وی در یک امر حیاتی و قیامی خونین، در زمان

حضور امام، بدون اجازه وی، دست به چنین کاری زده است، چون زید علیه السلام امام را حجت خدا و واجب اطاعت می دانست هرگز کسی با چنین اعتقادی نسبت به ولایت امام، آن هم در این امر مهم بدون مشورت معصوم، کار نمی کند.

ثانیا، ادله قاطعی از روایت و نصوص و اقوال علماء و دانشمندان طراز اول شیعه از قدماء تا معاصرین در دست است که به این مطلب تصریح کرده اند، و می گویند قیام زید علیه السلام به اذن امام صادق علیه السلام بوده است.

امام علی بن موسی الرضا علیه السلام راجع به قیام زید علیه السلام در ضمن جوابی که به ماءمون داد فرمود:

« حدثنی ابی موسی بن جعفر، انه سمع انه سمع اباه جعفر بن محمد بن علی علیه السلام یقول... لقد استشارنی فی خروجه، فقلت: یا عم ان رضیت ان تکون المقتول (المصلوب) بالکناسة، فشاءنک، فلما ولی، قال جعفر بن محمد علیه السلام: ویل لمن سمع واعیته و لم یجبه. » (303)

امام صادق فرمود:

او برای قیامش با من مشورت کرد. من به او گفتم: عموجان اگر دوست داری و راضی هستی که همان به دار آویخته کناسه باشی، پس راه تو همین است، و موقعی زید، از نزد حضرتش بیرون رفت، امام صادق علیه السلام فرمود:

وای به حال کسی که ندای او را بشنود و بیاریش نشتابد.

این روایت و مضمون بعضی اخباری که گذشت خود شاهد دیگری از مدعای ماست که قیام زید به اذن امام علیه السلام بوده است وانگهی چون مساءله خروج زید می بایست بسیار روی اصل تقیه و احتیاط می بوده و دخالت امام و یا دستور و اذن وی ممکن بوده است به گوش دشمن برسد، لذا نه امام علیه السلام و نه

خود زید علیه السلام و نه اصحاب نزدیک آنان، به هیچ وجه مایل نبودند کسی به آن اطلاع پیدا کند، مبدا از این رهگذر خطری برای امام علیه السلام پیش آید و این مطلبی است بسیار واضح و روشن.

اینک اقوال بزرگان شیعه :

1 - از جمله کسانی که تصریح کرده اند قیام زید علیه السلام به اذن امام بود شخصیت کم نظیر اسلام مرحوم شهید اول می باشد، وی در کتاب «قواعد» در باب امر به معروف و نهی از منکر با کمال صراحت می فرماید:

«... او جازان یکون خروجهم باذن امام واجب الطاعة کخروج زید بن علی و غیره من بنی علی علیه السلام»⁽³⁰⁴⁾ یا اینکه جائز باشد قیام آنها به اذن امام واجب الطاعة باشد مانند خروج زید بن علی و دیگر فرزندان علی علیه السلام.

2 - مامقانی، تحریر علم رجال در این زمینه با صراحت می فرماید: « و ملخص المقال، انی اعتبر زیدا ثقة و اخباره صحاحا بعد کون خروجه باذن الصادق علیه السلام. »⁽³⁰⁵⁾

خلاصه سخن اینکه من زید علیه السلام را از نظر وثاقت معتبر می دانم پس از آنکه معلوم شد خروج و قیام وی به اذن امام صادق علیه السلام بوده است.

3 - شیخ حسن صاحب کتاب معالم، می گوید:

سلیمان بن خالد⁽³⁰⁶⁾ در قیام زید از طرف امام وقت اذن داشت⁽³⁰⁷⁾ در صورتی که سلیمان با اذن امام به کمک زید شتافت و دوش به دوش او با دشمن جنگید، چگونه می توان گفت خود زید رهبر نهضت بدون اذن امام قیام کرد.

4 - حضرت آیه الله آقای سید ابوالقاسم خوئی، در کتاب نفیس رجالش، پس از بررسی و جرح و تعدیل روایات، و قاطعیت عقیده خود را درباره زید علیه السلام چنین بیان می فرماید:

« ان زيدا كان ماءذونا من قبله (الامام)»⁽³⁰⁸⁾ همانا زید از جانب امام ماءذون بود.

چرا امام مستقیماً در نهضت زید شرکت نکرد

در این شرائط، بعضی از انقلابیون علوی سعی داشتند، که به هر نحوی شده پای امام را مستقیماً در نهضت وارد کنند، اما این کار از چند جهت صلاح نبود:

1 - تعیین وظیفه و تکلیف برای امام در خور شائن هیچ انسان عادی نیست، چون وی معصوم است و ولی مؤمنین، اوست که باید تکلیف دیگران را معین کند نه دیگران.

2 - روح سلحشوری و ایمان قوی بعضی از مجاهدین چنان کاسه صبر آنان را در مقابل مظالم حکام جور لبریز کرده بود، که در نهضت و قیام گاهی عجله می کردند، و امام صادق، که او عالم به گذشته و آینده بود، از عجله نهی می فرمود، و زمان را مناسب قیام نمی دانست و شرکت خویش را در آن خلاف امر مقدر حق می دانست.

3 - موقعیت حساس امام، و ریاست او بر شیعیان عموماً و بنی هاشم خصوصاً سوء ظن دشمن را بیشتر جلب می کرد و هرگونه اقدام اعتراض آمیزی که از ناحیه این مجاهدین صورت می گرفت، امام را محرک اصلی می شناختند لذا امام خیلی محتاطانه بعبارت دیگر به نحو (تقیه) به مبارزه ادامه می داد.

4 - در صورت هرگونه دخالت علنی امام، شهادت امام قطعی می شد و مردم از فیض درک علوم و معارف اسلام محروم می ماندند و به قیمت بهم پاشیدن این نظام فرهنگی صحیح می گردید. و نتیجه مطلوب نیز بدست نمی آمد.

5 - تکوین نهضتی اصیل در بطن جامعه مسلمین بالا خص بنی هاشم به رهبری زید علیه السلام تنها موقعیت مناسبی بود که از هر جهت صلاح و مقرون با پیروزی بود، و امام (در پشت پرده) این نهضت را تاءبید می کرد. و بنا به فرموده بعضی از دانشمندان بزرگ اسلام عدم دخالت مستقیم امام خود یک نوع سیاست صحیح بوده است.

مرحوم خزاز قمی می فرماید: دخالت نکردن امام به نحو مستقیم در نهضت حاکی از مخالفت امام نسبت به قیام زید نبوده است، و این اختلاف از ناحیه مردم به وجود آمد، و موقعی مردم دیدند زید قیام کرد و امام قیام نکرد « (توهم قوم من الشیعه ان امتناع جعفر علیه السلام کان للمخالفه و انما کان لضرب من التدبیر). «⁽³⁰⁹⁾ گروهی از شیعیان گمان کردند که خودداری امام صادق از خروج و قیام با زید بخاطر مخالفت بوده است و حال آنکه این خود یک نوع سیاست و تدبیری بوده است.

به همین منظور زید بن علی لهی لطللسد لا رسما و طبق یک وظیفه مقرر الهی رهبری علنی این نهضت را بدست می گیرد.

غرض او این است که: علاوه بر انتقام خون حسین و امر به معروف و نهی از منکر، یک اصلاح واقعی و انقلابی نوین صورت گیرد، و نتیجه این قیام دو صورت بود.

اول:

آنکه پیروز می شد، و به هدف خویش می رسید و قدرت را بدست گرفته و آن را به امام صادق محول می ساخت و امت اسلام، از وجود امامی معصوم و رهبری بی نظیر برخوردار می شدند، و عزت و عظمت واقعی مسلمین محقق می گردید.

دوم :

شهادت و کشته شدن زید علیه السلام که خود آن را می دانست و قبلا جد بزرگوارش رسول خدا و امیرالمؤمنین و دیگر ائمه علیهم السلام آن را پیش بینی کرده بودند.

و او مانند جدش حسین علیه السلام مرگ با عزت را بر زندگی در مذلت و خواری ترجیح می داد و مشعل جاویدان این نهضت مقدس را به دیگر انقلابیون علوی داد، و بالاخره منجر به پیروزی واقعی آنان گردید.

(نتیجه قیام بعدا بحث خواهد شد)

زید علیه السلام مردم را به رضای آل محمد (ص) دعوت می نمود

با ذکر این مقدمات روشن شد که زید بن علی خواستار اصلاح امر امت اسلام بوده است و می خواسته در صورت پیروزی حکومت و خلافت را به صاحب اصلی و واقعی آن امام صادق یا به قول حضرتش (رضای آل محمد صلی الله علیه و آله) برگرداند، اینک ما دلیل مدعای خویش را با روایت و نصوص علمای بزرگ شیعه در اینجا ذکر می کنیم.

امیرالمؤمنین در ضمن خطبه ای غرا، قیام زید را پیشگویی نمود و فرمود: « ليقوم عند ذلك رجل منا اهل البيت، فانصروه فانه داع الى الحق ». « در این شرایط مردی از خاندان ما قیام می کند، او را یاری دهید چون او مردم را به حق دعوت می کند « فکان الناس یحدثون ان ذلک الرجل هو زید»،⁽³¹⁰⁾ و مردم می گفتند این رجل موعود همان زید است.

و در ضمن خبری از امام حسین علیه السلام زید و یارانش « (دعاة الحق)،» دعوت کنندگان به حق یاد شده است.⁽³¹¹⁾

امام صادق علیه السلام می فرمود: «رحم الله علی زیدا، لو ظفر لوفی انما دعا الی الرضا من آل محمد و انا الرضا»⁽³¹²⁾ اگر پیروز می شد، به وعده خویش وفا می کرد، همانا، وی مردم را به رضای آل محمد صلی الله علیه و آله (نام سری امام صادق) دعوت می کرد، و منظور از (رضا) من بودم.

باز امام صادق علیه السلام در ضمن تجلیل از مقام شامخ زید علیه السلام می فرماید: «اما انه لو ظفر لوفی، اما انه لو ملک لعرف کیف یصنعها».»⁽³¹³⁾ همانا، اگر او پیروز می شد به پیمان خویش عمل می کرد، و اگر به ملک و حکومت می رسید، می دانست آن را چه کند.

همچنین امام صادق علیه السلام در جای دیگر می فرماید:

«... و لم یدعکم الی نفسه و انما دعاکم الی الرضا من آل محمد، و لو ظفر لوفی بما دعاکم الیه، و انما خرج الی سلطان لینقصنه».»⁽³¹⁴⁾

او مردم را به خویش نمی خواند، و جز این نیست که، به رضای از خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله دعوت می کرد، و اگر فتح و ظفر نصیبش می شد به آنچه شما را خوانده بود وفا می کرد، و همانا او بر سلطانی خروج کرد تا قدرت او را خرد و منکوب سازد.

و امام هشتم علیه السلام در ضمن سخنان در دفاع از ساحت مقدس زید فرمود: او حکومت و پیشوایی را برای خویش نمی خواست، «و یدعو الناس الی الرضا من آل محمد صلی الله علیه و آله» وی مردم را به رضای آل محمد صلی الله علیه و آله دعوت می کرد اما «و الله لو ظفر لوفی»⁽³¹⁵⁾

به خدا قسم اگر پیروز می شد به پیمان خویش عمل می کرد.

کلام صریح علامه مجلسی (ره):

علامه مجلسی می گوید: «و کان یدعوا الی الرضا من آل محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و انه کان عازما علی انه ان غلب علی الا مر فوضه الی افضلهم و الیه ذهب اکثر اصحابنا و لم ارفی کلامهم غیره:» او مردم را به (رضای از آل محمد) دعوت می کرد و عزم او بر این بود، که: اگر پیروز می گشت و حکومت را به دست می آورد، آن را به برترین و عالمترین فرد از خاندان پیغمبر (امام صادق علیه السلام) تفویض می نمود، و اکثر علمای شیعه بر این قولند و غیر از این مطلب کلام دیگری از آنان ندیده ام. (316)

شیخ مفید (ره) می گوید: «یدعو الی الرضا من آل محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فظنوا انه یرید بذلک نفسہ و لم یکن یریدها.» (317)

او مردم را به (رضای آل محمد صلی اللہ علیہ و آلہ) دعوت می کرد آنان گمان می کردند وی خودش را اراده کرده است، و حال آنکه او چنین فکر نمی کرد.

سخن جالب مامقانی - تشکیل حکومت اسلامی

علامه مامقانی در کتاب رجالش بعد از نقل و جرح و تعدیل روایات در عظمت حضرت زید علیه السلام خروج زید را نهضتی اصیل و حساب شده می شمارد و هدف وی را چنین بیان می کند: «لمقصد عقلائی عظیم و هو مطالبه حق الامامة، اتماما للحجة علی الناس و قطعاً لعذرهم.» (318) قیام مقدس زید علیه السلام روی یک قصد عقلائی بود، و آن مطالبه حق امامت بود برای اینکه حجت بر مردم تمام شود، و راههای عذر برای آنان مسدود گردد.

این شخصیت بزرگوار سپس عقیده خود را صریح بیان می کند و می فرماید: «اقول: یرظهر من هذا ان غرض زید رحمه اللہ من الخروج، اخراج الخلافة عن ایدی المتغلبین، لیضعها فی مستحقها و کان قد صدق بامامة ابی جعفر و ابی

عبدالله علیهما السلام و لکنه کان یخفی ذلک حتی عن اتباعه یتضرر بذلک ابو عبدالله علیه السلام. «⁽³¹⁹⁾ از این روایات چنین استنباط می شود، که غرض زید رحمت خدا بر روان او باد، این بود، که خلافت و حکومت را از دست حکام غاصب بیرون آورد تا آنرا به مجرای حقیقی اش قرار دهد، او امامت، ابی جعفر (امام باقر) و ابی عبدالله (امام صادق) را تصدیق داشت، لیکن، وی این مطلب را پنهان می داشت حتی از پیروان خویش، مبدا ضرری متوجه امام صادق» گردد.

قول سید علیخان حویزی

دانشمند عالیقدر مرحوم سید علیخان حویزی صاحب «نکت البیان» در بیان فلسفه قیام زید پس از بیان مطالب مفصلی می فرماید: «و لا ریب ان قصده و نیته ان استقام له الامر ارجاع الحق الی اهله و یدل علی ذلک رضاهم عنه و انما لم یمنعه ابو عبدالله الصادق علیه السلام من الخروج»، تردیدی نیست که قصد و نیت زید علیه السلام این بود، که اگر کارش استوار می شد (و به حکومت می رسید) این حق را به صاحب و اهلش (امام) بر می گردانید، و دلیل بر این مطلب رضایت ائمه علیهم السلام نسبت به اوست، و امام صادق وی را از قیام منع نکرد.

و باز ایشان می فرماید: «انه ان ظفر بالامر و ازال اهل الضلال یرجع الامر الی الامام المعصوم من آل محمد صلی الله علیه و آله». «⁽³²⁰⁾

به تحقیق اگر او پیروز می شد و به حکومت می رسید و دشمنان گمراه را از اریکه قدرت پائین می کشید، و حکومت و رهبری امت را به امام معصوم از آل محمد صلی الله علیه و آله واگذار می کرد.

زید بن علی علیه السلام می داند که امامت و خلافت حق آن غاصبین و جنایتکاران که بر اریکه قدرت تکیه زده اند نیست و این حقی است که خداوند برای ائمه عادل و معصوم از خاندان پیامبر معین فرموده همانطوری که جدش

امام حسین در مقام خروج فرمود: «انا احق منه بهذا الامر» یا (انا احق من گیری)»⁽³²¹⁾ من برای حکومت و خلافت از دیگران یا از یزید سزاوارترم.

یزید بن علی نیز غاصبین بنی امیه را لایق خلافت و رهبری نمی داند و معتقد است که این حق دودمان پیامبر و ائمه معصومین و خود آنان است و می فرمود: «انا کنا احق الناس بهذا الامر و لکن القوم استاءثروا علينا و دفعونا عنه»⁽³²²⁾ ما برای خلافت بر دیگران سزاوارتریم و لیکن این گروه (بنی امیه) آنرا از دست ما گرفته اند و ما را کنار زده اند.

اینک بعنوان نمونه برای روشن شدن فلسفه نهضت و هدف قیام یزید بن علی علیه السلام یکی از خطبه های پر هیجان و ارزنده یزید علیه السلام که قبل از قیام ایراد فرموده در این فصل ذکر می کنیم، دقت در جملات و فرازهای این خطبه ما را با روح نهضت آشنا می سازد و انگیزه قیام در آن بخوبی به چشم خواهد خورد.

خطابه آتشین یزید

این خطبه متن سخنرانی رهبر انقلاب و مجاهد بزرگ آل محمد صلی الله علیه و آله قهرمان گفتار ما، حضرت یزید بن علی بن الحسین علیه السلام است در این خطبه مهیج و پر شور نکات بسیار مهمی است که در آن می توان فلسفه قیام حضرت یزید علیه السلام را به دست آورد در این خطابه، پس از بیان اصل رسالت و مسأله رهبری و اشاره به بعثت رسول خدا و نجات است از چنگال جهل و ظلمت، اوضاع نابسامان امت و جنایات حکام غصب و ستمگر آن زمان تشریح شده است.

در این خطابه، به ظلمها، چپاولها، تعدیها، بلاها، و گرفتاریهای که عمال حکومت خون آشام بنی امیه نسبت به ملت مخصوصا اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه

معصومین علیهم السلام و شیعیان و علویین و آرایخواهان روا می داشتند تصریح شده است.

در این سخنرانی، بزرگترین انحراف امت اسلام بعد از رسول خدا، یعنی تغییر مسیر حکومت اسلامی و خلافت و اشغال غاصبانه مقام رهبری و تصدی جائرانه ناپاکان و افراد کثیف و بدست گرفتن زمام مردم بوسیله باندی جاهل و شهوتران و جنایت پیشه گوشزد شده و جنایات آنان، یکی یکی مورد بحث و انتقاد قرار گرفته است.

در این نطق پر هیجان و عمیق رهبر انقلاب حضرت زید بن علی علیه السلام مردم را به شورش دعوت می کند.

او از مردم می خواهد که برخیزند و حقوق از دست رفته خود را با قیامی آزادی بخش باز پس گیرند.

او از مردم می خواهد، که دیگر سکوت و خانه نشین جز ذلت و خواری و زبونی چیزی دیگر نیست و بیش از این وضع ذلت بار خود راضی نشوند.

او از مردم می خواهد، که بپا خیزند و به طرفداری از اهل بیت پیامبرشان و ائمه معصومین اسلحه بدست بگیرند و آن گرگ صفتان زشتخو و بوزینه های غاصبی که بنام خلیفه و رهبر مسلمین خود را قلمداد کرده اند از منبر رسول خدا پائین کشند.

او از مردم می خواهد، به ندای ملت رنج دیده و توده های ستم کشیده که ناجوانمردانه هستی آنان زیر چکمه های دژخیمان حکومت پایمال می شود جواب دهند، او از مردم می خواهد، که به فریاد حق خواه او، که از روح ولایت و ایمان به خدا و اعتقاد راسخ به حق، و علاقه شدید او به اصلاح حکومت و

تغییر رژیم و روی کار آمدن دولت حق و تفویض خلافت به صاحب آن یعنی امام صادق علیه السلام ندای مثبت دهند.

او از مردم می خواهد، که او را در این نبرد مقدس و جهاد الهی یاری دهند و تنهایش نگذارند.

آری او خود را سپر بلاها و فدای امت اسلامی قرار داده و شهادت را با جان و دل از زندگی با ذلت و سازش با ستمگران ترجیح می دهد.

اینک ما بخاطر اهمیت این خطبه شورانگیز و تکان دهنده عینا متن آنرا از کتاب بحار الانوار مجلسی ⁽³²³⁾ نقل می کنیم :

متن سخنرانی زید علیه السلام

« ایها الناس، ان الله بعث فی کل زمان خیرة، و من کل خیرة منتجبا حیوة منه، قال : الله اعلم حیث یجعل رسالته، ⁽³²⁴⁾ فلم یزل الله یتناسخ خیرته حتی اخرج محمدا صلی الله علیه و آله و سلم من افضل تربة و اطهر عترة اخرجت للناس، فلما قبض محمدا صلی الله علیه و آله افتخرت قریش علی سائر الانبیاء بان محمدا صلی الله علیه و آله کان قرشیا و دانت العجم للعرب بان محمدا صلی الله علیه و آله کان عربیا، حتی ظهرت الکلمه و تمت النعمة، فاتقوا الله عباد الله و اجیبوا الی الحق و کونوا اعوانا لمن دعاکم الیهم، و لا تاءخذا سنة بنی اسرائیل، کذبوا انبیائهم، و قتلوا اهل بیت نبیهم، ثم انا اذکرکم ایها السامعون لدعوته، المتفهمون مقاتلنا، بالله العظیم الذی لم یذکر المذکرون بمثله، اذا ذکر تموه و جلت قلوبکم، و اقشعرت لذلك جلودکم، الستم تعلمون انا ولد نبیکم المظلومون المقهورون فلاسهم و فینا و لا تراث اعطینا، و مازالت بیوتنا تهدم، و حرمانا تنهتک، و قائلنا یعرف، یولد مولانا فی الخوف، و ینشوء ناشئنا بالقهر، و یموت میتنا بالذل.

و يحكم ان الله قد فرض عليكم جهاد اهل البغي و العدوان من امتكم على
 بغيتهم، و فرض نصره اوليائه الداعين الى الله و الى كتابه، قال «فلينصرن الله من
 ينصره ان الله لقوى عزيز». و يحكم انا قوم غضبنا لله ربنا، و نقمنا الجور
 المعمول به في اهل ملتنا، و وضعنا من توارث الامامه و الخلافة، و يحكم بالهو و
 تقض العهد و صلاة لغير وقتها، و اخذ الزكاة من غير وجهها، و دفعها الى غير
 اهلها، و نسك المناسك بغير هديها، و ازال بها الجزيل، و حكم بالرشا و
 الشفاعات و المنازل و قرب الفاسقين، و مثل بالصالحين، و استعمل الخيانة، و
 خون اهل الامانة، و سلط المجوس، و جهز الجيوش و خلد في المحابس، و جلد
 المبين؟! و قتل الوالد، و امر بالمنكر و نهى بالمعروف بغير ماءخوذ عن كتاب الله
 و لا سنة نبيه، ثم يزعم زاعمكم ان الله استخلفه يحكم بخلافة، و يصد عن سبيله،
 و ينتهك محارمه، و يقتل من دعا الى امره، فمن اشر عند الله منزلة ممن افتري
 على الله كذبا، او صد عن سبيله او بغاه عوجا، و من اعظم عند الله اجرا ممن
 اطاعه، و آذن بامر و جاهد في سبيله، و سارع في الجهاد، و امن احقر عند الله
 منزلة ممن يزعم ان بغير ذلك بمن عليه، ثم يترك ذلك استخفافا بحقه و تهاونا
 في امر الله و ايتارا للدنيا و من احسن قولاً ممن دعا الى الله و عمل صالحا و
 قال اننى من المسلمين». (325)

«مردم، خداوند در هر زمانی انسان شایسته ای را برای رسالت برانگیخت و
 از میان آن افراد نمونه ای را برگزید، و این از روی عطیه وجودش نسبت به
 بندگان بود و خداوند فرماید:

(خداوند مرتباً پیامبری را بعد از پیامبری می فرستاد)، تا اینکه محمد ﷺ را
 از بهترین طینت ها و پاک ترین عترتها و خانواده ها، به سوی مردم فرستاد، و
 زمانی که خداوند این رسالت و مقام را به محمد ﷺ داد، قریش بر سایر امم

افتخار کردند، که محمد ﷺ قرشی است، و عجم نسبت به عرب مقامی پائین تر یافت، چون که محمد از عرب بود تا آن که کلمه حق پیروز گشت و نعمت خداوند بر بندگان اتمام پذیرفت پس ای بندگان خدا، از خداوند بترسید، و ندای حق را اجابت کنید، و پشتیمان داعیان حق باشید، شما روش بنی اسرائیل را پیش نگیرید، آنان پیامبران خویش را تکذیب کردند، و دستشان را به خون فرزندان آنان رنگین کردند.

من به شما، ای شنوندگان دعوت حق، و ای کسانی که سخن ما را می فهمید می گویم به خدای بزرگ، به آن خدایی که کسی چون او به بزرگی یاد نمی شود و موقعی به یاد او افتید دلهای شما بلرزد و موی از بدن شما راست گردد قسم می دهم، آیا شما نمی دانید که ما فرزندان پیامبران می باشیم، و چگونه مظلوم و مغلوب واقع شده ایم، نه سهمی به ما رسد و نه ارثی به ما اعطاء گردد، خانه های ما خراب شود، و احترام ما نگهداشته نشود، اگر سخنی گوییم شناخته شویم (و ما را تعقیب کنند)، کودکان ما با ترس زاده شوند افراد ما با محرومیت زندگی کنند، و محتضر ما با خواری جان دهد.

وای بر شما، خداوند جهاد با طاغیان و دشمنان از امت خودتان (ستمگران مسلمان نما) بخاطر ظلم و بیدادگریشان بر شما واجب نموده است و یاری اولیای حق، آنانکه مردم را بسوی خدا و قوانین خدا می خوانند لازم گردانده است. و خداوند می فرماید: « فلینصرن الله من ینصره ان الله لقوی عزیز » پس باید خدا را یاری کند آنکه یاری دهنده است و پروردگار قوی و عزیز است.

وای بر شما، ما خاندان پیامبر گروهی هستیم که بخاطر خدا خشمگین می شویم، و جور و ستمگریهایی که نسبت به ملت اسلام روا می دارند تحمل نمی کنیم. و امامت و خلافت را خداوند در خاندان ما قرار داده.

وای بر شما، انحرافات حکومت را ببینید: پیروی هوا و خواهشهای نفسانی، عهد شکنی نماز در غیر وقت خود خواندن، گرفتن مالیات از غیر مستحقین آن، حیف و میل اموال و ثروت عمومی مسلمین، نرسیدن حقوق فقراء و مستمندان و مسکینان، تعطیل قوانین و حدود الهی، پول گرفتن در قبال آن، رشوه خواری و پارتی بازی و رعایت نور چشمی ها، بدان مقرب شدن و روی کار آوردن و خوبان را از صحنه کنار زدن، خیانت کاری و کلاه گذاری و کافران مجوسیان را بر مسلمانان مسلط کردن و ارتش را در اختیار ستم مجهز نمودن و زندان ها را از آزاد مردان پر کردن و بیگناه را تازیانه زدن کشتن پدر، و امر به بدیها و جلوگیری از نیکیها، بدون آنکه این دستورها ارتباطی با کتاب خدا و سنت پیامبر داشته باشد.

آن وقت ساده لوحان شما گمان برند که خداوند این جنایتکاران را قدرت و خلافت داده است و آنان نماینده حق اند و حال آنکه آنان فرمان بخلاف فرمان حق صادر می کنند. و از حق جلوگیری می نمایند و پرده های حق را می درند و داعیان به خدا و حق گویان را می کشند. آیا بدتر از این چنین افراد در نزد خدا و آنان که افتراء به خدا می بندند کیست؟؟! آیا از اینها که مانع قوانین خدایند و در مقابل او طغیان می کنند خطرناک تر هم هست؟

و چه کسی اجر و پاداشش به پایه آنگونه کسی می رسد که از خدا پیروی می کند و به دستور او عمل نماید و در راه خدا جهاد کند و در مبارزه پیشقدم گردد.

و چه کسی در نزد خدا کوچکتر است از کسی که گمان برد بدون اطاعت حق و جهاد در راه خدا منتی بر خدا دارد و حال آنکه او فرمان حق را عمل نمی کند چون حق پروردگار را بر بنده اش کم شمرده و در طاعتش کوتاه آمده، و

دل را به دنیا و مادیات بسته است. « و من احسن قولاً ممن دعا الى الله و عمل صالحاً و قال اننى من المسلمين». (326) و چه کسی گفتاری بهتر از شخصی دارد که به سوی خدا خواند و عمل نیکو انجام دهد و بگوید همانا من مسلمانم.

زید در مدینه

زید عليه السلام قبل از آنه به توطئه هشام او را به شام و کوفه ببرند، در مدینه نیز به فکر نهضت بود، و دنبال فرصت مناسب بود. (327)

او روزی در مدینه، وارد مسجد پیامبر صلى الله عليه و آله و سلم شد، عده ای نشسته بودند و در میان آنان سعد بن ابراهیم (328) بود.

زید به آنان فرمود: شما مردم ضعیفی هستید و حتی از اهل (حیره) هم ناتوان ترید.

آنان گفتند: نه چنین نیست.

زید گفت: من شهادت می دهم که یزید از هشام جنایتکارتر نبود، شما چه نشسته اید. (329)

از این مطالب معلوم می شود زید بن علی عليه السلام در مدینه نهضت خویش را پی ریزی می کرده و همیشه به این مطلب می اندیشید.

او عقیده داشت که جنایات هشام کمتر از یزید نیست.

جدش حسین عليه السلام در مقابل یزید قیام کرد، هم اکنون او هم باید در مقابل هشام قیام کند.

مردی به نام زکریا از طایفه همدان می گوید: عازم زیارت کعبه معظمه بودم عبورم به مدینه افتاد، تصمیم گرفتم به خانه جناب زید بن علی عليه السلام بروم به همین قصد به خانه او رفتم و بر او سلام کردم، و در محضر او این اشعار را از او شنیدم: (330)

من يطلب المال الممنوع بالقانا يعيش ماجدا او تخترمه المخارم
متى تجمع القلب الذكى و صارما و انفاحميا تجتنبك المظالم
و كنت اذ اقوم، غزونی غزوتهم فهل انافی ذایال همدان ظالم (331)
هر کس مال زیادی را به زور سر نیزه بدست آورد، با سر بلندی زندگی کند،
یا در بدری در کوه و بیابان وی را از پای درآورد.

هرگاه دلی پاک، و شمشیری بران، و عزت نفس، در خود گردآوری، اینها ترا
از ستم کشیدن باز دارند.

هرگاه گروهی با من بجنگد، من ناچار با آنها می جنگم.

ای همدانی، آیا من در این هنگام ستمکارم.

زکریا گوید: من از این اشعار فهمیدم که او، قصد مهمی دارد، و همینطور هم

شد او قصد قیام داشت (332) و از حقوق اهلبیت علیهم السلام دفاع می کرد. (333)

حوادثی قبل از قیام

پیش از نبرد خونین زید علیه السلام حوادثی ناگوار برای حضرتش بوجود آمد که
این حوادث در تسریع قیام و منجر شدن به جنگ بی اثر نبود. و این حوادث
سبب شد که قهرمان انقلاب آل محمد صلی الله علیه و آله تصمیم قطعی خویش را بگیرد و
مقدمات نهضت و انقلاب را فراهم آورد این پیشامدهای ناگوار در روح فرمانده
دلیر علوی اثر فوق العاده گذاشت و خون گرم و مقدس حضرتش را به جوش
آورد، و کاسه صبر او را لبریز ساخت. تجمل این پیشامدهای ناگوار و وضع
نابسامان ملت اسلام که در زیر چکمه های دژخیمان حکومت شام نیمه رمقی
برایشان نمانده بود برای شخصیت فوق العاده و با شهامت چون زید علیه السلام بسیار
سخت و مشکل بود.

با پیش آمدن این حوادث، موقع اجرای فرمان حق و وظیفه آسمانی حضرت زید علیه السلام فرا رسید، اینک آن حوادث :

برخورد شدید زید با خلیفه سفاک اموی

زید علیه السلام بارها به مناسبت های مختلف به دستور هشام بن عبدالملک حکمران اموی به دربار جلب و احضار می شد و با خلیفه غاصب ملاقات های مختلفی داشت زید علیه السلام از این فرصتها استفاده می کرد، و خلیفه مستبد اموی را نصیحت می کرد و اوضاع نابسامان ملت اسلام و جنایاتی که نسبت به مردم بالاخص انقلابیون علوی روا داشته می شد و هشام شخصا در رأس همه این ظلمها بود، برای وی تشریح و گوشزد می نمود.

از جمله شیخ مفید در ارشاد می گوید: روزی زید علیه السلام بر بارگاه هشام وارد شد، اطرافیان و بله قربان گویان اموی همه گرد خلیفه مغرور نشسته بودند موقعی که شخصیت بارز اسلام فرزند حسین علیه السلام وارد بر آنان شد، می خواست نزدیک هشام بنشیند هشام به قصد اهانت و جسارت نسبت به ساحت مقدس زید علیه السلام، به اطرافیانش اشاره کرد که جایی برای نشستن زید علیه السلام باز نکنند. و از این رهگذر اهانتی نسبت به زید علیه السلام شده باشد.

زید علیه السلام می فرمود: هشام، از خدا بترس و پرهیزکار باش.

هشام گفت : همانند تو مرا به پرهیزکاری امر می کند!؟

زید: در میان بندگان خدا، هیچکس برتر نیست که دیگران را به تقوا و پاکی وصیت کند، و کسی از وصیت شدن به تقوا پست نگردد، پس از خدا بترس، آنگاه هشام تند شد و فریاد زد:

تو آرزوی خلافت را در دل می پرورانی و امید آن را به دل بسته ای اما تو را با حکومت و خلافت چکار؟! بی مادر، تو فرزند کنیزی بیش نیستی.

زید با وقار و متانتی که مخصوص خود او بود، جواب دندان شکنی به خلیفه بدزبان داد، فرمود: هشام، من کسانی را والامقام تر از پیامبران در نزد خدا نمی یابم، و حال آنکه اسماعیل پیامبر خدا کنیززاده بود، اگر این جهت حاکی از فرومایگی بود، وی به رسالت مبعوث نمی گردید. ⁽³³⁴⁾

ای هشام، من از تو می پرسم آیا منصب نبوت بالاتر است یا خلافت؟! پس این نقص نمی شود، آنگاه تو چگونه به خود جرات می دهی به کسی اهانت کنی، که او نبیره رسول خدا ﷺ و فرزند امیرالمؤمنین است. هشام، از این سخنان مستدل و کوبنده زید رضی الله عنه آن هم در مقابل، اطرافیان چاپلوس سخت خشمگین شد و فریاد زد. دژخیم، بیا، مبادا این مرد در میان لشکریان و اطرافیان من بماند، مواظب باش.

زید رضی الله عنه دید دیگر، سخن گفتن و نصیحت، به نامردی چون هشام بی نتیجه است و در حالی که این جملات حماسه آفرین را با خود زمزمه می کرد از مجلس هشام بیرون آمد: «انه لم یکره قوم قط حر السیوف الاذلوا» ⁽³³⁵⁾ همانا، ملتی که از داغی شمشیر هراسیدند، پست و زبون شدند.

در کتاب «عمدة الطالب» است که: این جمله به گوش هشام، خورد و شنید و با حالتی غضب آلود، رو به اطرافیان کرد و گفت: شما خیال می کنید که این خاندان، نابود می شوند، نه، به جان خودم سوگند. خانواده ای که مثل این مرد از خود بجای گذاشته اند هرگز منقرض نخواهد شد. ⁽³³⁶⁾

زید در حالی که از ملاقات با هشام خشمگین بود از شام خارج شد.

آزادمنشی زید رضی الله عنه

پس از این جریان بار دیگر زید رضی الله عنه آهنگ شام کرد می خواست با هشام خلیفه اموی ملاقات کند، هشام از ورود زید به پایتخت نگران شد، و به زید

اجازه ملاقات نداد و جاسوسی گماشت تا مراقب زید باشد و کلمات و حرکات او را گزارش دهد.

زید به ناچار به وسیله نامه مطالب خود را برای هشام شرح داد، هشام ذیل نامه نوشت « (ارجح الی منزلتک)» به خانه خود برگرد، زید از این جواب ناراحت شد و تصمیم گرفت در شام توقف کند.

بالاخره هشام، اجازه داد که زید به بارگاه او بیاید با او مذاکره کند، زید موقعی از پله های کاخ بالا می رفت که به اطاق مخصوص هشام برود با خود این جمله را زمزمه می کرد:

به خدا سوگند، زندگانی توأم با مذلت و خواری را دوست ندارم.
جاسوس خلیفه که سایه وار زید را تعقیب می کرد این جمله را شنید و قبل از ورود زید به غرفه مخصوص هشام جریان را گزارش داد...
هشام، با آشنایی به روحیان زید و قرائن دیگری که می دانست، فهمید، زید، آرام نمی گیرد و بالاخره روزی قیام خواهد کرد، به همین جهت موقعی چشمش به زید افتاد.

گفت : « انت زید المؤمن مل للخلافة». « تو همان زیدی که آرزوی خلافت را در سر می پرورانی و به او پرخاش کرد و زید همان جواب های تند و دندان شکنی به خلیفه سفاک داد. (337)

زید از مجلس هشام برخاست و این اشعار را به زبان جاری کرد:

شرده الخوف و اذری به	کذاک من یکره حر الجلال
منخرف الکفین یشکوا الوجا	تبکیه اطراف القنا و الحداد
قد کان فی الموت له راحة	و الموت حق فی رقاب العباد
ان یحقد اللّٰه له دولة	تترک آثار العدی کالرماد

ترجمه : ترس او را آواره کرد و مورد طعن و خواری قرار گرفت آری کسی که تیزی شمشیر را خوش ندارد چنین خواهد شد.

کسی که کفش او پاره شده از رنج پیاده روی می نالد، چون که پایش را سنگهای خارا مجروح کرده است.

براستی که راحتی او در مرگ است، و مردن بر همه بندگان حتم و مسلم است.

اگر خداوند آنان را دولتی محیط و حکمروا سازد، آثار دشمن همانند خاکستر نابود شود. (338)

و نقل شده که زید عليه السلام به این شعر تمثیل جست :

من عاذ بالسيف لاقى فرجه عجبا موتا على عجل او عاش فانتصفا

ترجمه : آن کس که به شمشیر پناه برد گشایش شگفت بیند یا مرگی زود و آسان یا زندگی با عزت و این منصفانه است.

این عساکر می گوید: موقعی زید از نزد هشام بیرون آمد در حالی که بسیار خشمگین بود این اشعار را با خود زمزمه می کرد: (339)

مهلا بنى عمنا عن تحت اثلتنا سيروا رويدا كما كنتم تسيروا
لا تطمعوا ان تهينونا و نكرمكم و ان نكف الاذى عنكم و توءذونا
الله يعلم اننا لانحبكم و لانلومكم الا تحبوننا

ای عموزادگان، آرام، آرام حرکت کنید همانگونه که ما را سیر می دهید طمع و چشم داشت این را نداشته باشید که شما را احترام گذاریم و شما ما را سبک دارید و شما را آزار نرسانیم و حال آنکه شما اذیت می کنید ما را خداوند، آگاه است که شما را دوست نمی داریم، و از اینکه ما را دوست نداشته باشید، شما را

سرزنش نکنیم هر کس در دشمنی با همراهش حرص و ولع دارد. و ما خدای را سپاسگزاریم از آنچه می‌گوییم و می‌گویید.

و بعضی نقل کرده اند که پس از اینکه زید از نزد هشام خارج شد اشعاری را بوسیله نامه برای او فرستاد.

هشام به امام باقر علیه السلام اهانت کرد

صدوق در «(عیون اخبار الرضا)» نقل می‌کند، که، هشام بن عبدالملک خلیفه اموی به برادر بزرگوار زید و امام معصوم، محمد بن علی الباقر علیه السلام جسارت کرد و با جمله توهین آمیز رو به زید کرد و گفت :

برادرت (بقره) ⁽³⁴⁰⁾ چکار می‌کند. «العیاذ باللّه». زید در جواب، گفت پیامبر خدا، برادرم را «(باقرالعلم)» (شکافنده دانش)، نامگذاری کرد، ولی تو او را (بقره) می‌خوانی؟!

و مشاجرات لفظی سختی بین هشام، این خلیفه مغرور و بدزبان اموی و زید علیه السلام درگرفت. ⁽³⁴¹⁾

زید علیه السلام در شام به زندان می‌افتد

هشام، خلیفه مرموز و نابکار اموی، از این برخوردها و ملاقات های خویش با زید کاملاً روحیه آزادمنشی و حریت او را درک کرده بود، و او خوب می‌دانست که این مرد آرام نخواهد نشست، او نبیره پیغمبر صلی الله علیه و آله و فرزند امیرالمؤمنین علیه السلام و نوه حسین علیه السلام و زاده امام سجاد علیه السلام است او تربیت شده مکتب قرآن و ولایت است.

هشام از سخنان و حرکات زید کاملاً آگاه بود، و از آن طرف شخصیت و احترام او را در میان مردم حجاز و عراق می‌دانست، و برازندگی و لیاقت و دوراندیشی زید را هیچگاه از نظر دور نمی‌داشت، لذا او را در شام تحت نظر

گرفت، و با گزارش های مختلف از ناحیه جاسوسان خود می ترسید زید عَلَيْهِ السَّلَامُ در پایتخت نیز دست به فعالیت و روشنگری و اقدام علیه او بزند. با این مقدمات تصمیم گرفت او را به زندان بیاورد، تا تماس او با مردم کاملاً قطع گردد. ⁽³⁴²⁾

آری این اهانتها و تهمت ها و بدگویی ها و بالاخره زندان و شکنجه هیچ کدام کوچکترین اثری در تصمیم راسخ و اراده قوی قهرمان علم و تقوا و شجاعت یعنی زید بن علی نداشت او پنج ماه به زندان افتاد، ولی عالم آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ زندان را تبدیل به مدرسه کرد و حتی در زندان دست از روشنگری و تبلیغ برنداشت وی در زندان تفسیر قرآن می گفت و حقایق و معارف اسلام را برای زندانیان روشن می ساخت ⁽³⁴³⁾ که ما در فصل (زید مفسر و همراز قرآن) در همین کتاب یادآور شدیم.

او پس از 5 ماه از زندان آزاد شد، اما کاملاً تحت نظر بود و هشام نتوانست وجود زید و آزادی او را در شام تحمل کند. با یک توطئه ساختگی او را از شام اخراج کرد.

اختلاف بر سر موقوفات پیامبر (ص) و امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ

هشام بن عبدالملک، برای سرگرم کردن علویان با هم احیاناً ایجاد نزاع و کشمکش و مشغول کردن آنان، صدقات و موقوفات پیامبر را دستاویز قرار می داد. ⁽³⁴⁴⁾ که از این رهگذر زید با دیگر فرزندان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بر سر تولیت و استفاده از آن به جان هم بیفتند و این کار از چند جهت به نفع دستگاه حکومت بود.

1 - علویان که در راءس مخالفین دودمان امیه بودند، به جای مبارزه با دشمن، با خود مشغول کردند. و این نفع زندگی برای دستگاه خلافت بود.

2 - زید بن علی و دیگر علویون به عنوان دنیاپرستان و پول دوستان وجهه معنویشان در میان مردم از بین برود.

3 - چون بعضی از صدقات و موقوفات تولیت آن به دست فرزندان امام حسین علیه السلام بود و این خود قدرتی برای آنان به شمار می رفت دشمن می خواست با ایجاد تفرقه و اختلاف آنرا از دست ایشان بیرون کشد.

4 - ایجاد نزاع بین بنی الحسن و بنی الحسین به بهانه موقوفات علاوه بر مسأله امامت و خلافت. به اختلاف میان آنان دامن می زد.

ریشه این صدقات و موقوفات

موقوفات پیامبر (ص)

اصل این موقوفات برگشت به زمان خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دارد حضرتش وصیت کرد که بعضی از اراضی در دست یگانه دخترش فاطمه (علیها السلام) باشد و از آن استفاده کند، این اراضی در چند منطقه به نامهای: دلال، عوان، حسنی، صافیه، املاک ام ابراهیم، مثیب، یرقه معروف بودند ⁽³⁴⁵⁾ و این املاک در نزدیک و مجاور شهر مدینه بود. ⁽³⁴⁶⁾

و املاک دیگری هم به عنوان موقوفات علتی علیه السلام در دست آنان بود. این املاک بعدا در دست فرزندان فاطمه (علیها السلام) بود ولی عمال حکومت همیشه نسبت به آن چشم طمع داشتند و مرتبا آن را از دست صاحبان شرعی و متولیان قانونی آن بیرون می آوردند. ولی همان طور که قبلا یادآور شدیم، این املاک و موقوفات بارها به بهانه های مختلف سبب ایجاد اختلاف و نگرانی بین علویون شد که در واقع علت اصلی آن قدرت های معاصر بودند، در عصر هشام بن عبدالملک نیز بخاطر همین موقوفات و به بهانه آنها ناراحتی های فراوانی را برای زید پدید آوردند که در تصمیم وی به قیام بی اثر نبود.

در مجلس فرماندار مدینه

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه⁽³⁴⁷⁾ و ابن اثیر در تاریخش می نویسند:
زید علیه السلام با پسر عموی خود جعفر بن حسین بن علی علیه السلام در موقوفات و صدقات امیرالمؤمنین با هم اختلاف نظر داشتند، از جانب اولاد امام حسین علیه السلام و جعفر از اولاد امام حسن علیه السلام در این زمینه گفتگویی داشتند. و با مرگ جعفر، عبدالله محض بن حسن مثنی در این زمینه با زید طرف شد.

روزی زید و عبدالله در مجلس فرماندار مدینه، (خالد بن عبدالملک بن حارث)، با هم روبرو شدند و مشاجرات لفظی شدیدی بین آنان در گرفت، عبدالله، قدری تند سخن می گفت و گاهی روی عصبانیت در لابلای کلامش سخنان زننده ای بود، که به زید اهانت می شد، از جمله عبدالله به او گفت « (یا بن السندیه)، «کنیززاده (چون قبلاً گفتیم نام مادر زید «ام ولد» یعنی مادر بچه بود» و کنیزی با جمال و کمال که مختار تقفی او را به امام چهارم بخشید، و ما شرح حال این بانوی عالیقدر را در فصل پدر و مادر زید در اوائل کتاب یادآور شدیم.

موقعی عبدالله این جمله را به زید گفت، زید با خوشروئی و تبسم جواب عبدالله را داد و گفت: از اینکه مادر من کنیز است، این عیبی برای من نمی شود، چه اینکه مادر اسماعیل پیغمبر جد اعلای پیامبر اسلام، نیز کنیز بود، وانگهی، مادر من پس از وفات سید خود (امام سجاد علیه السلام) صبر نمود و به خانه شوهر دیگر نرفت، چنانکه دیگران، کردند. (مقصود زید از این جمله مادر عبدالله بود) فاطمه دختر امام حسن علیه السلام بود که عمه زید می شد او پس از وفات شوهرش حسن بن حسن علیه السلام شوهر کرد عمه اش فاطمه مادر عبدالله نرفت، اما عمه اش پیغام داد که فرزند برادر، من می دانم که تو هم مانند عبدالله

فرزندم نسبت به مقام و منزلت مادرت احترام قائلی، نزد من بیا، و مادر عبدالله به فرزندش عبدالله تند شد و گفت، شنیده ام به مادر زید جسارت کردی، به خدا سوگند او در فامیل وابسته محترمه ای بود. (348)

خلاصه خالد، فرماندار مدینه، رو به آنان کرد و گفت: بروید فردا صبح پیش من آئید تا به شکایات شما رسیدگی کنم، فرزند عبدالملک نباشم اگر کار شما را اصلاح نکنم.

آن شب مشاجره این دو در فرمانداری، نقل مجالس شده بود.

در مسجد

فردا صبح خالد برای اصلاح آن دو به مجلس آمد و عده ای از مردم جمع شده بودند تا ناظر محاکمه و گفت و شنود باشند و هرکس سخنی می گفت.

عبدالله و زید هم به مجلس آمدند، عبدالله خواست سخن را شروع کند، اما زید او را به سکوت و آرامش دعوت کرد و با احترام به وی گفت:

« لا تعجل یا ابا محمد اعتق زید ما تملک ان خاصمک الی خالد ابدأ»، ای ابا محمد (کنیه عبدالله) شتاب مکن، تمام ممالیک و بندگان من آزاد باشند، اگر من در محضر خالد با تو جدال و ستیزه کنم.

دوراندیشی و بیداری زید به وی اجازه نمی داد که در مجلس دشمن با پسر عم خود بر سر یک مسأله کوچک جر و بحث کند، و مردم هم ناظر باشند و فرماندار از این فرصت علیه خاندان پیغمبر سوء استفاده کند.

آنگاه رو به فرماندار کرد و گفت: خالد، تو فرزندان رسول خدا را برای مطلبی کوچک جمع کرده ای، که اگر ابوبکر و عمر بودند چنین نمی کردند و حتی آنها احترام ما را حفظ می کردند.

خالد که به منظور خویش دست نیافته بود و محکمه را به مسجد کشانده بود تا جلو مردم زید و عبدالله را زبون گرداند، و زید فکر شوم او را خوانده است، با حالتی خشمگین فریاد زد: کسی هست این دیوانه را ساکت کند مردی از دودمان عمرو بن حزم، برای خویشاوند فرماندار برخاست و رو به زید و عبدالله کرد و گفت: فرزند ابی تراب و فرزند حسین علیه السلام حاکم، بر شما حق دارد باید مطیع وی باشید.

زید علیه السلام با حالتی غضبناک فریاد زد: ساکت باش ای قحطانی (تو و امثال تو ارزش و لیاقت این را نداری، که با ما سخن گویند و ما جواب بدهیم. آن عرب گفت: چرا به خدا قسم من خودم از تو، و پدر و مادرم، از پدر و مادرت بهترند.

زید علیه السلام از این سخن ناهنجار در حالی که تبسم تلخی به لب داشت خطاب به مردم کرد و گفت: ای گروه قریش دین، نژادپرستی و افتخار به اجداد و حسب و نسب را لغو کرد، اما اکنون من می بینم، دین از میان رفته ولی احساب و نژاد باقی مانده است.

در این بین عبدالله واقد نوه عمر بن الخطاب به طرفداری و دفاع از زید برخاست و رو به آن مرد عرب کرد و گفت: ای قحطانی به خدا سوگند حرف بیجا زدی زید از هر جهت از تو برتر و والامقام تر است، و پدر و مادر وی بر پدر و مادر تو شرافت دارند، و کلمات تندی بین او و آن عرب درگرفت و زید از مجلس بیرون رفت و مردم پراکنده شدند. ⁽³⁴⁹⁾

توطئه بر ضد زید

در زمان استانداری یوسف بن تقفی از جانب هشام خالد بن عبدالله قسری (استاندار عراق قبل از یوسف بن عمر) که از پست فطرتان و دشمنان علی علیه السلام

و فرزندان او بود، مدعی شد که اموالی به قیمت ده هزار دینار از زید بن علی و محمد بن عمر بن علی و داوود بن علی و سعد بن ابراهیم و ایوب بن سلمه طلبکار است.

و در این باب به یوسف بن عمر استاندار جدید شکایت برد، یوسف نامه ای برای خلیفه اموی هشام نوشت و از او خواست که زید و محمد (چون این دو آن ایام در رصافه شام پایتخت بیلاقی هشام بسر می بردند) را خواسته و آنان را درباره اموال خالد محاکمه کند.

هشام دستور داد زید و محمد را احضار کردند و نامه استاندار را برای آنان قرائت کرد.

اما زید و محمد منکر شدند و گفتند: خالد دروغ می گوید: او چیزی از ما طلبکار نیست، و منکر شدند.

هشام گفت بهتر این است که من شما را به کوفه بفرستم، و در محضر استاندار ما با مدعی خود خالد روبرو شوید. تا حق معلوم شود. ⁽³⁵⁰⁾

زید فرمود: هشام، من تو را به خدای بزرگ سوگند می دهم که ما را از ملاقات با استاندارت معاف دار، سر را بلند کرد و با حالت تعجب گفت: مگر از یوسف ترس و وحشتی دارید؟!

زید: ممکن است در قضاوت بر ما ستم کند.

هشام منشی خود را صدا زد و به او گفت:

به یوسف استاندار ما در عراق بنویس، زید و رفقاییش نزد تو می آیند همه را در یک مجلس جمع کن و مدعی را هم احضار نما، اگر اینها به آنچه خالد مدعی است اقرار و اعتراف کردند، همه را نزد من بفرست، و اگر انکار کردند، از

خالد شاهد بخواه و اگر دیدی شاهی ندارد از منکرین طلب قسم کن آنگاه آنان را آزاد بگذار.

زید و همراهانش به هشام گفتند، این نامه دیر به یوسف می رسد یا ممکن است اصلاً نرسد.

هشام گفت: نه من یک نفر را همراه آن می فرستم تا به سرعت این مأموریت را انجام دهد.

آنان گفتند، خدا جزای رحم نوازی تو را بخوبی بدهد چون این حکمت عادلانه بود.

هشام آنان را به کوفه نزد استاندار، یوسف بن عمر فرستاد. و او آن روز در حیره بود.

در این بین ایوب بن سلمه که خاله زاده هشام بود از دستور سرپیچی کرد و با آنان حاضر نگشت که به کوفه رود و برای او به خاطر نسبت خویشی به هشام مزاحمتی فراهم نگردید، این هم یک صحنه از عدالت هشام.

اما زید و رفقاییش نزد، یوسف بن عمر آمدند، سلام کردند او زید را کنار خودش نشاند، و با ملاطفت و مهربانی به او سخن می گفت:

آنگاه از آنان از مال سؤ ال کرد آنها منکر شدند، آنگاه یوسف، خالد را خواست و به او گفت این زید و محمد بن عمر، که تو مدعی آنان شده ای.

خالد موقعی دید طرف آنان در مقابلش نشسته اند، و مشت او باز خواهد شد، گفت من چیزی از اینها طلبکار نیستم.

یوسف عصبانی شد و گفت: پس تو من و امیرالمؤمنین هشام را مسخره

کرده ای؟!!

دستور داد، او را به شکنجه گاه بردند و او را عذاب و شکنجه دادند نزدیک بود که او زیر شکنجه کشته شود.

آنگاه استاندار، زید و اطرافیان را به مسجد برد و بعد از نماز عصر از آنان خواست که برای اثبات سخن خود قسم یاد کنند، آنان هم که راست می گفتند قسم خوردند و قضیه فیصله یافت و همه آزاد و متفرق شدند.

بعدا زید، خالد را دید و گفت، علت چه بود که تو بی جهت مدعی ما شدی؟ خالد گفت: حقیقت این است آنها خودشان (دار و دسته حکومت) مرا آنقدر شکنجه و آزار دادند تا علیه شما چنین ادعایی کنم، و من برای نجات خودم از عذاب و اذیت آنان چنین گفتم.⁽³⁵¹⁾

آری، دار و دسته حکومت شام برای لکه دار کردن شخصی چون زید بن علی (علیه السلام) به هر بهانه ای متمسک می شدند بلکه مردم را نسبت به این رادمرد دودمان پیامبر بدبین سازند! بگویند او اموال مردم را می خورد.

و از آن طرف زید را به امور جزئی و ساختگی مشغول سازند بلکه او از قیام و نهضت که همیشه به فکر آن بود منصرف گردد و یا احیانا وقت مناسب آن را به دست نیاورد و دیگر اینکه به همین بهانه زید را تحت مراقبت و مواظبت خویش قرار دهند. تا فعالیت های وی زیر نظر خودشان باشد اما زید از تمام این توطئه ها با خبر بود و او دنبال فرصت مناسب می گشت.

فصل هفتم : مقدمات قیام

زید در کوفه

زید متوجه شد که دستگاه حکومت کاملاً مراقب اوست و از هرگونه توطئه و اتهام علیه او خودداری نمی‌کنند، تصمیم قطعی خود را گرفت و خویش را برای جهادی بزرگ مهیا ساخت.

پس از آنکه توطئه استاندار شام و اتهام خالد بر ملا شد، زید چند روزی در کوفه ماند، تا مقدمات قیام را فراهم کند و روحیه مردم را به دست آورد، گرچه او بسیار تحت نظر بود و کاملاً او را از جانب استاندار کوفه کنترل کرده بودند.

یوسف بن عمر والی عراق، می‌دانست که زید سر پرشور و روح انقلابی دارد و شخصیت و وجهه او در میان مردم حجاز و عراق بسیار محترم است و بیم آن را داشت که مردم با زید تماس بگیرند و او هم آنان را به جهاد و نبرد علیه حکومت شاه و دار و دسته اموی تحریک کند و از آن طرف عراق بالاخص مرکز آن کوفه همیشه مهد انقلاب و نهضتها بوده است، عراق سالها با حکومت امیرالمؤمنین بود و فرزندان معصوم حضرتش را می‌شناسد و آگاهی آنان غیر از دیگران است، و از آن طرف روح جنگجویانه و سلحشورانه عراقی‌ها همیشه حکومت شام را متوحش ساخته بود.

و از همین عراق مخصوصاً کوفه ضربات سختی بر پیکر بنی‌امیه و عمال حکومت شام وارد شده بود.

این بود که استاندار عراق می‌خواست به هر نحوی شده زید را از کوفه

بیرون کند.

زید را از کوفه بیرون کردند

زید بن علی تصمیم گرفته بود چند روز را در کوفه به سر برد و زمینه قیام را مساعد کند ولی با مراقبت شدید و تحت نظر گرفتن وی از جانب عمال حکومت، تماسهای او با مردم بسیار سری و محرمانه و به نحو تقیه بود.

زید به بهانه اینکه من کاری به حکومت ندارم و می خواهم زندگی عادی داشته باشم، چند روزی را به معامله و داد و ستد کالا پرداخت و در ضمن اهداف عالی خویشتن را تعقیب می کرد.

جاسوسان، مرتب حالات زید را به یوسف بن عمر، استاندار کوفه گزارش می دادند، اما استاندار از زید و شخصیت و نفوذ وی در مردم سخت هراسان بود.

دستور داد، عذر وی را بخواهند و از کوفه بیرون رود.

زید ع پیام داد، من فعلاً چون کسالتی دارم نمی توانم از شهر خارج شوم و چند روز دیگر را در کوفه خواهم ماند.

اما یوسف دست بردار نبود، به او پیام داد هر چه زودتر کوفه را ترک کند زید این بار به بهانه اینکه با مردی از طایفه طلحة بن عبیدالله بر سر ملکی گفتگو دارد، از کوفه خارج نشد، یوسف بن عمر به او پیام داد، وکیلی معین کن و هر چه زودتر از اینجا برو، خلاصه، این نقشه ها نتوانست سوء ظن حاکم کوفه را برطرف کند، و بالاخره زید به قصد مدینه از طریق «قادسیه»⁽³⁵²⁾ از شهر خارج شد.

بازگشت به کوفه

موقعی که استاندار عراق، فهمید زید از شهر خارج شده، خیالش راحت شد و به عنوان تفریح عازم حیره شد و حکم بن صلت را جانشین موقت خویش ساخت تا او برگردد.

زید علیه السلام هم وارد قادسیه شده بود مردم موقعی شنیدند زید علیه السلام با این وضع از کوفه خارج شده سخت پریشان و منقلب شدند و تصمیم گرفتند او را به کوفه برگردانند تا هدف خویش را عملی سازد. ⁽³⁵³⁾

ظلمهائی که مردم عراق بالا خص کوفه و نواحی اطراف آن از ناحیه عمال حکومت شام دیده بودند و جنایات حکومت با علویان و خاندان پیامبر و شیعیان بسیار مردم را از بنی امیه متنفر کرده بود.

و آنان شاهد بودند که نسبت به خود زید علیه السلام چه اذیتها کردند، آنها منتظر فرصت مناسب بودند، و هم اکنون با بودن زید بن علی علیه السلام بهترین فرصت برای قیام بود.

آنان زید علیه السلام را رهبری لایق و شخصیتی کم نظیر می دانستند و نسبت به وی کمال احترام را قائل بودند.

برای مردم بسیار ناگوار بود که چنین رهبری برازنده و لایقی را از دست بدهند و نمی توانستند خود را به این امر یعنی خروج زید از کوفه راضی نگهدارند، لذا تصمیم گرفتند به هر نحوی است زید را از بیرون رفتن از عراق منصرف کنند و او را به کوفه بازگردانند. و بالاخره موفق شدند در قادسیه زید را ملاقات کنند او را به کوفه برگردانند. ⁽³⁵⁴⁾

کوفه مهد انقلاب

زید بن علی علیه السلام صلاح دید به کوفه برگردد و آنجا را محل انقلاب و میعادگاه مجاهدین قرار دهد و کوفه آمادگی چنین مطلبی را از چند جهت داشت :

1 - کوفه مرکز شیعیان و طرفداران علی علیه السلام و فرزندان او بود، و آنان بخاطر این طرفداری و حمایت بی دریغ خویش نسبت به اهل بیت پیامبر پیشاپیش حوادث و مبارزات خونین بودند، قیام سلیمان بن سرد و مختار و بعضی جنبش های دیگر در کوفه بود. و آنان در این راه کشته ها داده و خسارات فراوانی دیده بودند و روح انتقام هنوز در آنها زنده است.

2 - آشنایی کامل زید نسبت به کوفیان و آشنایی مردم نسبت به زید علیه السلام چون او همانند جدش امیرالمؤمنین که از مدینه برای رهبری و ارشاد مردم به کوفه آمد و آنجا را مرکز فعالیت های خویش قرار داد، زید هم چند سال در کوفه به رهبری فکری و علمی و بیدار کردن مردم مشغول بود، و افراد زیادی نسبت به او ارادت و عشق می ورزیدند.

3 - نامه های زیادی که از طرف مردم کوفه در مدینه به دست زید رسیده بود و او را دعوت به قیام و انقلاب و رهبری خویش کرده بودند ⁽³⁵⁵⁾ حاکی از آمادگی مردم برای جهاد بود. (و حدیثی در اصول کافی بازگوی این مطلب است که ما در فصل بررسی روایات در همین کتاب متعرض آن شده ایم).

زید علیه السلام خود را در قبال این نامه ها و درخواست های پی در پی مردم کوفه مسؤو ل می دید، و او همانند جدش امام حسین علیه السلام به استغاثه ملت ستمدیده پاسخ گفت و از این جهت کوفه را برای قیام از جاهای دیگر ترجیح می داد.

4 - روح سلحشوری و غیرت در عراقی ها و آمادگی آنان برای پیکار با بنی امیه و دشمنان خاندان رسالت نیز علت دیگری بود که زید علیه السلام در آنجا نهضت زید را شروع کند.

اعلام آمادگی

در این شرایط سران کوفه در قادسیه زید را مجبور به بازگشت به کوفه کردند و با جملات مهیج و پر تحرک آمادگی خود را برای نبرد و جانفشانی در راه زید علیه السلام اسلام داشتند.

آنان به زید گفتند: « این تخرج عنا و معک ماء الف سیف:» تو چرا از میان ما بیرون می روی و حال آنکه یک صد هزار شمشیر از تو پشتیبانی می کند، و علاوه بر مردم کوفه شیعیان بصره و خراسان نیز با تو همراهند و در راه تو با بنی امیه می جنگند، و دشمن در مقابل ما بسیار ضعیف است و معدودی از مردم شام بیشتر در اینجا نیستند که بر ما حکومت می کنند ما به حساب همه آنان خواهیم رسید. ⁽³⁵⁶⁾

اما زید در مقابل این همه اصرار و پافشاری مردم تحت تاءثیر قرار نگرفت و به سخنان آنان با دیده تردید می نگریست. ولی ناچار به اصرار آنان به کوفه برگشت تا زمینه را در شهر از نزدیک ببیند و حدود آمادگی مردم را بدست آورد.

شیعیان و بزرگان کوفه، فوج فوج و دسته دسته به دیدن زید شتافتند و طوری خود را وانمود می کردند، که دیگر کارد به استخوان ما رسیده و تاب تحمل ظلمهای حکام اموی در خود نمی بینیم، و هم اکنون پناهگاهی جز تو نداریم.

زید علیه السلام که مردم کوفه را خوب می شناخت و می دانست عده ای هم در میان آنان هستند که به وعده خویش وفا نکنند و او را در موقع خطر تنها بگذارند، او این مطلب را با صراحت به آنان گفت: بعضی از شما دروغ می گویند، دست از من بردارید. شما مردم با اراده و محکمی نیستید من می ترسم همانطور که به جدم علی علیه السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام خیانت کردید، با من هم چنین کنید.

اما آنان با پافشاری و اصرار زیاد، می گفتند: نه، به خدا سوگند یاد می کنیم که تا آخرین قطره خون خود در راه تو جهاد کنیم، و حمایت خویش را از تو دریغ نداریم.

تصمیم نهائی

زید بن علی علیه السلام سالها در پی فرصت مناسب بود که با قیامی عظیم و نهضتی مردانه ریشه ظلم را قطع کند و بوزینگان اموی را از مسند جدش رسول الله پائین بکشد، او احتیاج به کمک و یاری مردم داشت، او به مردانی از خود گذشته و فداکار محتاج بود تا به وسیله آنان یک نیروی عظیم بنیان کن و قوی به وجود آورد و چون سیلی خروشان شجره خبیثه دودمان بنی امیه و ستمکاران حاکم را از بن بر کند. و با آن ناملایماتی که از دشمن دیده و اذیت هایی که به او و خاندان پیغمبر و شیعیان پاک رسیده، هم اکنون وقت مناسب است که زید علیه السلام جهاد تاریخی خود را شروع کند و وعده رسول خدا و ائمه اطهار جامه عمل به خود پوشد.

هم اکنون که شیعیان و بزرگان عراق پشتیبانی بی دریغ خویش را نسبت به او اعلام داشته اند، دیگر وظیفه زید مشخص می شود و آرزوی دیرینه او که

عبارت از پیروزی بر دشمنان حق و با شهادت در راه خدا، محقق گردد. دیگر با مرگ با عزت یا زندگی با شرافت این تنها راه اوست.

آری زید بن علی علیه السلام تصمیم نهائی و قطعی خود را گرفت و به پیروان خود صریحا فرمود، من آماده نبرد در راه خدا می باشم. ⁽³⁵⁷⁾

ناصحان و تسلیم طلبان

خبر تصمیم زید علیه السلام به جهاد با دشمنان اسلام، در همه جا منتشر شد، و بزرگان حجاز و عراق از قصد زید آگاه شدند.

در این بین بعضی از سیاستمداران کهنه کار و دنیا دیده پیش آمدند تا به اصطلاح خودشان زید علیه السلام را نصیحت کنند و وی را از این تصمیم خطرناک منصرف سازند.

آنان روی مبانی خویش معتقد بودند که در این شرائط هرگونه حرکت و جنبشی بر ضد دستگاه بنی امیه با شکست روبرو خواهد شد و فعلا جز سازش و سکوت و کج دار و مریز و هم‌رنگ شدن با جماعت کار دیگر مصلحت نیست.

بعضی از این افراد، چهره های معروف و محترمی بودند مانند:

داود بن علی بن عبدالله بن عباس، محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام، سلمه بن کهل حضرمی و عبدالله بن محض، که نامه مایوس کننده ای برای زید نوشت. ⁽³⁵⁸⁾

اینها روی تجربه و پیشامدها، نسبت به مردم کوفه خوش بین نبودند و تا اندازه ای هم حق داشتند، آنان به زید علیه السلام گفتند: آنچه ما تجربه کرده ایم، و بدست آورده ایم این است که مردم کوفه، مردم با اراده و پایبند به پیمان خود نیستند، آنها اولین بار نیست که تو را به معرکه جنگ می خوانند و سپس تنهایت

می گذارند، آنها قبلاً هم نسبت به جد و پدران تو همین معامله کردند، مگر آنها نبودند که عاقبت امیرالمؤمنین را برای سرکوبی حکومت شام تا پیروزی نهایی یاری نکردند مگر آنان نبودند که با امام دوم حسن بن علی علیه السلام عهد و پیمان بستند ولی به عهد خود وفا نکردند، او را تنها گذاشتند.

مگر آنها نبودند که جدت حسین بن علی علیه السلام را به کوفه دعوت کردند اما قبل از آنکه او به شهرشان قدم نهد، در میان انبوه دشمن تنهایش گذاشتند. مگر آنها نبودند که با مسلم بن عقیل نماینده حسین علیه السلام بیعت کردند و آنگاه که موقع کار و جهاد فرا رسید همه به خانه هایشان پناه بردند و درها را بستند و مسلم را تنها در میان دشمن رها ساختند. ⁽³⁵⁹⁾

این ناصحان و دلسوزها همانند کسانی بودند که امام حسین علیه السلام را از حرکت به سوی کوفه نهی می کردند و عیناً همان طرز تفکر را داشتند، آنها فقط به یک طرف قضیه نگاه می کردند و آن پیروزی ظاهری بود، آنها مرگ و شهادت را در نظر نمی گرفتند و آن را پیروزی نمی دانستند.

اما همانطوری که امام حسین علیه السلام تشخیص داده بود که به هر نحو قیام تنها وظیفه اوست خواه پیروز شود خواه کشته گردد و او طالب «احدی الحسنین» بود یعنی هر دو طرف قضیه: غلبه ظاهری یا شهادت. و شهادت در صورت عدم پیروزی ظاهری خود نوعی پیروزی برای امام حسین بود، و مقصود حسین علیه السلام پیروزی مرامی بود که آن هم با شهادت مطابقت داشت.

راه زید بن علی علیه السلام با حسین بن علی علیه السلام یکی بود ⁽³⁶⁰⁾

موقعی به بررسی قیام امام حسین علیه السلام و زید علیه السلام بپردازیم در موارد زیادی تشابه کامل و هماهنگی یکسانی در این دو نهضت مقدس به چشم می خورد از چند جهت:

1 - شهادت حسین علیه السلام از نظر خود او قطعی و مسلم بود کما اینکه برای زید بن علی علیه السلام همین طور بود و روایات زیادی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین در دست است که شهادت این رجل برجسته آل محمد را پیشگویی کرده بود و ما در فصل پیشگویی ها عینا این روایات را متذکر شدیم.

2 - با دانستن و علم به شهادت احتمال پیروزی برای آنان بود.

3 - در موقعیتی که امام حسین علیه السلام و زید بن علی علیه السلام می زیستند زندگی برای آنان جز ذلت و خواری نبود و شرافت و افتخار را در مرگ و شهادت می دانستند و جمله معروف امام حسین علیه السلام که فرمود:

«انی لاری الموت الا سعادة و لا الحیة مع الظالمین الا برما». «من مرگ را سعادت می بینم و زندگی با ظالمین را خواری و ذلت، و عینا زید بن علی علیه السلام مصداق کامل این جمله نیز بود.

او هم می فرمود: من زندگی با ستمکاران را ذلت و خواری می دانم و مرگ و شهادت را سعادت جاوید می بینم.

اکنون که دیده هیچ نبیند به غیر ظلم باید ز جان گذشت کزین زندگی چه سود از آن طرف نهضت امام حسین علیه السلام و زید بن علی علیه السلام یک رسالت و وظیفه مقرر الهی بود که برای آنان تقدیر شده بود و این خود بزرگترین افتخار آنان بود.

ممکن است کسی بگوید: چون امام حسین علیه السلام امام و معصوم بود، وظیفه او کاملا روشن بود و او حق داشت به نصیحت ناصحین مانند ابن عباس و دیگران واقعی نهد و راه خویش را ادامه دهد. اما زید علیه السلام که امام و معصوم نبود، او یک انسان عادی بود باید به دلسوزی های بزرگان توجهی می کرد.

جواب : این مطلب درست است که زید علیه السلام دارای مقام عصمت همان که مخصوص انبیاء و ائمه حق است نبود، اما او اگر معصوم نبود مسیر وی را معصومین علیهم السلام تاءبید کرده بودند، و او کاملاً برایش روشن بود که وظیفه او جهاد است، و در زمان حجت و امام معصومی چون امام صادق و با مشورت و اذن وی دست به چنین اقدام مهم زد (که ما در فصل قیام زید به اذن امام بود متذکر شدیم).

دو علت دیگر

1 - دوران‌دیشی و بیداری زید علت دیگری بود که او حق داشت به سخن ناصحان گوش نکند و انگهی زید علیه السلام یک انسان عادی و معمولی از خاندان پیغمبر نبود بلکه به قول شیخ مفید او در میان فرزندان امام سجاد بعد از امام باقر از همه برتر و بالاتر بود زید بن علی علیه السلام فقیهی درستکار و عالمی بیدار و زاهدی نمونه بود. و او وظیفه خویش را از دیگران بهتر می شناخت.

2 - احتمال پیروزی ظاهری : و علاوه بر اینها احتمال پیروزی ظاهری زید و یارانش بر دشمنان بسیار قوی بود و اگر یک پیشامد اتفاقی (محاصره مردم در مسجد اعظم کوفه) که بعداً بحث خواهیم شد پیش نیامده بود و احتمال پیشامدن آن کم بود، زید به پیروزی شایانی نائل می گشت. ⁽³⁶¹⁾

جواب زید به ناصحان

زید بن علی در جواب نصیحت کنندگان مطالب مختلفی را گوشزد می نمود. مثلاً موقعی محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب برای او دلسوزی می کرد و او را از قیام و ماندن در کوفه نهی می کرد، فرمود:

«این مردم به من پناهنده شده اند، من خود را در مقابل خدا مسؤ ول می دانم که به درخواست و استغاثه آنان توجهی نکنم، و من خودم هم دیگر تاب تحمل

این همه ظلمها و ستمها را ندارم، مگر نمی بینی که اینان (عمال حکومت) چگونه مرا بازیچه خویش قرار داده اند، گاهی مرا به شام و گاهی به جزیره گاهی به عراق و گاهی به حجاز می کشانند. و زورگویی ثقیف (مقصود زید، یوسف بن عمر استاندار عراق) مرا ملعبه خویش قرار داده است».

آنگاه زید این اشعار را برای محمد خواند:

بکرت تخوفنی المنون کانی اصبحت عن عرض الحتوف بمعزل
فاجبتها ان المنیة منهل لا بد ان اسقی بکاس المنهل
ان المنیة لو تمثل مثلت مثلی اذا نزلوا بضیق المنزل
فاننی حبالک لا ابا لک واعلمی انی امرؤ ساموت ان لم اقتل

همواره مرگ مرا می ترساند گویا من، از مردن دور و جدا هستم، پس به آن جواب دادم که شربت مرگ نوشیدنی است، و من ناچار شربت مرگ را خواهم چشید.

همانا مرگ اگر مجسم شود، به شکل من درآید، در شرایطی که مرا در تنگنا قرار داده اند.

رشته دامت را، ای مرگ ای بی پدر جمع کن که نمی ترسم و بدان، که من مردی هستم که اگر کشته نگردم خواهم مرد. (362)

و او در پاسخ دیگر ناصحان و مشفقان می فرمود:

شما، مرا به آرزوها و دلبستگی های دنیا دعوت می کنید و حال آنکه من برای چهار روز دنیا دل نبسته ام و این زندگی با خواری و ذلت برای من جز مرگ تدریجی مفهوم دیگری ندارد.

من پیروزی بر دشمن و عزت در دنیا و یا شهادت و مردن در راه خدا را می پسندم و یکی از این دو راه مسیر من است و این شعر را خواند:

فان اقتل فلست بذی خلود و ان ابق استفتیت من العبید

اگر کشته گردم، من که همیشه در این دنیا عمر جاوید نخواهم داشت.

و اگر پیروز گردم، از بند اسارت و بردگی رها شده ام. ⁽³⁶³⁾

و در جواب داوود بن عمر که وی را از قیام نهی می کرد، فرمود: «(یابن عم

کم نصبر لهشام)» پسر عمو، چقدر بر هشام صبر کنم؟ ⁽³⁶⁴⁾

فصل هشتم : قیام و شهادت زید

« ان الله اشترى من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون وعدا علیه حقا فی التوراة و الانجیل و القرآن، و من اوفی بعهده من الله فاستبشروا بیعکم الذی بايعتم به، و ذلك هو الفوز العظیم. » (365)

ترجمه : همانا، خداوند خرید از مؤمنان جان و اموالشان را، به اینکه برای آن است بهشت، کسانی که در راه خدا پیکار می کنند و می کشند و کشته می شوند، وعده ای است حق، بر خدا، در تورات و انجیل و کیست وفا کننده تر به عهد، چون خدا پس به این معامله تان شاد باشید، و این همان کامیابی بزرگ است.

کوفه آبستن انقلاب

بازگشت زید بن علی علیه السلام به کوفه، چهره شهر را عوض کرد، شهری که در موقع خروج زید علیه السلام افسرده و خاموش بود، اکنون مرکز جنب و جوش عجیبی شده است.

زید بن علی در ماه شوال سنه 120 هجری قمری به قصد قیام و نهضت بر ضد دستگاه بنی امیه وارد کوفه شد، او برای موفقیت کار خویش و حفاظت جان خود و یارانش و خنثی کردن توطئه های عمال حکومت برای درهم شکستن نهضت، مخفیانه و با احتیاط و تاکتیک وارد کوفه شد.

جز یاران وفادار و طرفداران وی محل سکونت و مخفیگاه او را نمی دانستند، زید علیه السلام در خانه یکی از شیعیان و ارادتمندانش به سر می برد و آنجا را سنگر انقلاب قرار داد و گاه گاهی جای خود را عوض می کرد.

در این ایام یوسف بن عمر، استاندار کوفه در (حیره) ⁽³⁶⁶⁾ به سر می برد و مردی بنام حکم بن صلت معاون و جانشین وی عامل او بود.

زید مدت 5 ماه در کوفه و بصره، مردم را به نهضت و قیام و بیعت با خود دعوت می کرد، و مردم فوج فوج و گروه گروه به محل سکونت وی می رفتند و با او بیعت می کردند و دست وی را به عنوان کمک و پشتیبانی او می فشردند. ⁽³⁶⁷⁾ او هنگام بیعت هدف خود را چنین بیان می کرد:

«من شما را به کتاب خدا و سنت رسول خدا ﷺ دعوت می کنم که به آن عمل کنیم و با ستمگران و ظالمان نبرد کنیم و از مظلومان و ستمدیدگان دفاع نماییم حقوق از دست رفته خویش را بازیابیم و ثروت مسلمین را با عدالت و تساوی بین آنان تقسیم نماییم، از حریم مقدس خاندان پیامبر دفاع کنیم آیا با این شرائط با من بیعت می کنید؟!». ⁽³⁶⁸⁾

رو ساری قبائل و شخصیت‌های عراق دست خود را به عنوان بیعت با زید عليه السلام در دست او می گذاشتند و او دست آنان را می گرفت و برای تحکیم هدف خویش می فرمود: آیا با خدا و پیامبر پیمان می بندید که: پایبند عهد خویش و به گفته خود وفادار مانید و با دشمنان خدا جنگ کنید یا نه؟!

هرگاه طرف مقابل اظهار وفاداری و عمل به پیمان می نمود، زید بن علی عليه السلام دست او را می فشرد و می گفت: (خدایا ترا بر این قوم گواه می گیرم) ⁽³⁶⁹⁾ البته بیعت با احتیاط و مخفیانه صورت می گرفت. ⁽³⁷⁰⁾ چند نفر از طرف زید عليه السلام مأمور بودند که نام بیعت کنندگان و هم پیمانان را بنویسند و در مدت کوتاهی تعداد این گروه به پانزده هزار نفر فقط از کوفیان افزایش یافت. ⁽³⁷¹⁾ و زید در این مدت برای ادامه فعالیت خود به نحوی سری و تقیه مکان خود را تغییر می داد و هر چند شبی را در جایی به سر می برد. ⁽³⁷²⁾

ازدواج در کوفه

در تاریخ طبری می گوید: زید در ایام اقامت خود در کوفه دختر یعقوب بن عبدالله سلمی و دختر عبدالله بن ابی الغیس ازدی را به عقد خویش درآورد و علت آن این بود که این دو زن از خاندان شیعه و طرفدار اهل بیت بودند. طبری مطالبی در این زمینه دارد که ما تفصیل آنرا در اینجا لازم ندانستیم. (373)

فرستادگان زید برای دعوت مردم به قیام

زید بن علی علیه السلام علاوه بر کوفه که در آن عصر مرکز عراق بود به دیگر شهرها و بخش های مهم عراق و حتی مراکز دور دست، دعوات و فرستادگانی گسیل داشت تا برای او از مردم بیعت بگیرند، و هدف او را برای ملت روشن سازند و با این نقشه قیام زید از مراکز عراق به سایر بلاد مسلمین، توسعه یافت و جمع زیادی از مردم مسلمان به عنوان پشتیبانی از خاندان پیامبر و اصلاح وضع حکومت و ریشه کن کردن دودمان کثیف بنی امیه و برگرداندن مسیر خلافت و حکومت به مجرای اصلی خود به نهضت زید علیه السلام پیوستند. (374)

زید افراد با لیاقت و برجسته ای را از میان یاران خود انتخاب کرد و به شهرها و قصبات برای اخذ بیعت روانه کرد، از جمله:

1 - یزید بن ابی زیاد، را به طرف (رقه) (375) فرستاد و او در آنجا مردم را به بیعت زید و نبرد با حکومت شام دعوت کرد.

سراج جرمی، یکی از پیروان زید، می گوید، من در رقه به دعوت یزید بن ابی زیاد به زید پیوستم. و جمع زیادی از همشهریان من با فرستاده زید بیعت کردند تا به یاری زید علیه السلام بروند. (376)

2 - سالم بن ابی الحدید، «سالم بن ابی الحدید در بعضی از نسخ آمده لیکن وی سنه 100 فوت کرده است.» می گوید من از جمله فرستادگان زید بودم و

او مرا به سوی زبید ایامی فرستاد تا او را به جهاد و همکاری وی دعوت کنم.
(377)

3 - زید عَلِيٍّ دو نفر را به سوی خراسان فرستاد به نام عبده کثیر جرمی و حسن بن سعد که خود مردی دانشمند و عالم بود و به فقیه معروف بود که مردم را به یاری و بیعت با او دعوت کنند. (378)

4 - عثمان بن عمیر ابویقظان فقیه نیز از جمله دعوات زید بود او از جمله روای حدیث است. (379)

مردی به نام شریک می گوید: من نزد (اعمش) (380) نشسته بودم و در آن مجلس عمرو بن سعید برادر سفیان بن سعید ثوری هم حاضر بود. در آن حال عثمان بن عمر معروف بن ابویقظان فقیه نزد اعمش آمد و به او گفت: یک سخن محرمانه با شما دارم.

اعمش گفت: بگو، اینها همه از خودند و این شریک است و آن هم عمرو بن سعید هر دو محرم راز منند، سخت را بگو.

عثمان گفت: زید بن علی عَلِيٍّ مرا به سوی تو فرستاده تا ترا به یاری او و جهاد در راه خدا دعوت کنم و تو خود مقام زید را می دانی!

اعمش گفت: بله، چنین است من او را به بزرگواری می شناسم.

سلام مرا به او برسان و به او از جانب من بگو: اعمش می گوید:

قربانت گردم، من این مردم را می شناسم و به آنان اطمینان ندارم، و اگر ما سیصد مرد مورد اعتماد را برای شما یافتیم همه را به نفع تو وارد کارزار خواهیم کرد. (381)

5 - فضیل بن زبیر: از جمله دعوات زید بود و او ماءموریت داشت پیام و نامه های زید عَلِيٍّ را برای شخصیت های برجسته و بزرگان و فقهاء و قضات برود

و آنان را به بیعت و جهاد با زید دعوت کند، فضیل از اصحاب امام باقر و از روایت می باشد (در بعضی نسخ فضل آمده است).⁽³⁸²⁾

شخصیت های معروفی که به زید علیه السلام پیوستند

در میان بیعت کنندگان چهره های برجسته و شخصیت های معروفی بودند که دست زید را به عنوان یاری او و جهاد در راه خدا فشردند.

در میان یاران زید فقهاء و محدثین و روایت و شعراء و دانشمندان به نام بودند که هر یک خود مقامی ارجمند و مرتبه ای رفیع داشتند. به طوری که ابوالفرج اصفهانی صاحب کتاب ارزنده «مقاتل الطالبیین»⁽³⁸³⁾ فصلی در کتاب خود در باب حالات زید بن علی علیه السلام باز کرده به عنوان :

«(تسمیه من عرف ممن خرج مع زید بن علی من اهل العلم و نقلة الاثار و الفقهاء).» (نام شخصیت های معروفی که با زید قیام کردند از دانشمندان و محدثین و فقهاء).

و اینک به عنوان نمونه اسامی جمعی از آنان را در اینجا نقل می کنیم :

1 - «عبدالله بن شبرمة بن طفیل»

(او از قضات معروف بود و شاعری توانا و مورد احترام مردم بود)⁽³⁸⁴⁾

(متوفای 144 ه ق) او از فقهاء و محدثین بود. او از فقهاء و محدثین بود.⁽³⁸⁵⁾

2 - «اعمش سلیمان بن مهران کوفی کاهلی، احد شیوخ الشیعه و اثبات

المحدثین»

او یکی از بزرگان شیعه و از ثقات آنهاست.⁽³⁸⁶⁾ کنیه او ابومحمّد و از

محدثین کوفه بود، او مردی شیعه و در دین خود با استقامت و فاضل و دانشمند بود، و علمای عامه با اینکه به تشیع او معترفند او را با احترام و تجلیل یاد می کنند.⁽³⁸⁷⁾ در «الغدیر» (ج 3 ص 110) نام او در عدد بزرگان شیعه آمده است.

3 - «سليمان بن خالد»:

(ابو ربيع هلالی از اصحاب امام صادق عليه السلام او همیشه مصاحب قرآن بود و يوسف بن عمر دست او را قطع کرد و از جمله مجاهدین در ارتش زید عليه السلام بود ⁽³⁸⁸⁾ (و با اذن امام صادق در جهاد زید عليه السلام شرکت کرد).

4 - «منصور بن معتمر (بن عبدالله ابو عتاب سلمی) کان من اصحاب الباقر و الصادق (عليهما السلام)».

علامه حلی در « خلاصة الرجال » گوید: این مرد از اصحاب امام باقر عليه السلام است وی مذهب زیدیه را داشت و از فرقه ابتریه است، ابتریه یکی از فرقه زیدیه است که قائل به صحت خلافت ابوبکر و عمرند و می گویند: گرچه امت اسلام در انتخاب آن خطا رفتند و با وجود علی عليه السلام آن دو را خلیفه مسلمین دانستند و درباره عثمان توقف دارند.

ابن قتیبه - در «معارف» او را از رجال شیعه می داند. و حق آن است که او از رجال و زهاد آنان بود و مرحوم سید شرف الدین در کتاب « (المراجعات) » حالات او را متذکر شده. ⁽³⁸⁹⁾

اردبیلی در « (جامع الرواة) » گفته : او از راویان اهل سنت است و کوفی می باشد. ⁽³⁹⁰⁾

عقلانی در « (تهذيب التهذيب) » او را عنوان کرده و بسیار ستایش نموده است.

ابونعیم، گوید: منصور از دعوات و فرستادگان زید بود که مردم را به بیعت با حضرتش می خواند ولی او در ماء موریت خود کندی کرد و در موقع جنگ و شهادت زید عليه السلام در معرکه نبود. و این قدر از این پیش آمد نگران و ناراحت

شد که یکسال تمام به خاطر کفاره گناه خویش روزه گرفت بلکه خداوند او را
بیخشد. (391)

بعدا او در قیام معاویه بن عبدالله بن جعفر شرکت کرد. او در سال 132 ق از
دنیا رفت. (392)

این سعد در (طبقات) گوید: «انه عمش من البكاء خشية من الله». «او از
خوف خدا آنقدر گریست تا چشمش ضعیف شد. (393)
5 - «مسعد بن کدام»:

او از جمله شخصیت‌هایی بود که در قیام زید به کمک حضرتش شتافت. (394)
وی از راویان حدیث است و در کتاب (کافی) باب «(مجالسة العلماء) حدیثی از
امام باقر علیه السلام نقل کرده است. (395)
6 - «یزید بن ابی زیاد»:

کوفی کنیه او (ابوعبدالله) قبلا نام وی گذشت، از دانشمندان بنامی بود که به
نهضت زید پیوست و از جمله داعیان حضرتش بود. او مردم (رقه) را به نهضت
زید دعوت کرد و جمعیت کثیری به او پیوستند. (396) او مردی فاضل و از روایت
و محدثین است، او در (کافی) و (تهذیب) روایت دارد. (397)

وی از بزرگان و معاریف شیعیان بود. (398) مرحوم سید شرف الدین شرح حال
مختصر او را در «المراجعات» ص 130 نقل کرده است و در «الغدیر» ج 3
ص 94 او را از بزرگان شیعه که مورد اعتماد اهل سنت است نقل می کند.
7 - «قیس بن ربیع»:

از جمله دانشمندانی است که با زید بیعت کرد، اما به یاری او نرفت. (399)
او معروف به (قیس جوان) نیز می باشد. او بعدا از طرف ابوجعفر منصور،
دومین خلیفه عباسی والی و حاکم مدائن گشت، وی مرد خشک مقدس و با

وجود داشتن علم و دانش، قشری و متعصب بود، او از روی تقدسی که داشت، حدود و مجازات اسلامی را درباره مجرمین به نحو اشد و تا اندازه ای خارج از دستور اسلام اجراء می کرد. گویند، وی زنان بدکاره را از پستان می آویخت و زنبورها را بر سر آنان می شوراند، و روی همین کارها و سخت گیریهایش مردم نسبت به او نفرت داشتند.

او مذهب (زیدیه) داشت و از طایفه اسدی کوفه است، ابان بن تغلب که از مشاهیر شیعه و از اصحاب امام صادق است از او نقل کرده و بعضی درباره قیس گفته اند او از اصحاب امام باقر علیه السلام بود و محبت زیادی به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله داشت. (400)

8 - «ابوحصین، عثمان بن عاصم»:

او از فقهای بنامی بود که با زید بیعت کرد. وی کوفی اسدی است، ابن حجر عسقلانی، در «تهذیب التهذیب» به تفصیل از او یاد کرده است. ابوحصین، قیس بن ربیع را به خاطر آنکه با زید بیعت کرده و به یاریش نرفت بسیار سرزنش نمود. (401)

9 - حجاج بن دینار:

او از جمله فقهاء و بزرگان بود که به نهضت زید پیوست. (402) او مرام زیدیه داشت و به امامت زید معتقد بود (403) و بعضی او را از مرجئه می دانند.

(404) اما حق آنست، که این مرد از شیعیان امامیه است و از علاقه مندان اهل بیت بود و نسبت به زید علیه السلام احترام خاصی قائل بود و در نهضت به وی پیوست، و دلیل در تشیع او این است که :

ذهبی گفته : « صدوق فی ثقه، لکنه رافضی بغیض» او ذاتا مرد درستی است لیکن او مردی رافضی (شیعه) بود که نسبت به خلفای غاصب و اهل سنت بغض و عداوت داشت. (405)

و ابن معین گوید: « من الغالیة فی التشیع» او در مذهب تشیع خویش غلو می کرد. (406)

مرحوم سید شرف الدین او را از بزرگان شیعه توصیف می کند. (407) و علامه امینی در « الغدیر» وی را از علمای شیعه می داند که مورد اعتماد اهل سنت است. (408)

10- هارون بن سعد عجلی کوفی

او از بزرگان و فقهای کوفه بود که به زید پیوست و مرام زیدیه داشت و به امامت زید معتقد بود و بعضی او را مرجئه می دانند اما حق آنست که این مرد از شیعیان امامیه است و از علاقه مندان به اهل بیت بود و نسبت به زید احترام خاصی قایل بود و در نهضت به وی پیوست و دلیل در تشیع او این است که: ذهبی گفته : «صدوق فی ثقه لکنه رافضی بغیض» او ذاتا مرد درستی است لیکن او مردی رافضی (شیعه) بود که نسبت به خلفای غاصب و اهل سنت بغض و عداوت داشت

و ابن معین گوید: «من الغایه فی التشیع» او در مذهب تشیع خویش غلو می کرد

مرحوم سید شرف الدین او را از بزرگان شیعه توصیف می کرد و علامه امینی در «الغدیر» وی را از علمای شیعه می داند که مورد اعتماد اهل سنت است

11 - محمد بن عبدالرحمن :

قاضی کوفه کنیه او ابولیلی. وی از فقهای معروف و منصب قضاوت کوفه را داشت. او مردی عالم و درستکار بود،⁽⁴⁰⁹⁾ او دست بیعت و یاری به دست زید داد.⁽⁴¹⁰⁾ وی در سال 148 ق از دنیا رفت.⁽⁴¹¹⁾ از گفته های او درباره امام عصر عج است که گوید: به خدا قسم مهدی موعود از دودمان حسین علیه السلام است.⁽⁴¹²⁾

12 - زبید بن حارث بن عبدالکریم امامی (یامی):

صحیح (یامی) کوفی است کنیه او عبدالرحمن، او از بزرگان و محدثین کوفه بود و درباره اش گفته اند: «کان من عباد الکوفه و محدثیها» او از پارسایان و محدثین کوفه بود.⁽⁴¹³⁾

زید بن علی علیه السلام سالم بن ابی الحدید را نزد او فرستاد، تا وی را به شرکت در جهاد و بیعت با خویش دعوت کند، او به نهضت زید پیوست⁽⁴¹⁴⁾ او از بزرگان شیعه است که ائمه اهل سنت از وی روایت دارند و او از ثقات تابعین داشت.⁽⁴¹⁵⁾

13 - هلال بن خباب، قاضی مدائن :

او از فقهاء و محدثین بود⁽⁴¹⁶⁾ که در مدائن قضاوت می کرد، زید بن علی علیه السلام به وسیله نامه او را به کمک خویش دعوت کرد، و او با زید بیعت نمود.⁽⁴¹⁷⁾

14 - ابوهاشم زمانی :

نام وی یحیی بن دینار، و از اهل واسط است، او به اعتراف ابوحنیفه از فقهای بزرگ بود که به زید پیوست، منصور بن معتمر از او روایت دارد، ابن جبان وی را از ثقات عامه می داند، او در سال 142 ق وفات یافت.⁽⁴¹⁸⁾

15 - هاشم بن زید:

کنیه اش ابوعلی و کوفی است احمد حنبل گوید: «(فیه تشیع قلیل)» او کمی شیعه بود وی در کافی و تهذیب روایت دارد، او از بزرگان شیعه است که مورد اعتماد اهل سنت نیز می باشد. (419)

او از دانشمندان به نام بود فضل بن زبیر او را از فقهاء معروف نام می برد. (420)

16 - سلمة بن كهیل :

ابوالفرج اصفهانی، او را در شمار فقهای همراه زید نام می برد، و ابوحنیفه به فقاقت و دانش او اعتراف داشت (421) و او از جمله کسانی بود که زید را از خروج منع می کرد و معتقد بود که مردم کوفه به او خیانت می کنند همانطور که با امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام خیانت کردند و گفتگوی مفصلی با حضرت زید علیه السلام داشت ولی بعداً با او بیعت کرد. (422)

17 - عبدة بن كثير جرمی :

او نیز از دانشمندان معروف عراق بود و از جانب زید به طرف خراسان رفت تا مردم را با هدف زید علیه السلام آشنا سازد. (423)

18 - حسن بن سعد:

او در عداد دعوات زید بود قبلاً متذکر شدیم.

19 - سفیان ثوری :

از جمله کسانی است که به زید گروید و با او بیعت کرد بعضی می گویند او مسلک زیدیه را برای خویش انتخاب نمود.

سفیان در سال 97 متولد شد و در سال 161 ه ق از دنیا رفت. (424)

20 - یحیی بن دینار واسطی : از بزرگان و محدثین بود. (425)

از جمله شخصیت‌های علوی معروفی که به زید پیوستند (غیر از توده مردم) محمد بن عبدالله بن حسن معروف به (نفس زکیه) ⁽⁴²⁶⁾ (این سخن محل تردید است) و عبدالله بن علی بن الحسین ⁽⁴²⁷⁾ و جمعی از طالبین.

پشتیبانی ابوحنیفه، فقیه عراق ⁽⁴²⁸⁾

ابوحنیفه، امام فرقه حنفی‌ها که هم اکنون میلیون‌ها نفر از مسلمانان عامه پیرو مذهب فقهی او می‌باشند.

او یکی از شاگردان زید بن علی علیه السلام و علوم و معارف اسلامی را به مدت بیش از دو سال در محضر زید در کوفه استفاده می‌کرد، و بعداً خود دارای رأیی مستقل و مجزا از مکتب اهل بیت شد.

ابوحنیفه در میان عامه مسلمین دارای موقعیتی خاص بوده است و در زمان قیام زید از جمله فقهای برجسته زمان خویش بود و پیروان زیادی داشت.

نظر به اینکه زید علیه السلام قصد داشت تمام فرق مسلمین در ریشه کن کردن ظلم و نابودی بنی امیه با او همراه باشند و یک صف متشکل و واحد و ارتش قوی از مسلمانان عموماً (اعم از شیعه و سنی و دیگر فرقه‌های اسلامی) تشکیل دهد لذا نامه‌ای را توسط یکی از یاران نزدیک و مورد اعتمادش به نام (فضل بن زبیر) برای ابوحنیفه فرستاد و او را به کمک خود و جهاد بر ضد حکومت بنی امیه دعوت نمود.

زید علیه السلام می‌دید که ابوحنیفه و امثال وی افراد زیادی را تحت نفوذ خویش دارند و در صورت هماهنگی و اتحاد آنان قوایی عظیم به وجود می‌آمد به همین منظور زید بن علی علیه السلام ابوحنیفه را به یاری خویش دعوت نمود.

پاسخ ابوحنیفه

موقعی فضل بن زبیر، پیام زید را برای ابوحنیفه آورد، وی پرسید:

بگو ببینم از فقهاء و علماء چه کسانی با زید بیعت کرده اند و به او پیوسته اند.

گفتم : سلمة بن كهیل، یزید بن ابی زیاد، هارون بن سعد، هاشم بن برید، ابو هاشم زمانی و حجاج بن دینار و عده ای دیگر از علماء و فقهاء در این نهضت با زید همراهند.

ابوحنیفه، زید را با عظمت یاد کرد و قیام وی را بجا و لازم توصیف نمود ولی گفت من به مردم کوفه اعتماد ندارم، همانطوری که پدران او را تنها گذاشتند، با او هم چنین می کنند، اگر چنین نبود، من به کمک او قیام می کردم و او را با جان خود یاری می دادم، چون می دانم دعوت و نهضت او حق است. آنگاه به فضل گفت :

از قول من به زید عَلَيْهِ السَّلَامُ بگو، من کمک مالی به شما می دهم، و در راه جهاد با دشمنان تو را با امکانات خود یاری می کنم، و نزد من اموالی است که در راه این نهضت به تو می سپارم، و شما تا می توانید اسب و اسلحه تهیه کنید و قدرت ارتش خویش را افزایش دهید.

آنگاه ابوحنیفه رفت و سی هزار درهم آورد و به من داد و گفت :

این را به زید بده. و به نقلی ده هزار درهم از اموال خصوصی خویش به زید بخشید. ⁽⁴²⁹⁾ من هم آن اموال را به زید دادم و او قبول کرد. ⁽⁴³⁰⁾

مروان بن معاویه گوید: از محمد بن جعفر بن محمد ⁽⁴³¹⁾ در دارالاماره شنیدم که می گفت : « رحم الله اباحنيفة، لقد تحققت مودته لنا في نصرة زيد بن علي، و فعل بابن المبارک في كتمانہ فضائلنا، ودعی علیہ ». « خدا رحمت کند ابوحنیفه را، او دوستی و علاقه اش را به ما به خاطر پشتیبانی اش از زید، ثابت کرد.

او ابن مبارک⁽⁴³²⁾ را به خاطر کتمان کردن فضائل اهل بیت، مؤاخذه و نفرین کرد.⁽⁴³³⁾

نهضت زید عمومی بود

ممکن است بعضی سؤال کنند، چرا زید علیه السلام در نهضت خویش به تمام فرق اسلامی تکیه کرد و حتی آن کسانی که در عقیده و فکر در مسائل مهم اسلامی مانند مسئله خلافت و امامت با او همراه نبودند به پیوستن به نهضت دعوت می کرد.

از برنامه قیام زید علیه السلام معلوم می شود که هدف زید علیه السلام در قیامش تشکیل یک نیروی عظیم و ارتشی قوی از تمام ملل اسلامی آن روز بود، تا بتواند در مقابل ارتش عظیم دشمن و قدرت امویون مقاومت کند و پیروز شوند، هدف زید ایجاد یک وحدت سیاسی و قدرت واحد در بطن جامعه اسلامی آن روز بود، تا بلکه بتواند ریشه ظلم را از بن برکند به همین منظور او اعتقادات واقعی خود را در خیلی از مسائل مهم اسلامی مخصوصاً مسأله خلافت که مورد اختلاف مسلمین بود از مردم مخفی می کرد حتی بسیاری از پیروان او نیز این مطلب آگاه نبودند.

و اگر زید علیه السلام رسماً و علناً اعتقادات خود را در آن بحبوحه بیعت و پیوستن مردم به نهضت بیان می کرد شکاف و اختلاف مهمی بین گروههای مختلف مسلمین به وجود می آمد که دیگر گردهمائی آنان و تشکیل یک نبردی واحد قوی در مقابل دشمن مشکل و یا محال بود.

زید علیه السلام می خواست یک نیروی عظیم اسلامی را با تمام اختلافات که در میان آنان بود بوجود آورد و همه تحت برنامه قرآن و پیامبر به فرمان او با دشمن و قدرت اموی بجنگند.

و این یک تاکتیک بسیار ارزنده و عاقلانه ای بود و اینجا جای تقیه و حفظ بود که مبادا این لشکر انبوه به هم بیاشد و دشمن به آسانی انقلابیون واقعی را کشته و تار و مار کند زید علیه السلام با این سیاست مدیرانه توانست وحدتی بی سابقه و یک هماهنگی ارزنده ای را در میان گروه های مختلف مسلمین به وجود آورد، «فکانت البيعة تشمل فرق الامة كلها»، بیعت زید شامل تمام فرق اسلامی می شد. ⁽⁴³⁴⁾

علامه شهید قاضی نورالله شوشتری، صاحب کتاب ارزنده «(احقاق الحق)» در کتاب «(مجالس المؤمنین)» می فرماید:

«... او به هر راهی که ممکن بود، می خواست مردم مسلمان را به گرد خود جمع کند تا به دفع و نابودی دشمنان خود و خاندان پیامبر پردازد و هر کسی از بدان و خوبان و سنی و شیعه و معتزلی و... با او همراه شد. ⁽⁴³⁵⁾»

سؤال بیجا

در آن بحبوحه حساسی که زید علیه السلام مردم مسلمان را با تمام اختلافاتشان به گردهم جمع کرده بود، بعضی از کوتاه نظران ساده لوح علنا از مسأله خلافت (مهم ترین مسأله مورد اختلاف مسلمین) و عقیده او نسبت به ابوبکر و عمر سؤال می کنند.

معلوم است زید علیه السلام در این شرایط حساس، نمی تواند علنا اعتقاد واقعی خود را در مسأله خلافت و عقیده اش درباره عمر و ابوبکر را بیان کند این نادانان گمراه در آن وقت غیر مناسب از او پرسیدند عقیده ات در مسأله خلافت و راجع به ابوبکر و عمر چیست؟

زید علیه السلام با احتیاط و تقیه به آنان گفت من آن دو را بد نمی دانم و این جواب را از روی تقیه و حفظ وحدت بیعت کنندگان و اتحاد پیروان خود بیان کرد.

آنان باز اصرار کردند که آن دو را علنا لعن کن.

زید علیه السلام می داند اگر چنین کند عده زیادی از اطراف او پراکنده می شوند و الا ن هم مورد و جای این سؤال نیست، از لعن و سب خلفاء خودداری کرد. آن ساده دلان گفتند، تو سنی هستی و او را رفض کردند. و این دسته از این به بعد از زید جدا شدند و خود را شیعه می دانستند به رافضه معروف شدند ⁽⁴³⁶⁾ (ما در همین کتاب فصل زیدیه علل پیدایش رافضه و زیدیه را نگاشته ایم. و در فصل (علل شکست و قیام) مفصلا این گفتگوها و سؤال و جواب ها را یادآور شده ایم.)

دشمن آگاه شد

انقلابی که در کوفه شکل می گرفت شهر را به یک منطقه انفجارآمیز تبدیل کرده بود و آمد و رفت و فعالیت های مرموز هر انسان عادی را هم نیز مشکوک می کرد، گرچه زید بن علی علیه السلام برنامه خود را با طرزی صحیح و محتاطانه شروع کرده بود اما کثرت استقبال مردم و آمد و رفت شبانه روزی آنان در کوچه ها و تجمع مختلف انقلابیون در خانه ها قابل تقیه و حفاظت نبود، دیگر کوفه به یک شهر انقلاب مبدل شده بود و مردم به خود نوید پیروزی می دادند و خوشحال بودند که مردی نمونه و فداکار و شجاع چون زید بن علی علیه السلام رهبری آنان را در این نبرد مقدس به عهده گرفته است.

گزارش های مختلف و گوناگون به استاندار کوفه در حیره می رسد و هر آن او را بیشتر متوحش می سازد.

هشام از اوضاع کوفه مطلع شد

جنب و جوش عظیمی که شهر کوفه و نواحی آنرا فرا گرفته، کوفه را به یک شهر انقلاب مبدل ساخته بود. و مردم همه منتظر واقعه مهمی بودند که بالاخره پیش آمد.

از آن طرف جاسوسان بنی امیه نیز بی کار نبودند و این جریانات را به شکل مبهم به مرکز گزارش می دادند و هر روز اوضاع عراق وخیم تر می شد، و گزارش هایی از اوضاع کوفه به مرکز می رسید.

هشام خلیفه وقت که بیش از همه کس از اوضاع کوفه متوحش شده بود و از وقتی که زید از شام به کوفه آمده بود فکر راحتی نداشت نامه های متعددی را برای استاندار کوفه به حیره فرستاد و او را از وخامت اوضاع مطلع کرده بود. گرچه خود یوسف بن عمر والی عراق که آن روزها را در حیره به سر می برد و از گزارش ماءموران خود وضع کوفه را به دست آورده بود اما نامه های شدید اللحن خلیفه اموی او را مجبور کرد که مجدانه به سرکوبی نهضت زید و یارانش بپردازد و انقلاب را در نطفه خفه سازد.

نامه هشام

نامه تند هشام به این مضمون در حیره به دست استاندار رسید:

«... اما بعد، فان رجلا من بنی امیه کتب الی باجتماع اهل الکوفه علی زید و لقد تعجبت من غفلتک، و جهلک، و زید غارز ذنبه بالکوفه بیایع له فاذا لم تستطیع من اخراجه منها فقاتله.» پس از احوالپرسی، مردی از بنی امیه، برایم نوشته که مردم کوفه دور زید را گرفته اند به او پیوسته اند. من از غفلت و بی خبری تو تعجب می کنم، و زید در آنجا دم خود را محکم کرده و برایش بیعت می گیرند اگر نمی توانی او را از کوفه بیرون کنی با او بجنگ.

نامه هشام به استاندار کوفه، سبب شد که وی با جدیت تمام اوضاع کوفه را تعقیب کند و گزارش های صحیح از آنجا به دست آورد.

یوسف نامه ای برای عامل خود حکم بن صلت در کوفه نوشت و در آن نامه تاءکید کرد که: کاملاً مراقب اوضاع باشد، مخفیگاه زید را کشف کند، و افراد وابسته به او را بشناسد و گزارش دهد. زید در آن موقعیت حساس یک فرماندهی سری به شکل سیار تشکیل داده بود و با مشاورین و رفقای خود هر شبی را در جایی بسر می بردند.

در جستجوی خانه امن

موقعی نامه استاندار به حکم بن صلت رسید، او تصمیم گرفت مخفیگاه زید را کشف کند و خانه امن که زید و یارانش در آن بسر می بردند محاصره نماید، دستیابی به محل اختفاء زید بسیار مشکل بود و شیعیان با یک برنامه تاکتیکی و محتاطانه ردپایی به جای نمی گذاشتند و سعی داشتند تا روز نبرد جایگاه زید را از دشمن مخفی نگهدارند.

حاکم کوفه ناچار متوسل به یکی از جاسوسان زبردست شد، او برده ای از اهل خراسان بود و لکننت زبانی هم داشت، از جانب حکم بن صلت با یک نقشه دقیق جاسوسی مأمور گشت، جایگاه مخفی زید را کشف کند، انتخاب این غلام خراسانی برای این مأموریت خطیر بسیار مهم بود زیرا او کمتر مورد سوء ظن مردم قرار می گرفت به جهت اینکه او می گفت من از شیعیان خراسانی هستم و او با نقشه دقیقی خود را در سنگ طرفداران و شیعیان زید قلمداد کرده بود.

و به این بهانه که من، جوانی از اهل خراسان و از ارادتمندان به خاندان پیامبر و از مریدان زید می باشم و برای یاری زید و زیارت او به کوفه آمده ام، در

جرگه سربازان زید علیه السلام درآمد و می گفت من پول زیادی را از شیعیان برای رهبر انقلاب زید علیه السلام آورده ام بعضی از شیعیان ساده لوح فریب این جاسوس حرامزاده را خوردند و او را به مخفیگاه زید راهنمائی کردند. او مبلغ پنجهزار درهم که از عامل کوفه گرفته بود و برای رفع سوء ظن زید نسبت به خودش به نزد زید برد و پولها را به او تحویل داد. ⁽⁴³⁷⁾

کشف مخفیگاه

بدین طریق این جاسوس پست نهاد، موفق شد جایگاه زید را کشف کند و مستقیماً جریان را به حاکم کوفه یوسف بن عمر گزارش داد. از آن طرف مردی به نام سلیمان بن سراقه بارقی، که شاید ماءموریت جاسوسی داشت نزد یوسف رفت و گفت: دو مرد را از طرفداران زید می شناسم که به مخفیگاه زید آمد و رفت می کنند، و آن را به نام (عامر) و (طعمه) * معرفی نمود. و گفت شاید منزل این دو مخفیگاه زید باشد. ⁽⁴³⁸⁾

شهادت دو تن از یاران زید علیه السلام

موقعی که این گزارش به یوسف رسید به عامل خود حکم بن صلت دستور داد فوراً این دو نفر را دستگیر کرده به نزد او بفرستد و برای پیدا کردن زید خانه های آن دو را جستجو کنند، اما آنان زید را در خانه آن دو نیافتند، حکم، چند نفر ماءمور جلب فرستاد و این دو را دستگیر کرده و به نزد وی آوردند آنگاه آنها را به نزد یوسف فرستاد.

یوسف این دو را شخصاً محاکمه کرد، و از فعالیتهای زید علیه السلام آگاه شد و موقعی دانست این دو تن از یاران زیدند به جلادان خویش دستور داد گردن آن دو را زدند و این دو شهیدان پیشگام نهضت بودند. ⁽⁴³⁹⁾

خبر شهادت این دو نفر، رهبر انقلاب را سخت متاثر نمود و دانست که دشمن سرسختانه آنان را به تعقیب خواهد کرد، از آن طرف مأموران و جاسوسان یوسف در کوفه شدیداً به جستجوی زید عَلَيْهِ السَّلَام پرداخته بودند.

زید بن علی زودتر از روز موعود روزی که وعده جنگ و قیام بود روز چهارشنبه اول صفر وقتی که برای رزمندگان مقرر داشته بود و آن روز می‌بایست جنگ شروع شود، برای آنکه دشمن فرصت غافلگیر کردن و محاصره آنان را نیابد به یاران و اطرافیانش دستور داد، از کوفه خارج شوند و بیرون از شهر در محل‌های مناسب سنگربندی کنند. (440)

امید به پیروزی

روز به روز تعداد رزمندگان و بیعت‌کنندگان با زید افزایش می‌یافت نه تنها این‌افرا از کوفه بودند، بلکه مردم زیادی از بصره و مدائن و موصل و خراسان و ری به نهضت مقدس زید پیوسته بودند به طوری که تعداد آنان بالغ بر چهل هزار مرد جنگی شد.

این استقبال با شکوه مردم و گرویدن و پیوستن به نهضت زید روح امید را در رهبر انقلاب و مردم کوفه دمید و این ارتش داوطلب روز به روز فشرده‌تر و بیشتر می‌گردید، و مردم گمان می‌کردند وقت آن فرا رسیده که غاصبین خلافت را از اریکه قدرت پائین‌کشند و حق را به صاحبان واقعی آن محول سازند. (441)

زید، به سربازان و طرفداران خود هشدار داد که هر آن ممکن است ما غافلگیر شویم از این جهت در آماده‌باش کامل بسر بردند و همیشه گوش به فرمان وی باشند، و البته عامل کوفه مراقب این جنب و جوش‌ها و سر و صداها بود، و منتظر دستور از طرف یوسف استاندار کوفه بود. (442)

تاریخ شروع قیام

همان طور که قبلا اشاره شد، زید بن علی علیه السلام تاریخ قیام را شب چهارشنبه اول صفر سال 121 ه ق (و به قولی 122) قرار داده بود.

اما شهادت دو تن از یاران زید به دستور استاندار کوفه و احتمال حمله غافلگیرانه دشمن سبب شد که زید علیه السلام و یارانش زودتر دست به کار شوند و قبل از هجوم دشمن مواضع خود را مستحکم کنند و رسماً آماده نبرد گردند. ⁽⁴⁴³⁾ آنان هفت روز مانده به آخر محرم چهارشنبه، شب هنگام از شهر خارج شدند و خود را برای جنگ مهیا ساختند.

البته این قول در تاریخ طبری آمده و ابوالفرج اصفهانی در «مقاتل الطالبیین» از آنجا نقل کرده است. که آنان تقریباً یک هفته قبل از موعد قیام خروج نمودند، و این فاصله با موقعیت قیام و حمله دشمن از تاریخ استشمام نمی شود، اما آنچه به نظر صحیح می رسد این است که زید علیه السلام و یاران در همان شب چهارشنبه اول صفر برای نبرد خارج شده باشند چون طبق شهادت خود طبری و ابوالفرج جنگ به طور رسمی روز چهارشنبه آغاز شد و سه روز ادامه یافت تا روز جمعه 3 صفر رهبر انقلاب حضرت زید بن علی علیه السلام به شهادت رسید. و جنگ پایان گرفت. ⁽⁴⁴⁴⁾

اعلام حکومت نظامی در کوفه

حکم بن صلت عامل یوسف بن عمر در کوفه یک روز قبل از خروج زید علیه السلام و یارانش از جانب استاندار کوفه ماءموریت یافت. در کوفه اعلام حکومت نظامی کند و همه مردم را در مسجد اعظم کوفه جمع نماید و شهر را کاملاً در کنترل شرطه و ماءموران خود قرار دهد.

جارچی حکومت، در بالای ماءذنه یا پشت بام فریاد می زد:

« ایما رجل من العرب و الموالی ادرکناه فی رحلة اللیل فقد برئت ذمته، اتوا المسجد الاعظم». « هر کس از عرب و غیر عرب را امشب در حرکت و بیرون رفتن بیابیم ذمه او بری می شود و خون و مال او هدر است، به مسجد اعظم بیائید.

این فریاد از حلقوم ماءموران حکومت دل‌های بزدلان را لرزاند، و مردم متحیر نمی دانند چه کنند، اگر به مسجد نروند خون و جان و مالشان هدر است اگر بروند پس چه کسی زید را یاری کند.

اینجا مرحله ایمان است اینجا جای امتحان است اینجا آن شعار و سخن‌هایی که به زید گفتند معلوم شد، بالاخره ترسویان همه به مسجد رفتند و شهر کاملاً در کنترل دشمن درآمد و رفت و آمد کاملاً تحت نظر قرار گرفت و نظامیان و شرطه‌ها و جاسوسان در کوچه‌ها و میدان‌ها و پشت بام‌ها موضع گرفته بودند و یک حالت حکومت نظامی در شهر به چشم می خورد.⁽⁴⁴⁵⁾

خیانت مردم در کوفه

تاریخ تکرار می شود، مردم کوفه همان کسانی بودند که در اواخر حکومت امیرالمؤمنین قلب حضرتش را پر از خون نمودند، و هر چه آن امام معصوم آنان را به جهاد با دشمن دعوت می نمود، آنان از مسؤ ولایت شانه خالی می کردند.⁽⁴⁴⁶⁾

گرچه این مردم در اوائل حکومت حضرتش واقعا وی را کمک کردند و در چندین جبهه مردانه در راه خدا جنگیدند و کشته دادند و حماسه‌ها از شجاعت و دلاوری خویش به یادگار نهادند. و امیرالمؤمنین در جنگ‌های بسیاری با کمک آنان پیروز شد، و گاهی امام رضایت خود را از جانبازی و فداکاری مردم

کوفه اظهار می داشت مخصوصاً بعد از پیروزی در جنگ جمل امام با خرسندی و رضایت آنان را چنین ستایش کرد:

« جزاکم الله عن اهل بیت نبیکم احسن ما یجزی العاملین بطاعته و الشاکرین لنعتمه، فقد سمعتم و اطعتم و دعیتم فاجبتم. » (خداوند از جانب خاندان پیامبران به شما مردم کوفه پاداش نیکوتر از آنچه به عمل کنندگان به طاعت و شکرگزاران به نعمتش عنایت کند، شما امر مرا شنیدید و اطاعت کردید. و دعوت مرا پذیرفتید) ⁽⁴⁴⁷⁾ اما چه شد که این مردم روحیه خود را باختند و پس از جنگ صفین و قضیه حکمیت دیگر آن سلحشوران و مبارزان قبلی نبودند.

شاید علت همین پیشامد بود، در جنگ صفین آنها فریب خوردند و روحیه خود را باختند و بعد بنی امیه کاملاً بر اوضاع مسلط شدند و همین مردم دیگر نتوانستند جلوی تهاجمات آنان را بگیرند و مرتب ضرباتی از دشمن به آنان وارد می شد و آن روح دفاع و جنگ را از دست داده بودند.

و در زمان امام مجتبی هم همین طور بود معاویه کاملاً بر اوضاع مسلط شده بود و حجاز و عراق و بالا خص شام را در قبضه قدرت گرفته بود و بنی امیه یکه تاز میدان حکومت و سیاست شده بودند و در آن وقت هم آنان امید به پیروزی نداشتند و زود خود را باختند و به یاری امام حسن علیه السلام نرفتند واقعه کربلا و آمدن مسلم بن عقیل و پیش آمدن اوضاع کوفه و مسلط شدن ابن زیاد از طرف حکومت شام بر آنان سبب شد که آنان را از یاری امام حسین باز دارد و ترس و وحشت آنان را فرا گیرد و بعد از شهادت حضرتش نیز روحیه آنان ضعیف تر شد.

البته این عمومیت نداشت و در میان همین کوفیان سلیمان بن سرد و مختار و یاران جنگجوی عراق نیز به چشم می خوردند.

و آنان بودند که تا سرحد جان از حریم مقدس اهل بیت پاسداری کردند و تا اندازه ای انتقام خود و خون شهیدان را از بنی امیه گرفتند.

ولی ای کاش همه کوفیان چنین بودند، و آنان در موقع قیام زید همان طور که گفتند و وعده می دادند عمل می کردند.

اما پس از حکومت نظامی کوفه و ایجاد رعب و وحشت جمعیت زیادی از آنان روحیه خود را باختند و دست از یاری زید کشیدند،⁽⁴⁴⁸⁾ و ما در فصل (علل شکست نهضت) این مطلب را به طور مشروح متذکر شده ایم.

محاصره مردم در مسجد

جمعیت با ترس و وحشت فوج فوج به طرف مسجد اعظم کوفه می روند و نمی دانند چه خواهد شد و زید علیه السلام کجاست، و بعضی احتمال می دادند ممکن است صحن مسجد و بازار میدان جنگ گردد و بالاخره آنان بتوانند به یاری زید بروند.

اما یوسف بن عمر برای حکم بن صلت پیام داد که مردم را در مسجد محاصره کند و درهای مسجد و بازار را ببندد و از خانه هایشان برای آنان غذا ببرند تا اینکه کسی نتواند از چنگ ما فرار کند و به زید بپیوندد.

و دستور داد موقعی که مردم در مسجد زندانی شدند مخفیگاه زید را محاصره کن و او را دستگیر نما و اگر در مقابل تو مقاومت کرد با او بجنگ و غائله را پایان ده.⁽⁴⁴⁹⁾

در جستجوی زید علیه السلام

ماءموران خانه به خانه به جستجوی زید علیه السلام پرداختند اما اثری از وی نیافتند آنان خیال می کردند زید علیه السلام در خانه معاویه بن اسحق فرزند زید بن حارثه یکی از یاران وفادارش باشد اما این خانه را هم گشتند و زید را نیافتند.

زیرا آن شب زید علیه السلام و یارانش از شهر خارج شده بودند و در بیابان به سر بردند.

آن شب شبی سرد و وحشتناکی بود، شبی که اهریمنان حکومت شام، شهر را محاصره کرده و مردم را در مسجد زندانی نموده، و می خواهند زید و یاران فداکارش را دستگیر نمایند.

به نقل تاریخ طبری و دیگر مورخین آن شب، شب چهارشنبه اول صفر بود، شبی سرد و طاقت فرسا.

زید و عده معدود رزمندگان با وفایش در بیابان آتش افروختند و در کنار آتش آن شب را تا به صبح بیدار ماندند. و این آتش خود علامت آمادگی نبرد بود. (450)

شعار یاران زید علیه السلام

اگر کسی آن شب از کنار آن بیابان می گذشت، صحنه جالبی می دید شعله های آتش صورتهای افروخته و مصمم مبارزین بزرگ را گرم کرده بود و در مقابل این شعله ها، شعله های جهاد و انتقام و دفاع از حریم قرآن و عترت از قلب آن رادمردان زبانه می کشید.

زید علیه السلام و یاران فداکارش با اراده ای آهنین و عزمی جزم خود را برای نبرد، نبرد در راه حق، نبرد در راه شرافت و آزادی، نبرد در راه فضیلت و نبرد در راه نجات محرومان و انتقام خون شهیدان آماده می ساختند.

آنان دسته های شمشیر را می فشردند و دندان ها را به هم می چسبانند و صدای «الله اکبر» و شعار اصحاب بدر، و فریادشان به شعار رسول الله، (با منصور امت) بلند بود. (451)

یاران کجا رفتند

زید رضی الله عنه فرزند حسین با قلبی سرشار از عشق به خدا و امید به لقای دوست در کنار دوستانی با وفا و رزمنده به سر می برد او هیچ نگرانی ندارد این سرنوشت اوست و او به استقبال آن می شتابد.

تنها ناراحتی زید، از این جهت بود که چگونه مردم به او خیانت کردند و هم اکنون او را تنها با عده کم در مقابل دشمن قرار داده اند زید نگاهی به صورت برافروخته یاران که شعله های آتش آن را روشن کرده است می کند و می گوید: « سبحان الله، فاین الناس » سبحان الله تعجب می کند پس مردم کجایند. ⁽⁴⁵²⁾

از آن چهل هزار نفری که با او بیعت کرده اند تنها دویست و هجده نفر اطراف او را گرفته اند. و همه خود را برای فردا، فردا روز جنگ روز سرنوشت و بالاخره روز شهادت آماده می کنند. ⁽⁴⁵³⁾

او می گوید پس کو آن کسانی که با ما بیعت کردند.

گفتند: فرزند پیغمبر، مردم را در مسجد زندان کرده اند، او با حالت تأسف و ناراحتی فرمود: « لا والله ما هذا لمن بايعنا بعدر » نه، به خدا سوگند این برای آنان که با ما بیعت کردند عذر نمی شود. ⁽⁴⁵⁴⁾

تب جنگ بالا گرفت

روز جنگ فرا رسید، در این لحظات حساس و اوضاع دگرگون کوفه، موقعی که تب جنگ به شدت بالا گرفته بود، استاندار عراق یوسف بن عمر در شهر مجاور کوفه (حیره) به سر می برد و اوضاع مرکز استان (کوفه) وی را سخت نگران ساخته بود و مرتب به وسیله عامل خود حکم بن صلت در کوفه جریان پیشامدهای کوفه را تعقیب می کرد، و موقعی به او خبر دادند که زید و یارانش در شب چهارشنبه در بیابان آتش ها به پا کردند و تا به صبح در کنار شعله های

آتش رجزخوانی و حماسه سرایی داشته اند، سخت به وحشت افتاد و تصمیم گرفت شخصا در نبرد شرکت کند و برای سرکوبی نهضت از حیره خارج شود. و مقدمهٔ برای اینکه موقعیت زید و تعداد سربازان وی را به دست آورد و از اوضاع آنان به دقت اطلاعاتی کسب کند، به اطرافیان خود گفت :

چه کسی حاضر است به کوفه برود « فیقرب هو لاء فیاء تینا بخبرهم»، و از نزدیک از آنها خبری برای ما بیاورد، مردی به نام عبدالله بن عباس متنوف همدانی، گفت : من برای شما این ماءموریت را انجام می دهم.

او با پنجاه سوار به طرف کوفه حرکت کردند، تا نزدیک مقر فرماندهی زید علیه السلام که محله ای بود به نام جبانه سالم رسیدند، و وضعیت و عده یاران زید را از نزدیک مشاهده کردند و به طرف حیره بازگشتند و یوسف بن عمر را در جریان اوضاع قرار دادند. (455)

صبح انقلاب

یاران زید شب چهارشنبه را تا به صبح بیدار ماندند و خود را آماده کردند که شهر را محاصره کنند، آن شب سپری شد و سپیده روز چهارشنبه اول صفر از افق کوفه دمید، گرگ صفتان حکومت شام دندان های خود را برای آشامیدن خون آن سلحشوران غیور تیز کرده اند، شهر را با عده ای نظامی و شرطه و ماءمور به محاصره خویش درآورده اند و جمعیت انبوهی از کوفیان در مسجد زندانی شده اند.

هوا کم کم داشت روشن می شد، و سیاهی دامن خود را بر روی زمین جمع می کرد، در اولین لحظات صبح، فرمانده انقلاب زید علیه السلام به قاسم بن کثیر حضرمی و مردی دیگر به نام صدام دستور داد به طرف شهر بروند و فریادشان

را به شعار (یا منصور امت) بلند کنند و مردم را به جهاد دعوت کنند. این دو، اسب خود را به حرکت درآوردند و فریادشان به شعار انقلاب بلند بود. در آن حال که آنان مردم را به نبرد علیه دستگاه حکومت دعوت می کردند به گروهی از دشمن به سرکردگی جعفر بن عباس برخورد کردند، محل برخورد آنان بیابان عبدالقیس بود. ⁽⁴⁵⁶⁾

اولین برخورد مسلحانه

زد و خورد شدیدی بین آنان درگرفت و در نتیجه آن مرد همراه قاسم (که سعید بن خثیم وی را صدام یاد کرده است) کشته شد و قاسم دستگیر شد و او را به نزد یوسف بن عمر بردند. قاسم، در مقابل سوءالات یوسف ساکت بود یوسف، دستور داد گردن او را زدند. و این چهارمین قربانی از یاران زید در راه جهاد مقدس آنان قبل از شروع جنگ بود. ⁽⁴⁵⁷⁾ و بعضی وی را اولین شهید روز نبرد می دانند ⁽⁴⁵⁸⁾ سعید بن خثیم می گوید مرگ قاسم بر ما بسیار تاءثیر گذاشت و دخترم سکینه این اشعار را در عزای او سرود:

عین جودی لقاسم بن کثیر بدرور من الدموع غزیر
ادرکته السیوف قوم لئام من اولی الشرک و الردی و الشرور
سوف ابکیک ما تغنی حمام فوق غصن من الغصون نضیر
ای چشم کمک کن، برای قاسم بن کثیر، با دانه های اشک که از تو سرازیر
است.

او طعمه شمشیر گروه پست، از مشرکین بی حمیت و بدکار شد. همراه ناله های مرغ غم، که بر فراز شاخه ها می خواند من برای تو اشک می ریزم. ⁽⁴⁵⁹⁾

پس از شهادت این دو، زید بن علی علیه السلام سعید بن خثیم را فرستاد تا مردم را به جهاد و شورش و کمک به انقلاب دعوت کند.

سعید دارای صدایی قوی و به این صفت معروف بود. او هم مأموریت خویش را انجام داد. ⁽⁴⁶⁰⁾ و همه فهمیدند که این شعارها از جانب زید و یاران آنهاست و جمعی به نهضت پیوستند.

تعداد یاران زید

درباره عده یاران و طرفداران زید در روز قیام روایات مختلف است و سه قول در این زمینه نقل شده است :

- 1 - بعضی تعداد آنان را یک صد و پنجاه مرد جنگی می دانند. ⁽⁴⁶¹⁾
- 2 - و در بعضی روایات عدد آنان، دویست و هجده نفر آمده است و زید علیه السلام از این بابت نگران بود چون او انتظار داشت همه آنان که با او دست بیعت دادند به کمک او بشتابند. ⁽⁴⁶²⁾

- 3 - سعید بن خثیم، که خود از یاران زید است می گوید:
تعداد ما در روز نبرد پانصد نفر بود و لشکر دشمن بیش از دوازده هزار نفر بودند. ⁽⁴⁶³⁾ البته به این چند خبر نمی توان تکیه کرد که تعداد یاران زید این عده بوده اند چگونه ممکن است آنان دو روز تمام به شهر کوفه مسلط شوند ⁽⁴⁶⁴⁾ و آن را از چنگ دشمن خارج سازند و حال آنکه لشکر شام چندین برابر آنان بود.

پس حتما اصحاب و یاران زید بیش از این تعداد بودند وانگهی معقول نیست که از چهل هزار بیعت کننده همه تخلف کنند جز پانصد نفر و مؤید قول ما سخن بلاذری است که می گوید:

طایفه قیس به نبرد دعوت شدند و آنان که از ایشان به کمک زید آمدند تنها هزار نفر بودند. (465)

موقعی که فقط، از طایفه قیس این عده به زید پیوسته باشند معلوم است یاران او بیش از اینها بوده است.

نبرد خونین یا حماسه جاوید

«ان الله يحب الذين يقاتلون في سبيله صفا كأنهم بنيان مرصوص» همانا خداوند دوست دارد کسانی را که در راه او نبرد کنند به شکل منظم، همانند دیواره ای محکم و استوار. «سوره صف، آیه 4»

آغاز جنگ

روز چهارشنبه اول صفر سنه 121 ه ق نخستین روز نبرد خونین حق با باطل، فضیلت با رذیلت، پاکی با آلودگی، آن روز، روز نبرد زید بن علی فرزند رسول خدا، با نیروی اهریمنی هشام بن عبدالملک اموی بود.

پس از رسیدن خبر تاءسف انگیز شهادت قاسم، زید عليه السلام فرمانده انقلاب آل محمد به یاران سلحشورش دستور داد، آماده نبرد شوند و پرچم های خود را به اهتزاز درآوردند.

فریاد «الله اکبر» در خارج از شهر کوفه به گوش می رسید و مردانی مصمم و با اراده در راه خدا به جنگ با دشمنان حق می آیند، زید بن علی عليه السلام پرچم خود را به اهتزاز درآورد و مردم را به کمک خویش دعوت می کرد:

می فرمود: «من يعينني منكم على قتال انباط اهل الشام، فوالذي بعث محمدا بالحق بشيرا و نذيرا، لا يعينني على قتالهم احدا لا اخذت بيده يوم القيامة، فادخلته الجنة باذن الله»؛ «چه کسی از شما مرا در نبرد با انباط (466) اهل شام کمک می کنند؟؟، به آن خدایی که محمد را براستی بشیر و نذیر مبعوث داشت

سوگند یاد می‌کنم، که کسی مرا در جنگ با آنها یاری نمی‌کند مگر آنکه من روز قیامت دست او را بگیرم و به اذن خدا داخل بهشت سازم. ⁽⁴⁶⁷⁾

ابن عساکر نقل می‌کند: که در آن روز ابوکتیر یکی از یاران زید سوار بر اسبی بود و آن را به حرکت درآورد و گفت: « الحمد لله الذی ساری تحت رایات الهدی:» سپاس خدایی را که مرا موفق داشت زیر پرچم حق و هدایت شمشیر زخم. ⁽⁴⁶⁸⁾

و موقعی که سایه پرچم‌های انقلابیون به سر زید افتاد با قلبی خوشحال و حالتی خشنود فرمود:

« الحمد لله الذی اکمل دینی و الله انی استحبی من رسول الله ﷺ ان ارد علیه الحوض و لم آمر بمعروف و انهی عن المنکر:» حمد خدای را که دینم را کامل نمود، به خدا سوگند من از پیامبر خدا شرم داشتم که بر او وارد شوم در حالی که امر به معروف و نهی از منکر نکرده باشم. ⁽⁴⁶⁹⁾

سخنان زید علیه السلام در میدان نبرد

زید لشکر خود را به سوی شهر به حرکت درآورد و همانند جدش امیرالمؤمنین یارانش را به صحنه نبرد هدایت می‌کرد. و برای حفظ نظم لشکر و انضباط اسلامی آنان فریاد برآورد: « علیکم بسیرة امیرالمؤمنین علی بالبصیرة و الشام لا تتبعوا مدبرا و لا تجهزوا علی جریح و لا تفتحوا مغلقا و الله علی ما نقوله وکیل:» به روش امیرالمؤمنین علی علیه السلام در جنگ بصره (جمل و شام و صفین) بجنگید فراریان را تعقیب نکنید و به آدم زخمی حمله ور نشوید، اگر دری را بسته اند باز نکنید، و خدا بر آنچه می‌گوییم شاهد و گواست. ⁽⁴⁷⁰⁾

آنگاه لشکر را برای شنیدن پیامش آرام کرد و گفت:

به خدا سوگند، قیام من به قرآن و سنت پیامبر تکیه دارد من باک ندارم که با آتشم بسوزانند، پس از آن به سوی رحمت خدا رهسپار گردم. سپس یاران خود را به این جملات به جنگ تحریض می کند:

«والله لا ینصرنی، احد الا کان فی الرفیق الاعلی مع محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسین». «به خدا سوگند، آن کسی که مرا یاری دهد در جایگاه عالی بهشت با محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام همنشین خواهد بود. (471)

لشکرکشی دشمن

پس از آنکه یوسف بن عمر والی عراق، کاملاً از اوضاع کوفه با خبر گشت و دانست که یاران زید علیه السلام هر لحظه ممکن است با یک حمله برق آسا کوفه را تسخیر کنند و عمال اموی را در آنجا قتل عام نمایند تصمیم گرفت صبح چهارشنبه که انقلابیون در نزدیک شهر سنگربندی کرده اند لشکریان خود را برای نبرد آماده سازد و به سوی کوفه حرکت دهد.

یوسف در نزدیکی شهر کوفه در راه حیره تلی را محل فرماندهی خویش قرار داده بود. و عده ای از سربازان بنی امیه و قریش را دور خود جمع کرده بود.

از آنجا دو هزار و سیصد نفر از طائفه «قیقانیه» و دیگر طوائف را به سرکردگی (ریان بن سلمه) به سوی شهر گسیل داشت. و (عمرو بن عبدالرحمن) رئیس پلیس و ماءموران شهر را نیز در کوفه با لشکری مجهز مهیای نبرد ساخت.

از آنطرف زید بن علی فرمانده انقلاب، یاران خود را برای نبرد آماده کرده بود و افرادی را برای تحریک و تحریض مردم به جنگ بر ضد دشمن به شهر و اطراف فرستاد.

نخستین روز جنگ

آفتاب، اشعه زرین خود را گسترده بود، و در زیر شعاع سوزان آن پیش از ظهر چهارشنبه اول صفر 121 ه ق، نبردی خونین در شهر کوفه جریان داشت. آفتاب، شاهد حماسه سازانی دلیر و مردانی نمونه بود که در راه خدا، فضیلت، پاکی و آزادگی، با نیروی اهریمنی، با ظلمت و تاریکی، با خفقان و دیکتاتوری، با فساد و گمراهی می جنگیدند.

در این بین یکی از عالیترین مظاهر فضائل انسانی، یکی از بارزترین چهره های درخشان از دودمان پیامبر اسلام رهبری این نبرد را به عهده گرفته است. او نوه فاطمه زهراء و حسین، او فرزند امام و برادر امام است.

او زید بن علی بن الحسین قهرمان دلیر هاشمی می باشد.

فرمانده انقلاب، محلی را در کوفه به نام (جنابه سالم)⁽⁴⁷²⁾ برای فرماندهی انتخاب کرده و از آنجا دسته دسته مردان مسلح و شجاع خود را به میدان جنگ گسیل می داشت.

یک گروه را به سرکردگی (نصر بن خزیمه)⁽⁴⁷³⁾ به میدان فرستاد.

این افسر لایق و فداکار با تعداد رزمندگانش به طرف شهر حمله ور شدند و فریادشان به «الله اکبر» و شعار مخصوص خود «(یا منصور امت)» (ای یاری شده، بمیران) بلند بود.

اولین پیروزی در میدان نبرد

رزمندگان اسلام در نزدیکی شهر به جمعی از سپاه دشمن به سرکردگی رئیس پلیس شهر به نام عمرو بن عبدالرحمن برخورد کردند. فریاد نصر بن شعار «(یا منصور امت)» بلند شد، و عمرو در مقابل او وحشت زده ساکت بود. نصر برای یارانش فرمان حمله داد.

زد و خورد شدیدی بین آنان درگرفت، نصر این افسر شجاع با یارانش با یک حمله برق آسا، فرمانده گرو دشمن عمرو بن عبدالرحمن را از پای درآورد. (474)

با وجودی که تعداد سربازان و افراد دشمن بیشتر بود با مرگ فرمانده لشکر آنان متلاشی شد، و عده زیادی از آنان کشته شدند و عده ای فرار را برقرار ترجیح دادند. (475)

در آن لحظات حساس جنگ به شدت اوج گرفته بود، و یاران زید به یک پیروزی نسبی نائل شده بودند.

وقت آن بود که قهرمان دلیر اسلام فرزند امیرالمؤمنین، فرمانده انقلاب، زید بن علی شخصا در جنگ و کوبیدن و تار و مار کردن دشمن شرکت کند. تمام مورخینی که این فراز حساس از زندگی این قهرمان بزرگ اسلام را نقل کرده اند، چنان شجاعت و لیاقت زید علیه السلام را در میدان نبرد تشریح کرده اند که موی بر بدن انسان راست می گردد.

طبری و مسعودی و ابوالفرج اصفهانی در کتاب تاریخشان، لحظات نبرد پرشکوه و حماسه انگیز این مبارز علوی را چنین توصیف کرده اند:

نبرد زید علیه السلام

جنگ در شهر کوفه به شدت ادامه داشت.

زید بن علی مانند شیری غران و نهنگی خروشان از یمین و یسار به لشکر دشمن حمله ور شد، و مرد و مرکب را چنان به خاک هلاکت می کشاند که ارتش شام دچار وحشت شده و مجبور به فرار شد.

زید، این پهلوان هاشمی صدایش به این اشعار مهیج به عنوان رجز بلند بود:
فذل الحیوة و عز الممات وکلا اراه طعاما و بیلا
فان کان لابد من واحد فسیری الی الموت صبرا جمیلا
زندگی با ذلت یا مرگ با شرافت هر دو چشیدنی ناگوار است. (476)
و هم اکنون که ناچار باید یکی را انتخاب کرد، پس راه مرگ با عزت و با استقامت نیکو، راه منست.

زید قهرمان

شجاعت و دلیری یکی از صفات برجسته انسان است و فرزندان امیرالمؤمنین از این موهبت به نحو احسن برخوردار بودند، آنها این صفت ارزنده و کمال انسانی را از امیرالمؤمنین علی علیه السلام به ارث برده بودند و زید فرزند آن رادمرد عالم انسانیت و مظهر شجاعت و شهامت است.

زید فرزند حسین بن علی و وارث فضائل اوست.
او همانند جدش حسین آن شخصیت بی نظیر بود. آن قهرمان مردی که با دیدن مصائب جانفرسا و صحنه های دلخراش عاشورا، با تمام ناملایماتی که در آن روز دید، اما در میدان یک تنه چون شیری غران لشکر انبوه دشمن را تار و مار کرد و صفحه تاریخ را از آن حماسه بی نظیر زرین ساخت.
آری او همانند حسین بن علی علیه السلام در میدان نبرد جلوه کرد و در مقابل انبوه لشکر خود را به قلب آنان زد و صفوف آنها را درهم شکست.

ائمہ دین علیہ السلام در موقع یادآوری فضائل و کمالات زید علیہ السلام شجاعت او را ستایش کرده اند.

علمای بزرگ اسلام در ضمن جملات غرا و جالبی که در فضائل او گفته اند شہامت و دلیری این قہرمان علوی را ستوده اند (کہ در ضمن نقل روایات در فصول گذشتہ و ذکر سخنان بزرگان اسلام در عظمت زید علیہ السلام) در ہمین کتاب بہ چشم می خورد) و علمای رجال و حدیث از جملہ صفات برجستہ او را شہامت و دلیری وی می دانند و با جملہ « (انہ کانا شجاعا) » او مرد شجاعی بود، بہ این فضیلت ارزندہ اشارہ کردہ اند.

شیخ مفید (رہ) در ضمن ستایش او می فرماید: «... و کان شجاعا» او مردی شجاع بود و شعبی می گوید: « و اللہ ما ولد النساء افضل و اشجع من زید بن علی » بہ خدا سوگند زنان، همانند زید در فضائل و شجاعت فرزندی نژادہ اند.» جاراللہ زمخشری، یکی از علمای بزرگ اہل سنت صاحب تفسیر کشاف در کتاب « ربیع الابرار، » در مقام وصف شجاعت و فضل زید علیہ السلام از حسن بن کنانی این ابیات را نقل می کند:

فلما تردى بالحمائل و انتنى يصول باطراف الرماح الذوابل
تبينت الاعداء ان سنانہ يطيل حنين الامهات التواكل
تبين فيه ميسم العز و التقى وليدا يغذى بين ايدي القوابل
مرحوم سید علیخان در کتاب « (نکت البیان)، » این اشعار را از کمیت اسدی شاعر انقلابی شیعه در شجاعت زید علیہ السلام ذکر می کند:

شبکت انامله بقائم مرهف و بنشر قائده و ذروة منبر
ما ان اذا الرماح شجرنه درعا سوی سربال طيب العنصر
يلقى الرماح بصدرة و بنحره و يقيم هامته مقام المغفر

و يقول للطرف اصطبر لشبالقنا فعقرت ركن المجد ان لم تعقر
و اذا تامل شخص صيف مقبل متجلب جلبات ليل اغبر
اومى الى الكوماء هذا طارق نحرتنى الاعداء ان لم تنحر⁽⁴⁷⁷⁾

صاحب « انساب الاشراف » درباره شجاعت زید و نبرد او می گوید:
« (فما رأى الناس قط فارسا اشجع منه) » مردم قهرمانی را به دلیری و بی
باکی او ندیده بودند.⁽⁴⁷⁸⁾

در نامه دانشوران به نقل از مسعودی در « (مروج الذهب) » گوید:
« چون میدان مقاتلت و بازار مجادلت گرم شد زید بن علی عليه السلام مانند شیر
گران و پیل دمان و نهنگ جوشان چنگ در انداخت و جنگ در افکند و از یمین
و یسار مرد و مرکب به خاک و خون نگونسار کرد.»

و در سجادیه ناسخ گوید: (... . زید عليه السلام چون شیر شمیمه و پلنگ شکار
دیده دل بر کارزار بست و ساخته نبرد جنگجویان گشت و اصحاب خویش را
چند صف بداشت).⁽⁴⁷⁹⁾

آری زید همچون تند بادی شدید لشکر دشمن را همانند کاه پراکنده می کرد
کوچه ها و میدانها و خیابانهای کوفه را اجساد کشته شدگان و زخمی های بی
رمق دشمن فرا گرفته بود.

آفتاب سوزان و شیهه اسبان و بانگ « الله اکبر » و فریاد یاران به « (یا
منصور امت) » شهر کوفه را به لرزه در آورده بود و آن را به یک میدان نبرد که
زبان آتش جنگ، آن را در خود می بلعید تبدیل کرده بود.

زید بن علی با چند تن از افسران فداکارش چون « نصر بن خزیمه » و
« معاویة بن اسحاق » و عده ای از سربازان دلیرش حملات شدید خود را ادامه
می دهند، و دشمن را در محله ای از کوفه به نام (جبانه صائدین) که حدود

پانصد تن از لشکریان مخالف در آنجا سنگر گرفته بودند درهم کوبیدند و جمع زیادی از ارتش دشمن را از پای درآوردند و بقیه فرار کردند. (480)

زید عنه السلام در حالی که سوار بر یک مرکب برزونی (اسب ترک چابک و چالاکی) بود که یکی از طایفه (بنی نهد) آن را به بیست و پنج دینار خریداری کرده بود. زید موقع حملات و پیش روی، به در خانه مردی از رؤسای طایفه (ازد) به نام (انس بن عمرو) که قبلا با او بیعت کرده بود رسید و فریاد آورد انس خدا ترا رحمت کند، از خانه ات بیرون بیا، و این آیه را خواند « جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل كان زهوقا » حق آمد و باطل از میان رفت همانا باطل از بین رفتنی است. (481) اما انس جوابی نداد و از خانه بیرون نیامد زید ناراحت شد و فرمود: چه چیزی شما را به مخالفت واداشت خداوند به حساب شما می رسد.

تاکتیک نظامی

زید بن علی می خواست دشمن را در تمام جبهه از پای درآورد و آنها را مجبور به عقب نشینی سازد، و از آنجایی که شهر کوفه در آن زمان مرکز عراق بود و شهری بسیار بزرگ بوده است و تمام محله های مهم و سوق الجیشی آن را لشکر دشمن احاطه کرده بود فرمانده سلحشور علوی با یک تاکتیک نظامی صحیح افراد خود را گروه بندی نمود و هر دسته را به سوی محله ای و پایگاهی از دشمن فرستاد، و در روز چهارشنبه نخستین روز جنگ این افراد با وجودی که تعداد آنها نسبت به دشمن بسیار کم بود به پیروزی و پیشروی شایانی دست یافتند بطوری که ارتش دشمن متلاشی شد و مردم شام می گفتند ما تاب مقاومت در مقابل این دلیران از خود گذشته را نداریم و جمع زیادی از لشکریان دشمن در روز چهارشنبه میدان را ترک گفتند و شبانه از کوفه فرار کردند. (482)

زید و یارانش به سوی کناسه کوفه (محلّی که بعداً بدن وی را در آنجا دار زدند) حرکت کردند و در آنجا با گروهی از ارتش دشمن درگیر شدند و بدون دادن تلفاتی آنان را به عقب راندند و جمع زیادی از دشمن به هلاکت رسیدند. رزمندگان پیروز با فرماندهی زید بن علی علیه السلام محلات کوفه را یکی پس از دیگری به تصرف درآوردند و قسمت اعظم شهر به دست آزادیخواهان و انقلابیون افتاده بود. آنان از کناسه به طرف محله های حساس دیگر شهر به نام (جبانه صائین) حرکت کردند و در آنجا سنگرها بستند و جنگ شدیدی بین آنان در گرفت که در این جبهه نیز یاران زید به پیروزی چشمگیری نائل شدند. وضع دشمن در روز نخستین جنگ بسیار وخیم و مقرون به شکست بود اما یوسف بن عمر مرتب از اطراف و اکناف کوفه قبائل را به جنگ زید گسیل می داشت و هر چه از جنگ می گذشت سربازان تازه نفسی از طرف دشمن وارد معرکه می شدند.

محصور شدگان مسجد

نقشه جنگی زید علیه السلام بر این بود که در تمام جبهه ها، دشمن را شکست دهد و از آنطرف جمعیت زیادی از مردم کوفه که با او دست بیعت داده بودند در مسجد زندانی شده بودند رئیس پلیس شهر (حکم بن صلت) با جمعیت زیادی از سربازان شام پشت بام و اطراف مسجد و بازار را که در جلو مسجد قرار داشت محاصره کرده بودند که مبادا احدی بتواند خود را از مسجد خارج سازد و به لشکر زید بپیوندد.

زید بن علی با کمک نصر بن خزیمه و معاویه بن اسحق این دو افسر نمونه و فداکار تصمیم گرفتند با عده ای از رزمندگان به هر قیمتی که شده خود را به مسجد برسانند و در آن را به روی مردم بگشایند و جمعیت انبوهی از یاران

خویش را وارد میدان نبرد کنند و این فکر بسیار عالی و حساب شده ای بود و قطعاً اگر به این کار موفق می شدند شکست دشمن حتمی بود و پیروزی زید بن علی قطعی به نظر می رسید.

زندانی شدن مردم و یاران زید در مسجد این خود مقدمه شکست نهضت بود و اولین ضربه ای بود که بر پیکر انقلاب وارد شد.

حمله به طرف مسجد

زید بن علی فرمانده سلحشور هاشمی به عده ای از یاران خود فرمان حمله به مسجد را صادر کرد، تا بلکه خود را از این زندان نجات بخشد و سد محاصره دشمن را بشکند.

در این موقع (عبیدالله بن عباس کندی) رئیس لشکر دشمن با عده زیادی از سربازان خود ماءموریت حفظ مسجد و محاصره مردم را به عهده داشتند و دشمن خوب به این موضع مهم توجه داشت که اگر کوچکترین کوتاهی می کردند یاران زید با یک حمله برق آسا طرفداران خود را از مسجد خارج می ساختند و وارد معرکه می نمودند.

دشمن به این نکته توجه کامل داشت به همین منظور قسمت اعظم نیروی خود را در اطراف مسجد و بازار کوفه متمرکز کرده بود تا زید علیه السلام و یارانش نتوانند آن را از محاصره نجات دهند در عین حال با وجودی که ارتش دشمن مسجد را محاصره کرده بود، زید بن علی و افسر لائق و فداکارش نصر بن خزیمه با عده ای از رزمندگان دلیر توانستند صفوف لشکر دشمن را درهم خرد کنند و آنان را متلاشی سازند، بطوری که عبیدالله فرمانده ارتش دشمن به عقب نشینی مجبور شد و مجاهدین توانستند خود را به در مسجد برسانند. (483)

این یکی از حساسترین لحظات نبرد بود اگر در این موقعیت گرانبها مردم نجات می یافتند پیروزی مجاهدین اسلام قطعی بود. الا ن مجال آن رسیده بود که زید بن علی و یارانش در مسجد را بگشایند و مردم را از محاصره آزاد کنند. در این لحظات حساس زید علیه السلام به یارانش دستور داد پرچم و علم های خود را به اهتزاز درآورند و آن را از دیوار مسجد بالا ببرند بلکه مردم پرچم ما را ببینند و بدانند که آنان تا در مسجد پیروزمندانه جلو آمده اند. ⁽⁴⁸⁴⁾ و زید و یارانش در کنار « (باب الفیل) » مسجد، سنگر گرفتند.

فریاد نصر بن خزیمه افسر رشید ارتش زید

در این موقعیت که زید و یارانش به دیوار و در مسجد نزدیک شده اند و فریاد آنان کاملاً به گوش محاصره شدگان می رسید نصر فریاد زد:

« یا اهل المسجد اخرجوا من الذل الی العز، اخرجوا الی الدین و الدنیا، فانکم لستم فی دین و لا دنیا. » (ای اهل مسجد از خواری و ذلت به عزت بیرون آید، خارج شوید به سوی دین و دنیا، همانا شما الا ن نه دنیا دارید و نه دین). ⁽⁴⁸⁵⁾

ندای این قهرمان دلیر به گوش مسجدیان رسید، اما اکثر آن بزدلان ترسو و پست فطرتان بی حمیت به این ندای آزادی و شرافت نصر پاسخی ندادند و یک جنبش و حرکتی که حاکی از فعالیت برای بیرون آمدن از مسجد باشد از خودشان ندادند. ⁽⁴⁸⁶⁾

اما عده قلیلی از مردم سعی کردند به هر وسیله ایست خود را از نزدیک در مسجد برسانند و در را باز کنند و یا از دیوار مسجد خود را بیرون بیاندازند ولی تیراندازان و مأموران محافظ دشمن با تیراندازی خود مانع حرکت مردم شدند، و همانطور که اشاره شد این اولین ضربه ای بود که بر نهضت وارد شد.

در این حال زید علیه السلام به نصر بن خزیمه فرمود: من می ترسم که این مردم همانطور که با جدم امیرالمؤمنین رفتار کردند و او را تنها گذاشتند با من نیز چنین کنند « و انی اخاف ان یكونوا قد فعلوها حسینیه » و می ترسم همانطور که با جدم حسین عمل کردند با من نیز آن چنان کنند.

جنگ اطراف مسجد و بازار

در این لحظات حساس بود که لشکر تازه نفس از طرف یوسف به سوی مسجد جلو آمد و آنان با جمعیت دیگری از سربازان شام که اطراف مسجد را قرق کرده بود با هم به جنگ با زید پرداختند، یوسف بن عمر موقعی که با خبر شد که زید و یارانش تا نزدیکی مسجد پیشروی کرده اند و هر آن ممکن است محاصره شدگان را آزاد سازند و با لشکر عظیم شهر را تسخیر کنند، فوراً دستور داد چند ستون ارتش تازه نفس به طرف مسجد حرکت کنند و مسجد را در محاصره خود نگهدارند، در همین حال بود که یاران زید می خواستند به هر وسیله شده در مسجد را بگشایند که ناگاه با ارتشی تازه نفس و قوی از دشمن روبرو شدند. و ناچار به دفاع از خود برخاستند و جنگ شدیدی در اطراف مسجد و بازار، که جلو مسجد قرار داشت بین آنان در گرفت و اهل مسجد آن دسته ای هم که می خواستند خود را نجات دهند و به ارتش آزادیبخش زید علیه السلام برسانند با عکس العمل شدید محافظین مسلح برخورد کردند بدین وضع این موقعیت حساس از دست یاران زید خارج شد. (487)

آتش جنگ زبانه می کشد

زید و یارانش با مقاومت شدید در مقابل دشمن به نبرد ادامه دادند و موفق شدند آنان را به عقب برانند و خود را به محله دیگر شهر نزدیک (دارالرزق)

برسانند و زید علیه السلام آن محل را مناسب مقر فرماندهی دید و از آنجا به نیروی خود فرمان نبرد می داد.

و این محل به خاطر اینکه نزدیک به محل دارائی و خزینه شهر بود و اموال بیت المال و صدقات و غنائم در یکی از ساختمانهای آنجا متمرکز بود حساسیت زیادی داشت.

ارتش آزادیبخش سعی داشتند این محله حساس را به چنگ درآورند و این پیروزی مهم از جنبه اقتصادی برای نهضت مهم بود و حق آنان بود که بعداً به صلاح ملت و توده و علیه نیروی ارتجاعی دشمن صرف نمایند. و زید علیه السلام اولی به تصرف در آن بود، البته این خزینه در یک چهار دیواری بسیار محکمی قرار داشت و نزدیک «(باب الحسین)» بود به طوری که پشت آن، محل عبور رودخانه فرات بود و از پشت سر آن حمله به آن موضع دشوار بود ⁽⁴⁸⁸⁾ محاصره این محله از طرف نیروی آزادیبخش به آسانی صورت گرفت زیرا زید علیه السلام به یارانش دستور داد تا در مقابل راهی که به محل مالیات نزدیک می شود هیزم و چوب بریزند تا این محل از دستبرد دشمن محفوظ بماند، و دزدان و چپاولگران از آب گل آلود ماهی نگیرند و از موقعیت برای دزدی و غارت اموال مردم سوء استفاده نمایند. ⁽⁴⁸⁹⁾

حمله متقابل دشمن

موقعی که یوسف بن عمر از این جریان مطلع شد یک گروه مجهز و مسلح از سربازان تازه نفس خویش را در مقابل ارتش آزادیبخش زید علیه السلام فرستاد و فرمانده این گروه از لشکر دشمن به عهده (ریان بن سلمه) بود، جنگ شدیدی بین طرفین درگرفت و در این جبهه نیز یاران زید پیروز شدند و حملات دشمن را خنثی کردند و در حالی که دشمن تلفات سنگینی از خود بجای گذاشته بود،

در مقابل انقلابیون عقب نشینی کردند و روز چهارشنبه با پیروزی نیروی انقلاب سپری گردید. (490)

آفتاب داشت غروب می کرد دامن خود را از شهر جنگ زده کوفه جمع می کرد، سیاهی شب فرا رسید. و آن روز را شاهد حماسه مردان سلحشور و مبارز بود.

تلفات دشمن

به شهادت تمام مورخین، روز چهارشنبه یعنی روز اول نبرد نیروی آزادیبخش زید علیه السلام پیروزی های چشمگیری نصیب آنان گشت و تلفات سنگینی را بر دشمن وارد کردند و حال آنکه از آنان چند نفر بیشتر به شهادت نرسیدند.

قال ابوعمیر: « فرایته شد علیهم کانه اللیت حتی قتلنا منهم اکثر من الفی رجال ما بین الحیره و الکوفه و تفرقنا فرقتین و کنا من اهل الکوفه اشد خوفا. » ابوعمیر یکی از یاران زید است می گوید: زید را در گرماگرم نبرد دیدم، همانند شیری غران بود و برق آسا به قلب دشمن حمله ور می شد. و آنگاه پایان نبرد روز چهارشنبه را چنین شرح می دهد:

(ما دو هزار نفر از دشمنان را در آن روز از پای درآوردیم و اجساد این کشتگان در بین (کوفه) و (حیره) روی زمین افتاده بود. و ما در دو جبهه می جنگیدیم اما وحشت ما بیشتر از خود مردم کوفه بود). (491) این حدس درست بود چون آنان بودند که به دستور دشمن خود را در مسجد زندانی کردند و به یاری نیروی انقلاب نشتاقتند.

شب هولناک

شب پنج شنبه دوم صفر بود، شبی که شهر جنگ زده کوفه آرامشی به خود می دید، تاریکی شب به غائله روز چهارشنبه پایان داد و ارتش آزادیبخش به فرماندهی زید بن علی در محله (دارالرزق) که در آن روز به تصرف درآورده بود به سر می برند، آن شب برای دشمن شب سخت و هولناکی بود شجاعانی که در روز با فریادهای خشم آگین خود دل دشمن را دو نیم کرده بوده و با رشادت و دلیری خود تلفات سنگینی به ارتش شام وارد نموده بودند آن شب را به استراحت و پانسمان زخمیها پرداختند، آنان خسته و کوفته خود را مهبای نبرد فردا می کردند.

در آن شب فرصت مناسبی بود بر آن دسته کسانی که با بدبینی به نهضت می نگریستند و می گفتند ما پیروز نمی شویم به نهضت ملحق شدند زیرا روز اول جنگ نیروی آزادیبخش در تمام جهات با پیروزی کامل روبرو بودند.⁽⁴⁹²⁾ و آن کسانی که عذری نداشتند چگونه در آن شب به این مبارزان از جان گذشته ملحق نشدند.

آری آنان زندگی چهار روزه و نکبت بار دنیا را بر نبرد در راه حق ترجیح دادند.

در آن شب هولناک که ترس و وحشت عجیبی سراپای ارتش دشمن را فرا گرفته بود و در هر محفل و مجلسی سخن از پیروزی نیروی انقلاب بود، والی عراق، یوسف بن عمر در آن شب در مقر مخصوصش یک اجتماعی از سران نظامی اموی تشکیل داد، تا پیامدهای جنگ و جبران خسارت و تصمیم قاطعی برای سرکوبی نهضت اتخاذ نماید، در آن شب سران اموی با وجود ترس و وحشتی که از انقلابیون و طرفداران زید عليه السلام داشتند تصمیم گرفتند فردای آن

شب با یک ارتش مجهز به هر نحو شده نیروی مقاومت را سرکوب کنند و غائله را به نفع خود فیصله بخشند.

دومین روز جنگ

سپیده روز پنجشنبه دوم صفر 121 ه ق داشت سر از افق بیرون می آورد تا میدان ها و کوچه های شهر کوفه را برای نبردی سهمگین و وحشتناک مهیا سازد.

زید علیه السلام فرزند برومند امام سجاد علیه السلام با یاران سلحشور و فداکارش خود را مهبیای نبرد می کنند، نبرد در راه حق و شرافت، نبرد، در راه فضیلت و پاکی، نبرد برای ریشه کن کردن ظلم و ستم، و بالاخره نبرد برای شهادت و افتخار، این پاکبازان راه حقیقت بیشتر شب را تا به صبح بیدار مانده بودند و هم اکنون وقت آمادگی برای جنگ است.

هوا کم کم داشت روشن می شد، و اشعه زرین آفتاب بر همه جا بال و پر می گستراند، تا امروز را هم همانند روز گذشته شاهد نبرد شیرمردان الهی و مجاهدین بزرگ اسلام با نیروی اهریمنی شام باشد.

زید بن علی علیه السلام در حالی که زرهی آهنین به تن داشت و قبای سفیدی زیر آن پوشیده است و بر سر پر شور خود کلاه خودی گذاشته است انسان را به یاد جدش امیرالمؤمنین علیه السلام در میدان جنگها و حسین علیه السلام در صحنه عاشورا، می انداخت.

او شمشیر و درقه در دست دارد و دسته شمشیر را با دست خویش می فشارد و خود را مهبیای نبرد می کند.

زید علیه السلام این فرمانده نمونه علوی یاران و سربازان خود را در صفوف منظم قرار داده و خود در میان آنان در حالی که نصر بن خزیمه قهرمان یک طرف او

و معاویه بن اسحاق انصاری این افسر بزرگ در طرف دیگر او ایستاده اند خود را آماده حمله به دشمن می سازد.

از آن طرف دشمن زخم خورده و انتقامجو در صبح روز پنج شنبه ارتشی منظم را به فرماندهی عباس بن سعید مزنی رئیس پلیس شهر به طرف دارالرزق مقرر فرماندهی زید عَلَيْهِ السَّلَامُ گسیل داشت. ⁽⁴⁹³⁾

شهادت نصر بن خزیمه

جنگ در روز دوم به مراتب از روز اول وحشتناک تر و بی رحمانه تر ادامه پیدا کرد.

در این برخورد شدید عده ای از لشکریان دشمن به هلاکت رسیدند، اما در عوض انقلابیون افسری رشید و لائق و شجاعی را چون نصر بن خزیمه از دست دادند، آری در لحظات نخستین جنگ بود که مردی از سپاهیان دشمن به نام (نائل بن فروه) شمشیری سخت بر ران این مبارز دلیر وارد کرد، نصر در همان حال به او حمله کرد و آن مرد شامی را کشت، اما چند لحظه بعد این پهلوان سلحشور چشمان مقدس خود را از دنیا فرو بست و به صف شهیدان راه حق و عدالت و آزادی پیوست. درود خدا بر روان پاک او باد. ⁽⁴⁹⁴⁾

مرگ این افسر فداکار در روحیه فرمانده انقلاب زید عَلَيْهِ السَّلَامُ اثر گذاشت و او را در تصمیم خویش مبنی بر ادامه نبرد جدی تر ساخت. ⁽⁴⁹⁵⁾ در این لحظات زید عَلَيْهِ السَّلَامُ چون طوفانی سهمگین خود را به قلب دشمن زد و چنان فریاد ناله و ضجه از آنان بلند شده بود که گوش را بدرد آورده، مردم شاهد نبرد دلیرانه و جانبازی مردی بزرگ از خاندان محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بودند، در آن روز زید عَلَيْهِ السَّلَامُ منتهای سعی و کوشش خود را در نبرد با دشمن بکار برد و خود و یاران دلیرش کوفه را به

خاک و خون کشیدند، و فریاد «الله اکبر» و «(یا منصور امت)» آنان گوش فلک را کر کرده بود.

در این گیر و دار و حملات شدید زید و یارانش به شهادت تاریخ فرمانده سپاه دشمن در مقابل نیروی مقاومت فرار کرد و سپاه شام در پیش از ظهر روز پنجشنبه با قهرمانی زید و یارانش از هم متلاشی شد، و جمع زیادی از دشمن به هلاکت رسیدند.

نیروی انقلاب سنگر خود را کاملاً حفظ کرده بودند و خود را آماده حمله دیگر به دشمن می کردند. (496)

صفوف منظم انقلابیون

پیش از ظهر روز دوم نبرد دلیران از خود گذشته با از دست دادن یک افسر رشید خود را برای دفاع و تهاجم مهیا می ساختند و زید بن علی این قهرمان نمونه افراد خود را برای مقابله با حملات شدید دشمن در صفوف منظم قرار می داد تاریخ می گوید: «صف اصحابه صفا بعد صف، حتی لا یستطیع احدهم ان یلوی عنقه» چنان ارتش خویش را در صفوف منظم قرار داده بود که کسی از آنان حق نداشت گردن خویش را از صف جلوتر ببرد. (497)

این تهیو و آمادگی بعد از ظهر پنج شنبه بود و از آن طرف یوسف بن عمر لشکری مجهز به رهبری عباس بن سعید مهیا ساخت تا به سپاه انقلاب حمله ور شوند.

زید بن علی تصمیم گرفت با یاران مبارزش جلو حمله دشمن را بگیرد و قبل از آنکه به آنها فرصت حمله دهد خود به آنان هجوم برند زید عَلَيْهِ السَّلَام فرمان حمله به سپاه دشمن را صادر کرد، «الله اکبر» غوغای عجیبی بود ارتش آزادیبخش با رشادتی بی نظیر به رهبری قهرمانی دلیر چون زید صفوف دشمن را درهم

شکستند و آنان را به طرف (سبخه) عقب راندند، و از آنجا نیز آنها به طرف محله (بنی سلم) عقب زدند، و باز دست از تعقیب دشمن برنداشتند و فرصت دفاع را از آنان سلب کردند و بالاخره تا (مسناة) آنان را منهزم ساختند. پرچمدار نیروی انقلاب (عبدالصمد بن ابی مالک بن مسرح) بود او با رشادتی بی نظیر لشکریان دشمن را متواری ساخت و فریاد ناله و ضجه آنان به آسمان برخاست.

تاریخ می گوید: لشکر دشمن پراکنده شده بود. « و کادوا ینهزمون » و نزدیک بود همه لشکریان دشمن منهزم و از هم بپاشند اما در این موقعیت حساس عباس بن سعید برای یوسف بن عمر پیام داد که اگر لشکر کمکی نرسد ما نابود شده ایم و از او خواست که عده ای از سربازان تازه نفس را به کمک آنان بفرستد.

یوسف مردی از نزدیکان خود را به نام (سلیمان بن کیسان کلبی) با گروهی از (قیقانیه و نجاریه) به یاری عباس فرستاد، و اینها تیراندازان ماهری بودند که مأموریت داشتند زید و یاران او را تیرباران کنند.

اما نیروی انقلاب با اراده ای استوار به پاسخ تیرباران پرداختند و در بین عده ای از طرفین به قتل رسیدند.

عصر پنج شنبه رزمندگان خسته و مبارز حال عجیبی داشتند پی در پی رسیدن قوای تازه نفس دشمن و معدود بودن افراد آنان تا اندازه ای عرصه را بر آنان تنگ کرده بود.

و عصر آن روز جنگ به شدت در محله (سبخه) نزدیک مدفن میثم تمار، ادامه داشت و نیروی دشمن تا آنجا عقب نشینی کرده بود.

زید و یارانش آنان را تعقیب کرده در محله سبخه تا مدتی نبرد طول کشید و لذا مورخین جنگ روز دوم را نبرد «(یوم السبخه)» نام نهادند.

جالب اینکه در این محل قهرمان گفتار ما زید بن علی علیه السلام همان اشعار معروفی را که (ضرار بن خصاب فهری) در نبرد خندق موقع پیروزی امیرالمؤمنین بر عمرو بن عبدود ساخته بود و امام در روز صفین به آن تمثل جست و امام شهید ابی عبدالله الحسین علیه السلام در نبرد روز عاشورا آن را خواند و حضرت زید هم در این لحظات حساس این اشعار را خواند و بعدا یحیی بن زید، فرزند دلیر این قهرمان رشید روز قیامش متذکر آن شد و همچنین ابراهیم بن عبدالله محض قهرمان نهضت (باخمیری) در موقع قیامش این اشعار را خواند. آن اشعار این بود:

مهلا بنی عمنا ظللنا متنا ان بنا سورة من الفلق
لمثلکم نعمل السیوف و لا نغمز احسابنا من الرفق
انی لا نمی اذا انتمیت الی عز عزیز و معشر صدق
بیض سیاط کان اعینهم تکحل یوم الهیاج بالعلق

ترجمه: ای عموزادگان ما، از ستم ما دست بردارید، که ما خود دچار ناراحتی و تشویش خاطریم. ما شمشیرهای خود را برای شما بدست گرفتیم، و در حسب خویش هیچ گونه مورد ملامتی نباشیم هرگاه نام من به میان آمد نسیم به مردانی بزرگ و شریف و راستگو می رسد. مردان خوش اندام، که در هنگام جنگ گویا چشمانشان سرمه خود کشیده شده است. (498)

اشک قهرمان در میدان جنگ

شاید از جمله مواردی که قلب انسان را سخت متاثر سازد و بی اختیار انسان با شهادتی منقلب گردد، اشک تاءثر قهرمانی شجاع در میدان جنگ باشد.

در آن گیر و دار نبرد که زید بن علی چون شیری خشمگین به یمین و یسار حمله ور می شد و می جنگید، ناگهان یک مرد هتاک شامی خودش را به زید رساند و در حالی که قهرمان سخت غضبناک و خشمگین بود، این نانجیب شروع کرد به حضرت صدیقه کبری فاطمه زهراء دختر رسول خدا جده بلند اختر زید عَلَيْهَا ناسزا گفت و فحش داد.

نبودن یاران و شهادت آنان و سختی جنگ و خستگی، این مجاهد علوی را منقلب و گریان ساخت.

اما در آن لحظات تا این جملات ناگوار به گوش قهرمان غیرت و شهامت زید رسید، ناگهان دانه های درشت اشک از چشمان مقدس او سرازیر شد و با صدای بلند گریه کرد به طوری که اشک چشمش روی محاسن وی جاری گشت.

و فریاد برآورد: «آیا کسی نیست که برای خدا و رسول خدا و فاطمه زهراء غضب کند و سزای این مرد جسور را بدهد؟»

نقشه جالب

(سعید بن خيثم) یکی از یاران فداکار و از افراد برجسته نهضت بود، می گوید: موقعی من این حالت را از رهبر خویش، زید مشاهده کردم و سخنان او را شنیدم سخت منقلب شدم تصمیم گرفتم به هر نحوی شده خود را به آن مرد هتاک پست، برسانم و او را بکشم.

من آن مرد را از نظر دور نداشتم و کاملاً مواظب بودم کجا می رود، دیدم از اسبش فرود آمد و به استری سوار شد و جمعیت از تماشاگر و جنگجویان بسیار زیاد بود من غلامی داشتم از او چادری خواستم و خود را به چادر پوشیدم و از پشت سر تماشاگران آن مرد شامی را تعقیب کردم نزدیک او که

رسیدم بدون از دست دادن فرصت چنان شمشیری بر فرق او فرود آوردم که نقش بر زمین شد و سرش جلو دو دست استرش به زمین افتاد و جسدش به طرف دیگر افتاد، عده ای از سربازان دشمن به طرف من هجوم آوردند اما یاران جنگجو و رفقای ما تکبیر گویان به دفاع از من برخاستند و مرا نجات دادند، من استر را به غنیمت گرفتم و به سوی فرمانده خویش زید بن علی علیه السلام آمدم تا چشم زید به من افتاد خوشحال شد و نزدیک آمد و بین دو چشم مرا بوسید و این جمله تحسین آمیز را به من فرمود: « ادرکت واللّه تارنا، ادرکت و اللّٰه شرف الدنيا و الاخرة، اذهب بالبعلة نفلتکها. » « به خدا سوگند انتقام ما را گرفتی، به خدا سوگند، به شرف دنیا و آخرت نائل شدی، برو و آن استر هم به عنوان غنیمت به تو بخشیدم.

بعد زید و یارانش به جنگ ادامه دادند و عصر پنج شنبه دومین روز جنگ مردم شاهد دلیری ها و از خود گذشتگی های زید علیه السلام و یاران فداکارش بودند. (499)

شهادت معاویة بن اسحاق

ضربه ناگوار دیگر که بر پیکر نهضت وارد شد شهادت افسری رشید و فداکار چون معاویة بن اسحاق بن زید بن حارثه انصاری بود، وی از مردان دلیر و کاردان و فداکار جبهه انقلاب بود و با شهادت وی قلب رهبر انقلاب و همزمان او از این حادثه ناگوار سخت متاثر گردید.

زید علیه السلام با وجود زخمهایی که بر بدن مقدسش وارد شده بود سرسختانه به نبرد ادامه می داد و یاران وی هم با کمال رشادت می جنگیدند هر لحظه که می گذشت مرد و مرکب بود که از دشمن به هلاکت می رسید، اما آثار خستگی و

کوفتگی در چهره همه نمایان بود و الحق آنان فداکارانی بی نظیر در تاریخ بشریت به حساب می آیند. (500)

در روز دوم جنگ، زید و یارانش با رشادتی بی نظیر به جهاد پرداختند و تلفات سنگینی بر دشمن وارد ساختند، و آنان را در تمام جبهه ها عقب راندند (ابومعمر) یکی از یاران زید علیه السلام می گوید:

« فلما كان يوم الخميس حاصت حصه منهم و اتبعناهم فرسانا فقتلنا اكثر من ماء تي رجل. «:» روز پنج شنبه گروهی از دشمن را محاصره کردیم و آنان را تعقیب کردیم و بیش از دویست نفر از آنان را کشتیم.

فاجعه جانگداز شهادت زید بن علی علیه السلام

« و لا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون. « (501)

گمان نبرید آنهایی که در راه خدا به شهادت رسیدند مرده اند، نه بلکه آنان زنده و در خوان پروردگار میهمانند.

عصر روز پنج شنبه دومین روز جنگ خورشید شاهد دلاوری و رشادت و جهاد زید علیه السلام و یاران فداکارش بود. و لحظه لحظه جنگ به اوج شدت خود می رسید، عده ای از یاران زید و افراد انقلاب به شهادت رسیده اند و نهضت سخت برای درهم کوبیدن دشمن تلاش می کند.

در آن ساعت عصر بود که ناگهان مردم دیدند زید و یارانش به طرز عجیب و حیرت آوری خود را به قلب سپاه دشمن زدند و چنان صفوف آنان را درهم خرد می کنند و از کشته پشته می سازند که ناظرین انگشت حیرت و تعجب به دندان گرفته اند رزمندگان با حملات پی در پی خود لشکر انبوه دشمن را عقب می راندند و آنان را تا محله (بنی سلیم) تعقیب کردند.

(عباس بن سعد مزنی) فرمانده لشکر دشمن از یوسف استمداد کرد و او عده ای از تیراندازان ماهر را به حمایت آنان فرستاد.

زید علیه السلام چون تند باد شدید در صف مقدم جبهه جلوتر از یاران پیش می رفت و تیرهای دشمن چون باران به سوی او می بارید. درست هنگام غروب آفتاب بود که ناگهان تیری به طرف چپ پیشانی مقدس زید اصابت کرد و شدت آن بحدی بود که تا انتها در جبهه نورانی او فرو رفت ⁽⁵⁰²⁾ این تیر را یکی از غلامان نابکار یوسف بن عمر به نام (راشد) انداخته بود یا از ناحیه مرد دیگری به نام (سلیمان بن کیسان کلبی) رها شده بود.

آری با غروب آفتاب، عمر قهرمان نمونه و بی نظیر از فرزندان حسین علیه السلام هم غروب کرد.

این تیر کار خود را کرد، دیگر قهرمان نتوانست به جنگ ادامه دهد و شاید آن تیر تا مغز او کارگر شده بود.

وعده حق فرا رسید و آن هم پیشگویی های رسا در شهادت زید از ناحیه جدش پیامبر و امیرالمؤمنین جامه عمل به خود پوشید من نمی دانم این لحظات جانگداز را چگونه شرح دهم - اصحاب زید شاهد این صحنه جانخراش بودند دیدند که بدن مقدس قهرمان رشید علوی ناگهان از اسب به سوی زمین سقوط کرد و یاران زید همه اطراف او را گرفتند و به هر نحوی بود او را از روی زمین حرکت دادند و هنوز نیمه رمقی در پیکر سلحشور این پهلوان فضیلت بود، او را به منزلی بردند.

آخرین کلام در جبهه جنگ

در اینجا مطلبی است بسیار منقلب کننده که قلب انسان را تکان می دهد و حال هر شنونده ای را دگرگون می سازد.

در آن لحظاتی که تیر به پیشانی زید علیه السلام اصابت کرده بود و نزدیک بود از اسب سقوط کند جمله عجیب و تکان دهنده ای به زبان جاری کرد و قبل از اینکه به زمین بخورد، با حالتی غمگین و متاثر این جمله را گفت :

« این سائلی عن ابی بکر و عمر، هما اقامانی هذا المقام. » ⁽⁵⁰³⁾

کجاست آن کسی که راجع به ابوبکر و عمر از من سؤال می کرده آنان مرا به این روز و حال کشاندند.

یعنی اگر آن دو خلافت را غضب نکرده بودند این پیشامدها نبود و من با این حال کشته نمی شدم باعث این حوادث ناگوار بر سر مسأله خلافت و امامت آن دو بودند.

و نقل کرده اند که یک وقت از حضرتش پرسیدند، چه کسی امام حسین را در کربلا شهید کرد؟!

زید علیه السلام در پاسخ فرمود: حسین علیه السلام را «سقیفه بنی ساعده» شهید کردند، و این سخن شاعر به جاست که می گوید:

« الیوم من اسقاط فاطمة محسنا

سقط الحسین عن الجواد صریعا »

بخاطر آنکه محسن فاطمه علیه السلام را سقط کردند امروز (روز عاشورا) حسین نیز از روی اسب بر زمین افتاد، (یعنی شهادت امام حسین و فاجعه کربلا، یکی از آثار شوم سقیفه بود) و به همین مناسبت مرحوم بحر العلوم چنین سراید:

کمین جیش بدا یوم الطفوف و من یوم السقیفة قد لاحت طلايعه

یارمیه قد اصابت و هی مخطئة من بعد خمسين من شطت مرابعه ⁽⁵⁰⁴⁾

مرگ قهرمان

یاران زید عَلَيْهِ السَّلَام بدن تیر خورده فرمانده عظیم الشاء نشان را از میدان خارج کردند و او را برای معالجه و استراحت به خانه یکی از اصحابش به نام «حران بن ابی کریمه» در قسمت بازار نزدیک «سکه البرید» بردند. ⁽⁵⁰⁵⁾
و بعضی گویند، او را به خانه ای به نام (دارالحوارین) در نزدیکی سبزه حمل کردند. ⁽⁵⁰⁶⁾

سلمة بن ثابت از یاران زید است می گوید: من و چند نفر از رفقا به دنبال آنان رفتیم و او را به خانه حران بردند من داخل اطاق مخصوص او شدم تا چشمم به چهره مقدس او افتاد گفتم «جعلنی اللّٰه فداک یا اباالحسین» ای اباالحسین خداوند مرا فدایت کند.

زید عَلَيْهِ السَّلَام برای آخرین لحظات عمر خویش چند لحظه ای چشم را گشود و برای یاران وفادار خود که پروانه وار گرد شمع وجودش می گشتند چنین دعا کرد:

«اللهم ان هؤ لاء یفاتلوان عدوک وعد و رسولک و دینک الذی ارتضیته لعبادک فاجزهم افضل ما جازیت احدا من عبادک المؤمنین». «یعنی،: (خداوندا اینها در راه تو با دشمنانت و دشمنان پیامبر و دینت که به آن راضی شدی برای بندگان جنگیدند. پس آنان را بهترین پاداشی که به بندگان با ایمانت می دهی عطا فرما). ⁽⁵⁰⁷⁾

آنگاه بعضی از یاران رفتند و طبیب آوردند. خون، صورت پر فروغ زید را فرا گرفته بود و سر وی روی زانو یکی از دوستانش به نام «محمد بن خیاط» بود.

آخرین پیام

در این حال یحیی فرزند رشید و گرامی زید علیه السلام وارد شد و خود را به روی پدر افکند، و با چشمانی گریان و صدایی لرزان گفت: پدر، تو را، بشارت باد که به زودی به دیدار رسول خدا و علی مرتضی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام خواهی شتافت.

زید علیه السلام چشمان مهربان خود را به روی فرزند خود گشود و به سختی این جمله سازنده و انقلابی را به عنوان وصیت به او فرمود: (بله فرزندم درست است، اما فرزندم تو با این گروه تبهکار مبارزه کن، به خدا سوگند یاد می کنم که تو بر حقی و آنان باطلند، هر کس که در رکاب تو به شهادت رسد، اهل بهشت است و قاتلین و دشمنان آنها اهل دوزخند).

طیب آمد و کنار بستر قهرمان مجروح نشست، و به معاینه پرداخت آنگاه سر را برداشت و گفت: آقا، اگر این تیر را از پیشانی شما بکشم با مرگ شما همراه هست.

زید فرمود: مرگ برای آسان تر است از این حالتی که در آن هستیم. طیب با کلبتین (انبری که با آن دندان می کشند) خود، تیر را از پیشانی او بیرون کشید. «(فکانت نفسه معه)» گویا جان او هم با آن بود. «(فساعة انتزاعه مات صلوات الله علیه)»⁽⁵⁰⁸⁾ همان لحظه ای که تیر را بیرون کشیدند او هم جان را به جانان تسلیم کرد.

آری آن قهرمان سلحشوری که چند ساعت پیش در راه جهاد با دشمنان خدا می جوشید و می خروشید هم اکنون بدن بی جان او در مقابل چشمان پیر از اشک اصحاب وفادارش قرار دارد، و او ندای حق را لیبیک گفت و به صفوف شهیدان راستین پیوست و پرچم نهضت و شمشیر جهاد خویش را به آزادمردان

پس از خود سپرد و یحیی فرزند قهرمانش، بعد از او این پرچم و شمشیر را به دست گرفتند و پس از وی این مشعل فروزان به دست دیگر مجاهدین علوی و مبارزین مسلمان است و دلهای ستمدیدگان را نور می بخشد و ریشه دشمن را می سوزاند.

تاریخ شهادت

شهادت زید روز جمعه سنه 121 ق و در آن وقت 42 سال از عمر مبارک حضرتش می گذشت. (509)

سلام و درود بی پایان ما به روح مقدس و روان تابناک او و یاران فداکار وی باد، خداوند، ما را به راه این رادمردان فضیلت هدایت فرماید.

« آمین یا رب العالمین »

فصل نهم : پس از شهادت

« و من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه فمنهم من قضى نحبه و منهم من ينتظر و ما بدلوا تبديلا. » از مؤمنان مردانی بودند که راست گفتند به آنچه با خدایشان پیمان بسته بودند. پس بعضی از ایشان راه شهادت پیمودند و بعضی دیگر در انتظار آن و (در راه خویش تغییر) و تبدیلی ندادند.

سوره احزاب آیه 23

دفن بدن

عمال اموی که پس از جنگ بر کوفه مسلط شده بودند به شدت پی گرد جسد بودند بلکه آن را پیدا کنند، و به همین منظور به تفتیش و جستجوی خانه ها پرداختند، و سعی داشتند به هر نحوی شده جسد مقدس زید عليه السلام را به دست آورند و سر او را برای خلیفه جنایتکار هشام بن عبدالملک بفرستند. یاران وفادار با حالتی متاءثر و چشمان گریان متحیرند که بدن را چگونه دفن کنند که دشمن متوجه نشود.

بعضی گفتند: زره آهنین را به تن او می پوشانیم تا بدن سنگین شود، آنگاه آن را به امواج آبهای فرات می سپاریم تا به قعر آب فرو رود. گرچه این پیشنهاد پذیرفته نشد، اما این طریق بهترین راه برای حفظ بدن بود که به جنگ دشمن نیفتد. و این پیشنهاد بعدا مورد توجه امام صادق عليه السلام و خواسته حضرتش بود، در کتاب «(وسائل الشیعه)» کتاب طهارت بابی است به نام: «(جواز تثقیل المیت و القائه فی الماء عند خوف نبش العدو له و احراقه)» روایتی است که: پس از شهادت زید سلیمان بن خالد که از اصحاب امام و در کنار زید بود، می گوید:

امام از آنکه از چگونگی نهضت سؤال کرد و ما خبر شهادت زید را به او دادیم و گفتیم با بدن او چه کردیم، امام فرمود:

از آن محلی که عمویم از دنیا رفت تا رود فرات چقدر فاصله بود؟
گفتم: به اندازه پرتاب یک سنگ.

امام فرمود: «سبحان الله» آیا شما نمی توانستید که جسد را به آهنی ببندید و آن را به آب فرات بیندازید، این کار بهتر بود.

(و ما متن روایت را در چند صفحه بعد به مناسبت در پاورقی یادآور شده ایم) (510)

یاران زید در آن بحبوحه حساس این نظر را رد کردند. بعضی گفتند: بهتر است که سر او را از بدنش جدا سازیم تا شناخته نشود و بدن را میان دیگر شهداء رها سازیم.

اما یحیی فرزند عليه السلام این رای را رد کرد و گفت:

«(لا والله لا ياكل لحم ابي السباع)،» نه، به خدا سوگند، گوشت بدن پدرم طعمه درندگان نمی گردد، (شاید مقصود یحیی این بوده که بدن زید را درندگان و سگها نمی خورند و همین علت می شود که بدن را بشناسند) دیگری گفت: بهتر است بدن را تا (عباسیه) (511) ببریم و در آنجا دفنش کنیم، این سخن پذیرفته شد، و همه تصمیم گرفتند از تاریکی همان شب استفاده کنند و بی صدا بدن را دفن کنند. (512)

آنان بدن را آرام و با سکوت از خانه بیرون آوردند کنار جوی آبی و آب را بستند و در وسط جوی قبری حفر کردند و پس از دفن بدن و خاک ریزی روی آن، آب را از روی آن عبور دادند تا دشمن به هیچ وجه متوجه بدن نگردد. (513)

نبش قبر و بیرون آوردن جسد زید علیه السلام

در آن موقعی که اصحاب زید بدن را دفن می کردند همراه آنان جاسوسی از دشمن ناظر جریان بود، و او غلامی سندی بود.

سعید ابن خیشم، یکی از یاران زید علیه السلام می گوید: او یک برده حبشی بود و از بندگان (عبدالحمید رواسی) به شمار می رفت و معمر بن خیشم، از این غلام برای زید بیعت گرفته بود.

و یحیی بن صالح عقیده داشت که او از غلامان خود زید علیه السلام به شمار می رفت و سندی بود و همراه اصحاب بود.

در روایت ابومخنف راجع به این غلام چنین آمده که :

او از شامیان بود و در آن وقتی که بدن را دفن می کردند او زراعت آب می داد و او شاهد مراسم دفن بود. ⁽⁵¹⁴⁾

خلاصه آنچه از این اقوال به دست می آید این است که :

یک غلامی، جاسوس و پست و فرومایه ناظر دفن کردن بدن بود و او به طمع جایزه صبح زود نزد (حکم بن صلت) رئیس شرطه شهر کوفه و معاون یوسف بن عمر رفت و سرگذشت دفن بدن را گزارش داد و دشمن را به محل قبر راهنمایی کرد. ⁽⁵¹⁵⁾

یوسف بن عمر، دستور داد یکی از نزدیکانش به نام (خراش بن حوشب) با دیگری قبر را نبش کردند و جسد مقدس را بیرون آوردند حجاج بن قاسم آن نازنین بدن را با طنابی روی شتر بسته به دارالعماره برد.

سخنرانی استاندار عراق

منافق، و دورو، و نامرد همیشه مطرود و ملعون است نه تنها اهل حق و حق پرستان به آنان به چشم غضب و خشم می نگرند، بلکه دشمنان حق و طرفداران باطل هم با آنان کنار نمی آیند.

آن دسته از مردم منافق و ترسو و بی غیرت کوفه، که زید علیه السلام آن رهبر عالیقدر و رادمرد نمونه را در بحران نبرد و بحبوحه جنگ تنها گذاشتند و به خانه ها و مسجد پناه بردند، آن دسته از راحت طلبان و بهانه جویان لجوج که به عذرهای گوناگون از زید فاصله گرفتند، همین افراد هم در نظر ستمکاران و همسلکان خود جای خوبی ندارند و مورد تعرض و نفرت آنان واقع می شوند. پس از شهادت زید علیه السلام والی و حکمران کوفه بعنوان فاتح پیروز وارد مقر حکومت و ریاست خود می شود و مردم خیانتکار کوفه را در مسجد جمع می کند و با نطقی مهیج پیروزی خود و شکست نهضت و جبهه گیری مردم را در موقع قیام مورد داد سخن قرار می دهد، او مردم را به شدت تهدید کرد تا مبادا دیگر در این گونه پیشامدها دخالت کنند.

متن سخنرانی

یوسف بالای منبر رفت و با غرور و نخوتی خاص فریاد زد:

«یا اهل المدرة الخبيثة، انی واللہ ماتقرن بی الصعبة، و لا یقعق لی بالشان، و لا اخوف بالاصغار و الهوان، لا عطاءکم عندی و لا رزق، و لقد صممت ان اضرب بلادکم و دورکم، و احرمکم اموالکم، اما و اللہ ما علوت علی منبری الا اسمعکم ما تکرهون علیه، فانکم اهل بغی و خلاف ما منکم الا من حارب اللہ و رسوله، لقد سالت امیرالمؤمنین ان یاذن لی فیکم، و لو اذن لقتلت مقاتلتکم و سبیت ذراریکم». « (516)

«ای مردم کوفه، ای اهل نیرنگ و پستی، به خدا سوگند، بر من دشوار نیست و از شماتت اضطرابی ندارم و از کوچک شدن و سبک گشتن خوفی ندارم، شما در نزد ما هیچ جیره و حقوقی ندارید، من تصمیم داشتم، که شهر و خانه های شما را زیر و رو کنم و شما را از هستیتان محروم سازم، به خدا قسم، من روی منبر نرفتم مگر به خاطر اینکه شما را به آنچه بدتان می آید گوشزد نمایم چون شما اهل دشمنی و عناد هستید، از شما کسی نیست مگر آن که با خدا و رسول خدا جنگیده باشید. (معلوم است، چون بنی امیه خود را وارث حق و خلافت رسول خدا می دانستند؟!)

من از امیرالمؤمنین (هشام بن عبدالملک) خواستم اجازه دهد تا به حساب شما برسم، اگر اجازه داده بود شما را نابود می کردم و زنانتان را به اسیری می گرفتم».

بالای دار

نصر بن قابوس می گوید: من دیدم بدن زید را که بر شتری حمل می کردند و آن را با طنابی بسته بودند و به تن او یک پیراهن زرد رنگ هروی بود، آنگاه بدن را در کنار در قصر پائین انداختند «فخر کانه الجبل» بدن همانند کوه بر زمین قرار گرفت.

آنگاه یوسف بن عمر دستور داد سر مقدس زید را از بدن جدا ساختند و آن را برای هشام بن عبدالملک به شام فرستادند آنگاه بدن مقدس قهرمان انقلاب آل محمد ﷺ را با بدن (معاویة بن اسحق بن زید بن حارثه انصاری) و (زیاد نهدی) (هندی) و (نصر بن خزیمه) این افسران رشید در کنار کوفه به دار زدند.

(517)

نگهبانی دار

پس از اینکه جسد مقدس زید و چند تن از یاران فداکارش را به دار زدند یوسف بن عمر، چند نفر نگهبان را کنار دار گماشت تا شبانه روز مراقب بدن باشند، مبادا کسی شبانه آن را برآید و دفن کند.

یکی از نگهبانان چوبه دار می گوید:

من پیامبر خدا را در عالم خواب دیدم، او کنار چوبه داری که بدن زید بالای آن آویزان بود، ایستاده بود، و با حالت تعجب می فرمود:

آیا بعد از من اینطور با فرزندم رفتار می کنید!؟

آنگاه خطاب به جسد زید علیه السلام کرد و گفت: ای زید تو را کشتند خداوند آنها را به دار زند. ⁽⁵¹⁸⁾

(جریر بن حازم) می گوید در عالم خواب رسول خدا را دیدم، او به چوبه داری که جسد مقدس زید بالای آن بود تکیه زده بود و به مردم می گفت:

«اهكذا تفعلون بولدی» آیا این طور با فرزند من عمل می کنید!؟

این قبیل خواب ها و دیگر کراماتی که مردم (از بدن مقدس فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله زید بن علی علیه السلام می دیدند) (که بعدا ما چند فرازی از کرامات او را متذکر می شویم)، به مقام معنوی او پی می بردند و به او با انتقاد خاصی می نگریستند.

به طوری که ماءموران جرات نمی کردند مردم را از زیارت جسد زید علیه السلام منع کنند در کتاب «(منهاج السنة)» آمده است که:

مردم کوفه شبها کنار چوبه دار زید علیه السلام می رفتند و به عبادت و راز و نیاز با خداوند عالمیان می پرداختند. ⁽⁵¹⁹⁾

و این به خوبی مقام معنوی زید را می‌رساند که مردم به او توجه خاصی داشتند و عقیده‌ای توأم با عظمت و قداست نسبت به زید در ذهنشان به وجود آمده بود.

این پیشامدها و کرامات به گوش عمال حکومت رسیده و از این جهت وحشت داشتند به طوری که بنی‌امیه این بدن مقدس را به گوساله‌سامری تشبیه کردند چون آنهم عده‌ای را به خود معتقد ساخته بود، یوسف بن عمر برای هشام نوشت: «ان عجل العراق فتنهم»⁽⁵²⁰⁾ همانا گوساله‌عراق مردم را فریفته است.

بدن پاک زید عليه السلام را آتش زدند

بنی‌امیه در نهضت زید ضربه سختی خورده بودند، و برای اینکه انتقام دلخواهی گرفته باشند و از آن طرف مردم را خوب بترسانند و فکر هر گونه قیام و نهضتی را از سر آنان بیرون کنند، مدتی طولانی بدن مطهر زید را بالای دار نگه داشتند.

اقوال در این زمینه مختلف است: از سخنان و اقوال مورخین 6 قول به دست می‌آید:

1 - یک سال و چند ماه بدن بالای دار بود 2 - دو سال 3 - سه سال 4 - چهار سال 5 - پنج سال 6 - شش سال.

البته این که بعضی می‌گویند به دستور هشام بدن او را از دار پائین آوردند با قول اول و دوم می‌سازد.⁽⁵²¹⁾

اما آنچه از کتب معتبر تاریخی و حدیثی به دست می‌آید چهار سال بدن مقدس زید بالای دار بود و در زمان (ولید بن یزید) این خلیفه نابکار اموی که به (فرعون امت) مشهور بود آن را پائین آوردند و آتش زدند.

در سال 125 هجری یعنی چهار سال پس از شهادت زید علیه السلام یحیی فرزند رشید او قیام کرد، مقارن نهضت یحیی، ولید برای یوسف بن عمر استاندار عراق در این زمینه نامه ای بدین مضمون نوشت :

«... اذا اتاک کتابی هذا فانزل (فانظر) عجل اهل العراق فاحرقه و انسفه فی الیم نسفا، و السلام».⁽⁵²²⁾

(موقعی نامه من به دست تو رسید، این گوساله اهل عراق را از دار پائین بیاور و آن را با آتش بسوزان و خاکسترش را به باد ده، والسلام).

وقتی نامه به یوسف رسید، آن ستمکار هتاک مردی بی رحم و سنگدل همانند خویش به نام (خراش بن حوشب) را مأمور ساخت تا بدن زید را از دار پائین آورد و آن را بسوزاند و خاکسترش را با قایقی به رود فرات ریخت. آنگاه آن هتاک مردم را مخاطب خویش قرار داد و گفت : ای اهل کوفه، به خدا سوگند من این کار را کردم تا ذرات بدن او را همراه آب و نانتان بخورید.⁽⁵²³⁾

سر مقدس زید را به شام فرستادند

یوسف بن عمر استاندار عراق، سر مقدس زید علیه السلام را قبل از دار زدن از بدن جدا کرد (و بعضی گویند با سرهای چند تن از اصحاب زید علیه السلام، برای خلیفه غاصب اموی، هشام بن عبدالملک به شام فرستاد، هشام به آن کس که حامل سر زید علیه السلام بود، ده هزار درهم جایزه داد.

آنگاه دستور داد سر مبارک زید را در دروازه شام بر بلندی نصب کنند به طوری که نظر عابریں را به خود جلب نماید.⁽⁵²⁴⁾

می گویند: وقتی سر مقدس زید را نزد هشام گذاشته بودند آنقدر به آن بی اعتنایی می شد که خروسی در کنار مسند هشام منقارش را به آن می زد، یکی

از حضار مجلس که مردی شامی بود، موقعی این منظره دلخراش را دید این شعر را گفت :

اطردوا الدیک عن ذوابة زید فلقد کان لایطاه الدجاج
خروس را از پیشانی زید دور کنید، تا آنکه مرغان به روی پیشانی وی پای
نگذارند.

در کتاب (کامل) از مرد نقل شده که گوینده این شعر مردی شیعه بوده و این
قضیه در حضور یوسف بن عمر والی کوفه اتفاق افتاده و در آنجا این شعر را
گفته است.

ابن ابی الحدید معتزلی در ذکر جنایات بنی امیه می گوید: شما قبر زید را
نبش کردید و جسد مطهر او را برهنه به دار زدید و سر مقدس او را کنار مسند
خویش قرار دادید تا اینکه خروس به آن متقارزند، و شاعر چنین شعر سراید:
اطردوا الدیک عن ذوابة زید فلقد کان قد نظاه الدجاج
خروس را از پیشانی زید دور کن بعد از آنکه مدتی زیر پای آن قرار گرفته
است. (525)

سر زید در مدینه

هشام بعد از مدتی سر زید عَلَيْهِ السَّلَامُ را برای (محمد بن ابراهیم بن هشام) والی
خود در مدینه فرستاد. (526)

سپس گویند وی قبل از هر چیز دستور داد سر زید را به خانه خواهرش
زینب ببرند و آن را به دامن او بیفکنند آنگاه سر را برگردانند. (527)

آنگاه یک شبانه روز سر مبارک زید را نزدیک قبر مقدس پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نصب
کرد. (528)

مردم مدینه اعتراض کردند اما او به آنان اعتنایی نکرد، این کار موج خشم و احساسات مردم مدینه را که زید علیه السلام و مقام والای او را می شناختند ایجاد نمود به طوری که جلساتی بعضی در خانه هایشان تشکیل می دادند و جنایات بنی امیه را بیان می کردند و همانطوری که برای امام حسین عزادار بودند برای زید علیه السلام سوگواری می نمودند.

کثیر بن سهمی وقتی که چشمش به سر مقدس زید افتاد صدایش به گریه بلند شد و گفت ای زید خدا قاتل تو را بکشد، و مردم نیز از این جملات تنفرآمیز نسبت به اعمال عمال حکومت به زبان جاری می کردند.

والی مدینه از این عکس العمل های مردم به وحشت افتاد و از اجتماع و سخن گفتن مردم در این زمینه به شدت جلوگیری نمود، همین کثیر بن مطلب را به خاطر اظهار تنفر نسبت به اعمال حکومت شام به زندان انداخت و یک محیط ربعی در مدینه به وجود آورد و تمام جریان را برای هشام می نوشت و گزارش می داد. وضع مدینه متشنج شده بود و احساسات مردم سخت تحریک گشته بود، مردی به نام عیس بن سواده گوید: وقتی سر مقدس زید را در مدینه در انتهای مسجد روی نیزه نصب کردند، حاکم مدینه دستور داد که در شهر اعلان کنند که: کسی که بحد بلوغ رسیده و به مسجد نیاید خون او هدر است. مردم از ترس و وحشت یک هفته به مسجد می آمدند و می رفتند و والی مدینه رؤ سا و بزرگان قبیله ها و معروفین از مردم را به سخنرانی علیه انقلابیون و زید علیه السلام و طرفدارانش و طرفداری و تملق دستگاه حکومت مجبور می کرد و به آنان دستور می داد در سخنرانی هایشان به علی امیرالمؤمنین علیه السلام و امام حسین علیه السلام و زید علیه السلام و پیروان این آزاد مردان سب و لعن کنند.

والی مدینه باز وحشت داشت مبادا شورشی شود، سر را به دستور هشام به مصر فرستاد و آن را در مسجد جامع مصر نصب نمودند. (529)

اما مردم رشید مصر آن سر را شبانه دزدیدند و در مسجدی به نام « (محرس الحضی) » با احترام دفن نمودند. (530)

کندی در کتاب « (الامراء) » می گوید: در سال 122 ه ق روز یکشنبه دهم جمادی الاخر (ابوالحکم بن ابی الایض قیسی) والی مصر، سر مقدس زید علیه السلام را به مسجد آورد. و آن را در مقابل دیدگان مردم نصب نمود و سخنرانی کرد.

مدفن سر

مصریان موفق شدند سر زید را در محراب مسجد دفن کنند و آنجا را زیارتگاه خویش قرار دهند، مردم کم و بیش از محل دفن سر آگاه شدند و به آنجا می رفتند و به عبادت و دعا می پرداختند.

و این جایگاه مقدس را در سال 525 ه ق به دستور (امیر افضل) برای پیدا کردن سر زید علیه السلام خراب کردند و به جستجو پرداختند تا آنکه سر را در محراب مسجد یافتند، (فخر الدین ابوالفتح زیدی)، در آن عصر خطیب و پیشوای مصر بود و از جمله کسانی بود که سر مقدس زید را زیارت نمود، معروف است که وی اثری به اندازه یک درهم در پیشانی زید مشاهده کرد (گویا این اثر تیری بود که در جنگ به پیشانی او اصابت نمود و یا آنکه اثر سجده او بوده است که در روایتی به آن اشاره شد) خطیب مصر سر را خوش بود و معطر ساخت و آن را به منزل خویش برد. و پس از تعمیر مسجد آن را به محل خود برگردانده و در آنجا دفن نمود و هم اکنون این محل مقدس در محراب مسجد زیارتگاه مردم خوش طینت مصر است و مردم همه هفته یک شب و روز به آنجا می روند و زیارت می کنند و همیشه زائرینی خوش دل در این

جایگاه مقدس به یاد قهرمانی با فضیلت و نمونه اشک می ریزند و درود می فرستند. (531)

کرامات زید علیه السلام

مردان خدا، و مقربان درگاه او، بخاطر مقام قربی که نزد وی دارند اموری غیر مادی چه در زمان حیات و چه در زمان ممات برای آنان پیش می آید، که حاکی از همان تقرب آنان است که برای دیگر افراد عادی به وقوع نمی آید... . می بینیم که معجزات و کرامات، انبیاء و ائمه حق فقط مختص آنان است و این به خاطر همان مقام معنوی ایشان است.

و بروز این کرامات و امور خارق العاده برای مردان حق و زبندگان درگاه احدیت، نمایانگر بلندی مرتبه و عظمت آنان در پیشگاه حق است.

البته معجزات مخصوص انبیاء و اولیای حق است، اما بروز کرامات و امور غیر عادی برای بندگان صالح خدا بسیار است ولو پیغمبر و یا امام نباشند.

زید بن علی علیه السلام پیامبر نیست، امام واجب الطاعة نیست، اما او از امام یکمرتبه پائین تر است، ما در فصول گذشته با ذکر روایاتی یادآور شدیم، که زید بن علی علیه السلام از نظر مقام و مرتبه معنوی و تقرب وی به خدا جایگاه خاص و منزلت بزرگی دارد.

او بعد از مقام اعلای نبوت و ولایت مطلقه حق دارای مقام ولایت جزئی است که خداوند نسبت به بندگان صالحش دریغ ندارد و این کرامات برای چنین افراد مقرب، چیزی عادی و ساده، اما برای انسانهای عادی بسیار عجیب و غریب به نظر می رسد ما اکنون ده مورد از کرامات حضرت زید را بعنوان نمونه، که شاهد مرتبه معنوی او است در اینجا یادآور می شویم.

1 - دشمنان موقعی که بدن زید را به دار زدند، با کمال تعجب متوجه شدند بدن رو به قبله بر می گردد و هر چه آن را بر می گردانند، باز روبه قبله می گشت، آری او در زمان حیات خویش همیشه رویش به درگاه حق بود، بعد از شهادت هم جسد مقدس او به سوی قبله می گردد.

2 - حکم بن عباس کلبی شاعر اموی « (یا حکیم الاعور)» از دشمنان زید است، موقعی که خبر شهادت زید و به دار زدن او را شنید بسیار خوشحال شد و چند بیت شعر که حاکی از عداوت وی با خاندان رسالت و محبتش به اجداد اموی خویش است سرود، وی در مقام سرزنش اهل بیت پیامبر و مفاخره این شعر کفرآمیز را می گوید:

صلبنالکم زید اعلی جذع نخلة و لم نرمهد یا علی الجذع یصلب
و قسمتم بعثمان علیا سفاهة و عثمان خبر من علی و اطیب⁽⁵³²⁾
ما زید را بر شاخ درخت خرما به دار زدیم، و ندیدیم که (مهدی) را بردار
کشند شما از روی نادانی، علی را با عثمان مقایسه کردید، و حال آنکه عثمان از
علی پاک تر و بهتر است.

موقعی که امام صادق شنید این شاعر اموی این طور گفته سخت منقلب شد.
امام در حالی که دستهایش از شدت ناراحتی می لرزید، به آسمان بلند کرد و
عرض کرد پروردگارا، اگر گوینده این دو شعر دروغگو است، کلب خود را بر
وی مسلط کن، و دعای امام مستجاب شد، و موقعی این شاعر بی ایمان عازم
کوفه بود، در بین راه شیری به او حمله ور شد و وی را از پای درآورد.

و موقعی این خبر به امام صادق رسید، امام به سجده افتاد و گفت :
« الحمد لله الذی انجز وعده⁽⁵³³⁾، سپاس خدایی را که به وعده خود وفا کرد.

3 - در کتاب (امالی) شیخ، نقل شده که : مردی از بلنجر (نام بلده ای است) به کوفه آمد و موقعی بدن زید را بالای دار دید با کمال بی شرمی گفت : (آیا این فاسق را «نعوذ باللّه») نمی بینید که چگونه خداوند او را کشت) اما طولی نکشید که در چشمهای او آماسی پدید شد که از هر دو چشم نابینا گشت.

4 - در کتاب «(الحدائق الوردیة)» آمده که : دو نفر از طایفه (ضبه) به کناسه کوفه آمدند، و آن دو دست هم را گرفته بودند، وقتی در مقابل چوبه دار رسیدند، ایستادند، یکی از آنان دست خود را به چوبه دار زد و این آیه را خواند: (این است پاداش کسانی که با خدا و رسول او می جنگید و باعث فساد در روی زمین می شوند، که جزای آنان یا قتل است یا به دار آویختن و یا قطع دست و پا برخلاف هم...⁽⁵³⁴⁾ (دست راست و پای چپ).

این مرد همین که خواست دست خود را از چوبه دار بردارد درد شدیدی دست او را فرا گرفت و گویند مرض (آکله) «خوره یا سرطان» بود و به تمام بدن او سرایت کرد و مرد.

5 - موقعی که بدن زید عليه السلام برهنه بالای دار بود، قسمتی از پوست شکم او به نحو مخصوصی عورتین او را پوشانده بود.⁽⁵³⁵⁾ شاید این پیشامد بعد از آن بود که دشمن تارهای عنکبوت را از موضع بدن جدا کرد.

و نیز در «(الحدائق الوردیة)» آمده که : شخصی دست خود را روی چوبه دار زید گذاشت و گفت : این است کیفر فاسق فرزند فاسق، برای این جسارت خداوند آنا انگشتهای دست او را که روی چوبه دار بود به کف دستش فرو برد.⁽⁵³⁶⁾

6 - و نیز در کتاب مزبور نقل شده که : شخصی به نام (عزرمه) که از طایفه اسدی بود، در کنار چوبه دار با چند تن از بستگان خود نشسته بود و با کمال

بی شرمی و جسارت به بدن مقدس زید سنگ ریزه پرتاب می کرد. و هر روز این کار را تکرار می نمود.

اسماعیل بن یسمع عامری می گوید: به خدا سوگند، عزمه را وقت مرگش دیدم چشمهایش به طور وحشتناکی از حدقه بیرون آمده بود گویا دو شیشه سبز بودند. (537)

7 - هنگامی که بدن مطهر زید با وضع رفت باری روی چوبه دار برهنه آویزان بود عنکبوتها با تارهای خود روی عورت او را می پوشاندند و هرگاه دشمنان آن تارها را برطرف می کردند مجددا عنکبوتها روی آن تار می تنیدند. (538)

8 - در « (الحدائق الوردیة) » است که : زنی از کنار چوبه دار رد شد، چون بدن زید را برهنه دید قسمتی از روپوش خود را به طرف بدن انداخت آن پارچه به اذن خدا، به بدن زید ملحق شد و آن را پوشاند. (539)

9 - و نیز در کتاب نامبرده ذکر شده که : مردی به نام شبیب بن عزقد گوید: پس از مراجعت از سفر مکه به کوفه آمدم، با هم سفران خود به کناسه کوفه رسیدیم، وقت شب بود به چوبه داری که بدن زید بالای آن بود نزدیک شدیم بودی بسیار معطری به مشام می رسید، به دوستان گفتم : بول دار آویختگان چنین است، ناگهان صدایی که گوینده آن را نمی دیدیم شنیدیم که می گفت : « هکذا توجد رائحة اولاد الانبياء الذين يقضون بالحق و به يعدلون » (540)، بلی بوی فرزندان پیامبران که قدم به راه حق و عدالت نهادند، این چنین است.

10 - و در همان کتاب مذکور است که : پس از آتش زدن بدن زید خاکستر آن را روی آب فرا عليه السلام ریختند دیدند همانند هاله ای از نور می درخشد. (541)

آری این است مقام مردان خدا آنانی که مرگ و زندگی شان، عظمت و حیات است، درود خدا به روان پاک آنان باد.

زیارتگاه زید

برای زید شهید دو زیارتگاه است که سالانه جمعیت زیادی از شیعیان و علاقه مندان به خاندان پیامبر و آزادمردان بیدار به زیارتش می روند و به یاد قهرمانی با فضیلت چون زید علیه السلام اشک می ریزند و سوگواری می کنند و از تربت مقدس وی درس جهاد و فداکاری و غیرت و افتخار می آموزند. این دو محل یکی در مصر و دیگری در عراق است.

همانطور که قبلاً یادآور شدیم، مردم مصر سر مقدس زید را در مسجدی دفن نمودند و از آن پس تاکنون آن مسجد در قسمت محراب مقدس آن محل زیارتگاه سر مقدس زید و مشهد اوست.

یک اشتباه

مردم مصر این محل را مشهد علی بن الحسین علیه السلام می گویند و به این نام معروف است و این اشتباه بزرگی است که سالها است به آن عادت کرده اند و علمای بزرگ، رجال و مردان محقق همه بالاجماع قائلند که این محل همان مدفن سر مقدس زید بن علی بن الحسین است.

دومین زیارتگاه زید علیه السلام در کناسه کوفه است.

همان مکانی که بدن زید را به دار زدند و سپس آن را آتش زدند، البته ما قبلاً به این مطلب اشاره کردیم که بدن زید علیه السلام را پس از چهار سال از بالای دار پائین آوردند، و پس از آتش زدن خاکستر آن را به باد دادند و چیزی از بدن مقدس وی به جای نماند که در آنجا دفن شود، بلکه این جایگاه و گنبد و بارگاه فقط عنوان (بنای یادبود) است که امت بیدار اسلام در آنجا گردهم می

آیند و به یاد فضائل و رشادتها و شهادت زید علیه السلام سوگواری می کنند و آنجا خود محلی است برای عبادت.

این محل در نزدیکی کوفه قرار دارد، و نام آن کناسه (بضم کاف) است همان محلی است که بارها رسول خدا صلی الله علیه و آله و پدران معصوم زید علیه السلام یادآور می شدند.

از بعضی روایات استفاده می شود که کناسه نزدیک یکی از محله های کوفه بوده است و تا رود فرات فاصله چندانی نداشته است.

علامه بزرگ قزوینی در کتاب «(فلک النجاة)» می گوید:

مشهدی که فعلا محل زیارتگاه زید است، محل دار زدن و سوزاندن بدن مقدس زید علیه السلام می باشد. ⁽⁵⁴²⁾ علامه حرزالدین در کتاب «(مراقد المعارف)» می گوید:

زیارتگاه زید علیه السلام در حدود دو فرسخی شرق جنوبی قریه (کفل) است ⁽⁵⁴³⁾ و این قول را دیگران نیز تاءیید کرده اند.

هم اکنون در تمام ایام سال خصوصا شبهای جمعه و چهارشنبه و در موسم های اسلامی، مسلمانان از نجف اشرف و کوفه و سایر شهرهای عراق و حتی از نقاط دور دست بلاد اسلامی به زیارت این محل می آیند و این محل الان حدود شش فرسنگ با نجف فاصله دارد، و در بیابانی واقع است، مردم این محل را یکی از مشاهد خاندان پیامبر می دانند و قداست خاصی برای آن قائلند، و برای روای حوائج و خواسته های خود از ناحیه خدا به حرم این مرد خدا پناه می برند.

انعکاس شهادت زید علیه السلام و شکست نهضت

خبر شکست ظاهری مقدس زید علیه السلام و فاجعه جانگداز وی و یاران فداکارش در تمام بلاد اسلامی آن روز موجب تاءثر عمیق مسلمانان آگاه و بیدار شد، و در تمام محافل اسلامی آن روز، بحث از نهضت و شهادت زید علیه السلام بود. در کوفه محل انقلاب، در شام محل قدرت دشمن، در مصر محل تحت نفوذ دشمن، در مدینه زادگاه زید علیه السلام و پایگاه مهم علمی امام صادق علیه السلام و حتی در نقاط دور کشور وسیع اسلامی آن روز مانند، ری، خراسان و... عکس العمل های تندی داشت، و ملت اسلام شهادت زید علیه السلام را و از دست دادن قهرمانی فداکار و با فضیلتی چون او را فاجعه ای بزرگ و ثلمه ای جبران ناپذیر در عالم اسلام می دانستند.

احساسات مردم مخصوصاً بعد از شهادت امام حسین علیه السلام و حادثه هولناک کربلا در موقع شهادت زید به شدت جریحه دار گشته بود، و هر آن انتظار می رفت این مشعل جاوید در گوشه ای از بلاد اسلامی آن روز شعله ور گردد، و انتقام جویان و مبارزین سلحشور علوی و مسلمان دست به قیامی خونین بر ضد دستگاه دیکتاتوری بنی امیه بزنند، بازماندگان این قهرمان علوی مخصوصاً فرزندان رشید زید علیه السلام چون یحیی بیش از همه برای رهبری این قیام مورد گمان مردم بودند و چنین شد، و ما در فصل فرزندان زید علیه السلام اشاره کرده ایم. اما کوفه و مدینه مرکز استان عراق و حجاز بیش از همه از این حادثه ناگوار منقلب و متاثر بود.

در کوفه

کوفه محل انقلاب و شورش انقلابیون بود و آنجا بود که این جانبازان سلحشور به رهبری زید علیه السلام حماسه ای جاوید آفریدند، و دشمن را تا حد زیادی شکست دادند و آنگاه با کمال رشادت شربت شهادت نوشیدند. البته وضع شهری جنگ زده و کشتارگاه طرفین چون کوفه معلوم است چگونه است :

1 - مسلط شدن رعب و وحشتی عجیب بر مردم کوفه که خود شاهد این جریان هولناک بوده اند.

2 - مسلط شدن رعب و خفقان توأم با دیکتاتوری و خونریزی، از طرف عمال حکومت.

3 - به وجود آوردن نفرت و انزجار شدید قلبی در میان مردم نسبت به جنایتکاران حکومت، اما بدون اظهار و آشکار کردن آن، مگر در مواردی استثنایی.

4 - فرار و گریز عده ای از بازماندگان یاران زید که در جبهه علیه دشمن جنگیدند و دستگیری بعضی از آنان، همانند سلیمان بن خالد و چند تن دیگر، و مجازات شدید آنها.

5 - اندوه عمیق مردم و سوگواری آنان برای شهیدانی عزیز که از دست داده بودند.

اینها خلاصه ای از انعکاس شدید نهضت و شهادت زید، در کوفه بود.

فصل دهم : تاءثیر امام صادق در شهادت زید

اشکهای جانسوز امام صادق علیه السلام در فقدان زید

خبر شهادت زید علیه السلام و یاران او در مدینه اثری عمیق و ناگوار داشت و بیش از همه رهبر واقعی انقلاب امام صادق علیه السلام از این واقعه متاثر بود. و حضرتش بعد از شهادت زید علیه السلام چنان غم و غصه فراوان او را فرا گرفته بود، که هرگاه به یاد کوفه و زید علیه السلام می افتاد بی اختیار اشک از چشمان مقدسش سرازیر می شد، و با جملات جانسوز و تکان دهنده تواءم با تجلیل و احترام عمیق نسبت به عموی شهیدش زید علیه السلام و یاران فداکار وی احساسات مردم را تحریک می نمود.

امام صادق علیه السلام پس از این واقعه جانگداز سخت متاثر و منقلب بود، و چهره غمگین و ماتم زده و اشکهای چشمش بازگویی حالت درونی و اندوه قلبی وی بود.

شاید پس از واقعه جانسوز عاشورا، هیچ پیشامدی همانند شهادت زید علیه السلام در اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله چنین اثر ناگواری نداشت.

به یاد عمویم می گریم

یکی از دوستان امام ششم به نام (حمزة بن حرمان) می گوید: ⁽⁵⁴⁴⁾

روزی خدمت مولایم امام صادق علیه السلام شرفیاب شدم حضرت از من پرسید:

ای حمزه از کجا می آیی ؟

عرض کردم : از کوفه.

امام تا نام کوفه را شنید به شدت گریه کرد بطوری که محاسن مبارکش از اشک چشمش خیش شد موقعی که من این حالت غیر منتظره را از حضرت مشاهده کردم، از روی تعجب عرض کردم :

- یابن رسول الله چه مطلبی شما را چنین به گریه انداخت ؟

امام با حالتی حزن انگیز و چشمان پر از اشک فرمود:

- « ذکر عمی زیدا علیه السلام و ما صنع به فبکیت » به یاد عمویم زید، و آنچه بر سر او آوردند افتادم، گریه ام گرفت.

- گفتم : چه چیزی از او به یاد شما آمد؟

- فرمودند: قتل و شهادت او.

بعد امام وضع رقت بار و غم انگیز و نحوه شهادت عمویش زید علیه السلام را برای حمزه شرح داد و فرمود:

در موقعی که او می جنگید، ناگهان تیری به پیشانی مقدسش اصابت کرد، در این لحظه حساس فرزند عزیزش یحیی رسید و تا حال پدر را چنین مشاهده کرد، خود را بر روی پدر افکند و با لحنی جانسوز پدر را تسلیت می داد و روح او را با جملاتی شیوا تسکین می بخشید، و می گفت :

ای پدر، تو را بشارت باد چون تو هم اکنون به دیدار پیامبر خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین (صلوات الله علیهم) نائل می شوی.

زید علیه السلام گفته های فرزند را تصدیق کرد و گفت :

- آری، همینطور است فرزندم.

بعد امام اضافه فرمود:

سپس حدادی را آوردند تا آن تیر را از پیشانی اش خارج سازند، اما جان او با آن بود، یعنی تا حداد تیر را بیرون کشید، جان زید علیه السلام هم گویی همراه آن، از کالبدش خارج شد.

چهار سال بالای دار!

آنگاه امام صادق علیه السلام به سرگذشت پس از شهادت حضرت زید علیه السلام اشاره می فرماید:

پس از شهادت بدن مقدس او را وسط جوی آبی دفن کردند و آب را روی قبر جریان دادند (تا دشمن مدفن این قهرمان بزرگ را نداند).
اما غلامی سندی در آن جمع بود، این جوان ناپاک رفت و محل دفن زید علیه السلام را به استاندار جنایتکار کوفه، یوسف بن عمر خبر داد، آن نانجیب و هتاک دستور داد بدن مبارک را از مدفنش خارج ساختند و آن را در کناسه کوفه بدار آویختند و تا چهار سال بالای دار بود. بعد امام ادامه داد:
آنگاه بدن او را از دار پائین آوردند و آن را آتش زدند و خاکسترش را به باد دادند.

سپس امام صادق علیه السلام با قلبی آکنده از غم و اندوه فرمود:
خدایا قاتلش و آن کسانی که او را یاری نکردند لعنت کن، به خدا شکایت می کنم از آنچه بر ما اهل بیت پیامبرش بعد از او می رسد و از او کمک می خواهیم تا برد دشمنانمان پیروز شویم و او نیکو پشتیبانی است.

خدا مرا در آن خونها شریک گرداند

یکی از یاران زید به نام (فضل رسان) می گوید: ⁽⁵⁴⁵⁾ صبح روز خروج و قیام، حضرتش مردم را تشویق به قیام مسلحانه و نبرد با طاغیان حکومت شام نمود و این جمله را از او شنیدم که مردم را به یاری خود می طلبد و می فرمود:

چه کسی مرا در این نبرد مقدس یعنی جنگ با انباط شام یاری می کند؟
سپس او با ایمانی قوی و لحنی محکم و مطمئن اضافه کرد:

به آن خدایی که محمد را به حق و برای بشارت برانگیخت، فردی از شما مرا در این نبرد کمک نمی دهد مگر اینکه من، در روز رستاخیز دست او را بگیرم و به اذن پروردگار داخل بهشت نمایم، سپس این مرد می گوید: حضرت زید عَلَيْهِ السَّلَامُ به شهادت رسید و جنگ تمام شد، من، مرکبی را کرایه کردم و آهنگ مدینه نمودم، پس از ورود به شهر به خدمت امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ شرفیاب شدم، و در دل خود گفتم حضرت را از جریان کوفه و شهادت حضرت زید بن علی خبر نمی دهم چون می دانستم این مصیبت بسیار بر او سخت و ناگوار است، اما بر خلاف انتظارم تا داخل بر امام شدم، امام بلافاصله فرمود: فضیل، عمویم در چه حال بود؟

- اشک مرا مهلت نداد، و بی اختیار صدایم به گریه بلند شد، و شاید این همان جواب من بود.

- او را کشتند؟

- بلی به خدا او را کشتند!

- او را به دار زدند؟!

- بلی چنین کردند!

دیدم حضرت به شدت گریه می کند و قطرات درشت اشک مانند دانه های در بر صورتش می غلتید، و سپس فرمود: ای فضیل تو هم در کمک عمویم جنگیدی؟؟

- بله من هم در جبهه بودم.

- از دشمن چند نفر کشتی؟

- شش نفر.

گویا حضرت از چهره من تردیدی می خواند لذا فرمود:

- مگر در ریختن خون آنان (اهل شام) تردیدی داری و خود را مستوجب پاداش و اجر نمی پنداری؟؟

عرض کردم: اگر شک و تردیدی در حقانیت خودمان داشتم در جنگ شرکت نمی کردم و احدی را نمی کشتم.

فضیل می گوید: در این هنگام این جمله را از امام شنیدم که می فرمود: «اشرکنی الله فی تلک الدماء»، «خداوند مرا در ثواب و اجر ریختن خون آنان شریک گرداند».

بعد امام در مقام تجلیل از حضرت زید علیه السلام فرمود: به خدا قسم عمویم و همرزمانش راه شهیدان حق را پیمودند، آنان به راه علی بن ابی طالب و اصحابش قدم نهادند.

نامه غم انگیز

مردی به نام عبدالله بن سیابه می گوید: ⁽⁵⁴⁶⁾ هفت نفر بودیم از کوفه عازم مدینه شدیم، و موقعی که به شهر رسیدیم، خدمت امام صادق علیه السلام شرفیاب شدیم، امام اولین سؤالی که از ما نمود این بود: از عمویم زید، چه خبر دارید؟ - گفتم: قیام کرده و یا در صدد قیام بود.

امام: اگر از او خبری به دست آوردید به من اطلاع دهید. عبدالله می گوید: ما چند روزی در مدینه ماندیم، که ناگاه فرستاده به نام صیرفی از کوفه وارد مدینه شد، و نامه ای همراه داشت.

ما نامه را خواندیم، آه چه خبر جانسوزی چه نامه غم انگیزی، ای کاش نمی شنیدیم و نمی خواندیم. در نامه، خبر شهادت حضرت زید بود، نوشته بود:

«اما بعد، در روز چهارشنبه اول ماه صفر، زید علیه السلام قیام کرد و جنگ روز چهارشنبه و پنجشنبه ادامه داشت ولی حضرت زید علیه السلام با جمعی از یارانش در

روز جمعه به شهادت رسیدند». (این نامه غباری از غم و اندوه بود، که بر چهره ما نشست)

ما نامه را به خدمت امام بردیم، حضرت نامه را گشود، و مشغول خواندن آن شد.

(خدای می داند چه حالی به امام دست داد ناگهان رنگ از چهره مبارکش پرید و آثار غم و اندوه در صورتش نمایان شد) و بی اختیار به گریه افتاد، سپس با چشمی گریان از مقام و عظمت عموی شهیدش یاد کرد و گویی می خواست با جملاتی خود و ما را تسلیت دهد، او با حالتی گرفته و محزون فرمود:

« انا لله و انا اليه راجعون»، « بازگشت همه به سوی اوست، عمویم، در نزد خدا خوب حسابی باز کرد، او عمویی نیکو بود، همانا عموی من مردی بود که سبب عزت دنیا و آخرت ما بود، به خدا قسم عمویم به مقام شهادت نائل شد، مقام او چون شهیدانی است که در رکاب رسول خدا و علی و حسن و حسین (صلوات الله علیهم) به شهادت رسیدند.

درود خدا بر او باد

سلیمان بن خالد⁽⁵⁴⁷⁾ می گوید: پس از شهادت زید بن علی علیه السلام امام صادق علیه السلام از نقش ما در کمک به نهضت و رهبر آن، حضرت زید جويا شد و فرمود: با عمویم زید چگونه رفتار کردید؟؟

گفتم: طرفداران او و مجاهدین تا سر حد جان در حفظ و حراست او می کوشیدند، اما موقعی که مردم پراکنده شدند ما جسد او را گرفتیم، و در گودالی در وسط جوی آب دفن کردیم، اما دشمن در همه جا به جستجوی جسد پرداخت و عاقبت آن را یافتند و ناجوانمردانه به آتش زدند.

در این هنگام امام با حالتی تأسف آمیز فرمودند:
ای کاش آهن به بدن زید می بستید تا سنگین می شد و آن را به رود فرات
به امواج خروشان آب می سپردید، تا این طور نمی شد، سپس امام با لحنی
آمیخته با عظمت و احترام نسبت به عموی بزرگوارش حضرت زید اضافه کرد:
درود خدا به روان او باد، و لعن و نفرت حق برا قاتلینش. (548)

(البته این روایت حاکی است که چند سال بعد از شهادت زید علیه السلام بوده است
و امام همیشه به یاد عموی شهیدش بوده چون بدن زید را بعد از چهار سال
آتش زدند.)

امام صادق علیه السلام به (ابی ولاد کاهلی) فرمود: عمویم زید را دیدی ؟
گفتم : بلی، او را بالای دار مشاهده کردم، و مردم نسبت به وی دو دسته
بودند، یک دسته به او ناسزار می گفتند و دسته ای، برای او محزون و دلشان
آتش گرفته بود.

امام فرمود: « اَمَّا الْبَاكِي فَمَعَهُ فِي الْجَنَّةِ، وَ اَمَّا الشَّامِتُ فَشَرِيكٌ فِي دَمِهِ » (549)
گریه کننده بر او با وی در بهشت است، و اَمَّا بَدْغُوِيٌّ وَ يَ وَ دَرَّ خُوْنُ اَوِّ شَرِيْكِ
است.

یک چیز دیگر طلب دارند

مهمز بن ابی برده اسدی می گوید: (550)
دو روز بعد از شهادت زید علیه السلام به مدینه آمدم، و در آنجا به خدمت امام
صادق علیه السلام شرفیاب شدم، امام مدتی مرا نگاه کرد، آنگاه فرمود:
ای مهمز، زید چه شد؟؟
گفتم : جسد او را به دار زدند.
فرمود: در کجا؟

گفتم: در کناسه بنی اسد.

فرمود: تو خودت بدن او را در آنجا بالای دار دیدی؟؟

گفتم: بلی، دیدم، صدای امام به گریه بلند شد بطوری که زنانی که پشت پرده بودند، به شیون و عزاداری پرداختند.

سپس فرمود: به خدا قسم یک چیز دیگر را او می خواهند که هنوز نگرفته اند.

مهمزم گوید: من به فکر فرو رفتم و با خود گفتم: دیگر بعد از کشتن و دار زدن، از وی چه می خواهند.

من دیگر از آنجا برخاستم و با حضرتش خداحافظی کردم...

بعدها به کوفه بازگشت نمودم، و در کناسه جماعتی را مشاهده کردم دیدم بدن زید را از دار پائین آورده اند و می خواهند آن را به آتش بسوزانند با خود گفتم، این همان خواسته آنان بود که امام قبلا به من فرمود. ⁽⁵⁵¹⁾

در پناه خدا

جمعی از شیعیان بر امام صادق ⁽⁵⁵²⁾ وارد شدند، امام از آنان حال عمویش زید را پرسید، مردی از میان آن جمع گفت: من از عموی شما مطلعم، ما، یک شب با او در خانه معاویة بن اسحاق انصاری بودیم در همان شب جناب زید بن علی علیه السلام به ما پیشنهاد کرد که همه برای نماز به مسجد سهله برویم.

امام پرسید: موفق به نماز در آن مکان مقدس شد یا، نه.

- نه، چون کاری برای او پیش آمد، و موفق به رفتن مسجد نشد.

- به خدا قسم، اگر او به مسجد رفته بود و موفق به نماز در آن می شد و از

خدای متعال یک سال پناهندگی می خواست، پروردگار به او پناه می داد، (و از شر دشمن مصون بود) آیا نمی دانی که ادریس پیامبر در آنجا خیاطی می کرد، و

ابراهیم از آن محل با عمالقه به سوی یمن رهسپار شد، و داوود از آنجا برای سرکوبی جالوت حرکت کرد.

در آنجا سنگ سبزی است که روی آن عمل هر پیامبری نقش شده است و از زیر آن سنگ خاک و طینت تمام پیامبران برداشته شده است، و آنجا جایگاه استراحت شتر سوار است، گفته شد: مقصود از راکب کیست؟ فرمود: خضر علیه السلام. (553)

امام صادق علیه السلام بر عمویش زید علیه السلام نماز خواند

یکی از اصحاب امام هشتم می گوید از حضرتش راجع به کیفیت و چگونگی نماز بر میتی که به دار آویخته است، سؤال نمودم، حضرت، برای جواز چنین عملی به فعل امام صادق علیه السلام استشهاد کرد و فرمود: مگر نمی دانی که جدم علیه السلام بر عمویش نماز خواند. (554)

در « وسائل الشیعه » بابی دارد بنام « باب کیفیت الصلاة عن المصلوب » (چگونگی نماز بر دار کشیده) در این باب فقط همین یک حدیث است که ذکر کردیم، و امام کیفیت این نماز را به سؤال کننده یاد می دهد. (555)

مقام معنوی هم‌زمان زید علیه السلام

علاوه بر روایات و احادیث زیادی که در عظمت و فضائل زید رسیده (که یادآور شدیم) در عظمت یاران و آن گروه مسلمانان با ایمان و فداکاری که به کمک وی قیام کردند، و در کنار او در راه خدا جنگیدند روایات و احادیثی از ائمه معصومین علیهم السلام رسیده است که بعضی از آنان در ضمن نقل روایات فضائل زید علیه السلام گذشت، و اینک به چند نمونه از این احادیث، نظر شما را جلب می کنیم:

1 - خبری که از رسول خدا رسیده که فرمود: مردی از فرزندان من قیام می کند و در کناسه کوفه کشته می شود به نام «زید» او مردم را به حق دعوت می کند، آنگاه پیامبر می فرماید: « و يتبعه كل مؤمن »⁽⁵⁵⁶⁾، هر مسلمان با ایمانی، از وی متابعت می کند.

2 - از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرموده: « رحم الله عمی زیدا خرج علی ما خرج آباؤه و وددت انی استطعت ان اصنع فاکون مثل عمی، من قتل مع زید بن علی کم قتل مع الحسین بن علی علیه السلام »⁽⁵⁵⁷⁾، خدا عمویم را رحمت کند، قیام و خروج او همان راه پدران وی بود، و من دوست داشتم می توانستم کاری که عمویم کرد انجام می دادم، (و قیام می کردم)...
آری هر کس همراه زید بن علی علیه السلام کشته شد، مانند کسی است که در کنار حسین بن علی علیه السلام به شهادت رسیده است.

3 - و در حدیثی که در قسمت پیشگویی ها از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کردیم که مقام اصحاب و یاران زید را غیر از دیگران توصیف می فرماید، و آنان را با جمله « غر المحجلین » و « یدخلون الجنة بغیر حساب » یاد می کند.
« (غر المحجلین) » کنایه از آثار نور در پیشانی و دست و پای آنان است
آری آنان بدون حساب وارد بهشت می شوند.⁽⁵⁵⁸⁾

کمک امام صادق به بازماندگان شهیدان

عبدالرحمن بن سیابه گوید: امام صادق علیه السلام پولهایی به من داد و دستور داد تا آن را در میان خانواده شهیدانی که در قیام عمویش زید علیه السلام به شهادت رسیده اند، تقسیم کنم، من این کار را انجام دادم و سهم خانواده عبدالله بن فضیل رسان چهار دینار شد.⁽⁵⁵⁹⁾

از روایات گذشته چنین به دست می آید که امام صادق علیه السلام علاوه بر محبت و علاقه شدیدی که به زید داشت و احترام خاصی که برای او قائل بوده است مرتباً از هر فرصتی به خاطر بزرگداشت عمویش زید استفاده می کند و از او سخن به میان می آورد و او را تجلیل می فرماید، شاید منظور امام از این یادآوری های مکرر، این بوده باشد که مردم را به مقام و منزلت و صحت عمل زید، آشنا سازد تا مبادا، دشمنان با عناوین مختلف، نام او و قیام او را از یاد ببرند، و مبادا مردم قیام و شخصیت این رادمرد عالم اسلام را فراموش سازند.

فصل یازدهم : شعرائی در عزای زید شعر سروده اند

« من قال فینا بیت شعر بنی الله له بیتا فی الجنة ». (الغدیر» ج 2 ص 3)
ترجمه : هر کس درباره ما «اهل بیت» شعری بسراید، خداوند در مقابل هر
بیت آن بیتی (قصری) در بهشت به او خواهد داد.

اثر انقلاب در اشعار سخن سرایان

زید بن علی علیه السلام در راه دفاع از مبادی اسلام و کیان دین و نجات مسلمین
قیام کرد و در این راه مقدس به شهادت رسید، به همین جهت یاد او از دل هیچ
مسلمان آزاده و معتقدی بیرون نمی رود و باید هم چنین باشد، بلی شائن
مبارزین راه خدا آن کسانی که : « ضحوا بانفسهم فی سبیل الله »⁽⁵⁶⁰⁾، جان خود
را فدای اسلام کردند، همین است.

« و کان استشهاده مصدر وحی للشعراء »⁽⁵⁶¹⁾، شهادت زید، الهام بخش
سرایندگان آزاده بود.

لذا شعراء و سخن سرایان متعهد ذوق سلیم خود را در راه هدف و بیداری
مسلمین و تجلیل از رهبران فداکار بشر و انقلابیون آزاده به کار گرفتند. و
شعرای با هدف و مسؤ ول آن عصر و پس از آن اشعار و سخنانی محرک
جانسوز و انقلابی در رثای زید سرودند که ما نام بعضی از آنان را در اینجا
یادآور می شویم.

شعرای آزاده ای که درباره زید علیه السلام شعر و مرثیه سروده اند

1 - «کمیت بن زید بن خنیس»

کنیه اش (ابومستهل) او یکی از شعراء آزاده و حق گویان با هدفی بود، که :
ذوق سلیم و قریحه خدادادی خود را در راه خدا و حقگویی و مرام مقدسش
بکار برد.

او می توانست چون دیگر شاعران درباری و متملق و چاپلوس و بی شخصیت، از حاشیه نشینان و کاسه لسان سلاطین بنی امیه باشد، و از همه مزایای زندگی استفاده کند اما کمیت، مرد بود، زندگی با شرافت و عزت و حقگویی و هدف را بر همه چیز ترجیح می داد.

او در سال شهادت امام حسین علیه السلام دیده به دنیا گشود (سال 61 بعضی سال 60 می دانند) بیشتر ایام زندگی سراسر افتخار خود را در زندان ها و مخفیگاه ها شکنجه گاه ها به سر برد، و عاقبت هم به خاطر طرفداری از اهل بیت علیهم السلام و گرایش به حکومت علوی و مخالفت با رژیم غاصب بنی امیه در سال 127 ه ق در زمان حکومت مروان بن محمد اموی به شهادت رسید، و خون گرم مقدس این شاعر آزاده در راه هدف انقلابی و عالیش ریخته شد، سلام و درود ما به روان پاک او باد.

علامه مجلسی از « (کفایة الاثر) » نقل می کند که (ورد) فرزند کمیت از پدرش نقل می کند که گفت: بر امام باقر علیه السلام وارد شدم و عرض کردم: آقایم، من ابیاتی را درباره شما سروده ام اجازه می فرمائید بخوانم؟؟

امام فرمود: ایام البیض؟!!

گفتم: این اشعار را فقط در مدح شما گفته ام و چیز دیگری نیست، من اشعاری خواندم، که در عزای اهل بیت پیامبر بود، و امام به شدت گریست، آنگاه حضرتش مطالبی در ثواب گریه و خواندن مرثیه در سوگواری خاندان پیامبر بیان فرمود.

سپس امام دست مرا گرفت و گفت: « اللهم اغفر للکمیت ما تقدم من ذنبه و ما تاءخر » پروردگارا، گناهان گذشته و آینده کمیت را ببخش. ⁽⁵⁶²⁾

خواننده محترم اگر مایل باشند قسمتی از سرگذشت و اشعار کمیت را بدانند به کتاب « (الغدیر» ج 2 ص 211) مراجعه فرمایند.

کمیت، در قصیده (هاشمیات) خود اشعاری درباره زید عليه السلام و فرزند او حسین بن زید دارد که، مطلع آن در مدح بنی هاشم است. و به این شعر آغاز می شود:

الاهل عم فی رایه متاءمل ؟ و هل مدبر بعد الاساءة مقبل ؟
و علاوه بر آن قصیده، اشعار دیگری دارد که می گوید:

يعز علي احمد بالذی اصاب ابنه امس من يوسف ⁽⁵⁶³⁾

خبيث، من العصبه الاخبثين و ان قلت : زانين، لم اقذف ⁽⁵⁶⁴⁾

یعنی : ناگوارست بر احمد عليه السلام آنچه از یوسف به فرزندش رسید، او پلیدی است از گروه بدترین پلیدها، و اگر گویم زناکارند تهمت ناروا نزده ام.

2 - سید حمیری ⁽⁵⁶⁵⁾

نام او (اسماعیل) فرزند (محمد) لقب (حمیری) او به (سیدالشعراء) سرور شاعران معروف است، و جلالت و مقام او ظاهر و هویدا است، او مردی عالم و حاضر جواب بود.

روزی امام صادق عليه السلام او را ملاقات کرد و به او فرمود: « سمتک امک سیدا و وفقت فی ذلک انت سید الشعراء. » « مادرت ترا (سید) نام نهاد و تو توفیق این نام را یافتی، آری تو آقای شاعرانی.

علامه، در مقام تجلیل از این شاعر آزاده می فرماید:

« ثقة جلیل القدر عظیم الشان و المنزلة (رحمة الله تعالى) » او مورد وثاقت

و جلیل القدر و عظیم الشان و والا مرتبه است خدای او را رحمت کند.

تمام همّ او به شعر سرودن در فضائل امیرالمؤمنین و اهل بیت پاکش بود به طوری که صاحب کتاب (آغانی) از مدائنی نقل می کند که روزی سید گفت هر کس فضیلتی از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کند که من در آن شعری نگفته باشم اسم را به او جایزه می دهم، و مردم دسته دسته هر چه که از فضائل علی علیه السلام در نظر داشتند و شنیده و یا نوشته بودند آوردند، و سید درباره همه آنها شعر سروده بود، تا اینکه یک عربی آمد و فضیلتی را نقل کرد که سید در آن زمینه شعری نگفته بود و اسبش را به او جایزه داد و اشعاری سرود. می گویند اشعار (میمیات) سید را با شترها حمل می کردند.

و او از مجلسی که در آن فضائل آل محمد صلی الله علیه و آله یاد نمی شد بدش می آمد و می گفت :

انی لاکره ان اطلیل بمجلس لاذکر فیه لال محمد (ص)
من کراحت دارم از مجلسی که در آن یادی از دودمان محمد صلی الله علیه و آله در میان نباشد.

قصیده عینیه سید

این قصیده یکی از معروف ترین و بهترین آثار شعری سید به شمار می رود، این قصیده را سید، بعد از شهادت زید علیه السلام در محضر امام صادق علیه السلام سروده، مطلع این قصیده با این بیت آغاز می شود:

لام عمر و باللوی مربع طامسة اعلامها بلقع
در « (بحار الانوار) » از امام هشتم روایت شده که حضرتش پیامبر را در عالم خواب دید، و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نیز همراه پیامبر بودند، و سید جلو آنان نشست و همین قصیده را می خواند.

موقعی که سید از خواندن آن فارغ شد، پیامبر روبه فرزند عالیقدرش امام رضا علیه السلام نمود و فرمود: « احفظ هذه القصيدة و مر شیعتنا بحفظها و اعلم ان من حفظها و ادمن قرائتها ضمنت له الجنة على الله تعالى. » (این قصیده را حفظ کن و به شیعیان ما دستور بده آن را حفظ نمایند. و آنان را آگاه کن که هر کس آن را حفظ نماید و به خواندن آن مداومت کند، من بهشت خداوند را برای او ضمانت می نمایم.)

سید در سال 179 در بغداد چشم از جهان بست.

و حکایت شده که بعد از مرگ سید، حدود هفتاد هزار کفن ارزنده از طرف بزرگان و شخصتیه‌های معروف اسلام برای کفن کردن او فرستاده شده اما هارون الرشید خلیفه عباسی همه آن کفن های قیمتی را به صاحبانش برگرداند. و خود یک کفن ارزنده را به او پوشاند. ⁽⁵⁶⁶⁾

از جمله قصاید معروف سید، اشعاری است که در رثاء حضرت زید بن علی علیه السلام و سب دشمنان اهل بیت سروده است، و چند شعر آن در اینجا نقل می شود:

ساهر الطرف مقصدا	بت لیلی مسهدا
و اطلت التبلدا	و لقد قلت قولة
و خراشا و مزبدا	لعن الله حوشبا
کان اعننى واعندا	و یزیدا فانه
من اللعن سرمدا	الف الف و الف الف
و آذوا محمدا	انهم حاربوا الاله
زید تعندا	شركوا فى دم المطهر
صربعا مجردا	ثم عالوه فوق جذع

یا خراش بن حوشب⁽⁵⁶⁷⁾ انت اشقی الوری غدا⁽⁵⁶⁸⁾

اسماعیل، از گفتارت متشکریم!

حافظ مرزبانی در حالات سید حمیری نقل می کند که :

فضیل گفت : بعد از شهادت زید علیه السلام خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و حضرتش سخت می گریست، و می فرمود: خدا زید را رحمت کند، او عالمی درستکار بود، و اگر پیروز می شد می دانست حکومت را به کی بسپارد. فضیل می گوید: عرض کردم : اجازه می فرمائید شعر سید را برایتان بخوانم؟ فرمود: کمی صبر کن.

بعد امام دستور داد، پرده هایی زدند و در اطاق ها را غیر از یک در باز کردند.

سپس فرمود: بفرما بخوان.

من آن اشعار معروف سید را خواندم که می گوید: ⁽⁵⁶⁹⁾ « لام عمرو باللوی مربع » تا آخر.

فضیل 13 بیت آن را در مجلس برای امام خواند، و می گوید: موقعی شعرها را می خواندم، صدایی از پشت پرده در میان شیون زنان به گوشم رسید، که می گفت :

اسماعیل ⁽⁵⁷⁰⁾ از گفتارت متشکرم.

من به امام عرض کردم : مولایم، معروف است سید شراب می خورد!!

فرمود: کسی چون او، توبه، نجاتش می دهد، بر خداوند سخت نیست که گناهان دوستداران ما و مدح کننده ما را ببخشد. ⁽⁵⁷¹⁾

و باز فضیل رسان می گوید: بعد از شهادت حضرت زید علیه السلام برای عرض تسلیت خدمت برادرزاده اش امام صادق علیه السلام رسیدم.

عرض کردم : آقا جان اجازه می فرمائید شعر سید⁽⁵⁷²⁾ را برایتان بخوانم؟
فرمود: بخوان.

من آن قصیده معروف سید را خواندم که با این اشعار شروع می شد: «
فالناس يوم البعث راياتهم»⁽⁵⁷³⁾

3 - سدید بن میمون، در قصیده اش می گوید:⁽⁵⁷⁴⁾

لا تقیلن عبد شمس عثارا و اقطعوا کل نحلة و غراس
واذکروا مصرع الحسین و زید و قتیلا بجانب المهراس⁽⁵⁷⁵⁾

4 - مرثیه فضل بن عباس بن عبدالرحمن در عزای زید علیه السلام⁽⁵⁷⁶⁾

الایاعین لاترق و جودی بدمعک لیس ذاحین الجمود⁽⁵⁷⁷⁾
غداة ابن النبی ابو حنین صلیب بالکناسة فوق عود⁽⁵⁷⁸⁾
یظلل علی عمودهم و یمسی بنفسی اعظم فوق العمود⁽⁵⁷⁹⁾
تعدي الکافر الجبار فیہ فاء خرجہ من القبر اللحید⁽⁵⁸⁰⁾
فظلوا ینبشون اباحسین خضیبا بینهم بدم جسد⁽⁵⁸¹⁾
فظال به تلعبهم عتوا و ما قدروا علتی الروح الصعید⁽⁵⁸²⁾
و جاور فی الجنان بنی ابيه و اجدادا هم خیر الجدود⁽⁵⁸³⁾
فکم من والد لابی حسین من الشهداء او عم شهید⁽⁵⁸⁴⁾
و من ابناء اعمام سلیقی هم اولی به عند الورود⁽⁵⁸⁵⁾
دماء معشر نکثوا اباه حسینا بعد توكید العهد⁽⁵⁸⁶⁾
فسار الیهم حتی اتاهم فما رعوا علتی تلك العقود⁽⁵⁸⁷⁾
و کیف تظن بالعبرات عینی و تطمع بعد زید فی الهجود⁽⁵⁸⁸⁾
و کیف لها الرقاد و لم ترانی جیاد الخیل تعدو بالاسود⁽⁵⁸⁹⁾
تجمع للقبائل من معد و من قحطان فی حلق الحدید⁽⁵⁹⁰⁾

- كتائب كلما اردت قتيلًا
 بتأدت : ان الى الاعداء عودى (591)
 بايديهم صفائح مرهفات
 صوارم اخلصت من عهد هود (592)
 بها نشفى النفوس اذا التقينا
 و نقتل كل جبار عنيد (593)
 و نحكم فى بنى الحكم العوالى
 و نجعلهم بها مثل الحصيد (594)
 و ننزل بالمعطين حربا
 عمارة منهم و بنوالويد (595)
 و ان تمكن صروف الدهر منكم
 و ما ياتى من الامر الجديد (596)
 نجازيكم بما اوليتمونا
 قصاصا او نزيد على الميزد (597)
 و نترككم بارض الشام صرعى
 و شتى من قتيلى او طريد (598)
 تنوء بكم خوامعها و طللس
 و ضارى الطير من بقع و سود (599)
 و لست بآيس من ان تصيروا
 خنازيرا و اشباه القروء (600)

5 - مرثيه ابوتيميلة الابار در عزاي زيد عليه السلام (601)

- ابالحسين اعار فقدك لوعة
 من يلق ما لقيت منها يكمد (602)
 فغدالسهاد و لوسواك رمت به
 الاقدار حيث رمت به لم يشهد (603)
 و نقول : لاتبعد، و بعدك دؤنا
 و كذاك من يلق المنية يبعد (604)
 كنت المؤمل للعظائم و النهى
 ترجى لامر الامة المتاءود (605)
 فقتلت حين رضيت كل مناضل
 و صعدت فى العلياء كل مصعد (606)
 فطلبت غاية سابقين فنلتها
 بالله فى سير كريم المورد (607)
 و ابى الاهك ان تموت و لم تسر
 فيهم بسيرة صادق مستنجد (608)
 و القتل فى ذات الاله سجية
 منكم واحرى بالفعال الامجد (609)
 و الناس قد امنوا و آل محمد
 من بين مقتول و بين مشرد (610)
 نصب اذا لقى الظلام ستوره
 رقد الحمام، وليلهم لم يرقد (611)

يا ليت شعري و الخطوب كثيرة
ما حجة المستبشرين بقتله

6 - جيب بن جدر هلالی

جيب بن جدر هلالی شاعر خوارج⁽⁶¹⁴⁾ در مرثیه زید عليه السلام و نیرنگ مردم

كوفه چنين سرايد:

ياباحسين و الامور الى مدى

ياباحسين لوشراة عصابة

و نیز می گوید:

اولاد درزة اسلموك مبللا

تركوا ابن فاطمة الكرام تقوده

7 - ابن حماد گوید:⁽⁶¹⁵⁾

و دليل ذلك قول جعفر عندما

لو كان عمي ظافرا لوفى بما

8 - اشعار يحيى بن زيد عليه السلام⁽⁶¹⁶⁾

خليلى عنى بالمدينة بلغا

خليلى عنى بالمدينة بلغا

فحتى متى مروان يقتل منكم

و حتى متى ترضون بالخرق منهم

لكل قتيل معثر يطلبونه

ای دوست پیام مرا در مدینه به بنی هاشم آن مردان با خرد و تجربه برسان

(و بگو) تا کی بنی مروان از خوبان شما را بکشد و روزگار پر شگفت است، تا

کی با بد رفتاری و عهد شکنی آنان تن در دهید و حال آنکه شما آزاد مردان در

کارزارید برای هر شهیدی خوانخواهی است، اما برای زید در عراق و حجاز خوانخواهی نیست.

9 - اشعار صاحب بن عباد (617)

بدی من الشیب فی راسی تفاریق و حال للهو تمحیق و تطلیق
هذا فلا لهو من هم یعوقنی بیوم زید و بعض الهم تعویق
لها رای ان حق الدین مطرح و قد تقمسه نهب و تمحیق
و ان امر هشام فی تفرعنه یزداد شرا و ان الرجس تنذیق
قال الامام بحق اللّٰه تنهضه محجة الدین ان الدین مرموق
ید عوالی ما دعی آباءه زمنا الیه و هو بعین اللّٰه مرموق

10 - در « تحفة الراغب » این دو بیت در مرثیه زید علیه السلام آمده است:

مصیبة زید انها لعظیمة اذا ذكرت یوما نسیت المصائب
قتیلا نبیسا بارزا فوق جذعه بوجنته یلقى الطبا و القواظبا
مصیبت و اندوه از دست رفتن زید بسیار بزرگ است، موقعی که به یاد آن
افتی دیگر مصائب فراموش کنی.

آن کشته ای که قبرش را نبش کردند و دارش زدند و در پیشانی او اثر زخم
تیر بود. (618)

11 - ابو محمد عبدی کوفی می گوید: (619)

حسبت امیة ان سترضی هاشم عنها و یذهب زیدها و حسینها
کلا و رب محمّد و الهه حتی تباع سهولها و حزونها
و تذلل ذل حلیلة لعلیها بالمشرفی و تسترد دیونها
12 - شیخ یعقول نجفی سراید:

بیکى الامام لزید حین یذکره و ان زیدا بسهم واحد ضربا

فکیف حال علی بن الحسین و قدت رای ابنه لنبال القوم قد نصبا
13 - و شیخ صالح کواز گوید:

و زید و قد کان الالباء سجیة لابائیه الغر الکرام الاطایب
کان علیه القی الشیح الذی تشکل فیہ شبه عیسی لصالب

14 - سید محمد اعرجی قصیده ای که 19 بیت است در رثاء زید علیه السلام دارد
که مطالع آن این شعر است :

خلیلی عوجابی علی ذلک الربع لاسقیه ان شح الحیاها طل الدمع
15 - و میرزا محمد علی اردوبادی قصیده ای که (25 بیت است) در مدح و عزای

زید دارد که اول آن این شعر است :

ابت علیاؤه الا الکرامه فلم تقبرله نفس مضامه
16 - سید علی نقی تقوی لکهنوئی در مرثیه زید اشعاری (22 بیت است) دارد که

مطالعش این شعر است :

ابی الله للاشراف من آل هاشم سوی ان یموتوا فی ظلال الصوارم
17 - شیخ جعفر نقدی در مرثیه زید علیه السلام گوید: 31 بیت است.

یا منزل بالبلاغین ارسمه یکیه شجوا علی بعد متیمه (620)

فصل دوازدهم : علل شکست قیام

علل شکست

قیام زید علیه السلام در کوفه به شکست انجامید البته مقصود ما از شکست این نیست که قیام بی ثمر ماند، نه، چون در فصل (نتایج قیام) یادآور خواهیم شد که قیام زید علیه السلام در واقع به پیروزی انجامید اما چون هر دو راه (شهادت یا پیروزی ظاهری) خواسته خود زید علیه السلام و راه پر افتخار او و یارانش بود مقصود ما در این فصل علل شکست ظاهری نهضت در آن شرایط مساعد قبل از قیام بود، و این مطلب مهمی است که در این فصل به بررسی آن می پردازیم، می توان علل شکست ظاهری قیام را چند چیز دانست :

1 - وجود ارتش عظیم شام در عراق

وجود ارتش عظیم شام در عراق، و توجه کامل حکومت اموی به عراق بالاخص کوفه عراق و مرکز مهم آن کوفه قلب کشور وسیع اسلامی آن روز به حساب می آمد از دو جهت :

الف - مرکز مهم اقتصادی و درآمد بیت المال، عراق در آن عصر یک مرکز مهم اقتصادی کشور اسلامی به شمار می رفت و درآمد و ذخائر ارزنده بسیاری را در بر داشت.

درآمد دامداری و زراعت و باغهای مهم به خاطر موقعیت مناسب طبیعی آن.
(621)

سران و عمال حکومت اموی اموال زیادی را به عنوان (بیت المال) از عراق به دمشق منتقل می کردند. (622)

در عصر قدرت معاویه بن ابی سفیان از کوفه و نواحی آن سالانه بیش از پنجاه میلیون درهم به خزانه اموی ها اضافه می شد. (623)

تنها خزانه و درآمد منطقه (بطائح)⁽⁶²⁴⁾ پنج میلیون درهم در سال بود⁽⁶²⁵⁾ این غیر از هدایا و تحفه های قیمتی بود که حد آن به بیست میلیون درهم فقط از بصره می رسید.⁽⁶²⁶⁾

اموالی که در زمان حکومت عمر بن عبدالعزیز اموی از عراق به خزانه دولت ریخته می شد به ارزش بیش از یک صد و بیست و چهار میلیون درهم بود.⁽⁶²⁷⁾ مسلمة بن عبدالملک اموی اراضی و زمینهای زیادی را در عراق تصرف کرده بود که غله و زراعت آن درآمد زیادی داشت.⁽⁶²⁸⁾

و همچنین هشام خلیفه اموی معاصر زید عَلِيٍّ املاک زیادی از عراق را به نام خود ثبت کرده بود.⁽⁶²⁹⁾

خالد قسری استاندار عراق قبل از یوسف بن عمر در زمان حکومت شام املاک زیادی در عراق داشت که قیمت درآمد آن حدود سیزده میلیون درهم بود.⁽⁶³⁰⁾

ب - منطقه حساس سوق الجیشی :

علت دیگری که حکومت شام را به سلطه و نفوذ در عراق مخصوصا کوفه حریص کرده بود، موقعیت نظامی و سوق الجیشی آن بود، و برای نفوذ در شرق مملکت اسلامی آن روز، عراق بهترین پایگاه بود.⁽⁶³¹⁾

از آن طرف همیشه جنگجویانی از طرف حکومت به طور آماده باش در عراق برای سرکوبی انقلاب های خوارج و دیگر احزاب مخالف حکومت داشتند.⁽⁶³²⁾

و برای این دو هدف بزرگ نظامی تنها ارتش عراق کافی نبود و لشکری نیز از شام در عراق به سر می بردند، و حجاج بن یوسف به کمک همین ارتش توانست (شهر واسط) را بنا کند و پایگاه نظامی قرار دهد.⁽⁶³³⁾

و این پایگاه برای تحکیم پایه های حکومت اموی در عراق بسیار مهم و مؤثر بود، روی این جهات در موقع قیام زید بن علی علیه السلام اموی ها از این پایگاههای مهم خود که لشکریان زیادی در آن داشتند برای سرکوبی نهضت استفاده کردند. ⁽⁶³⁴⁾ علاوه بر ارتش که از سپاهیان عراقی و شامی تشکیل شده بود، مزدورانی زیاد از قبایل مهم عراق مانند (قیقانیه) ⁽⁶³⁵⁾ و (بخاریه) ⁽⁶³⁶⁾ را استخدام کردند و روی هم رفته ارتشی بسیار مجهز و قوی تشکیل داده بودند البته این دو قبیله عرب بودند و آنان سرکوبی انقلاب دخالت مستقیم داشتند. موقعی هشام از بیعت مردم با زید علیه السلام مطلع شد، ارتش مجهزی از شام به سوی کوفه گسیل داشت تا به عنوان نیروی ذخیره کمکی برای لشکریان موجود در عراق باشند. ⁽⁶³⁷⁾

و با پیروزی های چشمگیری که در روزهای اول و دوم نبرد نصیب زید و یاران او شد، انقلابیون نتوانستند تمام لشکریان انبوه دشمن را سرکوب کنند و این خود در شکست نهضت اثر فراوان داشت.

2 - نقش جاسوسان و عوامل نفوذی

دومین علتی که سبب از هم پاشیدن نهضت شد وجود تعداد زیادی از جاسوسان و عوامل نفوذی دشمن در میان انقلابیون بود که تمام پیشامدها را گزارش می کردند و در تمام اعصار این نقش در شکست نهضت ها و قیام ها بسیار مؤثر بوده، و دولت ها بودجه مهمی از کشور را به مصرف تشکیل این سازمانهای مهم جاسوسی می رسانند.

از حکومت بنی امیه اولین کسی که تشکیلات جاسوسی را به وجود آورد معاویه بن ابوسفیان اموی بود او در اکثر شهرهای مهم کشور وسیع اسلامی آن روز جمع زیادی از مردم را از طبقات مختلف به عنوان جاسوس و (عین)

استخدام کرده بود مخصوصاً در عراق و مرکز آن کوفه افرادی از آنان شناخته شده بودند. (638)

و بعد از معاویه این رویه را حکمرانان اموی تعقیب کردند. و آن را رونق بیشتری دادند، « فنبشوا العيون و الارصاد لمعرفة الاعداء » (639) اموی ها جاسوسان و ماءموران سری را برای شناختن دشمنانشان گماشته بودند.

در زمان نهضت زید عليه السلام والی عراق به کمک همین جاسوسان موفق شد اطلاعات مهمی را از نهضت و مخفیگاه های انقلابیون به دست آورد و حتی وقت خروج و قیام را هم مطلع شده بودند و همین سبب شد که زید عليه السلام به یارانش دستور دهد زودتر از وقت مقرر خروج کنند. (640)

و شکی نیست که نقش جاسوسان در شکست نهضت اسلامی اثر مهمی داشت. (641)

3 - مسئله خلافت

سومین علت مهمی که بازوی نهضت را شکست اختلاف آراء و عقاید مسلمانان در مسأله خلافت بود.

برادران اهل سنت خلفای راشدین را ابوبکر و عمر و عثمان و علی عليه السلام می دانند و دیگر حکام اموی و عباسی را حاکم و (اولوالامر) و واجب الاطاعه می دانند و حال آنکه شیعیان که فرقه مهمی از مسلمین اند خلافت، بلافصل حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله را به ادله قاطع از قرآن و سنت و عقل حق مسلم امام علی عليه السلام می دانند و بعد از او رهبری و زعامت اسلام را در یازده فرزند معصومش می دانند که فعلاً جای بحث در این موضوع نیست.

در موقع قیام زید علیه السلام که یک جهش مهم اسلامی و حرکت انقلابی قابل توجهی بود این اختلاف بروز کرد، و ما در همین کتاب بخش (قیام زید علیه السلام) عمومی بود) یادآور شویم که :

زید بن علی علیه السلام برای ایجاد یک ارتش قوی و مجهز برای نابود کردن رژیم اموی احتیاج به وحدت و هماهنگی قاطبه مسلمین داشت لذا عقیده واقعی خود را از مردم و حتی پیروان و بیعت کنندگان خود پنهان می داشت تا این اختلاف سبب از هم پاشیدن نیروی مبارزین نگردد و موفق شد گروه بسیاری از مردم مسلمان با وجود اینکه شیعه نبودند حتی بعضی از ائمه و فقهای عامه را با خود همراه کند.

اما حیف که این نقشه صحیح رهبر انقلاب به واسطه کوتاه بینی و قشری بودن افکار بعضی از مسلمین نتوانست همه گروه ها و احزاب و فرق مسلمین را به خود جلب کند، و علاوه بر این سبب سوء ظن و بدگمانی جمعی از رفقای شیعه و اصحاب خویش قرار گرفت و او را در میدان رها کردند و به دلیل اینکه او ابوبکر و عمر را علنا جلو مردم لعنت نکرده است از نهضت بریدند و سبب پیدایش طرز تفکر و عقیده خاصی در میان مسلمین شدند.

موقعی زید در کوفه بود این اختلافات به شدت بین مردم رایج بود، اهل عراق خلافت و حکومت را حق مسلم خاندان پیامبر می دانستند، و عده ای قائل بودند که خلافت از آن قریش است خواه از اهل بیت باشند یا نباشند و جمعی دیگر می گفتند، نه خلافت بدست انتخاب مردم و شورای امت است.

زید علیه السلام در این شرایط سخت می توانست یک ارتش منظم و متحدی تشکیل دهد و بین تمام اعتقادات و آراء جمع کند و به همین منظور راهی را انتخاب کرد که تمام فرقه ها بپسندند و با او همراهی کنند، موقعی از خلافت ابي

بکر و عمر در آن شرایط حساس سؤال می کنند که او روی همین طرز تفکر جوابی می دهد که به اختلافات دامن زده نشود. و می گوید: «ان علیا افضل الصحابة، الا ان الخلافة فوضت الی ابی بکر و عمر لمصلحة راءوها و قاعدة بينه راعوها من تسكين نائر الفتنة و تطيب قلوب العامة»⁽⁶⁴²⁾ علی (علیه السلام) «از تمام اصحاب پیامبر برتر بود الا آنکه خلافت به ابوبکر و عمر سپرده شد برای مصلحت و رعایت قاعده ای آشکار که خاموش شدن آتش فتنه و خشنودی دلهای مردم بود.

و بیان این راءی که زید (علیه السلام) به آن تصریح کرد در گردآوری نیروی عظیمی از مسلمین به دور خویش اثر مهمی داشت و سبب شد که جمعیت زیادی از عامه با او بیعت کنند.⁽⁶⁴³⁾

اما حیف که این نقشه صحیح که به خاطر ائتلاف و اتحاد ملت اسلامی ترسیم شده بود دیری نپایید که از هم گسست و بعضی از کوته نظران و فرصت طلبان یا از روی جهل و یا تعصب و یا غرض بین صفوف مسلمین اختلاف انداختند و دو دستگی عجیبی که تا هم اکنون بین شیعیان جعفری و زیدیه است به وجود آوردند، و به قول صاحب (محرر) که می گوید: جمعی از شیعیان در وسط معرکه بیعت به زید (علیه السلام) پیشنهاد کردند که از ابوبکر و عمر تبری جوید، و او این کار را نکرد، آنان او را رها کردند و گفتند تو دروغگویی، و بعضی معتقدند که عنوان (رافضه) (رها گشته گان) در آن بحبوحه به شیعیان بسته شد.⁽⁶⁴⁴⁾

و هشام کلبی این گفتگوی میان زید و شیعیان را چنین نقل کرده است :
بعد از آنکه مردم با زید (علیه السلام) بیعت کردند و یوسف بن عمر از جریان آگاه گردید، برای از هم پاشیدن نهضت دست به کار شد، او جمعی از سران قوم را به

نزد زید فرستاد تا با او بحث کنند و آنان گفتند: «رحمک الله ما قولک فی ابی بکر و عمر»، خدا ترا رحمت کند درباره ابوبکر و عمر چه می گویی؟ زید (از باب تقیه و حفظ وحدت مردم) گفت: خدا آن دو را رحمت کرده و بخشیده است و کسی از خاندان ما از آنها تبری نجسته و درباره آن دو جز خوبی چیزی نگویید!

« فلما سمعوا ذلک رفضوه»⁽⁶⁴⁵⁾، موقعی این جواب را از زید علیه السلام شنیدند او را رفض کردند و رهایش ساختند.

بغدادی، می گوید: این مناظرات و گفتگو بعد از بیعت و در موقع میدان قتال و جنگ پیش آمد، و در آن لحظات حساس که صفوف ارتش باید منظم و با هماهنگی بجنگد، بعضی از شیعیان نزد زید علیه السلام آمدند و پرسیدند: «انا نصرک علی اعدائک بعد ان تخبرنا براءیک فی امامة ابی بکر و عمر»، ما تو را بر دشمنانت یاری می کنیم به شرطی که عقیده ات را درباره عمر و ابوبکر برایمان بیان کنی.

زید علیه السلام در این شرایط سخت نمی توانست حقیقت را به آنان بگوید، ناچار گفت: «انی لا اقول فیهما الا خیرا»⁽⁶⁴⁶⁾، من درباره آن دو چیزی جز خوبی نمی گویم آنان موقعی این سخن را شنیدند وی را رها ساختند و بیعت او را شکستند.

و اسفرائینی، نیز این سؤال و جواب را در بحبوحه جنگ می داند، می گوید: در شدت جنگ بود که این سؤال را از وی نمودند، و او هم جواب داد که من ثنای آن دو را می گویم و جنگ من با بنی امیه است نه دیگران، موقعی آنان این جمله را از وی شنیدند او را رفض نمودند و میدان جنگ را ترک گفتند.⁽⁶⁴⁷⁾

سدی گوید: به زید علیه السلام گفتم: «انتم سادتنا و ولایة امرنا فما تقول فی ابی بکر و عمر، فقال اتولیهما»⁽⁶⁴⁸⁾، شما بزرگ ما، و والی امر و پیشوای مائید، درباره ابوبکر و عمر چه می گوئید؟؟ گفت: آن دو را اولی می دانم. و محمد بن سالم نیز نظیر همین سؤال و جواب را نقل کرده است.⁽⁶⁴⁹⁾

خواننده محترم، این جملاتی بود که در به وجود آمدن اختلاف و دو دستگی یاران زید در بحران نبرد نقل شد، و سؤالات و جواب های زید را که در اثر شرایط غیر عادی بیان کرده بود، از نظر گذشت.

و این پیشامد سبب شد که عده ای از وجوه و سران شیعه کوفه از زید علیه السلام جدا شوند چون شیعیان کوفه امامت و خلافت امیرالمؤمنین را به دیگران مقدم می دارند، و معتقد بودند که: «ان علیا اولی الناس بمقام رسول الله و احقهم بالامر فی امته».»⁽⁶⁵⁰⁾

علی علیه السلام برای جانشینی پیامبر خدا، بر دیگران اولی و برتر بود و او در مسأله حکومت در میان امت وی از دیگران احق و سزاوار بود.

و شیعیان کوفه همه خلفایی که در خلافت از امیرالمؤمنین پیشی جستند غاصب می دانند و با این طرز تفکر که در میان شیعیان کوفه و مصلحت اندیشی زید علیه السلام و رویه او برای وحدت فرق مسلمین سبب شد که دو دستگی عمیقی بین شیعیان و طرفداران زید علیه السلام به وجود آید و این خود در شکست نهضت و لکه دار کردن آن سهم بسزائی داشت.

و از آن طرف دست مرموز دشمنان در ایجاد این تفرقه بسیار مؤثر بود و چون حکام اموی زید علیه السلام را از رهبران بزرگ شیعه و از شخصیت های برازنده اهل بیت علیهم السلام می دانستند و از آن طرف از نقشه عاقلانه او در حفظ صفوف

مسلمین آگاه شده بودند، برای ایجاد اختلاف و تشتت میان انقلابیون خودشان وارد کار شدند و به قول بعضی از مورخین بزرگ :

جمعی از هواداران بنی امیه و اطرافیان هشام بن عبدالملک نزد زید عَلَيْهِ السَّلَامُ آمدند و به او گفتند: « ما تقول فی ابی بکر و عمر؟ فقال : رحم اللّٰه ابابکر و عمر صاحبی رسول اللّٰه صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، این کنتم قبل الیوم ؟ فقالوا: ما نخرج معک او تتبرء منهما، فقال : لا فعل، هما اماما عدل، فتفرقوا عنه. » (651)

درباره ابوبکر و عمر چه می گویی ؟ گفت : خداوند آن دو را رحمت کند، آن دو صاحب رسول خدا بودند، شما قبل از امروز کجا بودید؟؟
گفتند: ما همراه تو خروج نمی کنیم، مگر آنکه از آن دو روی جوئی.
گفت : نه، این کار را نمی کنم، آن دو پیشوای عادلّی بودند، آنگاه آنان از وی جدا شدند.

4 - خیانت مردم کوفه

علت دیگری که شاید از سایر علل مهم تر بود تخاذل و کمک نکردن مردم کوفه در بحبوحه نبرد بود.

مردم کوفه همانطور که به امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ خیانت کردند و گناهی نابخشودنی دامن آنان را گرفت نسبت به فرزند رشید وی، زید عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز همانگونه رفتار کردند. (652)

آنان از تهدیدهای دشمن هراسیدند و موقعی یوسف بن عمر به نماینده خود حکم بن صلت دستور داد مردم را قبل از قیام در مسجد محاصره کند.
اغلب این ملت بی بخار و خائن کوچکترین مقاومتی از خود نشان ندادند و فوراً خود را تسلیم دشمن ساختند، و برای اینکه خود را از معرکه دور نگه دارند، این بهانه بسیار خوبی برای آنان شد.

و دلیل روشن تر اینکه موقعی زید علیه السلام با یارانش تا در مسجد پیشروی نمودند و مسجد را به محاصره خویش درآوردند و به آنان اعلام شورش و پیوستن به نبرد دادند آنان حرکتی از خودشان ندادند. ⁽⁶⁵³⁾

و این مردم بزدل هیچ عذری برای این گناه بزرگ خویش نداشتند و تنها علت، همان ترس و وحشت آنان از قوای دشمن بود.

(اعمش) فقیه کوفه این مطلب را خوب می دانست، هنگامی که زید علیه السلام وی را به پیوستن به نهضت و بیعت با خویش دعوت نمود او در جواب زید گفت: قربانت گردم، من به این مردم اعتماد ندارم، و اگر ما اقلاً سیصد نفر مردم قابل اعتماد را در کنار تو می یافتیم، اوضاع را عوض می کردیم. ⁽⁶⁵⁴⁾

اعمش خوب مردم کوفه و نیرنگ و خیانت آنان را خوانده بود و این سخن وی روی همین تشخیص بود.

مثلاً از باب نمونه از جمله کسانی که دست زید علیه السلام را به عنوان بیعت فشرده بود و به او قول همکاری و نبرد داده بود، (انس بن عمرو ازدی) که یکی از مردان متنفذ کوفه به حساب می آمد، بود، اما این مرد خائن در گرماگرم نبرد خود را در خانه اش مخفی ساخت موقعی زید علیه السلام با یارانش به در خانه او رسیدند و فریاد «(جاء الحق)» و پیروزی را بلند نمودند و او را به جهاد در راه خدا دعوت کردند، او اصلاً جوابی نداد. ⁽⁶⁵⁵⁾

و از جمله خائنین، قیس بن ربیع، از شخصیت‌های معروف بود، که با زید بیعت کرد، اما به هیچ وجه در جنگ شرکت نکرد. ⁽⁶⁵⁶⁾

در این وضع بود که زید متوجه شد که مرد کوفه به او خیانت کردند و گفت: «(فعلوها حسبی الله)» آخر کار خودشان را کردند خدا مرا کفایت کند. ⁽⁶⁵⁷⁾

و به افسر رشید و یار فداکارش (نصر بن خزیمه) فرمود: «یا نصرا تخاف ان یكونوا فعلوها حسینیة»،⁽⁶⁵⁸⁾ آیا می ترسی، که همان گونه که با حسین علیه السلام رفتار کردند با ما نیز چنان کنند.

روحیه ترس و وحشت از دشمن و خود باختن در مقابل نیروی مخالف همیشه در شکستها و مغلوب شدن ها اثر مهمی داشته.

و در نهضت زید علیه السلام این مطلب به وضوح نمایان شد و حتی بعضی از یاران نزدیک خاندان پیامبر نیز مرعوب دشمن شدند و خود را از معرکه کنار کشیدند. (کمیت اسدی) که از شعرای آزاده و مبارز و طرفدار خاندان پیامبر بود از جمله کسانی بود که وحشت و ترس از دشمن به او اجازه شرکت در جهاد نداد، گرچه کمیت مردی پاک و با شمشیر اشعار و بیانش دشمن را خرد می کرد اما موقعی زید علیه السلام به او نامه نوشت و وی را به بیعت و نبرد با دشمن دعوت کرد و به او نوشت: «... اخرج الینا، الست القائل»

ما ابالی ان حفظت ابالقنا

سم فیکم ملامة اللوام»

کمیت در جواب زید علیه السلام نامه ای نوشت و بدین شعرش تمثیل جست:

«تجود لکم نفس بما دون و ثیة

تظلل لها الغر الغربان حول تجمل»⁽⁶⁵⁹⁾

خلاصه با این بهانه به نهضت ملحق نشد، اما بعدا سخت از این کار خود

پشیمان گشت و با این اشعار ندامت خود را ابراز می داشت:

دعانی ابن الرسول فلم اجبه الا یا لهف للداعی الوثیق

حذار منیة لابد منها و هل دون المنیة من طریق⁽⁶⁶⁰⁾

اما او موفق گشت اشتباه خود را جبران کند، زیرا عاقبت در راه هدف مقدس مبارزه با ظلم و طرفداری اهل بیت علیهم السلام به شهادت رسید (و ما در فصل شعراء آزاده این کتاب به گوشه ای از حالات این شاعر زنده دل اشاره کرده ایم). عیسی علیه السلام فرزند ارجمند زید علیه السلام نیرنگ و خدعه مردم کوفه را چنین توصیف می کند:

« لا اعرف موضع ثقة یقی بیعتته و یثبت عند اللقاء »⁽⁶⁶¹⁾ من، اعتقادی به مردم کوفه نسبت به بیعت آنان ندیدم که در موقع ملاقات و نبرد به آن متعهد و پایدار مانند.

و مردم شناس تر از امیرالمؤمنین علیه السلام کسی نبود، امام سالها در میان مردم کوفه بود و روحیه آنان را خوب تشخیص داده بود، حضرتش در خطبه ای آنان را چنین توصیف می فرماید:

« یا اهل الکوفة، منیت منکم بثلاث و اثنتین، صم ذو و اسماع، و بکم ذو و کلام، و عمی ذو و ابصار، لا احرار صدق عند اللقاء و لا اخوان ثقة عند البلاء، تربت ایدکم یا اشباه الابل غاب عنها رعاتها، کلما جمعت من جانب تفرقت من جانب آخر، و الله لکانی بکم فیما اخال ان لوحمس الوغی و حمی الضراب، قد انفرجت من عن ابن ابی طالب انفراج المراءة عن قبلها... »⁽⁶⁶²⁾ ترجمه: ای اهل کوفه از کار شما به سه چیز که دارید و دو چیز که ندارید به غم و نگرانی مبتلا شده ام. گوش دارید اما کر هستید گویا هستید اما گنگ هستید، چشم دارید، اما کورید. اما آن دو که ندارید.

(اول) هنگام جنگ راستی و ثبات قدم احرار را ندارید (دوم) در سختی و گرفتاری برادران مورد اعتماد نیستید. دستهای شما خاک آلوده باد شما مانند شترهایی هستید که ساربانان از آنها دور شده باشد اگر از یک طرف جمعتان

کنند، از طرف دیگر پراکنده شوید، به خدا قسم گمان دارم که اگر جنگ سخت شود و آتش نبرد شعله گیرد، از پسر ابوطالب جدا و پراکنده خواهید شد. مانند جدا شدن زن (موقع زائیدن) از بچه در شکم خود. با وجودی که من از جانب پروردگارم حجت دارم.

از این قضاوت و پیشامدها می توان روحیه مردم کوفه را چنین تشخیص داد: آنان مردمی پر احساس و گرم بودند تا موقعی که خطر پیش نمی آمد، و زبان و عمل ظاهرشان دوتا بود و اعتماد به آنان کار مشکلی بود. ظاهرشان خوب و دلفریب، اما دل‌های آنان نیرنگ و آلوده بود و تاریخ به خوبی شاهد این مطلب است. (663)

ناگفته نماند، این روحیه و صفات همه ملتها و مردمی است که مراحل عالیه تربیت را نگذرانده باشند و علت اینکه در تاریخ اسلام مردم کوفه در این صفت (بی وفایی و نیرنگ) معروف شدند، این است که آنان مورد این اتفاقات و حوادث واقع شدند، و در رهگذر این پیشامدها قرار گرفتند و این وقایع در سایر اقطار اسلامی کمتر به وقوع پیوست. (664)

5 - دعوت عباسیان

در سنه یکصد هجری ابتدا تشکیل گروه های مخفی و تکوین نهضت‌های سری بود که مردم را به خلع بنی امیه و روی کار آمدن بنی عباس دعوت می کرد، و محمد بن علی بن عبدالله بن عباس اولین رجل عباسی است که به فکر این مطلب افتاد و به دستور وی دعوات و فرستادگانی بطور مخفیانه معین شدند تا در تمام اقطار و بلاد کشور وسیع اسلامی آن روز مردم را به خلافت بنی عباس و بیعت با آنان آشنا کنند. (665) گرچه این افراد و گروهها ضربه های سختی از بنی امیه دیدند و شکنجه ها و قتلها متحمل شدند. (666)

اما این گروه ها از هدف خود دست برنداشتند و موفق شدند افکار زیادی از مردم را متوجه طرز تفکر خویش کنند و پشتیبانی آنان را به خویش جلب نمایند، البته مردم شناسی آنان و توجه به روحیات افراد و خودساختگی این گروه نیز در موقعیت آنان اثر بسزایی داشت. ⁽⁶⁶⁷⁾

« فکانوا یدورون کورة کورة و بلدا بلدا فی زی النجار » ⁽⁶⁶⁸⁾ آنان شهرها و دهات را یکی یکی می گشتند، و در لباس تجارت، هدف خویش را تعقیب می نمودند.

کوفه یکی از پایگاه های مهم فعالیت دعوات بنی عباس و این گونه افراد بود که، البته آنان به سرزمین معینی در کشور اسلامی اکتفا نمی کردند هر کجا را که برای پیشبرد هدف خویش بهتر تشخیص می دادند فعالیت خود را در آنجا متمرکز می ساختند، مانند خراسان، و ری و دیگر نقاط دور دست ⁽⁶⁶⁹⁾ اما شکی نبود که کوفه مرکز انتشار و فعالیت بیشتر این گروه بود ⁽⁶⁷⁰⁾ موقعی در سال 120 هـ ق زید بن علی علیه السلام به قصد قیام و خلع بنی امیه به کوفه آمد، اول با استقبال گرم و توجه کامل مردم کوفه روبرو شد و یکی از علل این موفقیت، نتیجه زحمات و تبلیغات بنی العباس در بدبین کردن مردم به رژیم حاکم و آماده کردن آنان برای انقلاب بود.

در موقع قیام زید علیه السلام می توان گفت : دو نیروی انقلابی در کوفه در کنار هم قرار گرفتند که هدف اولی آنان مشترک بود، و آن خلع بنی امیه و نابود کردن حکومت شام و بیعت مردم و پیوستن آنان به بنی هاشم بود. ⁽⁶⁷¹⁾

این دو نیرو همدیگر را تائبید می کردند و مردم را به شورش دعوت می نمودند، اما سرعت پیروزی زید در توجه مردم به او و لیاقت و برازندگی وی برای رهبری نهضت و از همه مهم تر، حق مسلم علویون در مسأله خلافت

سخت موجب وحشت بنی العباس و طرفداران آنان شد و در آن موقعیت حساس خود را از نهضت کنار کشیدند و به خرابکاری و تفرقه اندازی میان مردم و بدبین کردن آنان به نهضت زید علیه السلام پرداختند.

علت پیشرفت زید علیه السلام در کوفه معلوم بود، زیرا او فرزند علی بن ابی طالب است و کوفه شیعه علی است نه شیعه بنی عباس و روی این جهت بنی عباس با کثرت فعالیت و تبلیغات خود خود نتوانستند تاءبید مردم را نسبت به مرام و فکر خود جلب کنند اما علویون به رهبری زید علیه السلام کاملاً به این موفقیت چشمگیر نائل شدند. ⁽⁶⁷²⁾ و این پیروزی سبب شد که محمد بن علی عباسی از (بکیر بن ماهان) که از سران عراق و طرفداران بنی العباس بود بخواهد، مردم را از اطراف زید علیه السلام پراکنده کند و در امر زید اخلاص نماید. ⁽⁶⁷³⁾ او در جمله ای خطاب به مردم چنین گفت: « اظلمکم خروج رجل من اهل بیتی بالكوفة یغتر فی خروجه کما اغتر غیره، فیقتل او یصلب فخذر الشیعه قبلکم امره. » « روی این اصل، بکیر بن ماهان به دستور محمد بن علی به کوفه آمد و مردم را از بیعت با زید علیه السلام منع کرد و به یاران خویش می گفت:

« الزموا بیوتکم و تجنبوا اصحاب زید و مخالطتهم، فوالله لیقتلن و لیصلبن بمجمع اصحابکم » ⁽⁶⁷⁴⁾

و هنگامی که بکیر شنید زید علیه السلام قیام کرده است به اصحاب و اطرافیان خویش دستور داد از کوفه خارج شوند و به (حیره) روند، مبادا کسی از آنان به نهضت بیوندد، و آنان در حیره ماندند تا آنکه زید علیه السلام به شهادت رسید، آنگاه به کوفه برگشتند. این هم از جمله عللی بود که در شکست نهضت و اختلاف مردم اثر مهمی داشت.

6 - مسأله امامت

علت دیگری که در وجود آمدن اختلاف بین یاران زید و شیعیان مؤثر بود و در شکست نهضت اثر مهمی داشت مسأله امامت و شرکت نکردن امام صادق علیه السلام در قیام، و ما در همین کتاب در فصل (زید علیه السلام مدعی امامت نبود) که قبلاً ذکر شده بود مفصلاً شرح دادیم که خود زید ادعای امامت و خلافت و رهبری مسلمین را نداشت و او قائل به امامت برادرزاده اش امام صادق علیه السلام بود، و در موقع نهضت روی دو انگیزه این مطلب را مخفی می داشت و اعتقاد خویش را نسبت به امامت ائمه معصومین پنهان می داشت :

1 - حفظ جان امام صادق و عدم ایجاد سوء ظن دشمن نسبت به وجود مقدس امام، و این موضوع بسیار مورد توجه حضرت زید بود، گرچه واقعا امام رهبری سری نهضت را به عهده داشت و مؤید قیام زید علیه السلام بود، اما مصلحت این بود که اصلاً نامی از امام صادق علیه السلام در قیام به میان نیاید.

2 - حفظ وحدت صفوف همزمان و همراهان زید علیه السلام انگیزه دیگری بود که حضرتش نام امام صادق را مخفی نگه می داشت و مردم خیال می کردند وی امامت را برای خویش قائل است، و اگر زید علیه السلام رسماً می گفت من شما را به امام صادق دعوت می کنم از یک طرف حضرت را در معرض خطر قرار داده بود و امت اسلام پیش از وقت مقرر از وجود رهبری معصوم چون امام صادق علیه السلام محروم می شدند.

و از طرف دیگر جمعیت زیادی از فقهاء و مردم کوفه که مشی آنان با امام صادق جدا بود اگر می دانستند غرض زید این است که پس از پیروزی خلافت را به امام صادق علیه السلام بسپارد، وی را ترک می گفتند و دست از کمک او بر می داشتند.

روی این دو اصل زید علیه السلام نام امام را در نهضت پنهان می داشت و می گفت من شما را بر (رضای آل محمد) می خوانم و مردم خیال می کردند خودش را قصد کرده است. این سبب شد که جمعی از شیعیان که معتقد به امامت امام صادق علیه السلام بودند و نسبت به زید علیه السلام سوء ظن پیدا کرده بودند، از او جدا شوند و جمعیت دیگر از یاران او هم قائل به امامت وی گردند و این خود اختلاف شدیدی به وجود آورد و از جمله اسبابی بود که در شکست نهضت اسلامی اثر مهمی داشت.

و صحبت در این زمینه در فصل (زید علیه السلام مردم را به رضای آل محمد دعوت می کرد) و (زید علیه السلام مدعی امامت نبود) مفصلاً در این کتاب آمده است، خلاصه به خاطر اینکه امام صادق شخصاً روی مصالحی که قبلاً در (فلسفه قیام) متذکر شدیم مستقیماً در قیام شرکت نکرد و بعضی از اصحاب وی نیز به پیروی حضرتش خود را از نهضت کنار کشیدند و این جهت در شکست نهضت اثر فراوانی داشت. ⁽⁶⁷⁵⁾

فصل سیزدهم : نتایج قیام

« فانتقمنا من الذین اجرموا و کان حقا علينا نصر المؤمنین ». « ما از جنایتکاران انتقام گرفتیم و بر ماست یاری مؤمنان. (قرآن کریم، سوره روم، آیه 47).

« اذن فی هلاک بنی امیه بعد احراق زید بسیعة ایام ». ⁽⁶⁷⁶⁾ « بعد از هفت روز که بنی امیه بدن زید را سوزاندند خداوند، اراده هلاک و نابودی آنان را نمود.

نتایج قیام

هلاک و نابودی حکومت جابرانه بنی امیه یکی از آثار و نتایج قیام امام حسین (علیه السلام) و آنگاه نهضت زید بن علی (علیه السلام) بود، و سرگذشت بنی امیه پس از آن جنایتشان، خود درس عبرتی است.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: « ان الله عز ذکره اذن فی هلاک بنی امیه بعد اخراقهم زیدا بسبعة ایام » ⁽⁶⁷⁷⁾ خداوند 7 روز بعد از آنکه بنی امیه جسد زید را به آتش سوزاندند، اذن هلاک آنان را داد.

این روایت باید توجیه شود به این بیان چون بنی امیه چهار سال بدن زید را بالای دار نگه داشتند و در سال 125 ه ق موقعی قیام یحیی فرزند زید به دستور هشام یا ولید اموی از دار پائین آوردند و آنرا سوزاندند که شرح آن گذشت، و از آن طرف سقوط بنی امیه و روی کار آمدن بنی عباس در سال 132 ه ق بوده است ⁽⁶⁷⁸⁾ پس بنی امیه 7 سال بعد از سوزاندن بدن زید سقوط کردند.

و البته در این روایت، پروردگار اذن به هلاکت داده و مقتضی نابودی آنان را به وجود آورده، بعدا هلاکت واقع شده است.

و احتمال دارد که در خبر به جای یوم سال بوده و آن را ایام یاد کرده اند، البته توجیه اول بهتر است، و ظاهر روایت همین است.

محمد حلبی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که حضرتش فرمود:

«ان آل ابی سفیان قتلوا الحسین بن علی صلوات الله علیه فنزع الله ملكهم، و قتل هشام زید بن علی علیه السلام فنزع الله ملكه، و قتل الولید یحیی بن زید رحمة الله فنزع الله ملكه»⁽⁶⁷⁹⁾ دودمان ابوسفیان، حسین علیه السلام را کشتند خداوند هم ملک و حکومت را از آنان گرفت و هشام زید را کشت، خداوند هم در عوض حکومت وی را زایل ساخت، و ولید یحیی را کشت، خداوند هم در مقابل حکومت او را نابود ساخت.

سقوط امویان

قیام زید علیه السلام و شهادت او اثر مهمی در زوال ملک بنی امیه داشت و نتایج خطیری از آن بدست آمد.

قیام زید علیه السلام با شهادت او تمام نشد، و انقلابیون به رهبری فرزند رشیدش (یحیی) پرچم شورش و قیام بر ضد حکومت اموی را به دست گرفتند. و این وصیت زید علیه السلام بود، که در بستر شهادت به یحیی یادآور شد و فرمود: (فرزندم با این قوم نبرد کن) گرچه یحیی مانند پدر بزرگوارش به شهادت رسید، اما این دو قیام مقدمه ای برای سقوط حکومت بنی امیه گردید.

یعقوبی می گوید: «لما قتل زید تحركت الشيعة بخراسان»، «بعد از شهادت زید شیعیان خراسان به جنبش درآمدند و روز به روز این حرکت سریع تر می شد، «و جعلوا يذكرون الناس افعال بنی امیه»، «و مرتب جنایات و بدکرداری

بنی امیه را برای مردم یادآور می شدند، و ظلمهایی که نسبت به خاندان پیامبر روا می داشتند بیان می کردند.

« حتی لم یبق بلد الا فشی فیہ هذا الخبر»، «دیگر جایی نبود که از جنایات بنی امیه بی خبر باشند و شیعیان و انقلابیون شدیداً بر ضد دستگاه اموی دست به کار شدند، مردم حالت عجیبی پیدا کرده بودند حوادث بزرگ و مهمی روی می داد و خوابهای وحشتناکی می دیدند.»⁽⁶⁸⁰⁾

و کشور اسلامی آستان حوادثی قریب الوقوع بود و این حوادث همه به هم مربوط می شد، و گویا همه چیز در حال تغییر بود زیرا سقوط دولت هزار ماهه بنی امیه فرا می رسید.⁽⁶⁸¹⁾

پس از شهادت زید علیه السلام مردم خراسان نسبت به حکام اموی علناً اظهار نفرت و انزجار می کردند و در عوض طرفداری و محبت خاندان پیامبر بالاخص زید و یحیی، در قلبشان جای گرفته و می گرفت به طوری که «لم یلد لهم ولدا فی تلک السنة الا اسموه زیدا و یحیی» در آن سال هر نوزادی که متولد می شد نام او را زید و یحیی می گذاشتند⁽⁶⁸²⁾ و یحیی در خراسان چنان نفوذی به هم زده که دعوات بنی العباس و هواخواهان حکومت عباسی برای پیشبرد مرام خویش به وی پیوستند بطوری که (بکیرماهان) که از طرفداران پر و پا قرص عباسی ها و از شخصیت‌های مهم عراق بود، رسماً مردم را به بیعت با یحیی دعوت می کرد.⁽⁶⁸³⁾

بنی عباس از محبوبیت علویون سوء استفاده کردند و در تبلیغات خود برای جلب دل‌های مردم جنایات بنی امیه را نسبت به خاندان پیامبر یادآور می شدند و در اجتماعی که در مکه بین (محمد بن ابراهیم امام) و عده ای از دعوات بنی عباس پیش آمد آنان گفتند: «تا کی مرغها از گوشت فرزندان پیامبر تغذیه

کنند»، ما بدن زید را در حالی که به دار آویخته بود در کناسه به جای گذاشته ایم و فرزندش در شهرها سرگردان و مطرود به سر می برد و خوف و وحشت بر شما حاکم شده و دوران ظلم و جنایت بر شما طولانی گشته است. (684)

لباس سیاه

بعد از شهادت زید علیه السلام شیعیان به عنوان عزا لباس سیاه پوشیدند مقریزی گوید: «لما قتل زید علیه السلام سودت الشیعه» (685) در سوگ زید علیه السلام شیعیان سیاهپوش شدند.

و همچنین مردم خراسان در ماتم یحیی بن زید علیه السلام لباس سیاه به تن کردند. بغدادی گوید: «فسودت اهل خراسان ثیابهم علیه» مردم خراسان در عزای یحیی سیاهپوش شدند. (686)

بعد از قیام و شهادت یحیی، ابومسلم خراسانی از موقعیت و زمینه مناسبی که یحیی و انقلابیون برای برانداختن بنی امیه به وجود آورده بودند استفاده کرد، و بنی عباس هم از این فرصت مناسب به نفع خویش وارد عمل شدند و همه به عنوان خونخواهی فرزندان پیامبر و قیام بر ضد جنایات بنی امیه، و متاثر شدن از شهادت زید و یحیی جامه سیاه به تن کردند و (سیه جامگان خراسان) که به «مسوده» معروف شدند مظهر مبارزه با بنی امیه گشتند.

و هر کس سیاهپوش بود طرفدار حکومت عدل و دشمن بنی امیه شناخته می شد و بنی عباس و انقلابیون علوی و سادات هاشمی به احترام شخصیت زید علیه السلام و فرزندش یحیی و به پاس فداکاری این دو شخصیت بزرگ لباس سیاه را از تن بیرون نیاوردند و این لباس سیاه خود شعاری شد برای کسانی که در جبهه مخالف حکومت بنی امیه قرار داشتند.

خلفای عباسی همه عمامه سیاه و لباس سیاه به تن می کردند چون این لباس و شعار بود که آنان را به قدرت رساند.

اما کم کم این علامتی برای شناسایی انقلابیون علوی و مبارزین هاشمی شد، و آنان اصرار داشتند این شعار را حفظ کنند، مردم بعد از پیروزی بنی العباس دیگر لباس سیاه نپوشیدند ولی علویون و سادات هاشمی این شعار را نگه داشتند و از جمله مشخصات آنان شد، و تا الان که قریب بیش از 13 قرن است سادات و فرزندان پیامبر عمامه سیاه بر سر دارند، و برای آنان احترام خاصی قائلند، اما کمتر به آنچه می پوشند می اندیشند.

سیه جامگان خراسان

(سیه جامگان) خراسان به انقلابیونی گفته می شد که بعد از شهادت زید در رکاب یحیی بن زید علیه السلام جنگیدند و بعد از کشته شدن یحیی لباس سیاه را از تن بیرون نیاوردند، و بالاخره در میان مردم مبارز خراسان، مردی شجاع و با کفایت به نام (ابومسلم خراسانی) از این موقعیت مناسب استفاده کرد، و رهبری سیه جامگان را به عهده گرفت ⁽⁶⁸⁷⁾ و لشکری عظیم به وجود آورد و موفق شد که بر بنی امیه چیره و پیروز گردد، که شرح حال ابومسلم و قیام و پیروزی او خود کتاب مفصلی می شود، البته شخص ابومسلم از نظر تاریخ اسلام کاملاً شناخته نشده.

و معلوم نیست، او عرب بوده یا عجم یا ترک یا بربر، و در تواریخ از جمله صفات او خونریزی و هتاک و آدم کشی را به او نسبت می دهند.

وانگهی خود ابومسلم از دعوات بنی عباس و دست نشانندگان آنان بود و نتیجه کار او روی کار آمدن عباسیان شد، و اگر ابومسلم خراسانی طرفدار اهل بیت پیامبر از علویون بود باید حکومت را به امام صادق علیه السلام می سپرد، نه

فرزندان عباسی، لذا ابومسلم وجهه خوبی در نظر شیعیان و ائمه اسلام (علیهم السلام) ندارد. (688)

استاد معظم مرحوم آقای مطهری شهید در کتاب (خدمات متقابل اسلام و ایران) در این باره چنین می نویسد:

«نهضت سیاه جامگان خراسان علیه مظالم و تبعیضات اموی به نام اسلام و عدل اسلامی آغاز گشت نه به نام دیگر»، داعیان و تقییان عباسیان که مخفیانه به دعوت می پرداختند دم از عدالت اسلامی می زدند و مردم را به «الرضی من آل محمد» می خواندند، رایتی که برای مردم خراسان از طرف صاحبان دعوت «که نامش مخفی نگه داشته می شد» رسید مشکمی بود و آیه مبارکه قرآن «اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا و ان الله علی نصرهم لقدیر» (689) (به ستم دیدگان اذن داده شد که (با ستمکاران) بجنگند و خداوند بر یاری آنان قادر است) ثبت بود، در آغاز نهضت نه نام آن آل عباس در میان بود و نه نام ابومسلم و نه نام قومیت ایرانی و نه نام دیگر، جز نام اسلام و قرآن و اهل بیت و عدل و مساوات اسلامی، هیچ شعاری در بین نبود جز شعارهای مذهبی مقدس اسلام ابومسلم بعدها از طرف ابراهیم (690) امام معرفی شد، در یکی از سفرها که داعیان عباسی مخفیانه به مکه آمدند و با ابراهیم امام ملاقات کردند، او ابومسلم را که هیچ معلوم نیست کی است؟ اهل کجا است؟ عرب است یا ایرانی؟ معرفی کرد و چون ابومسلم در خراسان ظهور کرد و نام ابومسلم خراسانی معروف شد.

برخی از تاریخ نویسان ایرانی، اخیراً کوشش دارند که همه موفقیت‌های قیام سیاه جامگان را مرهون شخصیت ابومسلم معرفی کنند، شکی نیست که ابومسلم سردار لایقی بوده است، ولی آن چیزی که زمینه را فراهم کرد چیز دیگر بود، گویند ابومسلم در مجلس منصور آنگاه که مورد عتاب قرار گرفت از خدمات

خودش در راه استقرار خلافت عباسی سخن راند و کوشش کرد با یادآوری خدمات خویش منصور را رام کند، منصور پاسخ داد که اگر کنیزی بر این امر دعوت می‌کرد موفق می‌شد، و اگر تو، به نیروی خودت می‌خواستی قیام کنی از عهده یک نفر هم بر نمی‌آمدی.

هر چند در بیان منصور اندکی مبالغه است، اما حقیقت است و به همین دلیل منصور توانست ابومسلم را در اوج عزت و قدرتش بکشد و آب هم از آب تکان نخورد.

عباسیان با تحریک احساسات اسلامی ایرانیان قیام را رهبری کردند و آنجا هم با قرائت آیه: «اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا» مظلوم‌امویان را برشمردند، بیشتر از مظلومیت آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سخن می‌گفتند تا مظلومیت‌های خود ایرانیان.

در سال 129 هـ ق روز عید فطر سیه جامگان علنا در بلاد ماوراءالنهر قیام خویش را ضمن خطبه نماز عید اعلام کردند و نماز عید را مردی به نام (سلیمان بن کثیر) که خود عرب است و ظاهراً از دعوات عباسیان است خواند شعار این قوم که هدف آنها را مشخص می‌کرد آیه کریمه:

«یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکر مکم عندالله اتقیکم»⁽⁶⁹¹⁾: ای مردم، ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم، و شما را شعبه شعبه و قبیله قبیله قرار دادیم تا همدیگر را بشناسید، همانا گرامی‌ترین شما نزد خداوند پارساترین شما است.⁽⁶⁹²⁾

با دقت در تاریخ سقوط امویان و پیروزی عباسیان این مطلب به وضوح نمایان است که قیام زید و سپس یحیی علت اصلی هلاکت بنی امیه گردید. «فتکون قوی الزیدیة هی الاساس لارتکاز الثورة العباسیة»⁽⁶⁹³⁾ نیروی هواخواه زید عَلِيٍّ در واقع اساس به ثمر رسیدن انقلاب عباسیان بود.

سیه جامگان خراسان و راهیان راه زید علیه السلام و یحیی نمی خواستند که عباسیان به حکومت برسند بلکه آنان هدفشان در سرنگون کردن رژیم بنی امیه، اقامه دولت عدلی بود که بر پایه کتاب و سنت عمل کند و احکام قرآن را اجرا نماید و رهبری این دولت به عهده (رضای آل محمد باشد) ⁽⁶⁹⁴⁾ و مقصودشان امام معصوم از خاندان پیامبر (امام صادق) بود که در واقع همان تعقیب هدف زید علیه السلام و یحیی بود.

روی کار آمدن عباسیان به معنای پایان یافتن و اضمحلال امویان بود و بنی عباس پیروزی خود را مرهون جهاد و فداکاری علویان و در رأس آنان زید و فرزندش یحیی می دانستند.

روی همین اصل در سال 130 ه ق موقعی قحطبه بن سبیب طائی (متوفای سال 132 ه ق که از سران انقلاب بنی عباس بود، بر خراسان و نیشابور مسلط شد به تمام مردان امان داد مگر به کسانی که در جنگ با یحیی دست داشتند. ⁽⁶⁹⁵⁾

و زمانی که (عبدالله بن علتی عباسی متوفای سال 147 ه ق) رهبر انقلاب عباسیان بر شام، مرکز قدرت بنی امیه تسلط یافت دستور داد: بدن ننگین هشام بن عبدالملک را از قبرش بیرون آوردند و آن را به دار زدند و گفت: « هذا بما فعل بزید بن علی» این تلافی آنچه که نسبت به زید مرتکب شد.

و موقعی که مروان بن محمد در سال 132 ه ق به قتل رسید، به دستور حسن بن قحطبه سر بریده او را در دامن یکی از دختران مروان قرار داد، علت را پرسیدند.

وی در جواب گفت: « فعلت فعلهم بزید بن علی لما قتلوه جعلوا رءسه فی حجر زینب بنت علی بن الحسین» من این کار را به خاطری که آنان نسبت به

زید مرتکب شدند، انجام دادم، آنان سر زید علیه السلام را بعد از جدا کردن از بدن در دامن زینب دختر علی بن حسین علیه السلام قرار دادند. (696)

و موقعی که سر مروان بن محمد اموی را برای ابوالعباس سفاح آوردند او به سجده افتاد و سر را بلند کرد و گفت: « الحمد لله الذی اظفرنا علیک ما ابالی منی طرفنی الموت و قد قتلت بالحسین الفا من بنی امیه و احرقت شلو هشام باین عمی زیدا» سپاس خدای را که ما را بر تو چیره ساخت و پیروزی بخشید، من اکنون دیگر از مگر باکی ندارم، زیرا به خونخواهی حسین علیه السلام هزار نفر از بنی امیه را کشتم و اعضای جسد هشام را به تلافی آتش زدن، بدن پسر عمویم زید علیه السلام آتش زدم، آنگاه به این شعر تمثیل جست:

لو یشربون دمی لم یروشاربهم و لادمائهم جمعاً تروینی (697)
هنگامی که دختران مروان بن محمد به حضور صالح بن عبدالله آمدند صالح گفت:

«الم یقتل هشام بن عبدالملک زید بن علی و صلبه بکناسه الکوفه و قتل امراءه زید بالحیره علی ید یوسف بن عمر، الم یقتل الولید بن یزید یحیی بن زید و صلبه فی خراسان».» (698)

(آیا هشام بن عبدالملک زید بن علی علیه السلام را نکشت و بدن او را در کناسه کوفه به دار نیاویخت؟ یوسف بن عمر همسر زید را در حیره کشت، و آیا ولید بن یزید، یحیی بن زید را نکشت؟ و در خراسان به دار نزد.

فاتحان عباسی روی اجساد بنی امیه نشستند و غذا خوردند

آری جنایتکاران اموی می پنداشتند که دیگر بعد از کشته شدن امام حسین و یارانش و خاموش کردن شعله های انقلاب زید علیه السلام و یحیی دیگر بر تمام مشکلات فائق آمدند و همیشه بر اریکه قدرت با ناز و نعمت به عیش و

شهوترانی به میل هوای خویش حکومت می کنند، اما غافل از اینکه : « الملک
ببقي مع الكفر و لا يبقي مع الظلم » حکومت با کفر دوام آورد، اما با ظلم دوامی
نخواهد داشت آنان حتی خیال نمی کردند که روزی دست انتقام از آستین
عدالت بدر آید و پوزه آنان را به خاک مذلت بمالد.

آری خون شهیدان، می جوشد و انتقام دشمنان گرفته خواهد شد، پس از
پیروزی بنی عباس که در واقع مرهون فداکاریها و مجاهدت حضرت حسین
علیه السلام و یاران نمونه اش و آنگاه زید و یاران او و سپس فرزندش یحیی و دیگر
مجاهدین علوی بود.

آفتاب قدرت و عزت بنی امیه غروب کرد، و آن مغروران و از خود راضیان
چنان به ذلت و نکبت گرفتار شدند که در تاریخ کم سابقه است، و خداوند
انتقامی از آنان گرفت که تا ابد ذلت آنان دوام یافت و دیگر روی خوشی نه در
دنیا و نه در آخرت به خود ندیدند، آری « ان ربک لبالمرصاد »⁽⁶⁹⁹⁾ همانا خدای
تو، در کمینگاه است.

حمام خون

صدای زنگ انقلاب و حماسه زید علیّه السلام در اطراف قصور بنی عباس قطع نمی
شد، و انشاد یک بیت شعر، یاد زید را زنده می کرد و احساسات مردم را به
جوش می آورد.

در اوایل قدرت عباسیان بود که شبلی بن عبدالله بر عبدالله بن علی عباسی
وارد شد، و اطراف او هشتاد نفر از سران بنی امیه کنار سفره طعام نشسته بودند.
شبلی این اشعار را خواند (بعضی این اشعار را به سدید بن میمون نسبت می
دهند).⁽⁷⁰⁰⁾

اصبح الملک ثابت الاساس للبهائل من بنی عباس

طلبوا وتر هاشم شعفوها بعد میل الزمان و یاءس
 لاتقیلن عبد شمس عثارا و اقطعن کل نخله و غراس
 ذلها اظهر التورد منها و بها منکم کحد المواسی
 و لقد غاضنی و غاظ سوائی فریهم من نمارق و کراسی
 انزلوها بحیث انزلها اللّٰه بدار الهوان والا تعاس
 و اذکروا مصرع الحسین وزیدا و قتیلا بجانب المهراس
 و القتیل الذی بحران اضحی ثاویبا بین غربه و تناسی

در این هنگام عبدالله فرمان داد، به بنی امیه حمله ور شوند، ناگهان دژخیمان و جلادان که قبلا خود را آماده این کارزار کرده بودند، بر سر آنان ریختند و همه را با هم خرد کردند و حمام خونی از آنان به وجود آمد و اجساد مرده و نیمه جان آنان را زیر فرشها قرار دادند، و روی آن نشستند تا همه آنان هلاک شدند.⁽⁷⁰¹⁾ و نظیر این پیشامد را در مجلس سفاح اولین خلیفه عباسی نیز نقل کرده اند، سدیف میمون به قولی سراینده این اشعار، گوید من حس کردم که یکی از آنان در زیر فرشی که من نشسته بودم زنده بود و حرکت می کرد، من این قدر فشار آوردم تا مرد و دیگر حرکت نکرد، « و ذلک جزاء الظالمین » این است سزای ستمکاران.

آنگاه سدیف برخاست و این اشعار را خواند:

طعمت امیة ان سیرضی هاشم عنها و یذهب زیدها و حسینها
 کلا و رب محمّد و الهه حتی ییاد کفورها و خوؤها⁽⁷⁰²⁾

و اثر زید در این سخن علی بن محمّد قاضی تنوخی (متوفات سنه 342 ه ق) دیده می شود، او در مقام رد بر ابن مغتر (متوفای 296) که به بنی عباس در مقابل بنی طالب و علویون افتخار کرده و گفته است :

ابی‌الله‌ الا ما ترونی فما لکم
 غضابا علی الاقدار یا آل طالب
 تنوخی چنین جواب داده است :

و قلت نهضنا ثائرین شعارنا
 بشارت زید الخیر عند التجارب
 فهلا یا ابراهیم کان شعارکم
 فترجع دعواکم تملئة خائب (703)

از نقل مطالب گذشته چنین نتیجه می‌گیریم که سقوط دولت امویان و انتقام عباسیان از آنان یکی از آثار و نتایج قیام زید علیه‌السلام بود.

آنچه در بخش گذشته ذکر شد درباره اثر و نتیجه قیام زید علیه‌السلام در نابودی حکومت بنی‌امیه بود.

اثر قیام در حکومت بنی‌عباس

همانطور که قبلاً گفته شد، قیام زید علیه‌السلام مشعلی فروزان بود که به دست انقلابیون زبانه می‌کشید شعار آنان (مبارزه با ظلم و بیدادگری) بود، و چون نهضت هدفش روشن و آشکار و مسیر آن معلوم بود دیگر فرق نمی‌کند، خواه ستمگران در جلد بنی‌امیه باشند خواه بنی‌عباس، مقصود سقوط رژیم‌های فاسد و روی کار آمدن حکومت حق به رهبری امامی عادل از دودمان پیامبر بود، و چون بنی‌عباس بعد از به دست گرفتن قدرت و بر اوضاع مسلط شدن این هدف را کاملاً می‌دانستند از انقلابیون و مجاهدینی که راه حسین علیه‌السلام و زید و یحیی را می‌پیمودند، سخت به وحشت افتادند، بنی‌عباس خود خوب می‌دانستند که علویون و آزادیخواهان به هیچ وجه زیر بار حکومت ناحق و استبدادی آنان نخواهند رفت و آنان را مستحق خلافت و حکومت نمی‌دانند بلکه این حق واقعی‌ا ئمه دین چون امام صادق و فرزندان پاک و معصوم او بود و سایر نهضت‌ها و قیام‌هایی که در مقابل عباسیون به وقوع پیوست روی همین طرز تفکر و عقیده به وقوع پیوست.

آری مشعل فروزانی که در کناسه کوفه می خواست خاموش شود به همت جوانمردی چون یحیی در خراسان شعله ور شد، و ریشه بنی امیه را سوزاند و آن مشعل دست به دست، جوانانی مبارز و نمونه که هر کدام به تنهایی شخصیتی کم نظیر به حساب می آمدند می گشت، افرادی که در تاری از نظر شخصیت معنوی و لیاقت و کرامت و علم و پارسایی کمتر نظیر آنان یافت می شد، مبارزینی سلحشور که امام صادق علیه السلام همه آنان را با عظمت یاد می کند، افرادی که از ایشان به شهادت رسیدند، حزن و اندوه امام صادق علیه السلام و گریه های جانسوز حضرتش در فقدان آن عزیز مردان مقام والا و مرتبه رفیع آنها را گویا بود.

آری بنی عباس بعد از رسیدن به قدرت تمام عهدها و قولهای خود را نسبت به همکاری با علویون و آزادیخواهان فراموش کردند ⁽⁷⁰⁴⁾ و با شکلی خطرناک تر و عوام فریبانه تر از بنی امیه به حکمرانی پرداختند، امّا، انقلابیون فریب نخوردند، و رسماً بر ضد آنان، آن جنایتکاران غاصب وارد نبرد شدند، نبرد مسلحانه، و قیام خونین، نبردهای سهمگین و پر ماجرا و بار دیگر و بارها، نهضت زید علیه السلام تجدید شد، و فریاد «(یا منصور امت)» کاخ نشینان عباسی را به وحشت انداخت.

قیام نفس زکیه ⁽⁷⁰⁵⁾

اولین فریاد خشم آگین و قیامی که بر ضد دستگاه غاصب عباسیان بلند شد، و پشت ستمگران را لرزاند.

فریاد محمد بن عبدالله بن حسن (نفس زکیه) است که با کمک عیسی بن زید بن علی قیام کرد که ما، در (فصل فرزندان زید) در همین کتاب به شرح حال او

پرداخته ایم و در این جا فقط به عنوان شاهد، نام مقدس او زینت بخش این صفحه می گردد.

عیسی بر ضد ابی جعفر منصور خلیه هتاک و خطرناک عباسی قیام کرد، و چیزی نمانده بود که طومار حکومت عباسیان را در بهار قدرتشان به هم بیچاند. (706)

اما قدرت بنی عباس تصمیم به تار و مار کردن عیسی و طرفدارانش گرفت و هنوز به مقصود خود نرسیده بود که جوانمردی دلیر و با فضیلت از دودمان رسول خدا ﷺ و از فرزندان امام مجتبی ﷺ به نام محمد بن عبدالله بن حسن که به (نفس زکیه) معروف بود رهبری قیام را به عهده داشت.

درباره هدف نفس زکیه از انقلابش اختلاف است بعضی قائلند که وی مدعی مهدویت و امامت بود و هدف او با زید بن علی فرق می کرد و البته ادله و شواهدی هم در دست هست اما بعضی قائلند که هدف او همان بود که زید بن علی علیه السلام و یحیی علیه السلام آن را تعقیب می کردند و آنان در یک جمله خلاصه می شد.

«ارجاع الحقوق الی اصحابها الشرعیین» برگرداندن حقوق به صاحبان واقعی و شرعی آن (707) و تغییر مسیر خلافت اسلامی که حق مسلم امام معصوم از خاندان پیامبر بود، و تفویض حق به صاحب واقعی آن، گرچه این نهضت هم روی عواملی به شکست ظاهری آن انجامید اما، ادامه یافت و این مشعل خاموش نگشت. «(والله اعلم)» عیسی بن زید علیه السلام که از پرچمداران این نهضت بود، بعد از هم پاشیدن آن به مدینه برگشت، اما وی آرزوی بزرگی در دل داشت و آن انتقام از بنی عباس و نابودی ظلم بود، و او معتقد بود که قیام

تنها راه نابود کردن قدرتهای دیکتاتوران و ستمگران است، ولو بعد از شکستها و از هم پاشیدن ها باشد. (708)

عیسی بعد از شهادت محمد به برادر او ابراهیم قهرمان نهضت (باخمری) پیوست و بعد از شکست نهضت و شهادت ابراهیم متواری شد و بطور مخفیانه در کوفه زندگی می کرد و در زمان حکومت مهدی از دنیا رفت شرح حال این مرد بزرگ علوی را در همین کتاب بخش (فرزندان زید) ملاحظه فرمائید.

شهرستانی می گوید: یحیی بن زید علیه السلام پرچم نهضت را به (نفس زکیه) سپرد و او بعد از شهادت یحیی رهبری انقلابیون را علیه حکومت وقت به عهده داشت. (709)

قیام زید سبب ایجاد روح مقاومت در جنبش های آزادیخواهانه بود که ادامه یافت و نفس زکیه در قیامش همان راه زید علیه السلام را پیش گرفت و جالب اینکه او به همان شعر معروف زید علیه السلام در مواقعی مختلف تمثل می جست که می گوید:

شـرده الخـوف وازری به کذاک من یکره حرالجلاد
ترس او را آواره کرد و مورد خواری قرار می گرفت کسی که تیزی شمشیر
را دوست ندارد چنین خواهد بود. (710)

شاید ریشه قیام نفس زکیه همان نهضت زید علیه السلام بود (711) و عیسی بن زید و حسین از فرزندان زید علیه السلام در قیام با وی همکاری کردند. (712)

و بعضی از کسانی که جزء یاران زید بودند بعدا به نهضت نفس زکیه پیوستند مانند ابوخالد واسطی، و قاسم بن مسلمه سلمی. (713)

این هرمز با وجود اینکه پیرمردی مسن بود همراه او قیام کرد. (714)

از جمله فرزندان امام صادق علیه السلام و اولاد عمر بن خطاب و نوه های زید و سایر بزرگان قریش با نفس زکیه بیعت کردند. ⁽⁷¹⁵⁾

پیوستن بزرگان و شخصیت‌های مسلمان به نهضت، حاکی از خشنودی و پشتیبانی مردم از جنبش بود.

قیام ابراهیم بن عبدالله

قیام نفس زکیه به وسیله خلیفه عباسی ابوجعفر منصور سرکوب گردید. اما این مشعل فروزان خاموش نگشت، و بعد از وی برادرش ابراهیم بن عبدالله بن حسن این پرچم را به دست گرفت، و در بصره قیام کرد و با شیعیان و یارانی جان بر کف کاخ بنی العباس را به لرزه درآوردند، آنان در بصره قیام کردند و عیسی و حسین دو فرزندان رشید زید علیه السلام را در دو قیام از جمله فرماندهان بودند، و ابراهیم و جمعی از یاران دلیر و نمونه اش در سرزمین (باخمی) با وضع فجیعی به شهادت رسیدند. ⁽⁷¹⁶⁾

در این قیام پیروان وفادار زید علیه السلام با ابراهیم مشورت کردند و عده ای از آنان نیز به اموال خود نهضت را تقویت نمودند. ⁽⁷¹⁷⁾ در این قیام آزادیخواهان زیادی از اهالی فارس و اهواز و سایر بلاد دور دست اسلامی مانند ری و خراسان شرکت داشتند. ⁽⁷¹⁸⁾

این قیام در سال 145 ه ق در بصره به وقوع پیوست.

و مهم اینکه در قیام زید علیه السلام و بعد از قیام یحیی و سپس نهضت (نفس زکیه) و قیام برادرش ابراهیم مردان بزرگی از اهل علم و فقهاء و شاعران و سخنرانان معروف مسلمان شرکت داشته اند. ⁽⁷¹⁹⁾

نام زیدیه، همیشه رعب و وحشت عجیبی در دل حکام جور داشته است و هر گاه شخصیتی از آنان کشته و یا زندگی را بدرود می گفت خلفای جور بسیار

خوشحال می شدند، موقعی مهدی عباسی خبر درگذشت عیسی بن زید را بعد از آنکه سالها در مخفیگاه بسر می برد و متواری بود، شنید بسیار خوشحال شد. (720)

احمد بن عیسی بن زید، با وجود اینکه در قیام مسلحانه شرکت نداشت و بیشتر اوقات خود را به عبادت و کسب علوم و تفقه در دین می گذراند هارون الرشید خلیفه هتاک عباسی، بسیار از او وحشت داشت و به شدت زندگی را بر او تنگ گرفته بود، اکثر اوقات او را در زندان ها و بازداشتگاهها نگه می داشت. (721)

دولت عباسی از حرکت و جنبش شیعیان همیشه هراسان بودند و بزرگترین خطری که آسایش را از آنان سلب کرده بود، نهضت ها و قیام های پی در پی شخصیت های علوی به پیروی از زید علیه السلام بود، برای تفصیل قیام این دو برادر به «مقاتل الطالبیین» مراجعه فرمائید.

قیام محمد بن ابراهیم طباطبا

بعد از نهضت خونین (باخمري) به رهبری ابراهیم بن عبدالله بن حسن علیه السلام، قیام محمد بن ابراهیم طباطبا ضربه هولناک دیگری بود که بر پیکر عباسیان وارد شد، و محمد به ابراهیم با کمک ابوالسرایا به موفقیت های چشم گیر و پیروزی های مهمی نایل شدند، محمد در سال 199 ه ق در زمان خلافت ماءمون قیام کرد و مرام و هدف او از قیام همان بود که زید علیه السلام داشت او همانند زید علیه السلام مردم را به (رضای آل محمد) دعوت می کرد (722) فرماندهی این ارتش به عهده ابوالسرایا بود و اکثر کسانی که به او پیوستند هواداران زید علیه السلام بودند. (723)

قیام محمد تا اندازه ای به ثمر رسید او بر بلاد عراق فاتح شد و ارتش ماءمون را در هم شکست. (724) و دامنه فتوحات او تا حجاز کشانده شد، و

حسین بن حسن بن جعفر بن علی معروف به (افطس) در مدینه مردم را به بیعت و پیوستن به او دعوت نمود و مردم به او دست یاری دادند. (725)

اساس و ریشه قیام ابن طباطبا، همان تشکیل حکومت عدل اسلامی و اجرای قوانین اسلام و انتقام خون شهیدان بود. (726)

نهضت ابوالسرایا

نام ابوالسرایا (سری بن منصور) است وی یکی از شیعیان غیور و با شهامت و مبارز بود که حاضر نشد ننگ بیعت حکومت غاصب عباسیان را تحمل کند او مدتها متواری و بطور پنهانی زندگی می کرد و منتظر فرصت بود تا با جمعی که اطراف او هستند در وقت مناسبی قیام کنند او نسبت به اهل بیت پیامبر اخلاص فراوانی داشت و درباره اش گفته اند: «کان علوی الرأی ذامذهب فی التشیع» او هم عقیده علویون در مسأله خلافت بود، دارای مذهب تشیع بود، این مرد دلیر با لشکر خود به محمد بن ابراهیم بن اسماعیل بن طباطبا پیوست.

و بطور خلاصه جریان پیوستن او را به محمد بن ابراهیم می نگاریم. (727)

مردی از اهالی جزیره (728) به نام نصر بن شیث که از سران قبیله خویش بود و به تشیع اظهار عقیده می کرد «و کان متشیعا حسن المذهب» او مردی شیعی و خوش عقیده بود، او در سفر حج خود به مدینه آمد و از بقایای اهل بیت جو یا شد مردم یکی یکی از بازماندگان خاندان پیامبر را برای او شمردند و مخصوصا محمد بن ابراهیم (729) را نام بردند او را ستودند، این مرد به نزد محمد آمد و با لحنی آمیخته از تاءثر و حسرت و انتقاد آمیز گفت: تا کی زیر دست باشید و شیعیانت بیچاره و حقتان مغضوب باشد؟ چرا قیام نمی کنید و حقتان را از دشمنان نمی گیرید؟ محمد با لحنی آرام گفت: آخر کسی را نداریم و یاوران ما اندک اند.

او گفت : شما به جزیره بیاید من تمام عشیره و طائفه ام را همراه شما خواهم کرد.

و محمد از این ابراز پشتیبانی خشنود شد، و به جزیره رفت اما طایفه نصر بن شیث زیر بار نرفتند و به یاری او نرفتند، محمد خشمگین از جزیره به حجاز بازگشت.

ملاقات با ابوالسرایا

در بین راه به ابوالسرایا برخورد کرد و سرگذشت خود را با او گفت ابوالسرایا گفت من حاضرم با این غلامان و رفقایم به تو کمک کنم و قیام نمائیم وعده ما کوفه، محمد بن ابراهیم از این وعده دلشاد شد، و به کوفه آمد و شیعیان و انقلابیون را به دور خود جمع کرد و مردم زیادی با او بیعت کردند و منتظر ابوالسرایا با لشکر او شدند، و موقعی تصمیم محمد برای جنگ با غاصبین حکومت قطعی شد که در بین راه دیدند زنی دنبال شترهایی که خرما بارشان بود می دوید و گاهگاهی که دانه هایی که از خرما روی زمین می افتاد جمع می کرد و در عبایی که روی سرش بود می ریخت محمد جلو رفت و از آن پیرزن علت کارش را پرسید، وی جواب داد من زنی هستم که مرد و سرپرستی ندارم و چند دختر یتیم دارم که کاری از آنان ساخته نیست من این دانه های خرما را جمع می کنم و از این راه قوت شبانه روزی خود و دخترانم را فراهم می کنم، محمد سخت گریست و متاثر شد، آری او فرزند خاندان کرم و محبت است و او می داند که وجود این محرومان و تیره بختان اجتماع نتیجه بی انصافی و جنایت عمال حکومت است که اموال مردم را حیف و میل می کنند و فقط صرف منافع و عیاشیهای خود می نمایند او به آن پیرزن خسته دل گفت : به خدا سوگند، من به خاطر تو و امثال تو قیام می کنم و تا آخرین قطره خونم در

راه شما محرومان و مظلومان می جنگم ابوالسرایا به وعده خویش وفا کرد و برای یاری محمد حرکت کرد نصر بن مزاحم از مردی روایت کرد که گفت: من کنار قبر حسین علیه السلام بودم و شب سردی بود و باد و باران می آمد دیدم دو اسب سوار آمدند نزدیک قبر شدند و سلام کردند و زیارت مفصلی خواندند و ایباتی را زمزمه کردند و با من کلماتی را رد و بدل نمودند و گفتند:

ای پیرمرد، تو در نزد خدا به خاطر زیارت قبر حسین علیه السلام اجر بزرگی داری آنگاه گفت: جمعیت زیادی از شیعیان دور او جمع شدند و او خطبه ای خواند و گفت: مردم، شما که حسین علیه السلام را یاری نکردید حالا به بازماندگان او کمک کنید او با خون خود قیام می کند و به خاطر حفظ میراث محمد صلی الله علیه و آله و اقامه دین خروج می کند و هم اکنون من، به طرف کوفه می روم « للقیام بامر الله، و الذب عن دینه و النصر لاهل بیته، فمن کان له نیه فی ذلک فلیلحق بی » به خاطر قیام به امر خدا و دفاع از دینش و یاری اهل بیت او، پس هر کس در این کار هم عقیده من است به من پیوندد، سخنان گرم و پر شور ابوالسرایا، مردم را به جوش و خروش آورد و جمعیت زیادی به او پیوستند او با یاران خود به نزدیک کوفه آمد، و محمد بن ابراهیم با یارانش منتظر او بودند که از دور دو پرچم زرد و گوش اسبها و سرنیزه ها به چشم خورد صدای محمد به « الله اکبر » بلند شد، و ابوالسرایا و لشکر خود به محمد پیوستند و با هم وارد کوفه شدند و محمد خطبه ای خواند و مردم را به بیعت به (رضای آل محمد) و عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر و امر به معروف و نهی از منکر و روش کتاب خدا دعوت نمود، ازدحام عجیبی شد و جمعیت بی سابقه ای به محمد پیوستند و مراسم بیعت در محله ای از کوفه به نام (قصر الضرتین) صورت گرفت. (730)

خداوند بر ملائکه مباهات می کند

سعید بن خیشم بن معمر گوید: شنیدم زید بن علی علیه السلام می فرمود: «یبایع الناس رجل منا عند قصر الضرتین، سنة تسع و تسعین و مائة، فی عشر من جمادی الا ولی، یباهی الله به الملائكة» مردم در محله القصر الضرتین با مردی از ما بیعت می کنند و این در سال 199 دهم جمادی الا ولی خواهد بود، خداوند به او بر ملائکه اش مباهات می کند. (731)

جابر جعفی از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود:

« یخطب علی اعداکم یا اهل الکوفة سنة تسع و تسعین و مائة فی جمادی الا ولی رجل منا اهل البیت، یباهی الله به الملائكة». « بر منبر شما ای مردم کوفه در سال صد و نود و نه در ماه جمادی الا ولی مردی از ما خاندان پیامبر خطبه می خواند، خداوند به او بر ملائکه اش مباهات کند. (732)

شرکت علویون در نهضت ابوالسرایا

قیام محمد بن ابراهیم و سپس محمد بن محمد بن زید علیه السلام به فرماندهی ارزنده ابوالسرایا ضربات سختی را به دشمن وارد ساخت.

و مردم توجه و گرایش عجیبی نسبت به این قیام پیدا کردند به طوری که می گویند تعداد بیعت کنندگان در نهضت ابوالسرایا به دو بیست هزار نفر رسید.

و در این قیام وجود بزرگان حجاز و عراق از فقهاء و شعراء و سران قبائل شرکت داشتند و علویون فرزندان ابوطالب علیه السلام نقش فعالی در این نبرد داشتند.

غیر از محمد بن ابراهیم و محمد بن زید که پیشوای نهضت بودند از علویون این افراد نیز در آن شرکت داشتند.

1 - حسن بن حسن بن زید بن علی علیه السلام.

او در روز قنطره کوفه در جنگ کشته شد، او از دلیران نهضت ابوالسرایا بود.

(733)

- 2 - حسن بن اسحاق بن علی بن الحسین علیه السلام و بعضی گفته حسن بن اسحاق بن حسین بن زید بن علی علیه السلام و بعضی زید بن حسین، یاد کرده اند. او در واقعه (سوس) همراه ابوالسرایا می جنگید و در آنجا کشته شد. ⁽⁷³⁴⁾
- 3 - محمد بن حسین بن حسن بن علی بن الحسین علیه السلام، او در جنگ یمن در کنار ابوالسرایا کشته شد. ⁽⁷³⁵⁾
- 4 - علی بن عبدالله بن محمد بن عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب علیه السلام او نیز در جنگ یمن به شهادت رسید. ⁽⁷³⁶⁾
- اینها افرادی برجسته از خاندان پیامبر بودند که در جنگهای آزادی خواهانه و عدالت طلبانه ابوالسرایا به شهادت رسیدند.

نهیض ابوالسرایا

بعد از درگذشت محمد طباطبا مردم به نوه زید، محمد بن زید بن علی علیه السلام بیعت کردند. ⁽⁷³⁷⁾ این خود شاهد سخن ما است که این جنبشها همه پیامدها و نتایج و آثار و قیام زید علیه السلام بوده است.

فرماندهی این قیام به عهده ابوالسرایا بود و این رجل سلحشور که قبلا از جمله دعوات و رسولان ابن طباطبا بود این جنبش که بر ضد دستگاه مأمون عباسی صورت گرفت قوای زیدیه نقش فعالی داشتند. ⁽⁷³⁸⁾ و «زید النار» فرزند امام هفتم، نیز از افراد دلیر این قیام بود و او خانه های بنی عباس را به آتش کشید و به همین جهت او را «(زید النار)» لقب دادند.

دامنه نهیض ابوالسرایا، بسیار توسعه یافت بطوری که آنان موفق شدند به نام نهیض سکه بزنند و روی سکه ها این آیه منقوش بود: «ان الله يحب الذین یقاتلون فی سبیلہ صفا کاءنهم بنیان مرصوص» ⁽⁷³⁹⁾ همانا خداوند دوست می

دارد آن کسانی را که در راه او نبرد کنند و به طور صف زده و منظم و همانند بنائی استوار باشند. (740)

این قیام با کشته شدن ابوالسرایا فرمانده سلحشور جنبش از هم پاشید و این واقعه در سال 199 ه ق به وقوع پیوست. (741)

این نهضت نیز فتوحات فراوانی داشت و انقلابیون ابوالسرایا تا مدت زیادی بر اوضاع مسلط شدند، (برای شرح بیشتر به «مقاتل الطالبیین» مراجعه فرمائید.

تشکیل حکومت زیدی در یمن

قیام ابن طباطبا، به ثمر رسید و بازماندگان علوی موفق شدند در یمن حکومت زیدیه تشکیل دادند و رسماً زمام امور را در آن نواحی به دست بگیرند.

علت پیدایش حکومت زیدی در یمن این بود که بعد از درگذشت ابن طباطبا، برادرش قاسم معروف به (رس) به سوی بلاد هند گریخت و در آنجا به ارشاد مردم پرداخت و مردم را به رضای آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دعوت می نمود او در سال 245 ه ق در هند درگذشت. (742)

(رس) فرزند رشیدی به نام حسین داشت، حسین از هند به یمن آمد، (743) و روی مقامی که در زهد و تقوا و نسب داشت مردم را به خود جلب نمود و در آنجا موفق شد حکومتی بر اساس عقاید زیدیه تشکیل دهد مردم در سال 288 ه ق با وی بیعت کردند. (744) و در عصر حاضر تا چند سال پیش پیشوایان حکومت زیدیه یمن از اولاد همین حسین بن قاسم (رس) بودند. (745)

قیام در طالقان

همان طور که قبلاً اشاره شد، نهضت مقدس زید عَلَيْهِ السَّلَام ابعاد وسیعی در کشور پهناور اسلامی آن روز داشت و آثار و نتایج آن در مراکز حساس به وقوع

پیوست، از جمله دعوت به تشکیل حکومت عدل اسلامی از طرف محمد بن قاسم بن عمر بن علی بن الحسین علیه السلام بود که در طالقان ظهور کرد این دعوت در سال 219 به وقوع پیوست و این رجل علوی مردم را به (رضای آل محمد) می خواند ⁽⁷⁴⁶⁾ که در واقع این دعوت، تعقیب هدف زید علیه السلام و روی اصول و مبانی حضرتش بود، زیدیه نسبت به محمد بن قاسم احترام خاصی قائل هستند و او را امام و مهدی خویش می خوانند. ⁽⁷⁴⁷⁾

اما این حرکت از ناحیه عمال حکومت معتصم خلیفه عباسی سرکوب شد، و رهبر آن محمد بن قاسم به زندان افتاد. ⁽⁷⁴⁸⁾

قیام یحیی بن عمر در کوفه

مشعل جاودانی که زید علیه السلام به دست پویندگان راه حق و علویون شیعیان داده بود خاموش شدنی نبود و اگر در نقطه ای از بلاد اسلامی خاموش می شد بلافاصله در نقطه ای دیگر زبانه می کشید و لرزه بر اندام جنایتکاران می افکند. باز کوفه شاهد قیام مردی از دودمان آل محمد به نام یحیی بن عمر علیه السلام بود. ⁽⁷⁴⁹⁾ قیام یحیی بن عمر در سال 250 ه ق به وقوع پیوست و یحیی موفق شد در کوفه جمعیت زیادی از شیعیان را متوجه خویش سازد و قوایی عظیم تشکیل دهد. ⁽⁷⁵⁰⁾

گروه زیدیه در این قیام با یحیی همکاری کردند و در نهضت او نقش فعالی داشتند. ⁽⁷⁵¹⁾

یحیی به تشکیل و تحکیم موضع خویش پرداخت و اموال و مرکب ها و سلاح های زیادی را برای مقاتله با دولت عباسی فراهم آورد. ⁽⁷⁵²⁾

شعار یحیی در قیام (عدل اسلامی) بود و درباره او گفته اند: «(انه خرج غضبالله)،» همانا خروج او برای خشمگین شدن در راه خدا بود. ⁽⁷⁵³⁾

اما این نهضت هم دیری نپائید که از طرف عمال بنی عباس سرکوب شد، و یحیی این شخصیت عزیز به شهادت رسید. ⁽⁷⁵⁴⁾

مسعودی گوید: موقعی که سر مقدس یحیی را به بغداد پایتخت حکومت عباسی بردند آن را در بلندی آویزان کردند، «ضج الناس من ذلك» مردم از دیدن این صحنه منقلب شدند، «انما كان في نفوسهم من المحبة له لانه استفتح اموره بالكف عن الدماء، و التورع عن اخذ شيء من اموال الناس، و اظهر للعدل و الانصاف» ⁽⁷⁵⁵⁾ بخاطر آنکه مردم او را دوست می داشتند، چون او قیامش را با حفظ خون مردم و خودداری از اخاذی و پول گرفتن از آنان شروع نمود و او عدالت و انصاف را اظهار کرد.

مخصوصا مردم بغداد علاقه و محبت زیادی نسبت به وی اظهار می کردند ⁽⁷⁵⁶⁾ می گویند: علی بن داود بن هیثم در مجلسی که محمد بن عبدالله طاهر (متوفای 253 ه ق) آراسته بود حاضر بود او از قتل یحیی خشنود بود. علی بن داود به او گفت: ای امیر تو از کشته شدن مردی خوشحال شده ای که اگر پیامبر خدا ﷺ زنده بود برای او سوگواری می کرد ⁽⁷⁵⁷⁾ و موقعی که سر یحیی را به دستور خلیفه عباسی (مستعین) به سامراء بودند و در (باب عامه) نصب کردند، مردم زیادی دور آن را گرفتند و به سوگواری و عزا پرداختند، و رژیم عباسی از ترس و اجتماع مردم جرات نکرد که سر یحیی را در (باب جسر) بغداد نصب کند چون مردم قصد داشتند سر را از عمال حکومت بگیرند.

قیام صاحب زنج

قیام (صاحب زنج) بخاطر آنکه اکثر اطرافیان او بردگان زنگبار بودند به صاحب زنج معروف شد.

درباره او در تاریخ مطالب زیاد و تهمت های ناروایی آمده است ⁽⁷⁵⁸⁾ بعضی او را منسوب به نهضت زیدیه می دانند و می گویند، مقصود (صاحب زنج) علی بن محمد نوه عیسی بن زید علیه السلام بود. و او گاهی خودش را از فرزندان حسین و گاهی محمد و حتی یحیی معرفی می کرد و نسب واقعی او معلوم نیست. (و حال آنکه یحیی بلاعقب بود) گرچه نسبت دیگری از او نقل شده است در هر صورت، بر فرض اینکه قیام این مرد روی عدالت هم نبوده باشد، اما او از زمینه مساعد مجاهدات زیدیه به نفع خویش استفاده کرده و ضربات سختی بر پیکر حکومت عباسیان و عمال آنان وارد ساخت.

تشکیل حکومت علوی در طبرستان

در سال 250 ه ق در زمان حکومت مستعین عباسی، طبرستان ایران (مازندران فعلی) شاهد نبرد سهمگین قوای خلیفه سفاک عباسی و شیعیان بود این نهضت به رهبری حسن بن زید ⁽⁷⁵⁹⁾ پایه ریزی شد و این رجل دلیر علوی موفق شد بر طبرستان فاتح شود و در آنجا حکومتی بر اساس عدل و انصاف و محبت و ولایت خاندان پیامبر اسلام تشکیل دهد، و دامنه این فتوحات و پیروزی تا اراضی جرجان (گرگان) توسعه یافت، البته بعد از جنگ و درگیری شدیدی که بین قوای شیعه و عامل خلیفه به نام محمد بن طاهر فرمانروای خراسان به وقوع پیوست حسن بن زید بعد از 20 سال حکومت در سنه 270 ه ق در طبرستان درگذشت، ⁽⁷⁶⁰⁾ و برادرش محمد بن زید زمام امر را به دست گرفت.

محمد با رافع بن هرثمه والی بلاد دیلم (گیلان فعلی) برخورد شدیدی داشت اما قوای وی پیروز شد، و به خاطر بسط عدالت و اجرای احکام اسلام فاتحانه وارد دیلم شد، و بیعت رافع تمام شد. ⁽⁷⁶¹⁾

محمد در سال 277 ه ق بر دیلم مسلط شد، و در سال 287 یعنی ده سال بعد به منظور تصرف خراسان و ایجاد حکومت علوی در آنجا دست بکار شد و به سوی آنجا حرکت نمود، در آنجا با قوای امیر اسماعیل سامانی (متوفای سنه 295 ه ق) برخورد کرد، اما نیروی محمد با شکست روبرو شد، و خود وی در اثر جراحات وارده در جنگ درگذشت. ⁽⁷⁶²⁾ بعد از شهادت محمد، نوه او مهدی ابومحمد حسن بن زید، در بلاد دیلم خطبه خواند ⁽⁷⁶³⁾ و مردم را به راه محمد و تعقیب هدف وی دعوت نمود. و بعد از او باز طبرستان شاهد حکومتی عادلانه بر مبنای حکومت اسلامی بود.

حکومت طبرستان

رهبری حکومت حقه طبرستان به عهده مردی نمونه و لایق از دودمان آل محمد صلی الله علیه و آله به نام حسن بن علی معروف به (اطروش) بود. اطروش از علماء و فقهای بزرگ شیعه و از فرزندان امام علی علیه السلام است او در طبرستان اصول تشیع را بنا به آنچه زید بن علی علیه السلام قائل بود ⁽⁷⁶⁴⁾ تشیع واقعی ترویج نمود و مردم طبرستان دین مجوسی داشتند، و جمعیت انبوهی از ساکنان آن منطقه با دست با کفایت این شخصیت بزرگ علوی اصول تشیع را پذیرفتند.

اطروش از بزرگان امامیه است اگر چه زیدیه او را هم مذهب خود می دانند اما او قائل به امامت ائمه اثنی عشر بود و جد امی علمین سید مرتضی و سید رضی است که ما در فصل (مؤلفات زیدیه) در همین کتاب به نام و تالیفات این مرد بزرگ اشاره کرده ایم.

اطروش کتابها و مؤلفات زیادی در اصول اعتقادات و احکام شیعه دارد. اطروش در سال 301 ه ق بر مناطق وسیع طبرستان و دیلم استیلا یافت ⁽⁷⁶⁵⁾ و با

فرمانروای ری برخوردارهای مسلحانه شدیدی داشت که بالاخره بر او فائق آمد و نفوذ وی در منطقه ری گسترش یافت. (766)

درباره وضع حکومت او تاریخ به عدالت و انصاف قضاوت کرده می گوید: «و قد ساس الاطروش الناس بسيرة الصالحة» اطروش با روش صالحه ای بر مردم حکومت می کرد، و باز گفته اند: «فلم ير الناس اعدل منه، و لا احسن من سيرته، و اقامته للحق»، (767) مردم حاکمی را دادگتر از او ندیدند و کسی را در روش و اقامه حق از او نیکوتر نیافتند.

اطروش مردی فقیه و دانشمند بود «و كان له علم وافر في الراء و النحل» (768) او علم فراوانی در آراء و عقاید داشت. علامه کبیر امینی شرح حال اولین شهید فضیلت را در کتاب ارزنده اش «(شهداء الفضيلة)» به نام اطروش شروع کرده است.

وفات وی را به سال 304 ه ق یاد کرده اند و بعد از او حسن بن قاسم، ملقب به (داعی) رهبری مردم را عهده گرفت و آنان را به سیره و روش اطروش اداره نمود، اما متأسفانه با شهادت داعی در سال 316 ه ق، دولت علوی در طبرستان منقرض شد. (769)

قوای زیدی و شیعیان مشعل جاویدان نهضت را همیشه به دست داشتند، و برای اجرای حق و عدالت جانفشانی کردند و موفق شدند در بلاد مختلف اسلامی از یمن و حجاز تا مصر و لیبی و الجزائر و مغرب و ایران و هند امیران و حکمرانان و ائمه مردم باشند. (770) اینها مدارکی از ادامه نهضت و تعقیب هدف مقدس زید بود و این حوادث مهم تاریخی که در سرنوشت امت اسلام اثر بسزایی داشت نبود مگر در اثر نهضت زید بن علی (علیهما السلام) و تاءثیر افکار تابناک او بر دل‌های شیعیان و آزادیخواهان مسلمان، و بالاخره هیچگاه

ندای آزادی بخش و دلنشین زید که می فرمود: «لم یکره قط قوم حر السیوف الا و قد ذلوا»⁽⁷⁷¹⁾ در گوشها خاموش نمی شود.

«یکی از خدمات شایان و مهم اطروش آشنا کردن مردم گیلان و مازندران و قزوین و ری به اصول تشیع بود. و طائفه مقتدر دیلمیان در شمال ایران به دست با کفایت این عالم بزرگ شیعه شدند. و نتیجه این تربیت، ظهور سلاطین آل بویه بود که اواخر حکومت عباسیان قدرت را به دست گرفتند و عراق و ایران و بسیاری از بلاد اسلامی را با اصول و معارف و شعائر شیعه آشنا ساختند».⁽⁷⁷²⁾

زید علیه السلام مدعی امامت نبود

در اینجا مناسب است نظرات علما و بزرگان را در این باره نقل کنیم :

1 - شیخ مفید (ره) در ارشاد می گوید: بسیاری از شیعیان به امامت زید علیه السلام معتقدند و علت پیدایش این عقیده این شد که : زید در موقع قیام می گفت من شما را به (رضای آل محمد) دعوت می کنم، مردم خیال می کردند مقصود از رضای آل محمد خود او است و حال آنکه زید این اراده را نداشت چون او به مقام و مرتبه و امامت برادر و برادر زاده اش امام باقر و امام صادق اعتراف و اقرار داشت.⁽⁷⁷³⁾

2 - علامه مجلسی می گوید: «و کان قائلاً بامامة الباقر و الصادق (علیهما السلام)» او به امامت امام باقر و امام صادق علیهما السلام معتقد بود.⁽⁷⁷⁴⁾

3 - مامقانی می فرماید: عقیده عده ای نسبت به امامت زید علیه السلام به فریب شیطان است، با وجودی که خود زید این عقیده را نفی می کرد، و قائل به امامت فرزند برادرش امام صادق علیه السلام بود.⁽⁷⁷⁵⁾

4 - صاحب «ریاض الجنة» می گوید: زید بن علی علیه السلام همیشه در آن فکر بود که انتقام خون جدش حسین علیه السلام و شهیدان کربلا را از دشمن بگیرد و

به همین منظور قیام کرد، اما گروهی پنداشتند وی دعوی امامت برای خودش دارد و این گمان خطا و بیهوده است چون او مقام و مرتبه برادر خویش و برادرزاده اش را می دانست و موقع وصیت پدرش که امام صادق را جانشین قرار داد حاضر بود و یقین داشت که امامت با برادرش می باشد، و بعد از او به امام صادق علیه السلام است.

5 - سید جلیل علتی بن عبدالحمید نیلی نجفی در «(انوار المضيئه)» می گوید:

جمعی از کم رشدان و کوتاه فکران خیال کردند، قیام زید بن علی بن الحسین به خاطر آن بود که خود دعوی امامت داشت، این افتراء و کذب و بهتان بزرگی است نسبت به ساحت مقدس جناب زید علیه السلام و او هرگز چنین ادعایی نداشت... او مردم را به رضای آل محمد دعوت کرد و قیامش مسلحانه بود مردم زیادی از کوتاه نظران و جهال کوفه گمان کردند وی مدعی امامت برای خویش است، و حال آنکه زید علیه السلام چنین عقیده ای نداشت، او می دانست که امام، برادرش امام باقر علیه السلام و برادرزاده اش امام صادق علیه السلام است بخاطر نص وصیت که خود به آن علم داشت... تا آنجا که می گوید:

و گروه زیدیه پیروان این عقیده غلط در عالم منتشر شدند و بر گمراهی خود ماندند، بسیاری از آنان در سرزمین یمن و مکه و عده ای در گیلان و جاهای دیگر زندگی می کنند، اینان نه تکیه گاه محکمی از نظر اسلام دارند و نه سندی که به آن چنگ بزنند، آنان چون چهار پایان بلکه گمراه ترند.

6 - در «کفایة الاثر»⁽⁷⁷⁶⁾ است که: اگر کسی بگوید: به اینکه زید بن علی روایات و نصوص وارده را در حق ائمه معصوم شنیده بود و معتقد به آن بود چرا با شمشیر قیام کرد؟ و دعوی امامت برای خویش داشت؟ و با امام صادق

اظهار مخالفت نمود؟ و حال آنکه می دانست امام صادق دارای مقام ارجمند و محلی شریف و جایگاهی رفیع است، و صلاح امت را می داند و نزد خاص و عام به علم و دانش و زهد مشهور است.

می گوئیم: این سخن را جز انسان معاند و ستیزه جو نمی گوید، حاشا که زید علیه السلام چنین پنداری داشت.

باز مرحوم خزاز قمی در مقام دفاع چنین ادامه می دهد:

پس من به یاری خدا می گویم: قیام زید بن علی علیه السلام به خاطر امر به معروف و نهی از منکر بود نه بر سبیل مخالفت با برادرزاده اش، امام صادق علیه السلام، ولی اختلاف از ناحیه مردم شروع شد، چون موقعی زید قیام کرد ولی جعفر بن محمد علیه السلام قیام نکرد، عده ای خیال کردند، سکوت امام صادق علیه السلام در مقابل خروج زید مخالفت حضرت با وی است و چون با او همکاری نکرد، گفتند پس امام با راه او موافق نیست.

و حال آنکه این خود یک نوع سیاست و تاکتیک سیاسی و عاقلانه ای بود.

و موقعی چنین پیش آمد زیدیه (پیروان زید) گمان کردند امام کسی است که حتما باید با سلاح قیام کنند نه آنکه در خانه اش بنشیند و پرده را بیفکند و در خانه را بر خود ببندد.

این دو جهت (قیام زید و سکوت امام) سبب اختلاف بین مردم شد.

اما بین امام صادق علیه السلام و زید علیه السلام هیچگونه اختلافی نبود و دلیل بر صحت قول امام این است که، خود زید علیه السلام می فرمود: هر کس طرفدار علم است به نزد برادرزاده ام امام صادق علیه السلام برود و هر کس طرفدار شمشیر، به نزد من بیاید، و اگر او برای خودش ادعای امامت داشت علم که خود عالیتترین کمال

است از خود نفی نمی کرد، چون معلوم است امام باید از دیگران اعلم و برتر باشد.

7 - علامه شهید قاضی نورالله شوشتری: صاحب کتاب معروف «(احقاق الحق)» می فرماید: تحقیق این است که زید بن علی علیه السلام مدعی امامت نبود و او معتقد بود که مستحق امامت و خلافت، در زمان او برادرزاده اش امام صادق علیه السلام می باشد ⁽⁷⁷⁷⁾ ما قسمتی دیگر از فرمایش ایشان را در فصل (دعوت زید عمومی بود) نگاشته ایم.

امام هشتم علیه السلام از زید دفاع می کند

امام هشتم برادری داشت به نام زید او شهادت و شجاعتی فوق العاده داشت، او به کمک (ابوالسرایا) قیام کرد و رسماً علیه حکومت بنی العباس وارد مبارزه شد، و خانه آنان را به آتش کشید، به این جهت به «(زیدالنار)» معروف گشت. ⁽⁷⁷⁸⁾

عمال مأمون او را دستگیر کردند و به نزد مأمون به پایتختش بردند اگر وساطت امام نبود شاید به مرگ محکوم می شد، اما مأمون به خاطر امام او را بخشید.

مأمون روزی به همین مناسبت با حالتی خشمگین به امام هشتم عرض کرد، پسر عم، این زید هم مانند همان زید بن علی است او هم مرد آشوب گری بود و قیام کرد و کشته شد، تا مأمون این جمله را خدمت امام عرض کرد، امام منقلب شد، و با سخنان مهیج و مستدل از مقام والای حضرت زید بن علی علیه السلام دفاع کرد. فرمود:

مأمون این زید را «(زید النار)» با زید بن علی مقایسه نکن « فانه کان من علماء آل محمد غضب لله عزوجل فجاهد اعدائه حتی قتل فی سبيله» او از دانشمندان خاندان پیامبر بود برای خدا خشمگین شد و با دشمنان او جنگید و

در راه او به شهادت رسید، ای مأمون پدرم موسی بن جعفر علیه السلام می فرمود: خدا رحمت کند عمویم زید علیه السلام را اگر پیروز می گشت به وعده خویش عمل می کرد، (و حکومت را به امام صادق می سپرد) با پدرم (امام صادق) درباره قیامش مشورت کرد، پدرم در جواب فرمود: «یا عمی ان رضیت ان تکون المقتول المصلوب بالکناسة فشاءنک»، ای عمویم اگر دوست داری همان مقتول به دار آویخته کناسه (کوفه) باشی پس راه تو آن است.

آنگاه زید برخاست و رفت، امام صادق علیه السلام فرمود: «ویل لمن سمع واعیته فلم یجبه» وای بر آن کس که ندای او را بشنود و به کمک او نشتابد.

(خواننده عزیز از این اقوال و روایات غرض زید کاملاً از قیامش روشن می شود که او مدعی امامت نبود و از آخر حدیث مطلب آشکار است که امام رخصت جهاد و قیام می دهد، و اگر قیام و خلاف میل امام و خواسته خدا بود قطعاً امام در مقام مشورت او را نهی می کرد.

در ذیل حدیث امام صراحت عقیده خویش را نسبت به این نهضت اصیل با جمله (وای بر کسی که به نهضت او جواب مثبت ندهد و کمک نکند) بیان می کند، لذا جمعی از بزرگان شیعه چون مرحوم شهید در قواعد مامقانی در «تنقیح المقال»، و آیه الله خوئی در رجالش تصریح می کنند که قیام زید به اذن امام علیه السلام بود.

و ما در چند جای این کتاب این مطلب را روشن ساخته ایم و در فصل اقوال علمای اسلام درباره قیام زید و شخصیت وی در اواخر این کتاب مطلب کاملاً روشن می گردد.

(برگردیم به اصل مطلب): آنگاه مأمون به امام هشتم علیه السلام عرض کرد ای ابالحسن آیا زید مدعی امامت برای خویش نگشت، و بیرون از حق وی نبود؟

امام در پاسخ فرمود: زید، چیزی که حق خودش نبود مدعی آن نگشت، او از چنین ادعایی از خدا بیم داشت، او تقوایش بالاتر از این بود که چنین پندارد. ای مأمون این گواه خیالات و سخنان برای کسی خوب است ادعا کند که بر امامت وی نص و تصریح فرموده، آنگاه مردم را بدبین و گمراه گرداند و سپس امام جملات خود را با این جمله پایان داد: «و کان زید بن علی علیهما السلام و اللّٰه ممّن خوطب بهذه الایة : و جاهدوا فی اللّٰه حق جهاده هو اجتبیکم». (779) به خدا قسم زید از جمله کسانی است که مصداق این آیه شریفه قرار می گیرد: جهاد کنید در راه خدا، حق جهاد را که او شما برگزید. (780)

سخن سید علیخان

مرحوم سید علیخان حویزی در «(نکت البیان)» در بیان فضائل جناب زید جمله زیبایی دارد، او پس از بیان مطالبی می گوید: «و لم یکن معتقدا کمعتقد الذین یزعمون انهم تبعوا آثاره استضاء و انارة و استناروا مناره من فرق الزیدیه»، (781) او معتقد به اعتقاد کسانی که گمان کردند از وی پیروی می کنند و از نور وجودش استفاده می کنند از فرق زیدیه نبود.

زید به امامت ائمه معصومین علیهم السلام ایمان و اقرار داشت

1 - متوکل بن هارون، گفتگوی مفصلی با یحیی فرزند زید علیه السلام دارد که در قسم (راوی صحیفه سجادیه) در همین کتاب آورده ایم، اما جمله ای از سخنان مربوط به این فصل است که در اینجا می آوریم: موقعی یحیی حالات عبادت و زهد پدرش را شرح داد متوکل گوید: فرزند بیغمبر، امام باید چنین باشد، یحیی گفت: ای اباعبدالله، پدرم امام نبود، ولی وی از سادات بزرگوار و از زهاد و مجاهدین در راه خدا بود.

گفتم: آیا پدرت مدعی امامت بود؟ و احادیثی در رد مدعیان دروغین امامت از رسول خدا به ما رسیده است!

یحیی گفت: ساکت باش، پدرم زیرک تر و داناتر از آن بود که چیزی که حق وی نیست ادعا کند.

بلکه او می گفت: من شما را به (رضای (مرضی) آل محمد) دعوت می کنم و منظور وی از رضا پسر عمومیم امام صادق علیه السلام بود.

گفتم: پس در این زمان امام صادق فقیه و امام است؟

گفت: بلی در خاندان خود از همه داناتر و بالاتر است. ⁽⁷⁸²⁾

حجت زمان

2 - مرحوم مجلسی در «بحارالانوار» از امالی صدوق (ره) از عمرو بن خالد روایت کرده که گفت: زید بن علی بن الحسین می فرمود در هر زمانی مردی از ما از خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله حجت خداست بر مردم، و حجت زمان ما فرزند برادرم جعفر بن محمد الصادق علیه السلام است پیروان او هرگز گمراه نمی شوند و مخالف وی راه هدایت نیابد. ⁽⁷⁸³⁾

3 - محمد بن بکیر گوید: داخل شدم بر زید بن علی علیه السلام و صالح بن بشر نزد وی نشسته بود، من بر او سلام کردم، و او در آن هنگام خیال جنگ و قیام در سر داشت، عرض کردم: فرزند پیغمبر، از چیزی که از پدر بزرگوارت شنیده ای مرا حدیث کن، او در جواب من فرمود: پدرم از جدش از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث کرد که هر کس خداوند به او نعمت ببخشد پس سپاس و شکر او را به جای آورد و آن کس که رزق و روزیش دیر رسد از خدا طلب آمرزش کند و آن کس که اندوهگین گردد بگوید: «لا حول و لا قوة الا بالله» نیست نیرو و

قدرتی مگر به دست خدا، تا به اینجا می رسد که... محمد بن بکیر می گوید
عرض کردم: فرزند پیغمبر از این بیشتر برایم بگو، حضرت مطالبی بیان کرد.
آنگاه فرمود: ای فرزند بکیر به وسیله ما خدا شناخته شد و به وسیله ما
عبادت می شود ما طریق به سوی خدائیم از ماست محمد مصطفی ﷺ و از
ماست علی مرتضی ﷺ و از ماست مهدی ﷺ این امت و قیام کننده آنان. (784)

مهدی ﷺ قیام می کند

ابن بکیر گفت: یا بن رسول الله، آیا پیامبر خدا با شما عهدی مقرر و
مشخص فرموده که در چه وقت قائم شما قیام می کند.

فرمود: ای پسر بکیر، «انک لم تلحقه و ان هذا الامر یکون بعد ستة من
الاصیاء بعد هذا ثم يجعل الله خروجه قائمنا فیما لها قسطا و عدلا کما ملئت
جورا و ظلما» تو هم عصر با وی نیستی، او بعد از امامت شش تن از جانشینان
(از امام صادق تا امام یازدهم) این امر (امامت) را (رسم و ظاهرا) به دست
خواهد گرفت آنگاه وی خروج می کند و زمین را پر از جور و ستم شده باشد.

عرض کردم: فرزند پیغمبر آیا تو صاحب این امر (امامت) نیستی؟؟

فرمود: نه، من از عترت و خاندان پیامبرم.

بعد از این سخنان، من برخاستم و رفتم ولی زود برگشتم و گفتم: آنچه
فرمودی از روی علم و بینش و اجتهاد خودت بود یا از پیغمبر خدا
ﷺ به تو رسیده است؟! حضرت در پاسخ من این آیه را تلاوت فرمود:

«لو كنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر» (785) اگر من غیب می دانستم

خوبی ها را بیشتر نزد خود جمع می کردم. ولی عهد و پیمانی است که رسول
خدا ﷺ به ما بسته است آنگاه اشعاری را خواند. (786) (787)

ائمه دوازده نفرند

4 - یحیی فرزند برومند حضرت زید می گوید: از پدرم تعداد ائمه معصومین را سؤال کردم.

فرمود: «الائمة اثنی عشر، اربعة من الماضین و ثمانية من الباقین» امامان دوازده نفرند، چهار نفر از گذشتگانند (تا امام چهارم) و هشت نفر باقی اند و عصر آنان در پیش است.

یحیی می گوید: عرض کردم پدر، اسامی آنان را بفرمائید.

فرمود: اما گذشتگان، علی بن ابی طالب و حسن و حسین و علی بن الحسین (علیه السلام)، و اما بازماندگان و آیندگان برادرم، باقر (علیه السلام) و بعد از او جعفر صادق (علیه السلام) و سپس موسی فرزندش آنگاه علی فرزند وی و بعد از وی محمد فرزند وی و بعد از او علی، سپس حسن و آخری آنان مهدی.

گفتم: ای پدر «الست منهم؟» آیا تو از آنها نیستی (یعنی امام نیستی)؟؟

فرمود: نه، لیکن من از عترتم.

گفتم: پس نام آنها را از کجا دانستی؟

فرمود: عهدی بود از رسول خدا که به ما رسیده است. (788)

علاوه بر این جناب زید (علیه السلام) در ضمن اشعاری، اعتراف خود را به امامت

امام باقر و امام صادق (علیه السلام) آشکار کرده است. (789)

5 - محمد بن مسلم - یکی از چهره های درخشان علم و فقه در اسلام

است او یکی از میرزترین و شایسته ترین شاگردان مکتب امام صادق (علیه السلام)

است، می گوید: خدمت زید (علیه السلام) رسیدم و به او عرض کردم، جمعی از مردم

گمان می کنند شما امامید؟

زید فرمود: این طور نیست من امام نیستم، بلکه از عترت رسول خدایم گفتم: پس صاحب خلافت و امام کیست فرمود: هفت تن از خلفاء، آنگاه محمد بن مسلم می گوید: بعدا خدمت امام باقر علیه السلام رسیدم و مذاکرات خود را با زید برای حضرتش بازگو کردم، امام فرمود: برادرم زید درست گفته است بعدا عصر هفت نفر از امامان و اوصیاء و مهدی (آل محمد) خواهد رسید.

ناگهان در این بین، اشک بر چشمان مبارک امام حلقه زد و با زبانی حزن آمیز فرمود: ای پسر مسلم گویا می بینم بدن زید را در کناسه بالای دار زده اند (تا آخر روایت). (790)

6 - ابو خالد واسطی، روایت کرده، که: جناب زید از پدرش از امام حسین علیه السلام از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل کرد، که: رسول خدا به امام حسین فرمود: ای حسین تو و نه نفر از فرزندان معصوم تو امامند، نه می آنها مهدی می باشد، خوشا به حال کسی که با آنان دشمن باشد.

آن دو را لعنت می کنم

عبدالله بن علاء می گوید: به زید بن علی علیه السلام گفتم: درباره آن دو چه می گویی؟

فرمود: آن دو را لعنت می کنم.

گفتم: امام و صاحب امر تو هستی؟

فرمود: نه من از عترت طاهره می باشم.

گفتم: پس ما را به سوی چه کسی امر می کنی (و امام ما کیست؟)

فرمود: «علیک بصاحب الشعر و اشار الی الصادق جعفر بن محمد

علیه السلام» (791) بر تو باد آن لباس موئی یا صاحب محاسن و اشاره کرد به امام

صادق علیه السلام.

7 - عمار ساباطی - یکی از شخصیت‌های برجسته و علاقمند به خاندان رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می گوید: روزی مردی از سلیمان بن خالد که خود از طرفداران زید عَلَيْهِ السَّلَام و از شاگردان امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام بود که به کمک زید همراه وی خروج کرد، پرسید: درباره امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام و زید عَلَيْهِ السَّلَام چه می گویی؟ کدام بهترند؟ و در این هنگام زید عَلَيْهِ السَّلَام هم در گوشه ای ایستاده بود.

سلیمان گفت: به خدا سوگند یک روز امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام بهتر است از تمام روزهای دنیا نسبت به زید.

بعد راوی گوید: سلیمان مرکب خود را به حرکت درآورد و نزد زید رفت و سرگذشت را برای او شرح داد، و من هم به طرف آنان رفتم، شنیدم زید گفت: جعفر عَلَيْهِ السَّلَام در حلال و حرام امام است. ⁽⁷⁹²⁾

خواننده عزیز، اینها احادیث و روایاتی بود که دلالت داشت زید مدعی امامت نبود، و هیچگاه به فکر این مطلب نیفتاد و حتی شائبه آن در ذهنش نبوده است، آیا با درک مقام علمی و تقوایی زید و اینکه او در میان فرزندان امام سجاد عَلَيْهِ السَّلَام بعد از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام از همه بالاتر و برتر باشد از جهت علم و بینش و تقوا و درستکاری چگونه ممکن است چنین شخصیتی این فکر بسر داشته که دعوی امامت برای خویش کند.

بلکه اختلاف و این تهمت از ناحیه مردم و بعضی از پیروان او بوجود آمده.

علت چه بود؟

با آنکه مکرر از زید در مسأله امامت سؤال می شد و مردم کم و بیش فضائل و مناقب زید را شنیده و می دانستند، این شبهه برای بعضی که تحت تأثیر شخصیت فوق العاده حضرت زید بوده اند پیش می آمده که با این

کمالات پس او امام است، لذا مرتب در این باب از او سؤال می شده و حضرتش خود را از این نسبت تبرئه کرده است.

و از آن طرف عللی برای ایجاد این شبهه در اذهان بعضی از مردم بود.

1 - اینکه زید علیه السلام با در نظر گرفتن موقعیت حساس امام صادق علیه السلام و ماءموریت به تقیه برای حفظ جان حضرت، ناچار من باب تقیه ممکن است گاهی می گفته : من شما را به خود دعوت می کنم.

2 - دستگاه خلافت بنی امیه حساسیت خاصی نسبت به ائمه حق داشته و خلفای هم عصر زید بسیار مراقب امام باقر و فرزند او امام صادق علیه السلام بودند و به طوری که بارها آنها را احضار و تحت نظر داشتند لذا، برای اینکه مردم از برکت وجود و علوم سرشار این دو امام محروم نگردند و در ضمن آنان به رسالت آسمانی و وظیفه روشنگری خود و کمک سری به مجاهدین و رزمندگان ادامه دهند لازم بود، موقعیت آنان و فعالیت سیاسی ایشان بسیار سری و با تاکتیک همراه باشد. لذا زید علیه السلام علنا در مقابل مردم آنها را به عنوان رهبر و پیشوای نهضت معرفی نمی کرد.

3 - شخصیت فوق العاده زید و قیام مسلحانه او و طرفداری شخصیت های ممتاز و علمای بزرگ اسلام آن عصر از وی سبب شد که این شبهه برای بعضی پیش بیاید.

4 - کنار کشیدن ظاهری امام صادق علیه السلام از صحنه نبرد و سخنان آمیخته با تقیه حضرت پیرامون زید که تنها جنبه تقیه داشت در بوجود آمدن این فکر (امامت زید) بی اثر نبود.

5 - افکار و سخنان زید که جنبه دو پهلوئی داشت و برای جمع کردن نیرو و ایجاد وحدت میان رزمندگان و پیروان خویش عنوان می شد که حتی جمعی از غیر شیعیان هم در کنار او بودند، موجب پیدایش این عقیده شد.

6 - ملاقات های سری و علنی با بعضی از شاگردان برجسته امام صادق چون (مؤ من طاق) و (زراه) و (محمد بن مسلم) و طرز مکالمه زید و بعد ملاقات آنان با امام صادق علیه السلام و بازگو کردن کلمات که با زید داشته در خدمت امام و احیانا افراد دیگر، و جواب تقیه آمیز و سربسته امام موجب پیدایش این شبهات در ذهن عده ای شد که زید مدعی امامت است و یا قیام او بدون اذن امام و رضای امام بود که ما در (فصل بررسی روایات) به تمام این گونه اخبار که مشعر به قدح و یا عدم رضایت امام نسبت به نهضت مقدس زید است، بررسی و پاسخ داده ایم.

خلاصه با بودن این همه روایات در مدح و عظمت زید که حد آن بیش از تواتر است، و این عللی که ذکر شد، شخصیت و مرام و هدف زید علیه السلام کاملا روشن می گردد.

گفتگوی مرد زیدی با شیخ مفید

مردی از زیدیه، به عنوان امتحان از شیخ مفید پرسید: به چه دلیل امامت زید را نفی می کنی ؟

شیخ مفید فرمود: تو درباره من گمان بیهوده ای برده ای، عقیده من را درباره زید، احدی از زیدیه انکار نمی کند و آن را می پذیرد.

مرد زیدی پرسید: عقیده ات چیست ؟

مفید فرمود: « اثبت فی امامته ما تثبت الزیدیه و انفی عنه ما من ذلک ما تنفیه»، آنچه را زیدیه درباره زید اثبات می کنند، من نیز اثبات می کنم، و آنچه را از او نفی می کنند من نیز نفی می کنم.

و می گویم: «کان اماما فی العلم و الزهد و الامر بالمعروف و النهی عن المنکر و انفی عنه الامامة الموجبة لصاحبها العصمة، و النص و المعجزة فهذا مالا یخالفنی احد». (793)

زید، امام در علم و زهد و امر به معروف و نهی از منکر بود، و امامتی را که موجب عصمت برای صاحب آن منصب باشد و در آن نص و اعجاز باشد درباره زید نفی می کنم، و این مطلبی است که احدی مرا مخالفت نمی کند. این کلام شیخ مفید بسیار صحیح و درست است، زیرا زیدیه در امام نص و اعجاز و عصمت را شرط نمی دانند که قبلا یادآور شدیم.

فصل چهاردهم: بررسی و رد روایات قدح و نکوهش

مقدمه بحث

ما در این فصل، روایاتی که مشعر به قدح و یا تصریح در نکوهش حضرت زید علیه السلام دارد بررسی می‌کنیم، و به یاری خدا و استمداد از روح مقدس حضرتش همه آنها را با ادله محکم و قانع‌کننده رد می‌کنیم، و برای روشن شدن بحث و مطلب ما عین روایات را با اسناد آن در پاورقی می‌آوریم علاوه بر نظر خود، با نقل جملات بعضی از علمای بزرگ شیعه، گفته خود را تاءیید می‌کنیم.

و این روایات را با ذکر ماءخذ و شماره دقیق صفحات کتبی که از آن نقل می‌کنیم، در این فصل می‌آوریم.

جالب اینکه: از علماء و دانشمندان طراز اول شیعه، از قدما تا معاصرین هیچکدام به این اخبار اعتناء نکرده‌اند، و همه از آن اعراض نموده‌اند. و علاوه بر این، اکثر این روایات و اخبار سندا ضعیف و قابل تمسک و استدلال نیست.

بله، تنها یک خبر صحیح از نظر سند، که آن را مؤمن طاق (احول) نقل کرده که در اصول کافی به چشم می‌خورد که در دلالت و مضمون آن خدشه وارد است، و بررسی و جواب همه آنها خواهد آمد.

و ما به نحو خلاصه می‌گوییم این اخبار مردود است به چند دلیل:

1 - اکثرا از نظر سند ضعیف‌اند.

2 - با وجود یک خبر صحیح، ولی همه معرض عنها می‌باشند و کسی به آن

عمل نکرده است.

- 3 - این اخبار، معارضند با اخبار و روایات کثیره ای که در مدح و منقبت حضرت زید علیه السلام رسیده و می توان ادعای تواتر معنوی کرد. (794)
- و اخبار نکوهش تاب مقاومت در مقابل اخبار مدح را ندارند.
- 4 - بر فرض ضعف اسناد جمیع اخبار مدح، عمل اصحاب و تمسک علمای بزرگ شیعه از قدما تا متاخرین و معاصرین، منجر به ضعف سند آن است.
- 5 - بر فرض درستی اخبار قدح، اکثر آنها حمل بر تقیه شده است.
- 6 - از همه مهمتر بنی امیه و سپس بنی عباس برای لکه دار کردن نهضت‌های اسلامی عصر خویش مخصوصاً قیام‌های علویون روایاتی جعلی و ساختگی به نام مشاهیر اصحاب ائمه درست می کردند و در میان مردم پخش می کردند، تا مبدا مسلمانان مخصوصاً شیعیان تحت تاءثیر این جنبشها قرار گیرند و راه آنان را پیش گیرند و از آن طرف خود را نیز در مقابل این قیام تبرئه می کردند.

خبر اول

روایتی است که کشی در شرح حال زراره، از محمد بن مسعود نقل می کند.

خبر (795) - زراره گفت: زید بن علی در محضر امام صادق علیه السلام رو به من کرد و گفت: جوان، اگر مردی از دودمان محمد صلی الله علیه و آله ترا به یاری خویش طلبد، چه جوابی خواهی داد؟ گفتم: اگر اطاعت او بر من واجب باشد، جواب مثبت می دهم، والا اگر امام مفترض الطاعه نباشد من مخیرم که جواب مثبت یا منفی به او بدهم، و موقعی زید از مجلس بیرون رفت امام صادق به من فرمود: به خدا قسم از جلو و پشت راه را بر او بستی، و راه فراری برایش نگذاشتی.

به هیچ وجه این حدیث معتبر نیست، و به هر دو سند و طریق مردود است.

چون که در سلسله سند افراد (مجهول) و ناشناس دیده می شوند. (796)

خبر دوم

و در رجال کشی در شرح حال ابی جعفر احوال (مؤ من طاق) از حمدویه. خبر (797) - که گفت به مومن طاق گفته شد، ماجرای مباحثه خود را با زید در محضر امام صادق علیه السلام تعریف کن، مؤ من گفت: روزی زید بن علی به من گفت: به من رسیده که تو معتقدی که: در آل محمد امامی واجب الطاعه هست؟ گفتم بله، این اعتقاد من است، و پدرت یکی از آنان است، او گفت: چطور (تو امامت را می دانی) اما پدرم با آن محبت زیادی که به من داشت به طوری که لقمه داغ را سرد می کرد و با دست خویش در دهانم می گذاشت و راضی نمی شد دهان من بسوزد، آیا با چنین محبتی چطور راضی می شد آتش جهنم مرا بسوزاند! و (مسأله امامت را از من پنهان دارد).

گفتم: او دوست نداشت این مسأله را به تو بگوید و (تو قبول نمی کردی) و کافر می شدی، و حتی در محشر هم از شفاعتش محروم می شدی، و مشیت حق درباره تو جاری می شد. مؤ من طاق گوید: موقعی سخن به اینجا کشید، امام به عنوان تاءبید گفتار من و پیروزم در بحث رو به من کرد و فرمود: خوب گیرش آوردی تمام راهها را به رویش بستى و هیچ مسیر فراری برایش باز نگذاشتی. و همین حدیث را کشی به طریق دیگر در ذیل (یاورقی) ملاحظه می فرمائید، با مختصر تغییری در شرح حال احوال آورده است.

این حدیث مردود است و روایت به طریق اول مرسله است و به درد نمی خورد، و به طریق دومش جدا ضعیف است چون علمای رجال (اسحاق) را تضعیف کرده اند و احمد و ابومالک هم مجهولند و کسی آنها را نمی شناسد پس حدیث از اعتبار ساقط است (798) (و دلالت آن نیز مخدوش است و با ضعف سند جای حجت و دلالت نیست).

خبر سوم

خبر (799) باز کشتی در رجالش از حنان بن سدیر نقل می کند که گفت : من نزد حسن بن حسن (حسین) بودم که ناگهان، سعید بن منصور که از رؤ سآی زیدیه بود وارد شد، او پرسید درباره نبیذ (شراب) چه می گویی ؟ چون زید در محضر ما می نوشید، حسن گفت : من تصدیق نمی کنم، که او شراب می نوشید. گفت بله می نوشید! حسن بن حسن گفت : اگر هم چنین کاری کرده او که نه پیغمبر بود و نه جانشین پیغمبر، او مردی از آل محمد بود، خطا داشت و صواب و معصوم نبود.

در این حدیث کافی است که بگوییم : اعتمادی به گفته سعید بن منصور نیست، چون او « فاسد المذهب » بود و هیچگونه توثیق و مدحی درباره او نرسیده است.

و مرحوم مامقانی خریث فن رجال در کتاب رجالش در مقام رد حدیث بر می آیند و رسماً آن را مردود می شمردند و می فرمایند: زید بن علی گرچه خودش ممدوح و منزه است، اما شکی نیست که فرقه زیدیه و پیروان او که قائل به امامت زدند فسقه و فاجرند، و امام صادق و امام جواد و امام هادی علیهم السلام همه آنان را ناصبی و یا به منزله نصاب خوانده اند.

پس اعتماد به روایتی که رئیس آنان (زیدیه) سعید بن منصور نقل کرده است نیست.

و ایشان با حالت تعجب در مقام دفاع از ساحت مقدس حضرت زید اضافه می کنند:

چگونه با عقل سازگار است که امام صادق علیه السلام برای کسی که شرب مسکر می کرد شدیداً اندوهناک شود و اشک بریزد.

پس قطعا این خبر دروغ محض است و هیچ شبهه ای نیست « (تنقیح المقال « حرف زی).

خبر چهارم

خبر (800) - باز کشی در رجالش در شرح حال ابی بکر حضرمی و علقمه آورده که، ابوبکر و علقمة وارد بر زید بن علی شدند و سن علقمه از ابوبکر بیشتر بود، یکی طرف راست و دیگری طرف چپ او نشست، و این دو شنیده بودند که زید این جمله را گفته، که: (امام از ما کسی نیست که در خانه اش بنشیند و پرده را بیندازد، بلکه امام کسی است که با شمشیر قیام کند) ابوبکر که از علقمة جرات بیشتری داشت رو به زید کرد و گفت: ای ابوالحسین بگو ببینم، علی بن ابی طالب امام بود و خانه نشین شد، یا اینکه امام نبود، بلکه موقعی با شمشیر قیام کرد دارای امامت بود؟

می گوید: زید در جواب ساکت بود و چیزی نمی گفت، ابوبکر سه بار سؤال خویش را تکرار نمود، و در مقابل زید جوابی نمی داد.

بعدا ابوبکر گفت: اگر در موقعی که علی ابن ابی طالب خانه نشین بود امام بود، پس اشکال ندارد امامی بعد از او چنین کند، و اگر امام نبود و در خانه نشست پس چه مطلبی تو را به اینجا آورد و سخت چیست؟

راوی گوید: زید از علقمة خواست تا از ابوبکر بخواهد دست از سرش بردارد و به بحث خاتمه دهد. (کشی این روایت را به طریق دیگر نیز نقل کرده است).

جواب: اعتمادی بر این روایت نیست، چون محمد بن جمهور ضعیف است، و بکار مجهول الحال است.

خبر پنجم

خبر (801) - کسی در رجالش بنا به نسبت شرح حال ابراهیم بن نعیم ابی الصباح از محمد بن مسعود به اسنادش از ابی الصباح کنانی نقل می کند که وی گفت: به خدمت زید علیه السلام شرفیاب شدم و پس از عرض سلام، گفتم: یا ابالحسین، شنیده ام که گفته ای امام چهار نفرند، سه نفر از آنان گذشته و چهارمی ایشان کسی است که قیام می کند، وی در پاسخ گفت: بلی، این طور گفته ام، راوی می گوید: پس از این گفتگو به خدمت امام صادق علیه السلام رفتم، و او را در جریان گفتگویم با زید قرار دادم، امام فرمود: چه پیش بینی می کردی اگر خداوند زید را مبتلا می نمود (و هلاک می شد) و دو شمشیر (دو قائم) از ما خروج می کرد، به چه وسیله شمشیر حق را از باطل تشخیص می دادی؟ به خدا قسم، آنچه او گفته درست نیست و اگر خروج کند حتما کشته خواهد شد. این مرد می گوید: من آهنگ بازگشت نمودم، تا به قادسیه رسیدم و در آنجا خبر قتل زید به من رسید، خدا او را بیامرزد.

و همین خبر به طریق دیگری نقل شده است.

این خبر از هر دو طریق به نظر ما مردود است، چون شاذانی و علی بن محمد که در طریق سندند هر دو غیر موثق اند.

خبر ششم

خبر (802) نعمانی با سند ذیل از ابی صباح نقل می کند، که گفت: خدمت امام صادق علیه السلام شرفیاب شدم، فرمود: چه فهمیده ای؟ عرض کردم: تعجب می کنم از عمویت زید او قیام کرده و گمان می برد که خودش قائم این امت است و او فرزند خانم اسیر شده و فرزند بهترین کنیزکان است امام فرمود: دروغ می گوید،

او آنکه می گوید نیست، اگر قیام کند کشته می شود، قبل از اینکه قائم این امت که وی فرزند بهترین کنیزکان است قیام کند. این روایت ضعیف است چون قاسم بن محمد را نمی شناسیم و مجهول است و در وثاقت علی بن مغیره نیز حرف داریم.

خبر هفتم

خبر (803) - در اصول کافی ج 2 کتاب حجت حدیث 16 روایتی است که می گوید:

روزی زید بن علی علیه السلام بر امام باقر علیه السلام وارد شد، و همراه وی نامه های زیادی بود که مردم کوفه به وی نوشته بودند، و او را برای رهبری نهضت دعوت کرده بودند، و در آن نامه ها یادآور شده بودند که مردم همه آماده نهضتند و او را امر به خروج کرده بودند، امام علیه السلام در قبال این نامه ها از زید پرسید: این نامه از آنها ابتداء و شروع شده است، یا جواب نامه های توست؟؟ زید جواب داد: آنها ابتداء نامه نوشته اند، چون حق ما را می شناسند، و قرابت ما با پیغمبر خدا را می دانند، و از کتاب خدا وجوب دوستی و فرض طاعت ما را یافته اند، و می بینند که چگونه دشمن برای ما خفقان و گرفتاری ایجاد کرده است. امام باقر علیه السلام فرمود: پیروی از ما چیزی است که از جانب خدا مفروض گشته و روشی است که در پیشینیان گذشته و حتمی شده و بر آیندگان نیز جاری گشته است، و این پیروی و اطاعت یکی از ما واجب است و مودت و دوستی همه ما بر مردم فرض گشته است، و فرمان حق به حکم قطعی و امری حتمی و قدری مقدور و وقتی معین برای اولیای خدا جاری شده است ای زید کسانی که خود یقین ندارند تو را از خدا بی نیاز کنند ترا سبک نسازند، عجله مکن، زیرا

پروردگار به خاطر شتاب بندگان شتاب نمی کند، و قبل از فرمان خدا در چیزی سبقت مگیر که گرفتاری ها تو را از پای در می آورد.

راوی گوید: در این هنگام زید خشمگین شد و گفت: امام، از ما کسی نیست که در خانه بنشیند و پرده را بیفکند و از جهاد شانه خالی کند بلکه امام از ما، کسی است که از حوزه اسلام دفاع کند، و سپر رعیت شود و دشمن را از خانه اش دور سازد.

امام باقر علیه السلام فرمود: برادر، آیا تو در خود می بینی این صفات که گفتی به طوری که بتوانی شهادی از کتاب خدا یا دلیلی از رسول او یا به عنوان مثل نمونه ای بیاوری؟

سپس امام ادامه داد:

برادر، آیا می خواهی شریعت گروهی را احیاء کنی که به آیات حق کفر ورزیده اند و نافرمانی رسولش را پیش گرفته اند.
برادر، من تو را به خدا پناه می دهم، که فردا همان به دار آویخته کناسه باشی.

سپس چشمان امام پر از اشک شد و سیل قطرات آن بر چهره اش غلتید
آنگاه فرمود:

خدا حاکم است بین ما و بین آنان که حرمت ما را هتک نمودند و حق ما را نادیده گرفتند، و اسرار ما را فاش ساختند و نسبت ما را به جدمان منکر گشتند، و چیزهایی به ما بستند که ما آنرا به خود نبستیم.

علماء و رجال این روایت را هم قبول ندارند، چون اولاً مرسله است و ثانیاً حسین بن جارود و موسی بن بکیر مجهول الحال اند.

آقای سید جواد مصطفوی شارح اصول کافی در ذیل ترجمه این خبر می گوید: اخبار و روایات در جلالت و مقام و تقدیس و تکریم از جناب زید بن علی بن الحسین و دعا و ترحم و گریستن امام باقر و صادق علیهما السلام نسبت به وی بسیار است، و این روایت چنانچه پیدا است یک مشاوره و مصاحبه دوستانه و صمیمی میان امام باقر علیه السلام و جناب زید برای چاره جویی درباره بررسی اوضاع مسلمین و تحقیق از مقتضیات وقت و کسب وظیفه دینی، و خشمگین شدن جناب زید از نظر مشاهده اوضاع رقت بار مسلمین و طغیانگری و لجام گسیختگی خلفای وقت بوده و از فرمایشات امام باقر هم جز نصیحت و خیرخواهی جناب زید مطلب دیگری استفاده نمی شود. ⁽⁸⁰⁴⁾

خبر هشتم

خبر ⁽⁸⁰⁵⁾: در اصول کافی ج 1 «باب اضطرار الی الحجة» 1 حدیث 5 ص 224 چاپ جدید ابان می گوید: احوال (مؤ من طاق) به من خبر داد که زید بن علی بن الحسین علیه السلام موقعی که در پنهانی به سر می برد، مرا طلبید، من نزد وی رفتم.

به من گفت: ای ابی جعفر، اگر کسی از ما خانواده تو را به یاری خویش بخواند، تو چه جواب می دهی؟ آیا همراه او خروج و قیام می کنی؟

گفتم: اگر پدر و برادرت مرا بخوانند، خواهم رفت.

گفت: من می خواهم با این قوم (بنی امیه) نبرد کنم، به من کمک کن.

گفتم: قربانت گردم، چنین کاری نخواهم کرد.

گفت: جانم را از من دریغ می کنی؟

گفتم: من یک جان بیشتر ندارم، اگر در روی زمین امامی جز تو باشد، هر کس از تو کناره گیرد نجات یافته و هر کس با تو بیاید هلاک شده است و اگر

امامی از جانب خدا در روی زمین نباشد، کسی که از تو کناره گیرد با آنکه همراهیت کند یکسان است.

گفتم ای اباجعفر، من با پدرم سر یک سفره می نشستیم، او تکه گوشت چرب را برایم لقمه می کرد، و لقمه داغ را به خاطر محبت و دلسوزی به من سرد می کرد، در دهانم می گذاشت، آیا او از آتش دوزخ به من دلسوزی نکرده است؟! و از دین (مساءله امامت) به تو خبر داده و به من چیزی نگفته است؟

عرض کردم قربانت گردم، چون ترا دوست داشته و نمی خواسته به آتش سوخته شوی خبرت نداده است، زیرا می ترسیده که تو از وی نپذیری و از آن جهت به دوزخ روی ولی به من خبر داد، که اگر بپذیرم نجات یابم، و اگر قبول نکردم، از دوزخ رفتن من باکی بر او نباشد.

سپس به او گفتم: قربانت گردم، شما بهترید یا پیامبران خدا؟!!

فرمود: پیامبران.

عرض کردم: یعقوب به یوسف می گوید: (داستان خوابت را به برادرانت نگو، مبادا برایت نیرنگی بریزند) او خوابش را نگفت و پنهان داشت تا از نیرنگ آنان در امان باشد، همچنین پدر تو مطلب امامت را از تو پنهان کرد زیرا بر تو بیم داشت.

زید فرمود: اکنون که چنین گویی، بدانکه مولایت (امام صادق) در مدینه به من خبر داد که: من کشته می شوم و در کناسه کوفه به دارم می زنند و همانا نزد وی صحیفه و کتابی است که در آن کشته شدن و به دار آویخته شدن من در آن نوشته شده است.

احول گوید: من به حج رفتم و گفتگوی خود را با زید به حضرت صادق (علیه السلام) عرض کردم.

فرمود: تو راه پیش و پس و راست و چپ و بالا را بر او بستنی و نگذاشتی
به راهی قدم بردارد. (هر چه گفته جوابش را داده ای.)

مهمترین حربه مخالفین نسبت به قیام زید علیه السلام

این روایت است که متأسفانه دستاویزی برای کوبیدن زید و شبهه در
حقانیت نهضت او شده است.

که ما در این فصل با ادله متعدد بی پایگی استدلال و تشبث به این روایت و
امثال آن را متذکر شده ایم و در اینجا بد نیست به عنوان نمونه یک مورد از آن
ذکر شود اخیراً کتابی به نام (امام شناسی) تالیف علامه سید محمد حسین
حسینی طهرانی منتشر شده که در جلد اول آن صفحه 204، با تمسک با این
حدیث قیام زید را زیر سؤال برده و آن را خلاف نظر و بدون رضایت و اذن
معصوم می دانسته است. متأسفانه مؤلف بزرگوار بدون توجه به اینکه تاکنون
هیچیک از علمای بزرگ شیعه از قدما تا متاخرین و معاصرین به این حدیث
عمل ننموده و آن را معارض احادیث متواتره که در عظمت و تقوا و مقام علمی
زید و فضائل معنوی اوست دانسته اند، و حتی شخصیتی چون شهید اول در
قواعد و آیت الله خوئی در «معجم الرجال الحدیث» و دیگر بزرگان تصریح به
ماءذون بودن زید از جانب امام علیه السلام نموده اند.

و علاوه بر اینکه این حدیث معرض عنہ اصحاب است و مورد تمسک
بزرگان علم و حدیث واقع شده، بعضی آن را توجیه و سخنان زید را حمل بر
شرائط خاص نهضت او نموده اند، که زید در آن شرائط حساس مایل نبود نام
امام معصوم حتی در میان خواص اصحاب مطرح شود، زیرا احتمال اشاعه آن
بو و این خود بر خلاف تقیه و تاکتیک نهضت حضرتش بود.

ما در اینجا لازم نمی دانیم جملات تند و قضاوت‌های نابجایی که در آن کتاب شده بازگو کنیم، امید است در چاپ‌های بعد اصلاح شود.

این روایت گرچه از جهت سند خوب است، اما دلالت آن بر قدح و نکوهش زید متوقف بر این است که بگوییم زید به وجود حجت و امامی غیر از خودش اعتراف و اقرار نداشته است، و اگر اقرار داشت پدرش به او گفته بود و احوال (مؤ من طاق) در این جهت با او بحث کرد و گفته است که: چون پدرت به تو شفقت و محبت داشته ترا (از مسأله امامت) با خبر نکرده است به طور جزم این وجه فاسد و بیهوده ای است. (806)

بیان مطلب: احوال خود، از فضایی مبرز و دانشمند بوده و عارف به مقام امامت و مزایای آن بوده است، چطور ممکن است چنین کسی این نسبت را به امام سجاد علیه السلام بدهد که حضرتش به خاطر شفقت و محبت به فرزندش زید وی را از این مسأله مهم و معرفی امام بعد از خویش با خیر نساخته.

آیا جایز است امام مسئله امامت را به خاطر محبت و شفقت آن هم شفقت نسبی از زید مخفی دارد، که اگر به وی می گفت «زید العیاذ باللّه»، نمی پذیرفت، که امام بعد از حضرتش کیست، و از معاندین می گشت آن وقت چگونه ممکن بود که زید با این عناد، مورد محبت و شفقت امام قرار گیرد.

پس سخن صحیح این است که: این روایت ناظر به این جهت نیست بلکه مراد از این خبر این است که موقعی زید از احوال دعوت می کند که به کمک او خروج کند و احوال هم از شخصیت‌های معروف بود و همراهی او با زید، تقویت کار زید می شد، او از خروج با زید عذر آورد به اینکه خروج باید با امام واجب الطاعه باشد و الا کسی که با تو خروج کند خود را به هلاکت کشانده و کسی که تخلف ورزد نجات یافته است.

در این هنگام برای زید ممکن نبود و صلاحش در این نبود که به احول بفهماند قیام و خروج وی به اذن امام است (چون احول از این مطلب خبر نداشته و الا این طور با زید سخن نمی گفت) چون این از اسراری بود که کشف آن به هیچ وجه جایز و صلاح نبود، روی این جهت زید علیه السلام ناچار می شود به نحو دیگری به احول پاسخ گوید، با اینکه او وظیفه خودش را می شناسد و احکام دینش را می داند، و برای احول دلیل آورد، که چگونه ممکن است پدرم تو را به معالم دین خبر دهد، ولی مرا بی خبر گذارد با آن شفقت و علاقه ای که به من داشت و زید به طور اشاره به احول فهماند که : من کاری را که برایم جایز نباشد مرتکب نمی شوم، البته زید نمی توانست این مطلب را فاش کند که : وی در خروجش از جانب امام ماءذون است، چون انتشار این مطلب، برای وجود امام علیه السلام خطرناک بود، لیکن احول از جواب زید سر در نیاورد و مقصود او را نفهمید، لذا در جواب زید گفت :

چون امام علیه السلام به تو شفقت داشته خیرت نداده است، و احول می خواست بگوید: خروج تو بدون اذن امام جایز نیست، و امام این مطلب را به من گفته، اما به تو روی علاقه اش نگفته است. زید متوجه شد که احول مقصود او را درک نکرده متحیر بود که چگونه جوابی به او بدهد که با مصلحت و احتیاط موافق باشد، ناچار خواست بطور دیگری او را قانع سازد به او گفت : تو که این طور می گویی بدان که صاحب و مولایت (امام صادق علیه السلام) « در مدینه به من خبر داد که : من کشته خواهم شد و در کناسه کوفه به دارم خواهند زد، غرض زید از این جواب رفع شبهه احول بود، با اینکه قیام او روی هوا و هوس و ریاست طلبی و رهبری مردم نیست و خودش هم می داند که کشته می شود و

به دارش می زنند، و خروجش روی امر و جهتی است که نمی خواهد آن را بازگو کند.

با وجود این احوال متوجه منظور زید نشد، و بعد که به زیارت خانه کعبه رفته بود، خدمت امام رسیده و جریان گفتگوش را با زید برای امام بازگو کرده است.

و اما قول امام که در جوابش فرمود: (تو راه جلو و عقب و چپ و راست و بالا و پائین را بر او گرفتی و هیچ راه فراری برایش نگذاشتی)، این جمله دلالت به نکوهش زید ندارد، بلکه امام خواسته به احوال بفرماید، که خوب مناظره کرده است و روی فهم خودش جوابهای مستدل به زید داده و دلیلهایی که برای اجابت نکردن در خروج با او آورده، موقعی که زید عَلَيْهِ السَّلَامُ از جانب امام ماءذون است.

فصل پانزدهم: زید از دیدگاه علمای اسلام

علمای شیعه و شخصیت زید

بزرگانی از علمای شیعه که در عظمت زید عليه السلام و حقانیت نهضت او سخن

گفته اند:

- 1 - شیخ مفید در ارشاد.
- 2 - شهید اول در قواعد.
- 3 - شیخ محمد بن شیخ صاحب معالم در شرح استبصار.
- 4 - علامه مجلسی در «مرآة العقول» و بحارالانوار. « 5 - شیخ حر عاملی در خاتمه وسائل (جلد 20) طبع جدید.
- 6 - شیخ نوری در خاتمه مستدرک.
- 7 - مامقانی در «تنقیح المقال». « 8 - خزاز قمی در «کفایة الاثر». « 9 - نسابه عمری در «المجدی». « 10 - ابن داوود در رجالش.
- 11 - استرآبادی در رجالش.
- 12 - ابن ابی جامع در رجالش.
- 13 - میرزا عبدالله اصفهانی در «ریاض العلماء». « 14 - شیخ عبدالنبی کاظمینی در «تکملة الرجال». « 15 - سید محمد جدّ آية الله بحر العلوم در رساله اش.
- 16 - شیخ ابی علی در رجالش.
- 17 - طبرسی در «اعلام الوری». « 18 - سید بن طاووس در «ربیع الشیعه».
- 19 - علامه سید محسن امین در «اعیان الشیعه». « 20 - علامه امینی در «الغدیر». « 21 - آیت الله سید ابوالقاسم خوئی در «معجم رجال الحدیث». « 22 - آیت الله منتظری در درس خارج فقه مبحث ولایت فقیه.

و افراد زیادی از بزرگان امامیه در فضیلت زید علیه السلام کتاب و رساله نوشته اند:

عده ای از آنها عبارتند از:

- 1 - ابراهیم بن سعید بن هلالی ثقفی متوفای 283 ه ق.
 - 2 - حافظ احمد بن عقده متوفی 333.
 - 3 - محمد بن زکریا متوفی 298.
 - 4 - عبدالعزیز بن یحیی علوی جلودی متوفای 368.
 - 5 - محمد بن عبدالله شیبانی متوفی 372.
 - 6 - شیخ صدوق ابو جعفر قمی متوفی 381 کتابی دارد در اخبار زید.
 - 7 - میرزا محمد استرآبادی صاحب رجال کبیر.
 - 8 - سید عبدالرزاق مقرر⁽⁸⁰⁷⁾ این مرد بزرگ کتابهای ارزنده ای از جمله کتابی در حالات امام مجتبی علیه السلام و زندگانی امام شهید اباعبدالله الحسین علیه السلام و حالات حضرت سکینه (علیها السلام) و رساله ای در حالات علی اکبر فرزند امام حسین علیه السلام و کتاب زید شهید، که به ضمیمه کتابی در فضیلت مختار بن ابی عبیده ثقفی نوشته است، و کتابی در عظمت ابی الفضل عباس بن علی علیه السلام و کتب ارزنده دیگری تالیف کرده اند.⁽⁸⁰⁸⁾
- علامه بزرگ امینی پس از ذکر نام عده زیادی از بزرگان شیعه می فرماید اینها همه و بسیاری دیگر از اعظام علمای شیعه بر این مطلب اتفاق دارند که ساحت مقدس زید علیه السلام از هر عیبی و ناشایسته ای منزّه است و دعوت او الهی و جهادش در راه خدا بود، و سپس اضافه می کنند: می توان به عنوان نمونه راء ای شیعه را درباره زید علیه السلام از سخن شیخ بزرگشان بهاء الدین عاملی در رساله اثبات وجود امام منتظر علیه السلام به دست آورد که می فرماید: ما گروه امامیه جز خوبی چیزی درباره زید علیه السلام نمی گوئیم و روایات در این زمینه از ائمه مان

زیاد در دست داریم و نیز علامه کاظمینی در «تکمله» می فرماید: علمای اسلام بر عظمت و جلالت و پرهیزکاری و فضیلت زید اتفاق نظر دارند.⁽⁸⁰⁹⁾

1 - شهید اول قیام زید را به اذن امام می داند

« او جاز ان یكون خروجهم باذن امام واجب الطاعة كخروج زید بن علی و غیره من بنی علی »⁽⁸¹⁰⁾ یا جایز باشد که خروج و قیام آنان به اذن امام واجب الطاعة باشد. مانند خروج زید بن علی و غیر او از فرزندان علی علیه السلام.

2 - شیخ مفید زید را ستایش می کند

« و كان زید بن علی بن الحسین علیه السلام عین⁽⁸¹¹⁾ اخوته بعد ابی جعفر علیه السلام و افضلهم و كان عابدا و رعا، فقیها، سخیا، شجاعا، و ظهر بالسيف ياءمر بالمعروف و ينهى عن المنكر و يطلب بثارات الحسین علیه السلام »⁽⁸¹²⁾

او بعد از امام باقر علیه السلام شریفترین و بزرگوارترین و افضل از برادرانش بود، او مردی عابد و پرهیزگار و فقیهی دانشمند و با سخاوت و شجاع بود قیام مسلحانه او برای امر به معروف و نهی از منکر و خون خواهی امام شهید حسین بن علی علیه السلام بود.

3 - شیخ طوسی و شهادت به فضیلت و کمالات زید:

« زید بن علی، هذا هو المجاهد المعروف، الذی تنسب الیه الزیدیه، اخو الامام الباقر علیه السلام، و جلالة قدره اشهر من ان يعرف، و قد الفت مؤلفات فی حیاته، و سیرته فراجعها. »⁽⁸¹³⁾

ترجمه: زید بن علی، این همان مجاهد معروف است، که زیدیه را به او نسبت می دهند، و او برادر امام باقر علیه السلام است. جلالت و مقام او، احتیاج به تعریف ندارد کتابهای متعددی درباره زندگانی و روش او نوشته شده است، به آن مراجعه کنید.

4 - نظر شیخ بهاء الدین عاملی درباره مقام و مرتبه زید

« انا معشر الامامية، لا نقول فی زید بن علی الاخیرا. » (814)

ترجمه : ما گروه شیعیان دوازده امامی درباره زید جز خوبی چیز دیگر نگوییم.

5 - کلام بحر العلوم در عظمت زید علیه السلام

او در رساله در حالات فرزندان امام سجاد می گوید:

بدانکه روایات در مدح و ذم زید متعارضند، و روایات مدح بیشتر است.

6 - محدث نوری در رجال مستدرک الوسائل می فرماید

زید، دارای قدر و منزلت و مقام بزرگی است و آن دسته از روایاتی که مشعر به نکوهش زید است از درجه اعتبار ساقط است، و بر فرض اعتبار حمل بر تقیه می شود.

7 - کلام اردبیلی درباره عظمت زید علیه السلام

« هو جلیل القدر عظیم المنزلة قتل فی سبیل الله و طاعته ورد فی علو قدره

روایات یضیق المقام عن ایراده » (815)

او «زید بن علی (علیهما السلام)» جلیل القدر و عظیم المنزله است، در راه خدا و اطاعت حق به مقام شهادت رسید، درباره بلندی مرتبه اش روایات زیادی رسیده است که مجال گفتن آن نیست.

8 - سخن شیخ حر عاملی

« زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام ذکره الشیخ فی

اصحاب الباقر و الصادق علیهما السلام و المفید فی ارشاده مدحه مدحا جلیلا، و فی

الاحادیث له مدائح كثيرة. » (816)

ترجمه : زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام :

شیخ (طوسی) او را از جمله اصحاب امام باقر و امام صادق یاد نموده است و (مفید) در (ارشاد) او را به نحو شایسته ای ستایش کرده است و در احادیث، مدح و ستایش فراوانی دارد.

9 - نظریه علامه مجلسی راجع به مقام و منزلت زید (علیه السلام)

« ثم اعلم ان الاخبار اختلفت و تعارضت فی احوال زید و اضراجه كما عرفت. لكن الاخبار الدالة علی جلاله زید و مدحه، و عدم كونه مدعيا لغير الحق اكثر، و قد حکم اكثر الاصحاب بعلو شأنه. فالمناسب حسن الظن به، و عدم القدح فيه بل عدم التعرض لامثاله من اولاد المعصومين عليهم السلام الا من ثبت من قبل الائمة عليهم السلام الحكم بكفرهم، و لزوم التبری عنهم. ⁽⁸¹⁷⁾ ثم اعلم ان الاخبار اختلفت فی حال زید، فمنها ما يدل علی ذمه بل كفره (نعوذ بالله) لدالاتها علی انه ادعی الامامة و جحد امامة ائمة الحق و هو یوجب الكفر كهذا الخبر. ⁽⁸¹⁸⁾

و اكثر ما يدل علی كونه مشكورا و انه لم يدع الامامة و انه كان قائلا بامامة الباقر و الصادق عليهم السلام و انما خرج لطلب ثار الحسين عليه السلام و للامر بالمعروف و النهی عن المنکر. » پس بدان که اخبار در حالات زید عليه السلام مختلف است. دسته ای از آن بر نکوهش او بلکه بر کفرش دلالت دارد. چون دلالت بر این دارد که وی ادعای امامت کرد و ائمه حق را انکار نمود و این موجب کفر است، مانند این خبر:

اما اكثر این روایات دلالت دارد که وی مورد مدح و ثناء است و او مدعی امامت برای خویش نبود، و به امامت امام باقر و امام صادق عليهم السلام اعتراف داشت و همانا، قیام او به خاطر خونخواهی حسین عليه السلام و امر به معروف و نهی از منکر بود.

10 - خزاز قمی در « کفایة الاثر »

« فاقول فی ذلك و بالله التوفیق، ان زید بن علی علیهما السلام خرج علی سبیل الامر بالمعروف، والنهی عن المنکر، لا علی سبیل المخالفة لابن اخیه جعفر بن محمّد علیهما السلام، و انما وقع الخلاف من جهة الناس، و ذلك ان زید بن علی علیه السلام لما خرج و لم یخرج جعفر بن محمّد (علیهما السلام) توهم قوم من الشیعة ان امتناع جعفر علیه السلام كان للمخالفة، و انما كان لضرب من التدبیر. » ترجمه : پس به یاری خداوند می گویم : که زید بن علی علیه السلام در راه امر به معروف و نهی از منکر قیام کرد نه از راه مخالفت با فرزند برادرش امام باقر علیه السلام. و اختلاف نظر از ناحیه مردم پیدا شد و علت آن این بود که هنگامی زید علیه السلام قیام کرد امام صادق با او همگام نشد، لذا جمعی از شیعیان خیال کردند که شرکت نکردن علنی امام در نهضت بعثت مخالفت حضرت با زید بوده است. و حال آنکه، این سیاست خود، یک نوع تدبیر و تاکتیک سیاسی و نقشه جالبی بوده است.

11 - مامقانی :

پس از نقل روایات زیادی در مدح زید علیه السلام می گوید: «... و سیاءتی ثمة ذکر ما هو اصرح فی المدح منها، و هی من الکثرة و وضوح الدلالة بحیث لایبقی شک فی تواترها سندا و القطع یصدورها مضمونا. » (819) بعد روایات دیگری خواهد آمد، که در ستایش زید صراحت بیشتری دارد و آن روایات آنقدر زیاد و دلالتشان روشن است که هیچگونه جای شک و تردیدی برای انسان در تواتر سند و یقین و به صدور آن از ناحیه امام علیه السلام از نظر معنا و مضمون باقی نمی ماند.

12 - مرحوم سید علیخان شیرازی در «ریاض المساکین» می فرماید:

«کان زید بن

علی علیه السلام جم الفضائل، عظیم المناقب، و کان یقال له حلیف القرآن»،⁽⁸²⁰⁾
زید بن علی علیه السلام مردی پر فضیلت و بزرگواری بود و او را لقب «(حلیف
القرآن)» همنشین و همراز قرآن داده بودند.

13 - شعبی گوید:

«والله ما ولدت النساء افضل من زید بن علی و لا افقه و لا اشجع و لا ازهد
منه». «به خدا سوگند، زنی در عالم فرزندی برتر و عالم تر و دلیرتر و پارساتر
از زید بن علی علیه السلام نژائید.

14 - ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 315 گوید: «و

ممن تقیل

مذاهب الاسلاف فی اباة الضیم و کراهیة الذل و اختار القتل علی ذلک و ان
یموت کریمًا، ابوالحسن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام». «
و از جمله آزاد مردانی که ذلت را ننگ دانست و مرگ سرخ را بر آن برگزید و
شهادت را اختیار کرد ابوالحسن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب
علیه السلام است.

15 - صاحب «ریاض العلماء» گوید

«و الروایات فی فضله کثیر و قد الف جماعة من متاخری علماء الشیعة و
مقدمیم کتبا عدیده مقصورة علی ذکر اخبار فضائله کما ینظر من مطاوی کتب
الرجال و من غیرها ایضا. «روایات در فضیلت او زیاد است و عده ای از
متاخرین و مقدمین علمای شیعه کتابهایی در ذکر احوال و فضائل او نوشته اند
همانگونه که کتابهای رجال (شرح حال بزرگان) و کتب غیر رجالی فضائل او را

یادآور شده اند و صاحب « عمدة الطالب » گوید: زید شهید فرزند زین العابدین علیه السلام مناقب او بیش از آن است که به شمارش آید، و فضیلتش بیشتر از آن است که به وصف گنجد.

16 - ناصری در جلد پنجم نامه دانشوران گوید

زید بن علی مکنی به ابی الحسین است، ظهور کمالات نفسانی و فضائل صوری و معنوی آن جناب مستغنی از بیان است، صیت فضل و شجاعت زید مشهور و مآثر سیف و سنان او بر السنه مذکور...

17 - مرحوم سید علیخان در « نکت البیان » گوید

«... ان زیدا رحمه الله فی اعلى المراتب من رضى الائمة الطاهرين و انه من الخالص المؤمنین و انه من الاعزة عند المعصومین و كذلك ماورد فی حقه و مدحه و التحزن علیه و علی ما اصابه فی غیر هذا الحدیث عن اهل البیت علیهم السلام من احادیث کثیر و لا شک انه لم يحصل له من الامام نهی صریح عن الخروج كما ینبى ء عن ذلك مدحهم و اظهار الرضا عنه و هو لم یرج الالماناله من الضیم من عتاة و لا ریب ان قصده و نیته ان استقام له الامر ارجاع الحق الی اهله و یدل علتی ذلك رضاهم عنه و انما لم یمنعه ابو عبدالله الصادق علیه السلام من الخروج مع علمه بان هذا الامر لایتم له و انه یقتل لانهم علیهم السلام یعلمون ما یقع بهم و بذریتهم و ما قدر علیهم لان عندهم علم ما کان و ما یرکون و یعلم ان لا مفر مما قدر، فلا وجه للمنع. « (821)

ترجمه: همانا زید (رحمت خدا بر او باد) در عالیترین مرتبه خشنودی ائمه طاهرین علیهم السلام قرار دارد.

و او از با اخلاص ترین مؤمنان بود و به درستی که وی از عزیزان و کم نظیران نزد ائمه معصومین علیهم السلام به شمار می آمد.

و او از با اخلاص ترین مؤمنان بود و به درستی که وی از عزیزان و کم نظیران نزد ائمه معصومین علیهم السلام به شمار می آمد.

و همچنین در حق و مدح او و اندوه بر وی و بر آنچه برایش پیش آمد (در غیر این حدیث) از ناحیه اهل بیت پیامبر علیهم السلام احادیث فراوانی که رسیده است. و شکی نیست که از ناحیه امام علیه السلام نهی صریح از قیام او نبوده است همانگونه که اخباری دلالت دارد که وی مورد ستایش و خشنودی آنان بوده است.

و او قیام نکرد مگر به خاطر ستم ها و زورگوئیهایی که از جنایتکاران بنی امیه به او رسید.

تردیدی نیست که قصد و نیت او در نهضتش این بود که اگر پیروز می شد. حق را به صاحبان واقعی آن بر می گرداند (و حکومت را به امام معصوم می سپرد).

و اخباری در این زمینه دلالت دارد که کار وی مورد خشنودی ائمه علیهم السلام بود.

و همانا امام صادق علیه السلام او را از قیام منع نکرد، با وجود آنکه امام می دانست که کار او به اتمام نمی رسد و کشته می شود چون ائمه علیهم السلام آنچه برای آنان و فرزندان پیش آید و مقدر شده باشد می دانند.

زیرا علم «ما کان و ما یکون» (گذشته و آینده) نزد آنهاست و به این مطلب واقفند که از مقدرات الهی که برایشان معین شده راه گریزی نیست، پس در این امور منع و جلوگیری بی فایده است و اضافه می فرماید:

«کان زید بن علی بن الحسین علیه الرحمة من خیرة اولاد الائمة المعصومین و کان ما به من الفضل و التقی و الزهد و الورع ما یتفوق به علی غیره و لم یکن

یفضلہ الا الائمة المعصومون و اما شجاعته و کرمه فهما اظهر من ان یوصفا و هو من رؤس اباء الضیم فکانه سلک طریق جدہ الحسین علیه السلام، و اختار قتلة الکرام علی میتة اللثام و احتساب المنیة علی طیب العیش فی رکوب الدنیة».

شربوا الموت فی الکریهة حلوا خوف ان یشربوا من الذل مرا ⁽⁸²²⁾

زید بن علی بن الحسین (رحمت خدا بر او باد) از بهترین فرزندان ائمه معصومین علیہم السلام است.

و به خاطر فضیلت و پرهیزگاری و پارسایی و ورعی که دارا بود بر سایرین (از فرزندان ائمه) برتری داشت. و جزائمه معصومین علیہم السلام کسی به پای فضیلت او نمی رسید.

اما شجاعت زید، روشن تر از آن است که به زبان آید، و او از سران و آزادیخواهان و از مردانی بود که زیر بار ظلم نرفت. او راه جدش حسین علیه السلام را پیمود. وی مرگ با شرافت را از زندگی با خواری و مذلت ترجیح داد، این شعر به خوبی نمایانگر روحیه او بود:

جام مرگ را با تلخی و سختی اش به شیرینی نوشیدند.

مبادا آنکه جام ذلت و زبونی را با تلخی بنوشند.

18 - علامه امینی

« هو احد اباء الضیم و من مقدمی علماء اهل البیت، قد اکتفتہ الفضائل من شتی جوانبه، علم متدفق و ورع موصوف، و بسالة معلومة و شدة فی الباس، و شمم یخضع له کل جامع، و اباء یکسح عنه ای ضیم، کل ذلک موصول بشرف نبوی و مجد علوی و سوؤ د فاطمی و روح حسینی. » ⁽⁸²³⁾

او یکی از آزادمردان و بارزترین چهره های علمی آل محمد صلی الله علیه و آله بود، فضائل از هر طرف او را در بر گرفته بود، او دارای علمی سرشار، پارسایی

زبانزد همه شجاعتی معلوم، پایداری در حوادث، و بزرگمنشی که هر کس در مقابلش خاضع می شد و آزادمنشی که هر گونه ننگ ظلمی را نپذیرد و منشاء تمام این صفات عالیه شرافت نبوی و عظمت علوی و سیادت فاطمی و روح حسینی او بود.

19 - علامه سید محسن امین در « اعیان الشیعه »

«... و مجمل القول فيه : انه كان عالما عابدا، تقيا، آبيا، جامعا لصفات الكمال و هو احد اباء الضيم البارزين... و اتفق علماء الاسلام على فضله و نبهه و سمو مقامه كما اتفقت معظم الروايات على ذلك سوى روايات قليلة لا تصلح للمعارضة و سيأتي نقل الجميع ان شاء الله تعالى...». « ترجمه : خلاصه کلام درباره او (زید بن علی (علیه السلام)) : اینکه او عالم و عابد متقی و آزاده بود، وی دارای همه صفات کمال و از آزادگان مبارز بود...»

ایشان اضافه می کنند که : همه علماء اسلام، بر فضل و بزرگواری و بلندی مرتبه اش اتفاق نظر دارند، همان گونه که معظم روایات به آن دلالت دارند، مگر چند حدیثی اندک که قدرت معارضه با آن همه احادیث مدح را ندارند که ان شاء الله خواهد آمد. (824)

20 - استاد معظم ما، فقیه عالیقدر حضرت آیه الله العظمی منتظری (مد ظله

ضمن بحث ولایت فقیه فرمود:

... زید بن علی (علیه السلام) از رجال برجسته و علما بزرگ اهل بیت (علیهم السلام) است و از نظر زهد و تقوا پس از مقام معصوم دارای مرتبه ای عظیم است ایشان ضمن نقل روایاتی در عظمت زید (علیه السلام) اظهار داشتند: قیام زید برای تشکیل حکومت

اسلامی بود، و نهضتش مورد اذن و رضای امام علیه السلام بود او مدعی امامت برای خویش نبود و اگر پیورز می شد حکوت را به امام صادق علیه السلام تحویل می داد. حضرت استاد مدظله، ضمن اعراض از چند حدیثی که در قدح زید است، روایات متواتره و اقوال علما بزرگ اسلام در عظمت زید را دلیل بر مرتبه عالی او و حقانیت نهضت وی دانستند.

(به کتاب ولایت فقیه ایشان در صورت چاپ و انتشار مراجعه شود.)

21 - آیه الله سید ابوالقاسم موسوی خوئی مدظله

«... ان زیدا کان ماء ذونا من قبله (الامام) و یؤ کد ما ذکره ما فی عدة من الروایات من اعتراف زید بامامة ائمة الهدی علیهم السلام، و قد تقدمت جملة منها. فتحصل مما ذکرنا، ان زیدا جلیل ممدوح و لیس هنا شیء یدل علی قدح فیہ او انحرافه.» (825)

ترجمه

آیت الله خوئی در ضمن این جمله که در توجیه روایت دارد می فرماید: زید علیه السلام از جانب امام در قیامش اذن داشت. و روایات که ذکر کردیم مؤ کد سخن ماست به اینکه او به امامت ائمه راستین علیهم السلام اعتراف داشت و قسمتی از آن اخبار گذشت. و حاصل کلام ما این شد که: زید علیه السلام بزرگوار و مورد ستایش است و در این زمینه چیزی که بر نکوهش یا انحراف او دلالت کند، وجود ندارد.

22 - دفاع علامه امینی از شیعه و زید علیه السلام

علامه بزرگ امینی (رحمه الله) پس از نقل روایات و اقوال و کلمات و اشعار بزرگان شیعه در عظمت زید، در مقام رد تهمت ابن تیمیة و کسانی که سخن او

را تکرار کرده اند، با جملاتی مستدل و کلماتی ارزنده که از روح مقدس او که نمایانگر ولاء اهل بیت (رحمه الله) و حب خاندان پیامبر است فرماید:

«این زید (علیه السلام)» و مقام و قداست او نزد همه شیعیان، اما من نمی دانم سخن ابن تیمیة کجایش حقیقت دارد و درست است، او این تهمت را به شیعه زده و می گوید:

«ان الرافضة رفضوا زيد بن علي بن الحسين و من والاه و شهدوا عليه بالكفر و الفسق». رافضه (مقصود شیعیان است) زید و هر کس که وی را دوست داشت رها کردند و به کفر و فسق او شهادت دادند. (826)

آنگاه علامه بزرگ ما، به کسانی که قول ابن تیمیة را تکرار کرده اند حمله می کند و می فرماید:

بعضی نیز از این اشتباه و لغزش ابن تیمیة پیروی کرده اند و سخن او را در کتاب و رساله شان نقل نموده اند مانند: آقای محمود آلوسی در مقاله ای که در کتاب «(السنة و الشيعة)» صفحه 52 نگاشته است گوید: «الرافضة مثلهم كمثل اليهود، الرافضة يبغضون كثيرا من اولاد فاطمة رضی الله عنها بل يسبونهم كزيد بن علی، و قد كان فی العلم و الزهد علی جانب عظیم. «رافضه همانند یهودند، رافضی ها بسیاری از فرزندان فاطمه رضی الله عنها را دشمن می دارند، بلکه آنان را سب می کنند و ناسزا می گویند، مانند زید بن علی، و حال آنکه زید از نظر دانش و پارسایی در مقامی بزرگ جای دارد، و (قصیمی) هم این سخن ناروا و دروغ را از آلوسی گرفته و آن را در کتابش «(الصراع بين الاسلام و الوثنية)» آورده است، آنها این نسبت های ناروا را در عداد بدیهای شیعه یادآور شده اند، سپس حملات خود را متوجه شیعه ساختند.

آیا کسی نیست، که به این آقایان بگوید، آخر شیعه در کجا این چیزها را گفته است. و کی آن را نقل کرده است؟ و به کدام مدرک و کتاب این پندار بیهوده خویش را استناد می دهید؟ اگر در کتابی نیست از زبان چه کسی شنیده اید؟؟

بله: اینها قصد و غرض ندارند مگر آنکه با این سفسطه ها و بیهوده گویی ها شیعه را از موقعیتی که دارد اسقاط کنند، پس آنان پرده از دروغ پردازی خودشان برداشته اند و موقعی نویسنده ای از هر ملتی که باشد چیزی از دانستنیها و حالات آن را نداند، یا می داند و مطلب را وارونه جلوه می دهد، آن وقت مثل این قماش نویسندگان این مثل است که:

تیری که از کمان دیگری بیرون رود.

جنایات دشمنان اهل بیت

این حضرات مدافعین از ساحت قدس زید، گمان کرده اند، خوانندگان این مطالب از تاریخ اسلام چیزی نمی دانند، و مطالعه ای ندارند، و خیال کرده اند با این سخنان نادرست می توانند حقیقت را از ایشان پنهان سازند.

آیا کسی نیست که از اینها بپرسد: اگر زید که در نزد شما و هم عقیده هایتان در جایگاه بزرگ از علم و زهد است پس به حکم کدام کتاب و کدام سنت و قانون اسلاف و گذشتگان شما با او به جنگ پرداختند و او را کشتند و دارش زدند و سر مقدس او را شهر به شهر گرداندند.

آیا یوسف بن عمر، رئیسی، که با او درگیر شد و وی را کشت از دشمنان اهل بیت نیست.

آیا عباس بن سعد، در نبرد با زید رئیس شرطه وی از شما نیست؟

آیا حکم بن صلت، کسی که سر شریف زید را از بدنش جدا کرد از شما نیست ؟

آیا حجاج بن قاسم، کسی که یوسف بن عمر را به کشتن او بشارت داد، از ایشان نبود؟؟

آیا خراش بن حوشب، آنکه جسد زید را از قبرش بیرون آورد از شما نیست؟

آیا ولید با هشام بن عبدالملک که دستور داد جسد او را آتش زدند از شما نیست ؟

آیا زهره بن سلیم، آن که سر وی را به شام برای هشام برد از شما نیست؟
آیا هشام بن عبدالملک، کسی که دستور داد سر زید را به مدینه بردند و آن را برای روز و شبی در کنار قبر پیامبر نصب نمودند از شما نیست ؟
آیا هشام بن عبدالملک که برای خالد قسری نامه نوشت، زبان و دست کمیت شاعر اهل بیت را به خاطر مرثیه ای که درباره زید و فرزندش و مدح بنی هاشم سروده بود، قطع کند، از شما نیست ؟

آیا محمد بن ابراهیم مخزومی عامل و نماینده خلیفه، نبود که یک هفته تمام شهادت زید را جشن گرفت و خطباء را در آن جمع می کرد که علی و زید و شیعیانش را لعن کنند؟؟

آیا حکیم اعور از شعرای شما نیست که می گوید:

صلبنا لکم زیدا علی جذع نخلة و لم نر مهدیا علی الجذع یصلب
و قسمتم بعثمان علیا سفاهة و عثمان خیر من علی و اطیب
ما زید را برای شما به درخت خرما دار زدیم و ندیدیم که (مهدی) را نزد
درخت به دار زنند.

شما عثمان را با علی مقایسه کردید و حال آنکه عثمان از علی بهتر و پاک تر است.

آیا سلمة بن حر بن حکم شاعر شما نیست که در قتل زید گفته است :
و اهلکنا ججاجیح من قریش فامسی ذکرهم کحدیث امس
و کنا اس ملکهم قدیما و ما ملک یقوم بغیراس
ضمننا منهم نکلا و حزنا و لکن لا محالة من تاءس
ترجمه : ما، بزرگان قریش را نابود کردیم و یاد آنان چون قصه گذشته از یاد
برود.

ما، از قدیم ریشه حکومت آنان بوده ایم و هیچ فرمانروایی بدون اصل و
بنیان استوار نگردد.

ما، حزن و اندوه و عبرت شدن برای دیگران را از آنان ضمانت کردیم و
لیکن ناچار باید، از گذشتگان پیروی کرد.

و آیا از آنان نیست، کسی منظره سر زید را موقعی در مدینه بر بلندی می
بیند می گوید:

الا یانا ناقض الميثاق ابشر بالذی ساکا
نقضت العهد و الميثاق قد ماکان قد ماکا
لقد اخلف ابلیس الذی قد کان مناکا

ترجمه : ای پیمان شکننده بشارت باد تو را که ضعیف شدی.

شیطان تخلف کرد به آنچه منت بر تو نهاده بود.

خواننده عزیز، این حقیقت حال است، شما خودتان قضاوت کنید.

آنگاه علامه امینی، سخنان خود را در این زمینه با این آیه خاتمه می دهند:

« افمن هذا الحدیث تعجبون، و تضحکون و لا تبکون و انتم سامدون» (827)

(آیا از این سرگذشت شگفت دارید، و می خندید و گریه نمی کنید و شما
مبهوت و متحیرید) (828)

ما روایات و اقوالی که در این بخش از کتاب «الغدیر» می باشد، در موارد
خود نقل کردیم.

سخنان علمای بزرگ اهل سنت درباره شخصیت زید

- 1 - اخطب خوارزم در مقتل خود به نقل از خالد بن صفوان گوید:
فصاحت و خطابه و زهد و عبادت در بنی هاشم به زید ختم می شود.
- 2 - ابوحنیفه امام حنفی ها گوید:
من کسی را فقیه تر و دانشمندتر و صریح الجواب تر و خوش سخن تر از او
(زید) نیافتم.
- 3 - قیروانی در کتاب «زهر الاداب» گوید:
زید بن علی (رضی الله عنه) از بهترین بنی هاشم بود، او مردی دیندار و
شجاع بود، از او خوش سخن تر و جمله پردازتر نیافتم.
- 4 - ابواسحاق سبعی گوید:
همانند زید بن علی در میان خاندانش، برتر و فصیح تر و زاهدتر و خوش
بیان تر نیافتم.

فصل شانزدهم : فرزندان زید

فرزندان زید علیه السلام

آن چه مشهور بین علمای انساب درباره فرزندان زید است این است که: زید علیه السلام دارای چهار پسر بود، (یحیی)، که مادرش (ریطه) دختر ابوهاشم بود و (عیسی) که مادرش کنیزی بود اهل نوبه و نام وی (سکن) یاد کرده اند. و (حسین ذوالدمعة) که مادرش نیز کنیز بود (محمد) که مادرش کنیزی سندی بود.

اما در امالی ابن شیخ طوسی ⁽⁸²⁹⁾ حدیثی دارد که از جعفر بن زید روایت می کند.

و ابوالحسن عمری، نیز جعفر را از فرزندان زید دانسته است، آیا واقعا چنین بوده است، یا خیر؟ اما با دقت و بررسی سخنان علمای نسب در می یابیم که زید علیه السلام فرزندی به نام جعفر نداشته است و به گمان قوی آنچه در امالی ابن شیخ است حتما بین جعفر و زید واسطه ای بوده و ساقط شده است یا باید جعفر بن محمد بن زید و یا اینکه جعفر بن محمد بن محمد بن زید باشد. از سخنان (داودی) در «عمدة الطالب» به دست می آید که دو نفر در سند حذف شده اند.

داودی گوید: جعفر شاعر فرزند محمد است و از جعفر سه فرزند به وجود آمد یکی از آنان احمد بود که این احمد چهار فرزند داشت که یکی از آنها محمد اصغر بود و از محمد اصغر حمزه به وجود آمد.

روی این حساب به گفته داودی واسطه های بین حمزه و زید چنین بوده است: «حمزة بن محمد بن احمد بن جعفر بن محمد بن محمد بن زید بن علی بن الحسین علیه السلام». «با دقت در اسناد حدیث امالی ابن شیخ می بینیم که این

دو واسطه حذف شده اند و سلسله سند این است : « قال الشيخ ابوعلی الحسن بن محمد بن الحسن الطوسی، حدثنی ابی عن ابی الفتح هلال بن محمد بن جعفر الحفار عن ابی سلیمان محمد بن حمزة بن محمد بن احمد بن جعفر بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب (علیه السلام) ». « مجلسی در بحار فرماید اعقاب و فرزندان محمد بن زید از فرزندش جعفر می باشند، پس از این سخن مجلسی و با توجه به سند ابن شیخ معلوم می شود که زید فرزندی بلاواسطه به نام جعفر نداشته و قول مشهور درست است. که همان چهار فرزند پسر را ذکر کرده اند.

یحیی بن زید قهرمان انقلاب جوزجان (830)

اولین و برازنده ترین فرزندان زید علیه السلام یحیی می باشد. نام مادر او (ریطه) دختر ابی هاشم عبدالله بن محمد بن حنفیه است. ابوثمیله ابار (صاح بن ذبیان) در شعر ذیل مقصودش همین ریطه است که می گوید:

و لعل راحم ام موسی والذی نجاه من لجج خضم مزید
سیسر (ریطه) بعد حزن فؤ ادها یحیی و یحیی فی الکتائب یرتدی

ترجمه : شاید آن خدای مهربانی که به مادر موسی رحم کرد و خود، موسی را از امواج خروشان دریا نجات بخشید.

ریطه را بعد از اندوه قلبی اش به یحیی مسرور گرداند، آن یحیائی که در میدان نبرد، لباس رزم به تن کرد و می جنگید. (831)

یحیی در سال 107 ه ق متولد شد و شهادت او در سال 125 ه ق بوده است. روی این حساب او هجده سال بیشتر عمر نکرد، و بعضی سن او را 28 سال ذکر کرده اند. (832) یحیی با دختر عمویش به نام (محنه) دختر عمر بن علی بن

الحسین ازدواج کرد و می گویند فرزندانی از این زن داشته است که همه در کودکی درگذشته اند. (833)

و از یحیی عقب و فرزندی به وجود نیامده و این قول مورد اتفاق مورخین معتبر است.

یحیی جوانی پاک دامن و نیکو خصال و عالم و شجاع و پارسا بود، و علاوه بر کمالات معنوی دارای صورت زیبا و جذابی بود.

او نسبت به ائمه اطهار اخلاص خاصی داشت و در مقابل آنان کمال خضوع و اطاعت را داشت، و امام صادق متقابلا او را بسیار دوست می داشت و موقعی خبر شهادت وی را شنید به شدت می گریست و برای او طلب آمرزش می کرد، و معلوم است کسی که مورد ترحم و علاقه امام باشد چه مرتبه ای دارد و کسی که امام در مرگ او عزادار شود دارای چه مقام ارجمندی است، این خبر به نقل از متوکل بن هارون در مقدمه صحیفه سجادیه مفصلا روایت او نقل شده، و ما در فصل (زید محدث و راوی) آن را نگاشته ایم.

یحیی به امامت امام صادق و ائمه حق علیهم السلام اعتراف داشت

البته یحیی از جمله روات احادیث نبود لذا علما رجال زیاد در شرح حال او تفصیل نداده اند، اما آنچه در سند صحیفه سجادیه می بینیم، شاهد این است که یحیی از علاقه مندان و ارادتمندان امام صادق علیه السلام است و به امامت او اعتراف و اقرار دارد. و این چند جمله شاهد این است که متوکل بن هارون نقل می کند:

1 - «... فساءلنی عن اهله و بنی عمه بالمدينة و احفی السؤل عن جعفر بن محمد علیه السلام فاخبرته بخبره و خبرهم و حزنهم علی ایبه زید بن علی علیهما السلام.» او جوایای حال بستگان و عموزادگانش در مدینه از من شد، مخصوصا از حال امام صادق علیه السلام بیشتر از همه جویا شد، من هم حال آنان و

حزن و اندوهشان را به خاطر شهادت زید علیه السلام برای او بازگو کردم در میان بستگانش از این جمله که یحیی بیش از همه جوایای امام صادق شد حاکی است که او نسبت به امام علیه السلام با دیده دیگری می نگریسته و او را ممتاز از دیگران می دانسته. متوکل گوید: سپس پرسید: «فهل لقیته ابن عمی جعفر بن محمد علیه السلام، قلت نعم، قال: فهل سمته بذكر شیئا من امری؟» آیا پسر عمویم امام صادق علیه السلام را ملاقات کردی؟

- بلی.

- درباره من چیزی از وی شنیدی؟

- بلی.

- چه فرمود؟ هر چه شنیدی بگو.

- قربانت گردم. دوست ندارم آن چه از او شنیده ام درباره ات بازگو کنم.

- مرا از مرگ می ترسانی؟ هر چه شنیدی بگو.

- آن حضرت فرمود: تو هم مانند پدرت کشته و به دار آویخته می شوی.

در این هنگام رنگ یحیی دگرگون شد و این آیه را خواند: «یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الكتاب»⁽⁸³⁴⁾، خداوند آن چه خواهد (و مقدور باشد) محو می کند و آنچه خواهد ثابت خواهد ماند و نزد او اصل کتاب است.

از این سؤال و جواب ها روشن است که یحیی برای سخنان امام صادق علیه السلام ارزش فوق العاده ای قائل بود و کلمات حضرتش را مطابق واقع می داند و عقیده اش است که سخنان امام از روی هوا و میل شخصی نیست.

عقیده یحیی درباره علم امام علیه السلام

2 - در همین روایت متوکل این جمله را دارد که متوکل گوید: از یحیی پرسیدم: فرزند رسول خدا آیا شما داناترید یا آنان (امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام)

«عَلَيْهِ السَّلَامُ»؟ یحیی بعد از تاءملی گفت: همه ما دارای علمیم اما فرق بین ما و آنان (امام باقر و امام صادق علیهما السلام) این است که: آنچه ما می دانیم آنان نیز می دانند ولی هر آنچه آنان می دانند ما نمی دانیم.

آقای فیض شارح صحیفه سجادیه در ذیل این جمله می گوید: و اینکه نفرموده آنان داناترند برای آن است که خود را نسبت به عموزاده اش درباره حقایق و علوم الهیه نادان می پنداشت و این جمله خود حاکی است که یحیی به بزرگی و افضلیت مقام امام معتقد است.

3 - و از اینها روشن تر اینکه متوکل از یحیی پرسید: پس در این زمان حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ ولی امر ماست؟؟

یحیی پاسخ می گوید: بلی او افقه بنی هاشم است ⁽⁸³⁵⁾ و یحیی به ائمه اثنی عشر عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ایمان و اعتقاد داشت. ⁽⁸³⁶⁾

گریه ها و حزن و اندوه شدید امام در فقدان یحیی

روایاتی که حاکی از حزن و اندوه فراوان امام صادق و گریه های شدید حضرتش بعد از شهادت یحیی گویای این مطلب است که یحیی در نزد امام مقام و مرتبه ای خاص داشته (و این نکته ناگفته نماند که حب و بغض امام نسبت به افراد فقط جنبه عاطفی ندارد بلکه روی حساب و جنبه الهی است هر کس محبوب خدا باشد محبوب امام است و هر کس مبعوض خدا است در نزد امام نیز همان است.

سید علیخان در «ریاض السالکین» گوید: «تنبيه في بكائه (ای الصادق عَلَيْهِ السَّلَامُ) علی یحیی بن زید و شدة وجده و دعائه له دلیل علی ان یحیی کان عارفاً بالحق، معتقد الہ و ان حاله فی الخروج کحال ابیه رضی اللہ عنہ». ⁽⁸³⁷⁾

گریه امام صادق علیه السلام بر یحیی و شدت اندوه و دعای خیر حضرتش برای وی دلیل است بر اینکه یحیی عارف به حق و معتقد به امامت بود و برنامه قیام او همان برنامه پدرش (زید) بود درود خدا بر او باد.

مقدمات خروج

یحیی جوانی عالم و شجاع و لایقی بود که در دودمان آل محمد نظیر او کم بود او بنا به وصیت پدر و احساس مسؤ ولیت و ادای وظیفه در راه خدا با دشمنان دین مردانه پیکار کرد و شربت شهادت نوشید.

ابوالفرج اصفهانی به نقل از ابومخنف گوید: بعد از شهادت حضرت زید بن علی علیه السلام مردم از اطراف فرزند او یحیی پراکنده شدند و جز ده نفر از یاران کسی با وی همراه نبود سلمة بن ثابت گوید: بعد از شهادت زید علیه السلام من به یحیی گفتم:

اینک به کجا خواهی رفت؟

گفت: به طرف (نهرین) می روم، و ابوصبار عبدی با او همراه بود.

گفتم: اگر می خواهی به نهرین بروی بهتر این است که در همین (کوفه) بمانی و با دشمنان پیکار کنی، تا به شهادت نائل شوی.

گفت: مقصود من از «نهرین» دو نهر کربلا است.

گفتم: حالا که این قصد را داری پس عجله کن تا صبح نشده هر چه زودتر از شهر بیرون رو، یحیی برخاست و ما نیز همراه او از کوفه خارج شدیم و موقعی دیوارهای شهر را پشت سر نهادیم صدای اذان صبح به گوش می رسید ما به سرعت از کوفه دور می شدیم، ما در بین راه از مسافرین هر کاروانی که برخورد می کردیم طعام می خواستیم و من نان و آذوقه را به نزد یحیی و همراهان می بردم.

و با این وضع تا (نینوی) پیش رفتیم، در آنجا (سایق) (شاید مقصود سعید بن بیان سایق الحاج) باشد. خانه اش را در اختیار ما گذاشت و خودش به (فیوم) رفت و یحیی را در خانه خویش جای داد.⁽⁸³⁸⁾

سلمه گوید: دیدار من با یحیی به همانجا خاتمه یافت و آن آخرین ملاقات من با وی بود.

یحیی در مدائن

یحیی بعد از مدتی از آنجا خود را به (مدائن) رساند، مدائن در آن زمان سر راه مسافرینی بود که از عراق به طرف خراسان می رفتند.

خبر فرار یحیی از کوفه و آمدن او به نینوا و مدائن به یوسف بن عمر والی عراق رسید.

یوسف مردی را به نام «حریث بن ابی الجهم کلبی» برای دستگیری یحیی به مدائن فرستاد، ولی پیش از آنکه او به مدائن برسد یحیی از آنجا خارج شده بود و مأموران یوسف نتوانستند از او رد پایی دریابند. منزل یحیی در مدائن، خانه دهقانی بود که از او پذیرایی می کرد.

در ری و سرخس

یحیی خود را به (ری) رسانید و از آنجا آهنگ (سرخس) نمود و در آنجا به نزد یزید بن عمرو تیمی رفت و حکم بن یزید که یکی از سران بنی اسید بن عمرو بود برای مبارزه با بنی امیه به کمک خویش دعوت کرد. یحیی شش ماه نزد آن مرد ماند.

فرماندار سرخس که از جانب حکام اموی نصب شده بود مردی معروف به (ابن حنظله) بود و او از جانب عمر بن هبیره این منصب را گرفته بود در این شرایط گروهی از (خوارج) به نزد یحیی آمدند و از او خواستند که رهبری آنان

را در قیام بر ضد بنی امیه به عهده گیرد. آنان اینقدر در تقاضای خود اصرار و پافشاری کردند که یحیی نزدیک بود در همکاری با آنان تصمیم قطعی بگیرد، اما یزید بن عمرو میزبان هوشیار یحیی او را از این کار منصرف کرد و گفت: چطور امید داری به کمک مردمی جنگ کنی و بر دشمن خود پیروز گردی در حالی که آنان از علی ع و خاندانش بیزار می جویند. یحیی به واسطه این سخن، اعتمادش از آن مردم سلب شد، و از قیام به همراهی آنان منصرف گشت.

در بلخ

اما یحیی سخنی که موجب دلسردی آنها شود به آنان نگفت و با بیانی خوش آنها را از همراهی خویش مایوس کرد و آنان او را رها کردند. یحیی آرام نمی گیرد و به دنبال فرصت و موقعیت مناسب است، بلکه بتواند نیروی قوی از مجاهدین و طرفداران خاندان پیامبر به دور خود جمع کند و به کمک آنان بر ضد حکومت بنی امیه قیام کند. او هدفش را تعقیب می کند و با اراده ای محکم و استوار در راه جهاد و شهادت گام می نهد، او از سرخس هم مایوس شده و از آنجا عازم بلخ گردید و به خانه یکی از علاقمندان به خاندان پیامبر به نام حریش بن عبدالرحمن شیبانی وارد شد.

یحیی مدتی در خانه این مرد بود تا اینکه خبر هلاکت خلیفه سفاک اموی و قائل پدرش هشام بن عبدالملک به وی رسید، و شنید که، ولید بن یزید برادرزاده هشام به عنوان خلیفه جانشین وی شده است. جاسوسان حکومت اموی حتی در بلاد دور دست اسلامی آن روز، علیه انقلابیون و مجاهدین فعالیت می کردند و اطلاعات خود را به کوفه و یا احیانا مرکز حکومت گزارش

می نمودند. مخصوصاً ناپدید شدن یحیی و دست نیافتن عمال حکومت اموی بر او آنان را سخت متوحش ساخته بود.

یوسف بن عمر استاندار عراق که یحیی را می شناخت و روح سلحشوری و شهامت وی را خوب می دانست از این جریان سخت نگران بود. چون یحیی از حوزه ماءموریت وی عراق فرار کرده بود وی می خواست به هر نحوی شده یحیی را دستگیر کند و یا او را بکشند.

جاسوسان وی در بلخ از ورود یحیی مطلع شدند و به کوفه گزارش دادند، و یوسف فهمید که یحیی در بلخ در خانه حریش بسر می برد یوسف به والی خراسان نصر بن یسار نوشت که ماءموری را به خانه حریش بفرستند تا او یحیی را دستگیر کند.

استاندار خراسان مردی را نزد عقیل بن معقل لیشی فرماندار بلخ فرستاد و به او دستور داد که حریش را دستگیر کند و آن قدر او را شکنجه دهد تا یحیی را تحویل دهد.

عقیل، حریش را خواست و قبل از هر چیز دستور داد او را ششصد تازیانه زدند و به او گفت: به خدا قسم، اگر یحیی را تحویل ندهی ترا خواهم کشت. اما حریش این مرد نمونه و فداکار در جواب فرماندار گفت:

«والله لو كان تحت قدمي رفعتها عنه فاصنع ما انت بصانع». «به خدا سوگند اگر یحیی در زیر پاهای من باشد پای خود را از روی او بر نخواهم داشت (یعنی به هیچ قیمتی یحیی را تحویل نمی دهم) هر چه از دستت می آید بکن.

حریش فرزندی داشت به نام «قریش»، او موقعی دید که جان پدرش در خطر است به فرماندار گفت: پدرم را نکش من یحیی را تحویل تو می دهم.

بازداشت یحیی

فرماندار بلخ گروهی از ماءموران مسلح خود را همراه قریش فرستاد و او آنان را به مخفیگاه یحیی که دو خانه تو در تو بود راهنمایی کرد، آنان یحیی را به همراه یزید بن عمرو از طایفه عبدالقیس که یار و همراه یحیی بود و از کوفه با وی همسفر بود دستگیر کردند. و به نزد عقیل فرماندار بلخ بردند. عقیل یحیی را نزد نصر بن یسار استاندار خراسان فرستاد و او یحیی را به زندان افکند و جریان را برای یوسف بن عمر استاندار کوفه نوشت مردی از بنی لیث درباره دستگیری و شکنجه دادن یحیی، چنین سراید:

اليس بعين الله ما تصنونه عشية يحيى موثق فى السلاسل
الم ترليشاما الذى حتمت به لها الويل فى سلطانها المتزائل
لقد كشفت للناس ليث عن استها اخيرا و صارت ضحكة فى القبائل
كلاب عوت لاقدمس الله امرها فجاءت بصيد لايحل لاكل
1 - آیا خدا این کارهای زشت شما را نمی بیند. در آن شبی که یحیی را به زنجیر کشانید.

2 - ندیدی که بنی لیث (مقصود نصر بن یسار لیثی) به چه سرنوشتی گرفتار شدند وای بر آنها در این قدرتی که از دست آنها بیرون خواهد رفت.

3 - آری این بنی لیث است که خود را رسوا ساخت و عیب خویش را بر ملا کرد و مورد استهزاء مردم قرار گرفت.

4 - آنان مانند سگانی عوعو کنان بودند که : صیدی آوردند که بر خورنده ای حلال نبود بنا به روایت علی بن الحسین از یحیی بن الحسن این اشعار منسوب به عبدالله بن معاویة بن عبدالله جعفر است. (839)

یحیی از زندان آزاد می شود

پس از آنکه یوسف بن عمر نماینده خلیفه اموی در کوفه و استاندار عراق از جریان دستگیری یحیی آگاه شد نامه ای برای ولید بن یزید بن عبدالملک خلیفه اموی نوشت و وی را در جریان گذاشت.

ولید برای او نوشت که دستور دهد یحیی را آزاد کنند و به او تاءمین دهند تا هر کجا خواست برود.

یوسف بن نصر بن یسار والی خراسان نوشت که یحیی را آزاد کند.

نصر یحیی را احضار کرد و او را به تقوا و خودداری از شورش و فتنه و اخلاص گری دعوت کرد.

یحیی در پاسخ استاندار خراسان گفت: «و هل فی امة محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فتنة اعظم مما انتم فيه من سفك الدماء و اخذ مالستم له باهل؟!» آیا در میان امت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فتنه ای عظیم تر از آن که شما در آنید وجود دارد، خونها را به ناحق می ریزید و اموال را نابجا می گیرید.

جواب دندان شکن یحیی، چنان استاندار خراسان را کوبید که سخنی نتوانست بگوید به ناچار ساکت ماند.

آنگاه نصر دستور داد مبلغ دو هزار درهم با یک جفت کفش به یحیی دادند، و به او توصیه کرد که خود را به خلیفه ولید برسان، اما یحیی از بلخ بیرون شد و به طرف سرخس آمد.

در آن وقت حاکم سرخس مردی به نام عبدالله بن قیس بکری بود. نصر نامه ای برای او نوشت و وی را از ورود به سرخس آگاه کرد. و به او خاطر نشان ساخت که یحیی را از سرخس بیرون کند.

شیعیان از زنجیری که به دست و پای یحیی بود نگین انگشتر ساختند

ابوالفرج اصفهانی گوید: چون یحیی از زندان آزاد شد. و کند و زنجیر را از پایش برداشتند گروهی از توانگران شیعه پیش آهنگری که کنده را از پای یحیی بیرون آورده بود رفتند و از او خواستند که زنجیر را به آنها بفروشد. آن مرد که چنان دید آن را به مزایده گذارد و همچنان قیمت آن را بالا برد تا بیست هزار درهم رسید. در این موقع ترسید که این جریان شایع شود و عمال حکومت برای او دردسری ایجاد کنند و پول از او بگیرند، به خریداران گفت: شما همگی در پرداخت شرکت کنید. آنها راضی شدند و او نیز آن زنجیر را قطعه قطعه کرد و شیعیان از آن نگین انگشتر ساختند و هر کس انگشتری که نگین آن از آن زنجیر بود برداشت و به آن تبرک می جست. ⁽⁸⁴⁰⁾

استاندار خراسان نامه ای دیگر هم برای فرماندار طوس حسن بن زید تمیمی فرستاد و در آن نامه یادآور شده بود که اگر یحیی به طوس آمد به او فرصت توقف در شهر را مده و هر چه زودتر او را به ابر شهر ⁽⁸⁴¹⁾ به نزد عامر بن زراره بفرست.

فرماندار طوس یحیی را به ابر شهر سوق داد و ماءموری به نام سرحان بن نوح عنبری انباردار اسلحه ها را موکل او ساخت تا وی را به ابر شهر برساند. سرحان گوید: یحیی در بین راه نصر بن یسار را سرزنش می کرد و گویا او عطایش را نسبت به خود کم می دانست و یا به خاطر ایجاد این ناراحتیها بود سپس نام یوسف بن عمر والی عراق به میان آمد جمله ای سربسته نسبت به او گفت و یادآور شد، که از نیرنگ یوسف بیمناک است و می ترسد که اگر نزد او برود وی را به قتل برساند. و سخن خود را درباره یوسف قطع کرد.

سرحان گوید به او گفتم : خدا رحمتت کند هر چه می خواهی بگو از ناحیه من مطمئن باش، من جاسوس نیستم (معلوم می شود ماءمور حلال زاده ای بوده است) آنگاه با سخنانی محکم و مطمئن گفت : این مرد (مقصودش حسن تمیمی والی و فرماندار طوس بود) چگونه بر من نگهبان می گذارد، به خدا سوگند اگر بخواهم کسی را بفرستم تا او را نزد من آرند و دستور دهم زیر دست و پا لگد کوب کنند می توانم. (842)

گفتم : به خدا سوگند او نگهبان را بر تو نگماشته که اذیت شوی بلکه این رسمی است که برای حفظ اموال، نگهبانان در این راه می گمارند.

قیام یحیی

آری یحیی همچون شیری از قفس گریخته بود که دشمن سخت از او وحشت داشت عمال اموی که در همه جای کشور اسلامی آن روز بر اریکه قدرت بودند و به جنایت و خونریزی و مال مردم خوری به سر می بردند نمی توانستند وجود رجلی بیدار و انقلابی از دودمان پیامبر خدا را در روی زمین زنده ببینند لذا همیشه در صدد بودند فریادهای خشمگین آزادیخواهان و انقلابیون را در نطفه خفه کنند.

یحیی خوب می دانست که گرگ صفتان اموی دست از سر وی بر نخواهند داشت و چنان زندگی را بر او سخت می گیرند که جز ذلت و خواری، (آن چیزی که او و همفکران وی از آن دوری می جستند) و زندگی نکبت بار چیزی دیگر در این دنیا برای او نیست.

یحیی فرزند زید، آن قهرمان سلحشوری است که پایه های حکومت ننگین بنی امیه را لرزاند، آری او فرزند حسین شهید و نبیره پیامبر خداست او کجا و

زندگی با ذلت و خواری کجا، او مرگ با شرافت و جهاد در راه خدا و مبارزه با دشمنان حق را بر این زندگی چهار روزه دنیا ترجیح می دهد.

یحیی همانند جدش حسین علیه السلام و پدر بزرگوارش زید راهی جز قیام و شهادت در پیش ندارد.

سرحان گوید: ما همچنان تا (ابر شهر) به نزد عمرو بن زراره آمدیم او دستور داد هزار درهم به یحیی دادند تا خرجی راه کند و سپس او را به سوی (بیهق) ⁽⁸⁴³⁾ روانه کرد. یحیی از بیهق که آخرین خطه خراسان آن زمان بود با هفتاد تن از یاران خویش به سوی ابر شهر بازگشت و تعدادی مرکب خرید و به یاران خود داد.

عمرو بن زراره حاکم ابر شهر موقعی جریان را شنید نامه برای نصر بن یسار استاندار خراسان فرستاد و او را از اوضاع مطلع ساخت.

نصر نامه ای به عبدالله بن قیس بن عباد بکری حاکم سرخس نوشت و نامه مشابهی برای حسن بن زید تمیمی حاکم طوس فرستاد و به آنها دستور داد با لشکریان خود به ابر شهر بروند و به کمک حاکم آنجا عمرو بن زراره به جنگ یحیی و یاران او بشتابند، و فرماندهی نبرد را به عهده عمرو بگذارند.

آنها با گروهی از لشکریان خود به ابر شهر آمدند و به قوای عمرو پیوستند، و لشکریان آنان به ده هزار نفر می رسید، اما یحیی به تعداد مجاهدین کربلا هفتاد نفر بیشتر همراه نداشت. همه از مردان لایق و فداکار بودند. ⁽⁸⁴⁴⁾

جنگ در ابر شهر (نیشابور)

قوای دشمن با تجهیزات قوی در مقابل افراد معدود یحیی قرار گرفتند جنگ شدیدی بین آنان و نیروهای دشمن در گرفت.

یحیی این شیر دلیر و قهرمان دلاور علوی با یاران معدود خود چنان عرصه میدان را بر دشمن تنگ کردند که دشمن با دادن تلفاتی سنگین عقب نشینی کرد و در روز اول نبرد فرمانده قوای دشمن عمرو بن زراره به هلاکت رسید و لشکریان آنان منهدم شدند.

مرکب ها و اسلحه فراوانی به دست یحیی و یاران او رسید، و آنان فاتحانه به طرف هرات حرکت کردند.

حاکم هرات مردی به نام مفلس بن زیاد بود، و هنگامی شنید که یحیی و همزمانش به آن سرزمین آمده اند متعرض آنان نگشت و یحیی و یاران وی نیز متعرض آنان نشدند و از هرات گذشتند تا سرزمین «جوزجان»⁽⁸⁴⁵⁾ رسیدند.⁽⁸⁴⁶⁾

نبرد خونین جوزجان

حاکم جوزجان شخصی به نام (حماد بن عمرو سعیدی) یا به قول طبری (سعدی) بود از آن طرف نصر بن یسار حاکم خراسان فهمید که یحیی پس از درهم شکستن قوای آنان از ابرشهر به هرات و آنگاه به جوزجان رفته است قوای مرکب از هشت هزار مرد جنگی به طرف جوزجان گسیل داشت این نیرو در نواحی (ارغوی) در سرزمین جوزجان به نیروی یحیی رسید.

در این موقع دو تن از شخصیت‌های معروف آن سامان به نام ابوالعجارم حنفی و خشخاش ازدی به نیروی یحیی پیوستند.

(خشخاش بعد از شهادت یحیی دستگیر شد و به دستور نصر بن یسار دست و پایش را بریدند و به شهادت رسید.)

فرمانده نیروی دشمن مردی به نام (سلیم بن احور) بود او میمنه لشکر خود را به «سورة بن محمد سندی» و میسره را به «حماد بن عمرو سعیدی» سپرد و

یحیی نیز یاران خود را با صفهای منظم آماده نبرد ساخت جنگ به شکل وحشتناکی شروع شد.

این پیکار با مقاومت شدید انقلابیون تا سه روز طول کشید و در این مدت یاران یحیی به شهادت رسیدند. (847)

درباره شجاعت و دلیری یحیی گفته اند: او جوانی دلیر بود و همیشه در صف مقدم جبهه با دشمن روبرو می شد. و از انبوه دشمنان و تنهایی خودش ترس و وحشتی نداشت. و مردانه می جنگید.

سخنان یحیی در جبهه جنگ

او در گرماگرم نبرد با سخنان ارزنده و پرشور خود مردم را به جهاد در راه خدا و مبارزه با ظلم و بیدادگری تحریک می نمود. (آری مرد آنست که اگر می گوید خود عمل کند آن وقت است که سخنان او در دیگران مؤثر می گردد.) یحیی در جبهه جنگ فریاد زد: «ای بندگان خدا، آنگاه مرگ فرا رسد که مدت انسانی سر آمده باشد. ای بندگان خدا، مرگ در تعقیب انسان است و راه فراری از آن نیست، و نمی توان جلو او را گرفت. پس به دشمن حمله کنید، خدا رحمتش را بر شما فرستاد. و بجنگید تا به گذشتگان خود ملحق شوید به سوی بهشت قدم نهید، و بدانید که افتخاری برای انسان بالاتر از شهادت و کشته شدن در راه خدا نیست.»

او در میدان جنگ پیامی را به شکل این اشعار برای بستگان خود در مدینه می فرستد و می گوید:

خلیلی عنا بالمدينة بلغا	بنی هاشم اهل النهی و التجارب
فحتی م مروان یقتل منکم	خیارکم و الدهر جم العجائب
لکل قتیل معشر یطلبونه	و لیس لزید فی العراقین طالب

دوست من این پیام مرا به بستگانم بنی هاشم آن زیرکان و تجربه داران در مدینه برسان و بگو: پس تا کی مروانی ها از خوبان شما را بکشند و روزگار از شگفتیها پر است.

هر کشته ای، گروهی باشند که به خونخواهی وی برخیزند، اما در سرزمین عراق برای زید خونخواهی نیست. (848)

شهادت یحیی

یاران فداکار یحیی با همان تعداد کم پس از سه شبانه روز نبرد و مقاومت و کشتار تعداد کثیری از دشمن، به شهادت رسیدند.

و یحیی خود در روز سوم نبرد با آنکه زخمهای فراوانی به او رسیده بود مردانه جنگید تا آنکه تیری به پیشانی مقدس او اصابت کرد و آن تیر کار وی را ساخت (عجیب اینکه پدرش نیز با تیری که به پیشانی او اصابت کرد به شهادت رسید).

کسی که این تیر را رها کرده بود مردی از طایفه عنزه بود آنگاه سوره جسد یحیی را در میان کشته شدگان شناخت و سر مقدس او را از بدن جدا ساخت و زره و اسلحه او را همان مرد عنیزی گرفت، و سر را برای نصر بن یسار فرستاد و نصر آن را برای ولید بن یزید خلیفه اموی به شام فرستاد.

در موقع قیام ابومسلم خراسانی این دو نفر یعنی سوره بن محمد و مرد عنیزی دستگیر شدند و ابومسلم (دستور داد دست و پای آنان را قطع کردند و به دارشان زدند). (849)

جسد یحیی

جنازه یحیی را در دروازه جوزجان به دار زدند. (850)

جعفر احمر گوید: من خود جسد یحیی را بر سر دار در دروازه جوزجان مشاهده کردم.

شهادت یحیی عصر روز جمعه سال 125 ه ق اتفاق افتاد⁽⁸⁵¹⁾ و جنازه اش همچنان بالای دار بود تا وقتی که دولت عباسی روی کار آمد آن را به زیر آورده غسل دادند و کفن کردند و نماز گزارند و در همان جوزجان به خاکش سپردند. و متصدی این کارها خالد ابن ابراهیم ابوداود و حازم بن خزیمه و عیسی بن ماهان بودند.

اما آنچه به نظر صحیح می رسد این است که جنازه یحیی را ابومسلم خراسانی پائین آورد و بر آن نماز گزارد و دفن نمود. و (صاحب محبر) این قول را اختیار کرده است.

انتقام

قیام ابومسلم که در واقع تعقیب نهضت یحیی علیه السلام بود به ثمر رسید و او با داعیان بنی العباس و نیروهای آزادیخواه علوی و سایر مردم خراسان موفق شدند دودمان بنی امیه را نابود سازند و انتقامی هولناک از آنان بگیرند. ابومسلم تصمیم گرفت تمام کسانی که در قتل یحیی و یاران او دست داشتند دستگیر کند و به قتل برساند.

به او گفتند: دفتری که نام اموی ها و عمال حکومت سابق در آن ثبت شده نگاه کن آنها را خواهی شناخت ابومسلم از روی آن دفتر همه قاتلین یحیی و عمال حکومت و هر کس که به نوعی در قتل یحیی شرکت داشته دستگیر کرد و آنان را به سزای اعمال خویش رساند و همه را کشت.⁽⁸⁵²⁾

ولید بن عبدالملک اموی سر یحیی را به مدینه فرستاد و گفت آن را در دامن مادرش ریظه بیندازید. موقعی که سر یحیی را در دامن مادرش نهادند نگاهی

تاء ثرامیز به سر فرزند عزیزش کرده و با صدایی لرزان و چشمانی پر از اشک گفت: « شردتموه عنی طویلا و اهدیتموه الی قتیلا صلوات اللّٰه علیه و علی آبائه بکرة و اصیلا» او را مدت زیادی از من دور کردید و حال او را کشته به من هدیه می دهید. درود خدا بر او و بر پدرانش باد صبحگاهان و شبانگاهان. و انتقام این کار چنین شد که: موقعی عباسیان به قدرت رسیدند عبدالله بن علی بن عبدالله بن عباس سر مروان بن محمد را برای مادرش فرستاد تا آن را در دامنش قرار دادند، ناله او بلند شد و گفت: « هذا یحیی بن زید علیه السلام. » این کار به تلافی کار شما نسبت به یحیی بن زید است. (853)

یک اشتباه

بعضی از نویسندگان که متأسفانه عادت به تحقیق و تتبع در مطالب و پیشامدهای تاریخی ندارند هر چه را هر جا ببینند نقل می کنند، با کمال اطمینان آن را در کتاب خود می آورند. از جمله اشتباهاتی که نگارنده از بعضی نویسندگان دیده ام این است که جوزجان را با جرجان (گرگان) اشتباه گرفتند و با ضرس قاطع می نویسند: قبر یحیی بن زید در گرگان است و اشعار دعبل خزاعی که یاد از شهید جوزجان کرده مقصود همان گرگان است که بین گنبد کابوس و استرآباد می باشد؟!

صاحب « منتخب التواریخ » این اشتباه را ذکر کرده و دیگران هم که عادت به رجوع به مدارک دست اول نکرده اند آن را یادآور شده اند. و قطعا قبر یحیی بن زید در گرگان نیست به چند دلیل:

اولا: به شهادت تمام علمای تاریخ و بلدان جوزجان غیر از جرجان است. و قبر یحیی در جوزجان است.

در گرگان مشاهد مشرفه ای از اهل بیت پیامبر ﷺ می باشد که بعضی از آنان از فرزندان حضرت زید شهید می باشند و شاید همین سبب اشتباه شده باشد و قبر یحیی در آنجا نیست و ما فهرست مقابر آنان که در منطقه گرگان است و در کتب معتبر ذکر شده یادآور می شویم :

1 - به نقل ابونصر بخاری و صاحب « (غایة الاختصار) » و مسعودی در « (مروج الذهب) » گویند: « و توفی بها ابوالحسن محمد بن الامام جعفر الصادق ﷺ ... فدفن فیها »⁽⁸⁵⁴⁾ در جرجان ابوالحسن محمد بن امام صادق از دنیا رفت... و در آنجا دفن شده. وی معروف به محمد دیباجی است.

2 - قبر محمد بن زید بن محمد بن اسماعیل بن حسن بن زید بن امام حسن ﷺ در گرگان است. ابوالفرج اصفهانی گوید: « و وجد جریحا و به رمق فحمل الی جرجان فمات بها و... » او را در حالی که زخمی بود و نیمه رمقی داشته یافتند و به جرجان بردند⁽⁸⁵⁵⁾ و در آنجا از دنیا رفت، و او در زمان حکومت معتضد به شهادت رسید و ابونصر بخاری در « (سرالانساب) » گوید: « قتلہ محمد بن هارون... و حمل راءسه الی مرو و دفن بدنه بجرجان... » قاتل او محمد بن هارون از یاران اسماعیل سامانی و سر او را به مرو فرستادند و بدن او در گرگان نزدیک قبر محمد دیباج دفن شد، این محمد بن زید معروف به داعی حسنی مدتی بر طبرستان و نواحی آن حکومت کرد. و وی در جنگ با مسوده از طرف اسماعیل بن احمد سامانی کشته شد و این واقعه را در سال 287 ه ق نگاشته اند.⁽⁸⁵⁶⁾

3 - حسن عقیقی بن محمد بن جعفر بن عبدالله بن حسین اصغر بن امام زین العابدین نیز در گرگان کشته شد.⁽⁸⁵⁷⁾

4 - همچنین محمد بن جور بن جعفر بن حسین بن علی بن محمد بن امام صادق علیه السلام در گرگان کشته شد، ابونصر بخاری این مطلب را در « (سرالانساب)» آورده است.

5 - تنها از فرزندان زید بن علی علیه السلام که قبرش در گرگان است.

حسن بن عیسی بن زید بن حسین بن عیسی بن زید بن امام زین العابدین است که در عصر مقتدی عباسی به فرمان جحشانی کشته شد ⁽⁸⁵⁸⁾ و شاید همین نام با نام یحیی بن زید اشتباه شده باشد. و از جمله مقابری که از اهل بیت علیهم السلام در گرگان است.

6 - قبر یوسف بن عیسی بن محمد بن قاسم بن حسن بن زید بن امام حسن علیه السلام است و این را ابوالحسن عمری در « (المجول)» یادآور شده است.

7 - مرتضی بن مدنی بن ناصر بن حمزه معروف به (سراهنگ) ابن علی بن زید بن علی عبدالرحمن شجری ابن قاسم بن حسن بن زید بن امام حسن. و این مطالب را عمیدی در « مشجر الکشاف» ذکر کرده است.

اینها فهرست امام زادگان معتبری است که در کتب مورد اعتماد انساب دیده شده است و در هیچ یک از این مدارک معتبره به این که قبر یحیی بن زید در جرجان (گرگان) است، اشاره ای نشده و قطعاً اگر این مشهد معروف که منسوب به یحیی است صحت داشت اقلاً در یک مدرک معتبره به آن برخورد می کردیم.

جوزجان

ثالثاً: در کتب بلدان و تواریخ درباره جوزجان گفته اند:

« اسم کورة واسعة من کور بلخ بخراسان، و هی بین مرو الروذ و بلخ و يقال لقصبتها اليهودية و مدنها الانبار و فاریاب و کلار... (کلات). » ⁽⁸⁵⁹⁾

جوزجان اسم منطقه وسیعی از مناطق بلخ خراسان است. و این شهر بین مرورذ و بلخ واقع است مرکز این منطقه (یهودیه) نام دارد و شهرهای مهم آن، (الانبار) و (فاریاب) و (کلار) است ⁽⁸⁶⁰⁾ بعد صاحب «معجم البلدان» اضافه می کند. «و بها قتل یحیی بن زید الشهید علیه السلام» ⁽⁸⁶¹⁾ و در جوزجان یحیی فرزند زید شهید به شهادت رسید.

کثیر نهشلی درباره یحیی گوید:

سقى مزن السحاب اذا استقلت مصارع فتية بالجوزجان
الى القصرين من رستاق خوط اقادهم هناك الاقرعان
عبدالحمید صاحب «(حدائق الوردية)» گوید:

بعد از کشته شدن یحیی بدن او را در کنار دروازه جوزجان به دار زدند و او موقع شهادت ⁽¹⁸⁾ ساله یا ⁽²⁸⁾ ساله بود. ⁽⁸⁶²⁾ بدن او همینطور بالای دار بود تا اینکه ابومسلم خراسانی قیام کرد وی بدن یحیی را از دار به زیر آورد و آن را غسل داد و کفن کرد و بر آن نماز گزارد و دفنش کرد. بعد اضافه می کند:

«و مشهده بالجوزجان مزور و اشار دعبل الخزاعی الی موضع قبره بقصیدته:

و قبر بارض الجوزجان محلها

و قبر بباخمری ⁽⁸⁶³⁾ لذی القربات ⁽⁸⁶⁴⁾

و قبر او در جوزجان زیارتگاه است و دعبل خزاعی در قصیده اش به مرقد

او اشاره کرده است که می گوید:

و قبری (از فرزندان فاطمه) در سرزمین (جوزجان) است و قبری در

(باخمری) که از نزدیکان است هر سال عده ای از شیعیان غیور به افغانستان می

روند تا به زیارت قبر یحیی نائل گردند.

عیسی بن زید

دومین فرزند برومند زید، عیسی است، لقب او «(موتم الاشبال)» و کنیه اش ابویحیی و ابوالحسن می باشد.

او در ماه محرم سال 109 ه ق دیده به دنیا گشود و در سال 169 درگذشت و موقع شهادت پدرش 12 ساله بود ⁽⁸⁶⁵⁾ مادر او کنیز بود. ⁽⁸⁶⁶⁾

علت اینکه او را عیسی نام نهادند، این است که: در زمان خلافت هشام چندین بار زید بن علی را به شام جلب کردند در یکی از سفرها که مادر عیسی نیز همراه زید بود بین راه درد زائیدن او را فرا گرفت و ناچار به یک دیر نصارا پناه بردند و اتفاقاً آن شب جشن سالروز تولد عیسی مسیح عليه السلام بود و خداوند در آن شب این فرزند را به زید داد. پدر بزرگوارش به خاطر این حسن اتفاق نام نوزادش را عیسی نهاد. ⁽⁸⁶⁷⁾

فضائل عیسی

مردم درباره فضل و بزرگواری او می گفتند:

عیسی برترین شخص خاندان خود از نظر علم و دین و ورع و زهد و پرهیزگاری بود.

او در مرام و مذهبش با بصیرت و دانش بود.

و علاوه بر این کمالات و فضائل او دارای طبع شعر هم بود و بعضی از اشعار او در کتاب «(معجم شعراء الطالبیین)» آمده است ⁽⁸⁶⁸⁾ عیسی، در سن جوانی و پیری از راویان حدیث و جویندگان آن بود ⁽⁸⁶⁹⁾ او روایاتی را از پدرش زید بن علی عليه السلام و امام صادق عليه السلام و عبدالله بن محمد و سفیان و مالک بن انس و عبدالله بن عمر عمری، و امثال آنان که عددشان بسیار است روایت کرده است.

⁽⁸⁷⁰⁾

جعفر بن محمد جعفر به سندش از علی بن حسن پدر حسین (قهرمان انقلاب فخر) روایت کرده که گفت: در میان ما که جمع بسیاری بودیم. کسی بهتر از عیسی بن زید نبود. و همچنین محمد بن عمر فقیهی گفت: عیسی بن زید بر عبدالله بن جعفر قرائت کرده است.

و همین عبدالله بن جعفر، پدر علی بن عبدالله بن جعفر مدنی محدث است و او از قاریان معروف قرآن و از رجال محدثین بود. وی به کمک محمد بن عبدالله قیام کرد و همیشه با او بود و بعد از شهادت محمد متواری شد و تحت تعقیب منصور خلیفه عباسی بود. علماء و رجال او را ستوده اند و روایات او را قبول کرده اند و در مدح و توثیق وی سخن فراوان گفته اند. از جمله کسانی که در عظمت وی سخن گفته و او را تجلیل کرده اند.

شیخ طوسی در رجالش.

ابوعلی حائری در «منهج المقام». «مجلسی در وجیزه.

محدث نوری در مستدرک.

بزرگان علم و رجال در تجلیل و تکریم وی می گویند: «و کان معدودا من اصحاب الصادق علیه السلام» او از اصحاب و نزدیکان امام صادق علیه السلام به شمار می رفت.

شیخ طوسی روایات او را در تهذیب نقل کرده است.

احادیث زیادی که عیسی از امام صادق آموخته و نقل کرده است خود حاکی از آن است که عیسی نسبت به مقام شامخ امامت اعتراف و اعتقاد راسخ داشته و اگر قائل به امامت او نبود احاکم دینی خود را از حضرتش نمی پرسید.

اشتباه مامقانی

شیخ عبدالله مامقانی در « تنقیح المقال » گفته است: (عیسی، خوش باطن نبود) و دلیل ایشان روایت ضعیفی است⁽⁸⁷¹⁾ که در اصول کافی⁽⁸⁷²⁾ نقل شده است، این حدیث خیلی طولانی است در ضمن آن حدیث دارد که در موقع قیام محمد بن عبدالله حسن نفس زکیه، عیسی یکی از رهبران نهضت بود و موقعی امام صادق علیه السلام را به قیام و بیعت با محمد دعوت کرد امام خودداری کرد و عیسی به امام توهین کرد. و جملات زنده ای به حضرتش عرضه داشت. مامقانی این خبر را در قدح عیسی قول کرده است.

محدث نوری هم در فائده دهم کتاب « (مستدرک الوسائل) » این روایت را آورده و بعد از نقل آن می گوید: عیسی از این گناه خویش توبه کرده است. مرحوم سید عبدالرزاق موسوی مقرر نویسنده معروف در کتاب « زید الشهدی » در حالات عیسی بعد از نقل این مطلب چنین گفته اند:

«خوب بود مامقانی هم در این جا از محدث نوری پیروی می کرد و در قدح نکوهش عیسی چنین تند نمی رفت و این تهمت های ناروا را که ساحت عیسی از آن مبری است بر او وارد نمی ساخت، و با روایت ضعیفی که سه نفر از راویان آن تضعیف شده اند و حتی خود مامقانی بعضی از ایشان را تضعیف کرده است. چنین نسبت به فرزند پیامبر، کوتاه نمی آمد و آنان را مورد نکوهش قرار نمی داد. (873)»

رجال این حدیث

سه نفر از رجال سند تضعیف شده اند.

اول:

محمد بن حسان، نجاشی رجال شناس بزرگ و همچنین ابن غضائری و ابن داود و علامه مجلسی که همه از فحول علمای شیعه و در علم رجال متخصصند می گویند محمد بن حسان ضعیف است و روایتی که وی در سندش باشد قبول ندارند.

دوم :

ابوعمران موسی بن زنجویه. علمای بزرگ رجال مانند نجاشی و ابن غضائری و ابن داود و علامه حلی و علامه مجلسی در وجیزه و خود مامقانی او را مورد وثوق نمی دانند.

موسی بن زنجویه کتابی دارد که اکثریت روایات آن از عبدالله بن حکم ارمنی است که این شخص هم از نظر علمای رجال ضعیف است.

سوم :

از رجال این سند عبدالله بن حکم ارمنی است نجاشی و ابن غضائری و ابن داود او را تضعیف کرده اند و علامه مجلسی او را از غلات می داند.

حال شما خود قضاوت بفرمائید. حدیثی که در سندش 3 غیر موثق وجود دارد چگونه می شود به آن تمسک کرد و عجب است از مامقانی که خود خیریت فن رجال است چگونه این خبر را دستاویز قرار داده و به یکی از فرزندان پاک رسول خدا تاخته است.

علامه مجلسی گوید: ما حق نداریم درباره زید و همچنین فرزندان پاک پیامبر بدون دلیل از خودمان چیزی بگوییم و تا دلیل محکم در کفر و تبری ائمه معصومین از ایشان نبینیم نباید اظهار بدبینی نماییم.

پس با این روایت ضعیف شخصیت این قهرمان علوی لکه دار نمی شود و او مورد احترام ما و همه شیعیان است.

عیسی در جبهه جنگ به کمک محمد معروف به (نفس زکیه) می جنگید و یکی از فرماندهان ارتش محمد بود. چنانکه در کافی نیز نقل شده است و بعد از پایان کارزار به بصره آمد و به ارتش ابراهیم بن عبدالله پیوست و به کمک او جنگید، و او رسماً پرچمدار و فرمانده ارتش و معاون ابراهیم بود. ⁽⁸⁷⁴⁾ موقعی ابراهیم در (باخمری) به شهادت رسید عیسی به کوفه برگشت.

«(موتم الاشبال)» یتیم کننده شیر بچه گان

«(موتم الاشبال)» یعنی یتیم کننده شیر بچه گان این لقبی است که مردم به عیسی داده بودند، و علت آن این بود که موقعی او از جنگ بصره فارغ شد متوجه کوفه شد، در بین راه به شیری درنده برخورد کرد شیر به او حمله نمود و عیسی این پهلوان پر دل و شجاع علوی به شیر حمله ور شد و شیر را بکشت و این شیر همیشه در بین راه مزاحم مردم می شد موقعی مردم این خبر مهم و مسرت بخش را شنیدند که شیر خطرناک مزاحم کشته شده است برکشنده آن آفرین گفتند، غلام او از روی تعجب گفتند، غلام او از روی تعجب گفت: مولایم، بچه شیرها را یتیم کردی؟!!

گفت بله، «انا موتم الاشبال»، من یتیم کننده شیر بچه گانم و بعد از این نامی مستعار برای او شد و یاران وی را به همین لقب یاد می کردند. ⁽⁸⁷⁵⁾ یموت بن مزرع (شاعر) ⁽⁸⁷⁶⁾ به همین لقب «(موتم الاشبال)» را در شعری که در رثای شهداء اهل بیت علیهم السلام گفته آورده است.

و همچنین شمیطی ⁽⁸⁷⁷⁾ یکی از شعرای امامیه در قصیده ای که در نکوهش آن که از زیدیه خروج کرده اند این نام را آورده است و گوید:

سن ظلم الامام للناس زید ان ظلم الامام ذوعقال
و بنو الشیخ و القتیل بفتح بعد یحیی و موتم الاشبال

ترجمه : ستم بر امام کردن را زید برای مردم سنت کرد. و برآستی که ستم امام درد بی درمانی است.

ترجمه : و همچنین فرزندان آن میر بزرگ (مقصود محمد و ابراهیم فرزندان عبدالله حسن می باشند) و کشته فح پس از یحیی و « موتم الاشبال » (عیسی بن زید).⁽⁸⁷⁸⁾

در سبب فرار وی و متواری گشتن او اختلاف است. برخی گفته اند سببش آن بود که ابراهیم بن عبدالله (شهید باخمری)، در نماز میت چهار تکبیر گفت : (مطابق مذهب اهل سنت) عیسی بن زید به او گفت : تو که مذهب خاندان خود را می دانی (که پنج تکبیر است) چرا یک تکبیر را کم کردی ؟

ابراهیم گفت : این کار برای اجتماع و وحدت مردم و پراکنده نشدن آنها بهتر است و ما امروز به اتحاد و همبستگی مردم احتیاج داریم و با کم کردن یک تکبیر از نماز میت، ان شاء الله ضرر و زیانی متوجه کسی نخواهد شد.

(البته این رویه تاکتیک و تقیه در آن شرایط حساس بسیار به جا و لازم بوده است) عیسی این پاسخ را نپسندید و از ابراهیم کناره گرفت، این مطالب به گوش منصور عباسی رسید، وی کسی را نزد عیسی فرستاد تا زیدیه و شیعیان را از اطراف ابراهیم پراکنده سازد، اما عیسی زیر بار نرفت و موقعی ابراهیم به شهادت رسید، عیسی متواری شد.

به منصور گفتند: تو در صدد دستگیری عیسی بر نمی آیی ؟ گفت : نه، به خدا، سوگند من پس از محمد و ابراهیم از ایشان کسی را تعقیب نمی کنم و پس از این برای آنها نامی به جای نخواهم گذارد.

ابوالفرج اصفهانی مورخ کبیر، گوید: این مطلب (متواری شدن و دوری جستن عیسی از ابراهیم) صحیح نیست، و نقل اشتباه است، زیرا به طور قطع عیسی از

رزمندگان بارز نهضت باخمری بود و وی همیشه در کنار ابراهیم بن عبدالله بود و او را یاری می داد و در جبهه جنگ فرماندهی ارتش شیعه از طرف ابراهیم به او واگذار شد، و عیسی پس از شهادت ابراهیم متواری شد تا مرگش فرا رسید. (879)

نبرد عیسی

عیسی بن عبدالله گوید: عیسی بن زید ریاست میمنه لشکر ابراهیم را در جنگ به عهده داشت و ریاست میمنه لشکر محمد برادر ابراهیم در نبرد نیز با عیسی بود.

محمد نوفلی از پدرش روایت کرده که: عیسی و حسین: فرزندان زید بن علی از کسانی بودند که در جنگهای محمد و ابراهیم بر ضد منصور از سرسخت ترین مبارزان و بصیرت ترین جنگجویان بودند و چون این خبر به گوش منصور عباسی رسید وی از روی گله و اعتراض گفت: مرا با دو فرزند زید چکار؟ آن دو چه دشمنی با ما دارند؟ آیا ما نبودیم که قاتلین پدرشان را کشتیم و هم اکنون به خونخواهیشان اقدام کرده ایم! و سوزش دلشان را با نابودی و انتقام دشمنشان شفا می بخشیم؟ (880)

عیسی بن عبدالله، گوید: که عیسی بن زید به طرفداری محمد بن عبدالله خروج کرد و از کسانی بود که به او می گفت: هر که از دودمان ابوطالب به مخالفت با تو برخاست و یا دست از یاری تو کشید، او را به من بسپار تا گردنش را بزنم. در این زمینه روایتی نقل شده و در برخورد عیسی با امام صادق که در اواخر شرح حال عیسی بدان اشاره می کنیم و آن را پاسخ می دهیم. و در چند صفحه پیش در اشتباه مرحوم مامقانی متذکر شدیم.

علی بن سلام گوید: هنگامی که ما در نهضت باخمری شکست خوردیم و رهبر خود ابراهیم را از دست دادیم، و همه منهزم گشتیم، به نزد عیسی بن زید که سرپا ایستاده بود رفتیم و قدری او را ملامت و سرزنش کرده و خاموش شدیم. عیسی سر را بلند کرد و گفت: بعد از ابراهیم دیگر کسی نیست که بر ضد اینان (بنی العباس) قیام کند. این جمله را گفت و به کناری رفت. و همین طور رفت تا به ویرانه ای رسید، و ما هم با او بودیم در آنجا یک شورای جنگی تشکیل دادیم و تصمیم گرفتیم به لشکر عیسی بن موسی که از طرف منصور به جنگ با ابراهیم آمده بود شبیخون زنیم. اما چون نیمه شب شد، ما عیسی را بین خود ندیدیم و همین رفتن او نقشه ما را بر هم زد. (881)

عیسی یکی از رهبران نهضت بود

در موقع قیام محمد بن عبدالله بن حسن، محمد بزرگان علم و سران زیدیه را که همراهش بودند به نزد خود جمع کرد و به آنها سفارش کرد که اگر در این جنگ کشته شوم منصب رهبری شما شیعیان و زیدیه با برادرش ابراهیم است و اگر ابراهیم کشته شد، این مقام از آن عیسی بن زید است. این حدیث را عبدالله بن حمد بن عمر روایت کرده و دنبال آن اضافه کرده است:

بعد از کشته شدن محمد و ابراهیم، عیسی به کوفه گریخت (چون دیگر نبرد مسلحانه با تعداد اندک یاران اثر مثبتی نداشت) و در خانه علی بن صالح بن حی برادر حسن بن صالح مخفی شد، و دختر او را به عقد خویش در آورد و از آن زن دختری پیدا کرد که در زمان حیات پدر از دنیا رفت. (882)

من به این مردم اعتماد ندارم

ممکن است بعضی سؤ ال کنند: که با وجودی که عیسی در شجاعت و شهامت و مناعت طبع و آزادمنشی همانند پدران و برادرانش بود و با وجود اینکه ابراهیم بن عبدالله رهبر انقلاب (باخمی) بعد از خود زعامت شیعیان مبارز را به او واگذار کرده بودند چرا او با وجودی که یارانی داشت همانند پدرش زید و برادرش یحیی و پسر عموهایش محمد و ابراهیم فرزندان عبدالله بن حسن، قیام نکرد و زندگی مخفیانه و رقت بار را بر میدان جهاد ترجیح داد. جواب این سؤ ال بسیار واضح و روشن است، زیرا:

عیسی مردی با بصیرت و دوراندیش بود و از قیام پدر و برادر و پسر عموهایش تجربیات زیادی داشت و کاملاً برنامه او روی یک سیاست عاقلانه و صحیحی بود.

و او از این تجربیات درسهای تلخی آموخته بود، او خیانت و تخاذل مردم را نسبت به زید و یحیی و محمد و ابراهیم، خواب دیده بود و دیگر هیچ جای اعتمادی به این گونه مردم دورو و دغل نداشت و او خود علت کناره گیری و اتخاذ چنین روشی در مقابل دشمن را برای چند تن از یاران وفادارش که افراد انگشت شماری بودند در مقابل همین سؤ ال بیان کرد.

علی بن جعفر از پدرش نقل می کند که گفت: من و اسرئیل بن یونس و علی و حسن فرزندان صالح بن حی با عده ای از همرازا و دوستانمان خدمت عیسی بن زید بودیم. در میان ما حسن بن صالح از عیسی پرسید:

«متی ندافعنا بالخروج و قد اشتهل دیوانک علی عشرة آلاف رجل؟؟» تا کی ما را از قیام و خروج منع می کنی و حال آنکه تعداد یاران تو، به ده هزار مرد جنگی می رسد؟

عیسی در جواب حسن چنین گفت: «وای بر تو، تو کثرت افراد و تعداد را به رخ من می کشی و حال آنکه من خوب آنها را می شناسم آنگاه با صدایی لرزان و مرتعش که سر به شورش بر می خواست گفت:

« اُمّا و اللّٰه لو وجدت فيهم ثلاثمائة رجل اعلم انهم يريدون اللّٰه عزوجل، و يبذلون انفسهم له، و يصدقون للقاء عدوه في طاعته، لخرجت قبل الصبح حتى ابلى عنداللّٰه عذرا في اعداء اللّٰه». « به خدا سوگند، اگر من اقلا سیصد نفر از این مردم را می یافتم که فقط هدفشان خدا باشد، و حاضر باشند جان خود را در راه او بدهند و در ملاقات با دشمن و در طاعت حق راستگو استوار بودند من همین قبل از صبح قیام می کردم تا اینکه در مقابل خداوند، و در مورد دشمنان عذری آورده باشم.

و امر مسلمین را طبق سنت خدا و رسولش اجرا می کردم.

اُمّا با کمال تاءسف، من موضع اعتمادی که به بیعت خویش به خاطر خدا وفادار باشد و در میدان جنگ ثابت قدم باشد نمی یابم.

راوی گوید: حسن بن صالح در مقابل سخن عیسی آن قدر گریست تا

بیهوش به روی زمین افتاد. (883)

ملاقات با عیسی

ابوالفرج گوید: احمد بن محمد بن سعید بر سبیل مذاکره و گفتگو برایم نقل کرد البته من کلمات او را ننوشتم و اُمّا در سینه خود ضبط کردم و الفاظش کم و زیاد شده اُمّا در معنایش تغییری نیست.

وی به سند خود از یحیی بن حسین بن زید (برادر زاده عیسی بن زید) نقل کرده که گفت: به پدرم گفتم: من دلم برای عمویم عیسی تنگ شده و دلم می خواهد او را ببینم. چون برای من سزاوار نیست، پیرمرد محترمی چون او را

ندیده باشم. پدرم مدتی امروز و فردا کرد و هر بار در پاسخ من می گفت : دیدار با او مشکل است و ممکن است برای او ایجاد دردسر شود چون او مخفیانه زندگی می کند و شاید همین دیدار تو سبب شود که او روی جهات امنیتی جای خود را عوض کند و همین برای او سبب ناراحتی شود.

یحیی گوید: این سخنان مرا از منظور خود باز نداشت و همچنان تقاضای خود را به پدرم بازگو می کردم. و در هر فرصتی که دست می داد به نحوی خواسته خود را دنبال می کردم. تا اینکه بالاخره پدرم راضی شد جای عمویم عیسی را به من نشان دهد و مرا به ملاقات او بفرستد.

پدرم گفت : تو، به کوفه می روی و در کوفه سراغ خانه های (بنی حی) را بگیری، همینکه تو را به آن محل راهنمایی کردند فلان کوچه برو، در وسط کوچه خانه ای است که درش چنین و چنان است، جلو در آن خانه بنشین و چون نزدیک غروب شد، پیرمردی بلند قامت و خوش صورت را خواهی دید، که در پیشانی اش اثر سجده است و جامعه ای پشمین به تن دارد و کار وی آب کشی با شتر است و در آن وقت غروب کارش را تمام کرده و با شتر خویش به خانه بر می گردد.

و علامت دیگر او این است که : وی گامی بر زمین ننهد و بر ندارد جز آنکه ذکر خدا بر زبان دارد. و چشمان او گریان به نظر می رسد.

چون او را دیدی از جای خود برخیز و بر او سلام کن و او را در برگیر. سخت آن پیرمرد از تو وحشت کند و خود را بیازارد اما تو فوراً خودت را معرفی کن و نسب خویش را بازگویی. او آرام گیرد و با تو مهربانی کند و از احوال همگی فامیل جويا گردد. و متوجه باش زیاد با او سخن نگو و دیدارت را کوتاه کن و هر چه زودتر با او خداحافظی کن و بیا، و اگر از ملاقات مجدد

تو عذرخواهی کرد، بپذیر و هر دستور داد انجام بده. و ممکن است اگر بار دیگر به ملاقات وی روی، او نگران شود و جای خود را عوض کند و این کار برای او دشوار است.

یحیی بن حسین گوید: من سفارشات پدر همه را عمل کردم و به همان آدرسی و نشانی رفتم و عمویم را با همان خصوصیتی که پدرم گفته بود ملاقات کردم و موقعی خود را به وی معرفی نمودم او مرا شناخت و به سینه خود چسبانید و چندان گریست که من گفتم عمرش به سر آمد و بعد شترش را خواباند و پهلوی من نشست و احوال یک یک مردان و زنان و کودکان فامیل را از من پرسید و من جواب می دادم، و او می گریست.

بعد رو به من کرد و گفت: شغل من این است که با این شتر آب می کشم و مزد می گیرم و زندگانی خود را می گذرانم، و گاهی که این کار برایم میسر نشود به صحرا می روم از سبزیها و بقولات صحرا سد جوع می کنم.

و مدتی است که دختر این مرد (یعنی صاحبخانه اش حسن بن صالح) را به زنی گرفته ام و تاکنون او نمی داند من کیستم.

و دختری هم از آن زن به من خدا داد که آن دختر بزرگ شد و نمی دانست من کیستم و مرا نمی شناخت، روزی مادرش به من گفت: پسر فلان مرد سقا، که در همسایگی ما بود به خواستگاری دخترت آمده، و وضع زندگانی آنها از ما بهتر است، او را به ازدواج او درآور و در این باره اصرار کرد، من از ترس آن که مبادا شناخته شوم نمی توانستم اظهار کنم که این کار درست نیست و این جوان کفو او نیست.

اما آن زن در این کار پافشاری داشت، و من از خداوند کفایت این مطلب را می خواستم تا اینکه خداوند آن دختر را پس از چند روز از من گرفت او مرد و

من در این باره آسوده خاطر گشتم. آنگاه عیسی با چشمی گریان اضافه کرد: من در دوران زندگی تاکنون برای هیچ مطلبی این اندازه تأسف نخورده ام که دخترم بمیرد و تا آخر عمر نسبت خود را به رسول خدا ﷺ نداند، و نفهمد او، از فرزندان پیامبر خدا است.

یحیی گوید: این سخنان که تمام شد، عمویم مرا سوگند داد تا از او جدا شوم و دیگر به سراغش نروم، آنگاه با من خداحافظی کرد و من هم او را وداع گفتم. اما شور و اشتیاق دیدار عمویم بعد از مدتی به سر من زد و برای ملاقات مجدد او به آن محل رفتم اما او را دیگر ندیدم و همان ملاقات اولین و آخرین ما بود. (884)

تاءمین دشمن

جعفر احمر⁽⁸⁸⁵⁾ و صباح زعفرانی از کسانی بود که در موقع پنهانی عیسی به کارها و خواسته های او رسیدگی می کردند و خدمتگزار وی بودند و چون مهدی عباسی به وسیله یعقوب بن داود (این مرد از یاران نزدیک ابراهیم قهرمان باخمری بود ولی بعدا در دستگاه خلافت تقرب جست و از درباریان نزدیک شد و به مقام وزارت رسید) جوائز و هدایایی برای عیسی بن زید فرستاد در تمام شهرها جار زدند که عیسی بداند که در امان است و هر کجا هست ظاهر شود موقعی این خبر به گوش عیسی رسید. به جعفر احمر و صباح گفت: این اموالی که می بینید از جانب این مرد (خلیفه عباسی) است. به خدا سوگند موقعی من به کوفه آمدم قصد قیام و خروج بر وی نداشتم. و خواب یک شب خلیفه در حال ترس و اضطراب نزد من محبوب تر است از تمام این اموال و همه دنیا.

و عبدالله زیدان از پدرش و او از سعید بخلی نقل کرده گوید: عیسی بن زید با حسن بن صالح (به طور ناشناس) به حج رفتند، در مکه منادی از طرف

مهدی عباسی فریاد می زد که حاضران به غائبان اطلاع دهند عیسی بن زید چه ظاهر شود چه در مخفیگاه به سر برد در هر حال در امان است. عیسی با شنیدن این خبر نگاهی به صورت حسن کرد و دید او از این خبر خوشحال است عیسی به او گفت: گویا از شنیدن این خبر خیلی خوشحال شدی؟! گفت: آری، عیسی گفت: به خدا قسم یک ساعت ترس آنان از من برای من از همه چیز بالاتر است.

اشعار در روی دیوار

عیسی وراق به سند خویش از یعقوب بن داود نقل کرده که گفت: در سفری که با مهدی خلیفه عباسی به خراسان می رفتیم و در یکی از کاروانسراها وارد شدیم، در یکی از اتاقهای آن رفتیم و دیدیم سینه دیوار چند سطر شعر نوشته شده است مهدی پیش رفت من هم نزدیک رفتم دیدم این اشعار نوشته شده بود:

والله ما اطعم طعم الرقاد	خوفا اذا نامت عيون العباد
شردنی هل اعتداء و ما	اذنبت ذنبا غير ذكر المعاد
آمنت بالله و لم يؤمنوا	فكان زادی عندهم شرزاد
اقول قولاً قاله خالف	مطرد قلبی کثیر السهاد
منخرق الخفين يشكو الوجي	تنكبه اطراف مرو حداد
شرده الخوف فآزرى به	كذاک من يكره حر الجراد
قد كان في الموت له راحة	و الموت حتم في رقاب العباد

1 - به خدا سوگند هنگامی که دیده ای به خواب رود، چشمان من از ترس

مزه خواب را نمی چشد.

2 - ستمگران مرا از خانه و کاشانه ام آواره کردند و گناهی نداشتم جز اینکه

سخن از معاد و روز قیامت به زبان آوردم.

- 3 - من به خدا ایمان دارم ولی آنان ایمان نیاوردند و همین نوشته ای که من دارم در نزد آنها بدترین نوشته محسوب است.
- 4 - این سخنی که می گویم، گوینده آن ترسان است زیرا دارای قلبی است پریشان و بی خوابی بسیار.
- 5 - کسی که کفشش پاره باشد از رنج پیاده روی می نالد چون که پایش را سنگهای خارا مجروح کرده است.
- 6 - ترس او را آواره کرده و مورد طعن و خواری قرار گرفته، آری کسی که تیزی شمشیر را خوش ندارد چنین خواهد بود.
- 7 - براستی که راحتی او در مرگ است، و مردن به همه بندگان حتم و مسلم است.

یعقوب گوید: دیدم مهدی عباسی زیر هر یک از این اشعار می نویسد (از جانب خدا و من در امانی و هر وقت که می خواهی آشکار شو.)

من به صورتش نگاه کردم دیدم، اشک بر گونه اش جاری شده، گفتم: ای امیرالمؤمنین به نظر شما گوینده اشعار کیست؟!

خلیفه عباسی نگاه تندی به من کرد و گفت: آیا در برابر من خود را به نادانی می زنی؟ جز عیسی بن زید کیست که این اشعار را بگوید.

(ابوالفرج اصفهانی، دو شعر دیگر را در آخر این ابیات آورده که آن را رد می کند.)

دیدار دوستان

خصیب وابشی که از یاران زید و از نزدیکان فرزندش عیسی است گوید:

عیسی بن زید سرکردگی میمنه لشکر محمد بن عبدالله (نفس زکیه) را در جنگ

به عهده داشت و بعد از شهادت محمد به کمک ابراهیم برادرش شتافت و همین سمت را در نبرد ابراهیم با دشمن داشت و او فرمانده میمنه لشکر ابراهیم بود. او بعد از شهادت ابراهیم در (یاخمی) به کوفه رفت و در خانه علی بن صالح به طور ناشناس می زیست. و ما گاهی با ترس و وحشت به دیدن او می رفتیم و گاهی در بیابان با او مصادف می شدیم. که به وسیله شتری که از آن مردی از اهل کوفه بود آب می کشید. چون ما را می دید نزد ما می نشست و با به گفتگو می پرداخت. و می گفت: به خدا دوست دارم که از جانب اینان (بنی العباس) امنیت داشتید تا با صراحت بیشتری با شما سخن می گفتم و از گفتگو و دیدار شما بهره بیشتری می بردم به خدا من خیلی مشتاق دیدار شما هستم و در تنهایی و حتی در بستر خواب به یاد شما هستم. اکنون برخیزید و از اینجا بروید که مبادا ماءمورین از وضع من و شما آگاه شوند و صدمه و زبانی از این ناحیه به شما برسد.

مختار بن عمر می گوید: خصیب را دیدم که برای بوسیدن دست عیسی بن زید خم شده بود و عیسی نمی گذاشت و دست خود را می کشید. خصیب به او گفت: من دست عبدالله بن حسن را بوسیدم و او مرا از این کار منع نکرد.

برخورد سفیان ثوری با عیسی

جعفر عبدی گوید: پس از کشته شدن ابراهیم، من و حسن بن صالح و برادرش علی بن صالح و عبد ربه بن علقمة و جناب بن نطاس، به همراه عیسی بن زید برای سفر حج حرکت کردیم. عیسی به صورت یک ساریان در میان ما بود و نام خود را مخفی می داشت، تا اینکه به مکه رسیدیم، شبی در مسجد الحرام گردهم جمع شدیم و عیسی با حسن بن صالح در پاره ای از مسائل با هم

اختلاف نظر داشتند این جریان گذشت و فردای آن روز عبد ربه، رفیق ما آمد و گفت: شفای اختلاف شما آمد، سفیان ثوری به مکه آمده، همگی برخاستند به نزد سفیان رفتیم و او در مسجد الحرام نشسته بود بر او سلام کردیم و نشستیم. عیسی به سخن آمده و مساءله مورد اختلاف را مطرح کرد، سفیان متوجه شد که مساءله (جنبه سیاسی) دارد و برخورد با حکومت وقت می کند خود را کنار کشید و گفت: من این مطالب را نمی دانم و می ترسم چیزی بگویم:

حسن بن صالح گفت: نترس این مرد عیسی بن زید است! سفیان به طور استفسار نگاهی به صورت جناب بن نطاس کرد. جناب گفت: بلی عیسی بن زید است.

سفیان تا عیسی را شناخت بلادرنگ از جا برخاست و مؤدب پیش روی عیسی آمد و او را در آغوش کشید و به شدت گریه کرد و از سخنان خود پوزش خواست آنگاه در حالی که گریان بود جواب مساءله را بیان کرد. و رو به ما کرد و گفت: «ان حب بنی فاطمة (علیها السلام) و الجزع لهم، مما هم علیه من الخوف و القتل و النظرید، لیبکی من فی قلبه شیء من الایمان». «براستی که دوستی فرزندان فاطمه (علیها السلام) و دلسوزی برای آنان از این وضع رقت باری که آنها دارند از قتل و ترس و آواره گی، هر شخصی که مختصر ایمانی در دلش باشد به گریه می افتد.

آنگاه روبه عیسی کرد و گفت: پدرم فدایت شود برخیز و خود را مخفی کن مبادا آن چه را که ما از اینان بیم داریم بر سرت آید.

راوی گوید: ما برخاسته و متفرق شدیم. صاحب «مقاتل الطالبیین» این قضیه را به روایت دیگر نیز نقل کرده است که تکرار آن لزومی نداشت.

کشف مخفیگاه

جعفر بن زیاد احمر (که قبلا نامش گذشت) گوید: من و عیسی بن زید و حسن بن صالح و برادرش علی بن صالح و حسن و اسرائیل بن یونس بن نطاس و گروهی از زیدیه در یکی از خانه های کوفه اجتماع می کردیم.

یکی از جاسوسان مهدی عباسی خبر ما را به گوش خلیفه رساند و نشانی خانه مزبور را داد. و مهدی به حاکم خود در کوفه نوشت که افرادی از ماءمورین را مراقب ما کند. تا هرگاه در آن خانه اجتماع کردیم، بر سر ما بریزند و ما را دستگیر سازند.

اتفاقا یکی از شبها ما در آن خانه جلسه داشتیم، و ماءموران خبر اجتماع ما را به حاکم کوفه دادند.

ناگهان دیدیم، ماءموران دشمن از در و دیوار خانه ریختند. عیسی بن زید و دیگران از طریق بالاخانه موفق به فرار شدند اما من نتوانستم بگریزم و دستگیر شدم، مرا نزد مهدی عباسی بردند، تا چشم این خلیفه هتاک به من افتاد، شروع کرد به ناسزا گفتن و مرا نسبت زنازادگی داد و به من گفت: ای ناپاک زاده تو همانی که پیش عیسی بن زید می روی و او را به قیام بر ضد من تحریک می کنی و مردم را به بیعت با او دعوت می نمایی؟!!

من گفتم: آیا از خدا شرم نمی کنی و از او ترس نداری که به زنان پاکدامن ناسزا می گویی و نسبت زنا می دهی؟ در صورتی که شایسته تو و این مقامی که تو در دست داری آن است که اگر شخص نابخردی امثال این سخنان را گوید. حد بر او جاری سازی؟!!

من دیگر چیزی نگفتم ولی او بدون اینکه به سخنان من اعتنایی کند، دوباره شروع کرد به من فحش دادن آنگاه در حالی که سخت عصبانی بود برخاست و

مرا زیر دست و پای خود انداخت و وحشیانه با مشت و لگد مرا می زد و دشنام می داد.

من گفتم : تو اکنون مرد شجاع و نیرومندی هستی که به پیرمرد ناتوانی چون من دست یافته که به هیچ وجه نمی تواند از خود دفاع کند و یاوری هم ندارد. در این وقت دستور داد مرا به زندان افکنند و بر من سخت بگیرند. ماءموران فوراً مرا به زنجیر گرانی بستند و سالها در زندان بودم.

گفتگو با خلیفه عباسی

جعفر بن زیاد احمر گوید: چون خبر مرگ عیسی بن زید به خلیفه عباسی رسید، وی مرا از زندان به نزد خود طلبید چون پیش او رفتم رو به من کرد و پرسید از چه ملتی هستی ؟

گفتم : از مسلمین.

گفت : بیابانی هستی ؟

گفتم : نه.

گفت : پس از چه مردمی هستی ؟

گفتم : پدرم برده ای از اهل کوفه بود، مولایش او را آزاد کرد. در این جا

سخن مرا قطع کرد و گفت : عیسی بن زید مرد!!

گفتم : مرگ او مصیبت بزرگی است. خدایش رحمت کند که وی مرد عابد و

پارسا و کوشای در فرمانبرداری حق بود. و از سرزنش و ملامت کسی در این راه باک نداشت.

گفت : آیا تو، از مرگش خبر نداشتی ؟

گفتم : بلی.

گفت : چرا به من این مژده را ندادی ??

گفتم : دوست نداشتم تو را به چیزی خبر دهم که اگر رسول خدا ﷺ زنده بود و از آن خبر می یافت ناراحت می شد.

در اینجا مهدی عباسی سر را به زیر انداخت و پس از مدتی سر را بلند کرد و گفت : بیش از این استعداد شکنجه در بدن تو نمی بینم و ترس آن را دارم که اگر دستور شکنجه ات را بدهم تاب نیاوری و زیر شکنجه جان بسیاری وانگهی دشمن ما هم که از دنیا رفته است.

برو خدا نگهدارت باد. و به خدا سوگند اگر بشنوم که دوباره دست به این کارها زده ای گردنت را می زنم.

من از نزد او بیرون شدم، هنگام خروج من از کاخ، مهدی رو به ربیع (دربان مخصوص) کرده و گفت : آیا ندیدی چگونه ترسش از من اندک و دلش محکم بود؟ به خدا مردمان روشندل این چنین هستند.

جعفر بن زیاد گوید: خدمت عیسی بن زید رضی الله عنه رسیدم، دیدم مشغول خوردن نان و خیار است. او دو گرده نان و دو عدد خیار به من داد و فرمود بخور من یکی و نصفی از نان و خیار را خوردم و سیر شدم و نصف نان و نصف خیار زیاد آمد، آنرا به جای خود گذاردم.

چند روز از این جریان گذشت برای بار دیگر به ملاقات او رفتم. عیسی آن نصفه نان و خیار را که پزمرده و مانده بود برای من آورد و گفت : بخور.

گفتم : اینها چه بود که برای من نگهداشتی ؟

گفت : من اینها را به تو دادم و مال تو شد. تو قسمتی را خوردی و قدری را گذاردی، اکنون اگر می خواهی باقیمانده را بخور یا صدقه بده.

در زندان

ابوالعتاهیه شاعر معروف عصر عباسی گوید: زمانی که من از شعر گفتن خودداری کردم، مهدی خلیفه عباسی دستور داد مرا به زندان مجرمان افکنند. همینکه مرا به زندان آوردند هوش از سرم پرید و دهشت عجیبی به من دست داد و منظره هولناکی در آنجا مشاهده کردم. و به این طرف و آن طرف نگاه می کردم بلکه پناهگاهی پیدا کنم یا یک نفر را بیابم که با او انس بگیرم. در این میان چشمم به پیرمرد موقر و خوش لباسی افتاد که آثار بزرگی و نیکی از چهره اش آشکار بود، همینکه چشمم به او افتاد فوراً به طرف او رفتم و به واسطه اضطراب و ناراحتی که داشتم، یادم رفت به او سلام کنم و عرض ادب نمایم بدون مقدمه در کنار او نشستم و سر را به زیر انداخته و در حال خود فکر می کردم که ناگاه دیدم آن پیرمرد این دو شعر زیر را اشاره کرد:

تعودت مس الضر حتی الفته و اسلمنی حسن العزاء الی الصبر
و صیرنی یاسی من الناس و اتقا بحسن صنیع اللّٰه من حیث لا اداری

ترجمه: آنقدر خود را به گرفتاری و بلاها عادت دادم که بدان خو گرفته ام و این تحمل خویم مرا درمانم و عزا تحت فرمان شکیبایی درآورده و به دست صید سپرده است.

و مرا از مردم مایوس کرده و به رفتار نیکوی خداوند، به جایی که نمی دانم امیدوار ساخته.

ابوالعتاهیه گوید: من از این دو شعر خوشم آمد و از ناراحتی که داشتم فوری به خود آمدم. و رو به آن پیرمرد کردم و گفتم: خدایت عزت دهد. خواهش مندم این شعر را دو مرتبه بخوان. دیدم آن مرد فوری ناراحت شد و گفت: وای بر تو اسماعیل، و کنیه ام که (ابوالعتاهیه) بود نگفت. چقدر آدم بی ادب و کم خردی

هستی؟ پیش من آمدی و مانند هر مسلمانی که به مسلمان دیگر سلام می کند. سلام نکردی؟! و از وضعی که داریم اظهار ناراحتی نکردی؟ و بدون اینکه با من حرفی بزنی کنارم نشستی تا وقتی که این دو شعر را که خداوند فضیلت و ادبی و زندگی و معاشی جز آن برای تو چیزی قرار نداده از من شنیدی، و عوض آنکه حرکات جسارت آمیز خود را جبران کنی و پوزش بخواهی. همه را فراموش کردی و بدون مقدمه به من گفתי این شعر را دو مرتبه بخوان. این طرز رفتار تو می رساند که گویا، میان من و تو انس و رفاقتی دیرینه بوده و قبلا با هم آشنایی کامل داشته ایم؟!!

ابوالعتاهیه گوید: به او گفتم: مرا معذور دار که هر کس چون من گرفتار می شد عقل خود را از دست می داد.

گفت: مگر در چه وضعی هستی؟؟ تو فقط به خاطر آن که از گفتن مدح و چاپلوسی خلیفه و درباریان - که وسیله به مقام رسیدن توست - خودداری کردی، ترا به زندان انداخته اند، تا شاید تو را رام کنند که در مدح آنان شعر بگویی، اینها مهم نیست.

اما گرفتاری من برای این است که: اینها عیسی بن زید را از من می خواهند و من مطمئن هستم اگر مخفیگاه عیسی را به آنها نشان دهم او را خواهند کشت. و آن وقت من چگونه خدای را دیدار کنم در حالی که خون او به گردن من خواهد بود. و روز قیامت پیامبر خدا ﷺ خصم من خواهد شد و اگر این کار را هم نکنم خودم کشته خواهم شد بنابراین من باید حیرت زده باشم نه تو!!

و با این حال می بینی که چه روحیه عالی دارم و خود نگهدار هستم. من به او گفتم: خداوند کارت را اصلاح نماید - و سرم را از خجالت به زیر انداختم، پیرمرد رو به من کرد و گفت: با این حال من حاضر نیستم هم ترا

سرزنش کنم و هم از خواهشت خودداری کنم. گوش کن تا آن دو شعر را برایت بخوانم و آنها را به خاطر بسپار.

آنگاه آن دو شعر را چند بار برایم خواند تا حفظم شد.

در این حال، ناگهان مأموری ما را خواست و چون برای رفتن برخاستم به او گفتم: خدایت عزت بخشد تو کیستی؟

گفت: من «حاضر» دوست صمیمی عیسی بن زید هستم، پس من و او را نزد مهدی خلیفه عباسی بردند، مهدی از حاضر پرسید: عیسی بن زید کجاست؟ حاضر گفت: من نمی دانم، تو در صدد تعقیب او برآمدی و او را به هراس افکندی، او نیز در شهرها متواری و فراری شد. و از آن سو مرا زندانی کردی و من که در زندان تو بسر می بردم، چه می دانم او کجاست؟

مهدی گفت: به کجا فرار کرده، و آخرین ملاقات تو با او در کجا و در خانه چه شخصی بود؟

حاضر گفت: از روزی که متواری شد من او را ندیدم و از وی هیچگونه خبری ندارم.

مهدی گفت: به خدا سوگند یا باید جای او را به من نشان دهی یا الان دستور می دهم گردنت را بزنند.

حاضر گفت: هر کاری می توانی بکن، آیا ترا به مخفیگاه عیسی بن زید راهنمایی کنم که او را بکشی و پس از آن خدا و رسولش را در حالی که خونخواه او هستند ملاقات کنم. او را به تو نشان نخواهم داد.

در این حال مهدی سخت خشمگین شد. و فرمان جلو چشم من گردن «حاضر» را زدند. پس از کشتن حاضر مهدی رو به من کرد و گفت: خوب حالا تو درباره ما شعر می گویی یا ترا هم به این مرد ملحق کنم.

گفتم: نه، شعر می گویم، مهدی دستور داد مرا آزاد کردند.
و محمد بن قاسم بن مهرویه گفته: و آن دو شعری را که از حاضر شنیده هم
اکنون جزء دیوان اشعار ابوالعتاهیه است.
ابوالفرج اصفهانی این روایت را به شکل دیگری نیز نقل کرده است. و گفته
همان روایت اول صحیح تر است.

مرگ عیسی

عیسی پس از سالها زندگی مخفیانه در زمان حکومت مهدی عباسی در کوفه
به سال 169 به سن 60 سالگی از دنیا رفت.⁽⁸⁸⁶⁾ عیسی وراق از محمد بن
محمد نوفلی و او از پدر و عمویش روایت کرده که گفت:
عیسی پس از جنگ باخمی متواری و پنهان شد و با وجود امان خلیفه
عباسی ظاهر نشد و تا آخر عمر به شکل مخفیانه زندگی می کرد.
ماءموران به مهدی عباسی گزارش دادند که سه نفر به نامهای ابن علاق
صیرفی و حاضر و صباح زعفرانی، برای عیسی از مردم بیعت می گیرند، مهدی
(حاضر) را دستگیر کرد و از روی سیاست با رفق و مهربانی از او اقرار گرفت
آنگاه بر او سخت گرفت تا اینکه مخفیگاه عیسی را نشان دهد، ولی او امتناع
کرد و نشان نداد، مهدی دستور داد او را کشتند. در تمام مدتی که عیسی زنده
بود در صدد دستگیر نمودن ابن علاق و صباح درآمد ولی به آن دو دست
نیافت.

تا اینکه عیسی بن زید از دنیا رفت. در این موقع صباح، به حسن بن صالح
گفت: پس بی جهت ما به چه سختی و ناراحتی دچاریم، اینک که عیسی از
دنیا رفت و تعقیب ما هم به خاطر او بود، و چون معلوم شد که او از دنیا رفته
است خیال حکومت وقت از ناحیه او آسوده می شود و دست از سر ما بر می

دارد. پس اجازه بده من به نزد این مرد یعنی مهدی عباسی بروم و خبر مرگ عیسی را به او بدهم تا از تعقیب ما دست کشد. ما از ترس و واهمه آسوده گردیم؟

حسن بن صالح گفت: نه، به خدا سوگند نباید دشمن خدا به مرگ دوست خدا و فرزند پیامبر او مژده دهی و دیده اش را روشن کنی و او را شاد گردانی آن وقت اضافه کرد و گفت: «فوالله لیلیة بیبتها خائفا منه احب الی من جهاد سنة و عبادتها» به خدا سوگند یک شب را که مهدی تا به صبح از ترس او به سر برد نزد من محبوب تر است از یک سال جهاد و عبادت خدا.

این جریان گذشت و حسین بن صالح پس از دو ماه⁽⁸⁸⁷⁾ از این جهان رفت. صباح گوید: پس از مرگ حسن بن صالح من دو فرزند عیسی: احمد و زید را برداشته و به بغداد بردم و در جای امنی گذاردم آنگاه یک دست جامه کهنه پوشیدم و به در قصر مهدی رفتم و به دربانان گفتم به ربیع (حاجب) بگویند من آمده ام تا خلیفه را نصیحتی کنم و نیز مژده ای به او بدهم که مسرور گردد. دربانان به او خبر دادند و او اجازه داد من وارد قصر شوم، چون مرا به نزد ربیع بردند رو به من کرد و گفت: نصیحتت چیست؟؟

گفتم: فقط به خلیفه خواهم گفت.

ربیع گفت: نمی شود تا نگویی ترا به خلیفه دسترسی نیست.

گفتم: این را بدان، که من چیزی به تو نخواهم گفت.

ولی بدان که من صباح زعفرانی هستم که مردم را به عیسی بن زید دعوت می کردم.

ربیع تا این سخن را از من شنید مرا نزد خود نشاند و گفت:

ای مرد، تو در این گفتارت یا راست می گویی یا دروغ و مسلم بدان خلیفه در هر دو حال تو را خواهد کشت. زیرا اگر راست بگویی و تو صباح زعفرانی باشی که عقده های خلیفه را نسبت به خود اطلاع داری که او در تعقیب و در صدد دستگیر کردن توست و در این راه از هیچ اقدامی فروگذار نکرده و بدون تردید همینکه نگاهش به تو افتد تو را خواهد کشت.

و اگر دروغ بگویی، و تو این حرف را وسیله قرار دهی تا به او دسترسی پیدا کنی تا حاجتی از تو برآورد بدانکه به خاطر این کار و حقه ای که زده ای بر تو خشم خواهد گرفت و تو را می کشد. و من بدون این سخنان حاضرم حاجت را هر چه باشد بدون استثناء برآورم.

صبح گفت: من صباح زعفرانی هستم و دروغ نمی گویم به خدا سوگند من هیچ حاجتی به او ندارم و اگر تمام دارایی خود را به من بدهد از او نخواهم پذیرفت و مرا به آنها نیازی نیست. فقط من می خواهم شخص او را ببینم و اگر نگذاری و مانع شوی از طریق دیگر اقدام می کنم و خود را به او می رسانم.

ملاقات با خلیفه

صبح گوید: موقعی ربیع این سخن را از من شنید سر را به آسمان بلند کرد و گفت: خدایا تو گواه باش که ذمه خود را از ریختن خون این مرد تبرئه می کنم. این کلام را گفت: آنگاه چند ماءمور بر من گماشت و خود به نزد خلیفه رفت، و من همین قدر فهمیدم که پایش درون اطاق خلیفه رسیده یا نرسیده بود که مهدی صدا زد: صباح زعفرانی را بیاورید، و به دنبال این فریاد مرا به نزد مهدی بردند.

تا چشم خلیفه به من افتاد گفت: تو صباح زعفرانی هستی؟؟
گفتم: آری.

گفت : خدایت روز خوش نیاورد و کارت را سامان نبخشد ای دشمن خدا
تو همانی که بر من قیام کرده و مردم را به سوی دشمنان من دعوت می کنی !
گفتم : بلی به خدا من همانم که می گویی و همه آنچه که گفتی درست است
مهدی عصبانی شد و فریاد زد: پس تو همان خائنی که به پای خود به سوی
مرگ آمده ای آیا به کار خویش اعتراف داری و با این وصف با خیال راحت به
نزد من آمده ای؟!

گفتم : من آمده ام تا تو را مژده دهم و هم تسلیت گویم.
مهدی قدری آرام شد و با تعجب گفت : به چه مژده دهی ؟ و به چه تسلیت
گویی؟!

گفتم : مژده به مرگ عیسی بن زید و تسلیت نیز به همین خاطر زیرا او پسر
عم و از گوشت و خون تو بود!

مهدی که این سخنان را شنید روی خود را به طرف قبله کرد و سجده شکر
بجای آورد و خدا را حمد کرد و آنگاه رو به من کرد.

و گفت : چند وقت است که عیسی مرده است؟؟

گفتم : حدود دو ماه است.

گفت : چرا زودتر خبر ندادی ؟

گفتم : حسن بن صالح نگذاشت و سخنان او را برایش باز گفتم، مهدی
پرسید: او چه شد؟ گفتم : او هم از دنیا رفت و اگر او زنده بود نمی گذاشت من
این خبر را برایت بیاورم. مهدی، سجده دیگر به جا آورد و گفت : سپاس
خدایی را که مرا از دست او هم آسوده کرد. براستی او دشمن سرسختی برای
من بود و شاید اگر زنده می ماند شخص دیگری را به جای عیسی به قیام بر
ضد من وامیداشت.

اکنون هر حاجتی داری بگو که به خدا سوگند ترا بی نیاز خواهم کرد. و هر چه خواهی به تو می دهم.

صبح گوید: گفتم: به خدا من هیچ حاجتی ندارم و چیزی از تو نمی خواهم، جز یک چیز، مهدی گفت: آن حاجت چیست؟

گفتم: رسیدگی به وضع فرزندان عیسی و سرپرستی آنان، به خدا سوگند اگر وضع مالی و زندگی من طوری بود که می توانستم آنها را اداره و سرپرستی کنم از تو برای آنها چیزی نمی خواستم و آنها را نزد تو نمی آوردم ولی آنها کودکانند و اگر به آنها رسیدگی نشود از گرسنگی و بی سرپرستی خواهند مرد زیرا آنها مالی و اندوخته ای ندارند. پدرشان در تمام این مدت که مخفی بود آب می کشید و به سختی آنان را اداره می کرد. و اکنون جز من کسی که عهده دار مخارج آنها باشد یافت نمی شود. و این کار هم از من ساخته نیست. و تو شایسته ترین مردم به حفظ و حراست آنها هستی و نیز سزاوارترین کسی باشی که متعهد مخارج زندگی آنها گردی. چون آنها خویشاوندان تو و گوشت و خون تو و یتیمان خاندان تو هستند.

صبح گوید: سخنان من که پایان یافت، مهدی گریست تا آنجا که اشک از گونه اش سرازیر شد و آنگاه گفت:

به خدا سوگند اگر نزد من باشند مانند بچه های خودم از آنها مراقبت می کنم ای مرد، خدا از ناحیه من و آنها به تو جزای خیر دهد. تو حق آنان و پدرشان را بر گردن خویش خوب ادا کردی و بار سنگینی از دوش من برداشتی و برای من سرور و خوشحالی هدیه آوردی!

من گفتم: حال برای آن بچه ها امان خدا و رسول و امان تو هست؟

و ذمه خود و پدران را در حفظ جان آنان و بستگانشان و یاران پدرشان به گردن می گیری که آنان را تعقیب نکنی و کسی از ایشان را پی گیری ننمایی !
مهدی گفت : امان برای خودت و برای آنان باشد و در ذمه من و پدرانم هستند.

هر گونه شرط و پیمانی در این مطلب می خواهی بگو، که همه پذیرفته است.
صبح گوید: من به هر لغت و زبانی که می خواستم شرط و پیمان از او گرفتم.

در این وقت مهدی رو به من کرد و گفت : ای حبیب و دوست من آخر این کودکان خردسال چه گناهی کرده اند، به خدا سوگند اگر پدرشان جای آنان بود و به پای خود به نزد من می آمد یا من به او دست می یافتم هر چه می خواست به او می دادم، تا چه رسد به اینها! خدا پاداش نکویت دهد اکنون برو و بچه ها را به نزد من بیاور. و به حقی که من بر تو دارم از تو می خواهم که پولی را نیز که ما برای خودت مقرر می کنیم بگیری و آن را کمک زندگیت قرار دهی.
در جواب گفتم : من از پذیرفتن آن معذورم، چون که من یک نفر از مسلمانانم و همانند آنان زندگی خود را اداره می کنم.

این را گفتم : و از نزد مهدی بیرون آمدم به سراغ فرزندان عیسی رفتم و آن دو را پیش مهدی بردم، مهدی تا آنها را دید جلو آمد و آن دو کودک را به سینه چسبانید و دستور داد جامه های زیبا برای آنان آوردند و جایی برای آنان آماده کرد و کنیزی را به خدمتگزاری آنان گماشت و چند غلام را نیز ماءمور رسیدگی و فرمانبری آنان قرار داد و در کنار قصر خود اطاقی را به آنها اختصاص داد.
پس از این جریان من گاه و بیگاه از وضع آنان جويا می شدم، اطلاع می یافتم که آن دو همچنان در قصر سلطنتی خلیفه عباسی به سر می برند تا اینکه

محمد امین فرزند هارون الرشید کشته شد و اوضاع قصر بغداد به هم خورد و کسانی که در قصر بودند پراکنده شدند، در آن وقت احمد بن عیسی از آنجا بیرون آمد و متواری گشت، اما برادرش زید بن عیسی پیش از این جریان بیمار شد و پس از چندی درگذشت.

(صاحب «مقاتل الطالبیین» این سرگذشت را به نحو دیگری نیز نقل کرده است که احتیاجی به ذکر آن نیست.)

فرزندان عیسی

در این روایت اضافه دارد که عیسی چهار فرزند داشت و حسن بن عیسی را اضافه می کند که وی در زمان حیات پدر درگذشت و دیگر حسین بن عیسی که دختر حسن بن صالح را به عقد خود درآورد و در کوفه ماند و احمد و زید هم پس از این ملاقات با خلیفه به نزد وی برده شدند.

و می گویند: آن دو از مهدی اجازه گرفتند و به مدینه رفتند، و زید در مدینه درگذشت و احمد در اثر گزارش و سعایت جاسوسان هارون الرشید متواری شد و بعد از چندی به خاطر اجتماع شیعیان و زیدیه در نزد او دستگیر شد و در زندان هارون افتاد و پس از چندی از زندان گریخت⁽⁸⁸⁸⁾ او در زمان متوکل در حالی که فراری بود درگذشت.⁽⁸⁸⁹⁾

احمد بن عیسی بن زید، 30 بار پیاده به زیارت خانه خدا مشرف شد. علی فرزند احمد گوید: پدرم در شب 23 رمضان سال 247 ه ق در بصره درگذشت.⁽⁸⁹⁰⁾

حسین بن زید (ربیب امام صادق علیه السلام)

دومین فرزند حضرت زید علیه السلام حسین است، او در شام متولد شد. مادرش :
ام ولد (کنیز) بود. تاریخ تولد او سال 114 یا 115 ه ق و مدت عمرش 76 سال
می باشد. ⁽⁸⁹¹⁾

کنیه او ابو عبدالله ⁽⁸⁹²⁾ لقبش « ذوالدمعه و ذالعبره » (صاحب اشک) می باشد
هنوز هفت سال از عمرش نگذشته بود، که غبار یتیمی بر سرش نشست، و
پدرش به شهادت رسید.

امام صادق علیه السلام او را پرورش داد و به خوبی تربیت کرد، و به او علم و
دانش و حکمت آموخت، او در سایه لطف امام زندگی کرد و حضرتش بعد از
شهادت پدرش تعلیم و تربیت او را به عهده داشت، و از امام استفاده های علمی
زیادی کرد. ⁽⁸⁹³⁾

در رجال شیخ طوسی ⁽⁸⁹⁴⁾ او را از اصحاب امام صادق علیه السلام می شمرد.
حسین بن زید از روات و صاحب کتاب است و نجاشی و شیخ طوسی او را
عنوان کرده اند، و نیز ابن حجر، هم در (تقریب) و هم در (تهذیب) او را یاد کرده
و ستوده است. ⁽⁸⁹⁵⁾

علت آنکه حسین بن زید را، به « ذی الدمعه و ذی العبره » (صاحب اشک)
لقب داده بودند، این بود که او بسیار می گریست و اکثر اوقات اشک از دیدگان
مبارکش سرازیر بود، فرزندش یحیی می گوید: مادرم به پدرم حسین بن زید
عرض کرد: چقدر گریه های تو زیاد است ؟

پدرم در جوابش گفت : آیا آتش، و آن دو تیر برایم خوشحالی و سروری
باقی گذاشته که جلو گریه هایم را بگیرم.

مقصودش از آتش یادآوری خاطره جانگداز سوزاندن جسد مقدس پدرش زید علیه السلام و منظور از دو تیر آن دو تیری بود که یکی به پدرش زید و دیگری به برادرش یحیی اصابت کرد. ⁽⁸⁹⁶⁾

و صاحب «(غایة الاختصار)» درباره حسین می گوید: «کان سیدا جلیلا شیخ اهلہ و کریم قومہ» ⁽⁸⁹⁷⁾ حسین بن زید آقا و بزرگوار و محترم و بزرگ خاندانش بود او در میان خویشانش بسیار گرامی بود.

او از نظر زبان، و بیان، و قلم و زهد و فضل و احاطه او بر انساب و شناسایی افراد و تاریخ از رجال بنی هاشم به حساب می آمد. ⁽⁸⁹⁸⁾ او، به کمک ابراهیم و محمد و فرزندان عبدالله محض شتافت و در جبهه جنگ همراه آنان می جنگید و پس از شهادت آن دو متواری شد.

او را در آخر عمرش مکفوف (نابینا) لقب دادند چون و آخر عمرش نابینا شد و شاید علت آن همان زیاد گریستن او بود. او در سال یک صد و چهل هق زندگی را بدرود گفت. ⁽⁸⁹⁹⁾

قیام حسین بن زید

حسین بن زید از کسانی بود که همراه محمد و ابراهیم فرزندان عبدالله بن حسین قیام کرد و سپس برای مدتی طولانی متواری گشت و چون او را تعقیب نکردند و اطمینان یافت که دستگیر نخواهد شد خود را ظاهر ساخت.

برادرش محمد بن زید مورد محبت منصور عباسی قرار گرفت و وی را نزد خودش برد محمد به وسیله نامه برادرش حسین را از جانب منصور تاءمین می داد و موقعی که از طرف منصور آسوده خاطر شد. علنا در مدینه آشکار شد ولی با کسی تماس نمی گرفت و تا از کسی کاملاً اطمینان پیدا نمی کرد او را به خانه خویش راه نمی داد.

علی مقانعی به سند خود از حسین بن زید روایت کرده گفت : در نهضت
محمد بن عبدالله، چهار تن از فرزندان امام حسین بن علی علیه السلام خروج کردند.
من و برادرم عیسی و موسی و عبدالله فرزندان امام جعفر بن محمد علیه السلام بودند.
(900)

نصیحت عبدالله بن حسن

حسین بن زید گوید: روزی گذار من به عبدالله بن حسن که در مسجد
رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز می خواند افتاد و چون مرا دید با دستش اشاره به من
کرد، من به نزدش رفتم همینکه نمازش تمام شد رو به من کرد و گفت :
ای برادرزاده چون تو خود الا ن صاحب اختیار و آزادی دلم خواست تا
پندی به تو دهم شاید خداوند تو را بدان سود بخشد، فرزندم : براستی که
خداوند تو را در جایی و مقامی قرار داده که کسی جز تو در آن مقام و جایگاه
نیست و تو اینک در سنین جوانی هستی و مردم دیده های خود را به تو دوخته
اند، خوبی و بدی هم به سویت شتابانند، پس اگر کاری کنی شباهت به رفتار
گذشتگان داشته باشد معلوم است که خیر و خوبی به تو روی آورده و اگر کاری
مخالف آنها انجام دهی به خدا سوگند بدی و شری است که به سویت شتافته
است، و همانا تو پدرانی پشت سر گذارده ای که نظیری در مقام و مرتبه نداشتند
و نزدیکترین پدرانت زید بن علی است که من نه در میان خودمان و نه در میان
دیگران همانندش را ندیدم. و هر چه بالا روی به فضیلت و برتری برخوردار کنی،
چون : علی، و بعد حسن و بعد علی بن ابیطالب علیه السلام. (901)

در کتاب ارزنده « اعیان الشیعه، » چاپ بیروت جلد 6 ص 23 تا ص 26
شرح حال نسبتاً مفصل این شخصیت عالیقدر اسلام آمده مراجعه شود.

محمد بن زید

آخرین فرزند برومند زید محمد است، کنیه او ابو جعفر و ابو عبدالله نیز گفته اند مادرش کنیزی از اهل سند بود.

درباره اش گفته اند: «و كان في غاية الفضل و نهاية النبل». «او به عالیترین درجه فضیلت و کمال رسیده بود.

حسین بن محمد بن یحیی علوی از جدش نقل می کند که درباره محمد می گفت:

«و كان محمد بن زید من رجالات بنی هاشم لسانا و بیانا». «محمد بن زید از نظر بیان و گرمی سخن از مردان برجسته بنی هاشم به شمار می رفت، خطیب بغدادی، در شرح حال او می نویسد:

او در زمان خلافت مهدی عباسی به بغداد آمد و در آنجا درگذشت و گفته است: که در قیام محمد بن عبدالله بن حسن (نفس زکیه) از جمله رزمندگان و فرماندهان لایق و از مبارزین بود و محمد بن عبدالله وصیت کرده بود که اگر من کشته شدم رهبری نهضت به عهده برادرم ابراهیم است و اگر ابراهیم کشته شد، عیسی بن زید و محمد بن زید فرماندهی قیام را به عهده گیرند. (902)

تذکر: طبق روایات دیگری که صاحب «مقاتل الطالبیین» نقل کرده، محمد در نبرد فرزندان عبدالله حسن نبود و عیسی و حسین از فرزندان زید عليه السلام در قیام محمد و ابراهیم شرکت داشتند نه محمد بلکه او نزد خلیفه عباسی منصور رفت و مقام قربی پیدا کرد. (903)

او در سنین جوانیش با منصور خلیفه عباسی کنار آمد و مثل عباسیان لباس سیاه به تن کرد (مسوده) و با منصور ارتباط داشت اما او بعدا در مدینه قیام کرد

و خود را ظاهر نمود او کمتر با مردم در تماس بود و به هر کس که اعتماد نمی کرد اجازه ورود به خانه اش را نمی داد. (904)

اعتقاد راسخ محمد بن زید در مسأله امامت

محمد هیچ گاه مدعی امامت نبود و او به امامت ائمه معصومین ایمان و اعتراف داشت و نسبت به امام موسی بن جعفر و فرزندش امام هشتم، کمال خضوع و احترام را داشت او ائمه راستین حق را مستحق امامت می دانست و ادله و شواهدی زیاد بر این موضوع دلالت دارد و از جمله روایتی است که ذیلا نقل می شود:

مردی به نام حیدر بن ایوب گوید: ما چند نفر در دهکده قبا بودیم و بنا بود محمد بن زید هم به جمع ما ملحق شود، محمد مقداری از موعد مقرر دیرتر به نزد ما آمد.

به او گفتیم چرا دیر کردی؟ او عذر موجهی برای خود ذکر کرد.

گفت: ابوبراهیم (کنیه امام هفتم) ما را که هفده نفر از فرزندان علی و فاطمه بودیم به عنوان شهود وصیتش جمع کرد و از ما درباره امامت و جانشینی فرزندش (رضا) شاهد گرفت. سپس اضافه کرد:

ابوبراهیم فرزندش (رضا) را وصی و وکیل خود معین نمود که در زمان حیات و مماتش جانشینش باشد.

آنگاه محمد با ایمانی راسخ و استوار گفت: ای حیدر به خدا سوگند او امروز فرزندش رضا را به عنوان امامت انتخاب کرد. و همه شیعیان بعد از او باید معتقد به امامت وی باشند. از این روایت کاملاً روشن است که محمد در مسأله امامت ائمه معصومین ایمان و اعتراف داشته است و آنان را دوست می داشت.

گذشت و فداکاری محمد بن زید

سرگذشت جالبی که بر فضیلت و جوانمردی و کرامت محمد دلالت دارد. آن اینکه ابی جعفر منصور خلیفه عباسی در مکه شنیده بود که در نزد محمد بن هشام بن عبدالملک گوهر قیمتی است. وی می خواست به هر وسیله ای که ممکن است از چنگ او بیرون آورد. یک روز صبح دستور داد تمام درهای مسجد الحرام را ببندند و ماءمورینی چند گماشت تا محمد فرار نکند و فقط یک در را باز گذارد و دستور داد، تا ماءمورین محمد را دستگیر کنند. محمد بن هشام فهمید که این نقشه ها برای گرفتن خود اوست وحشت زده این طرف و آن طرف می رفت تا پناه و پناهگاهی پیدا کند و بلکه خود را از مهلکه نجات دهد. در بین مردم دید جوانی که آثار کرامت و بزرگواری از چهره او خوانده می شود در گوشه ای از مسجد نشسته وی این جوان را نمی شناخت. در عین حال بهتر این دید که خود را در پناه او قرار دهد و اتفاقاً این جوان شکوهمند محمد فرزند زید بود و محمد بن زید هم فرزند هشام را نمی شناخت.

محمد بن زید گفت: چرا وحشت زده و سرگردانی؟ فرزند هشام گفت: آقا اگر خودم را معرفی کنم مرا در پناه خودتان می گیرید و امان می دهید؟ فرزند زید گفت: تو در پناه من و من ترا نجات می دهم.

محمد بن هشام گفت: شما خودتان را معرفی کنید. فرزند زید گفت من محمد بن زید بن علی می باشم. تا فرزند هشام نام زید را شنید و دانست این جوان فرزند آن شهید قهرمانی است که پدرش هشام قاتل اوست رنگ از چهره اش پرید و با خود گفت: دیگر مرگ من قطعی است. او لرزان و گریان از محمد بن زید تقاضای عفو و گذشت و کمک می کرد.

محمد با آرامش و بزرگواری که خاص خاندان او بود گفت جوان نترس من به او کاری ندارم پدرت قاتل پدر من است من تو را به قصاص خون پدرم نمی کشم. من تو را ناچارم با یک نقشه ای از چنگال ماءموران منصور نجات دهم و اگر برای نجاتت به تو رفتار تندی کنم پوزش می خواهم.

فرزند هشام موقعی چنین شنید، گفت: آقا هر جور می توانی و صلاح می بینی برای نجات من انجام ده.

محمد بن زید عبای خود را روی سر فرزند هشام افکند و او را به طرف تنها در خروجی مسجد کشاند نزدیک ماءموران تفتیش که رسید چند سیلی آب داری به فرزند هشام زد و به رئیس شرطه رو کرد گفت: ای ابوالفضل این مرد بدجنس شتربان است و شترهایی از او کرایه کردم برای اینکه به کوفه بروم اما او به من خیانت کرد شترها را به افسران لشکر خراسان داده و الان او را گیر آورده ام تا نزد قاضی ببرم و در مورد ادعای خود حقم را بگیرم. لطفا دو پاسبان را همراه من کن تا او فرار نکند بلکه او را به محکمه قاضی ببرم.

رئیس شرطه که محمد بن زید و شخصیت او را می شناخت تعظیم کرد و گفت: چشم قربان و فوراً دو ماءمور را در اختیار محمد بن زید گذاشت و از مسجد خارج شدند بین راه که رسیدند و کاملاً مطمئن شد از مهلکه خارج شده اند، با صدای بلند به فرزند هشام گفت: خوب حالا حق مرا می دهی یا نه فرزند هشام هم گفت: بله بله من قبول دارم حق تو را ادا می کنم.

آنگاه محمد بن زید رو به دو پاسبان کرد و گفت: بسیار خوب این مرد حق مرا می دهد دیگر احتیاجی نیست به قاضی برویم شما هم بروید.

موقعی که مأموران رفتند و محمد از این نقشه جالب نتیجه گرفت رو به فرزند هشام کرد و گفت : حالا دیگر خبری نیست زود برو جای امنی و خودت را پنهان کن و الا دستگیر می شوی.

فرزند هشام موقعی این فداکاری و گذشت بی نظیر را از محمد بن زید دید از باب سپاسگزاری و تشکر از این خدمت فرزند زید دست برد و در جامه خود آن گوهر گرانبها و قیمتی که منصور دنبال آن می گشت به محمد بن زید داد و این گوهر تنها باقی مانده از خزانه هشام خلیفه اموی بود که به دست پسرش افتاده بود.

محمد بن زید با لحن محبت آمیز به فرزند هشام گفت : نه ما خاندان پیامبر در برابر خدمت و کار نیک مزد نمی خواهیم. من خون مقدس پدرم که مهم تر از همه چیز بود از تو نخواستیم. این دانه قیمتی برای خودت باشد. و هر چه زودتر برو و خودت را پنهان کن ⁽⁹⁰⁵⁾ آری این سرگذشت عظمت و شخصیت فرزند زید را می رساند.

چرا چنین نباشد، او تربیت یافته مکتب امام پاک و مردان راستین و بزرگ شده خانه گذشت و فداکاری و فضیلت، او از خاندان پاک رسول خدا است از خاندان کرامت و از شاخه های درخت نبوت. درود خدا به روان پاک او باد.

فرزندان محمد

محمد بن زید شش پسر و سه دختر داشت به نامهای : جعفر، قاسم، حسن، حسین، علی و محمد. و اعقاب و اولاد محمد بن زید از جعفراند. ⁽⁹⁰⁶⁾
و دختران : به نامهای فاطمه، ام الحسن، و کلثوم می باشند.

جعفر سه پسر داشت به نامهای محمد و احمد و قاسم. احمد از اصحاب امام هشتم بود و در نزد حضرتش مقام شامخی داشت و کتاب «(فقه الرضوی)» که کتابی معروف است به قلم اوست و صاحب «ریاض العلماء» از آن نقل می کند: جعفر مردی ادیب و شاعر بود.

برادرش محمد او را به ریاست لشکر ابوالسرایا گماشت بدان جهت او را «(رئیس الشاعر)» می گفتند. جعفر در خراسان قیام کرد و در مرو کشته شد. و قبر او در محلی به نام تکیه ساسانی می باشد. (907)

فصل هفدهم: زید و زیدیه

زید بن علی و زیدیه

پیروان زید بن علی که تعداد آنان به چندین میلیون نفر می‌رسد، اکثر آنان در بلاد یمن، و بقیه در سایر اقطار عربی چون حجاز، سوریه، لبنان، عراق، و در مصر و سایر کشورهای آفریقایی متمرکزند.

آنان در اعتقادات اصول خاصی دارند که آن را نسبت به خود حضرت زید علیه السلام می‌دهند، و در فروع هم مستقل اند و کتب زیادی در عقاید و احکام خویش دارند، که همه آنان را منسوب به زید بن علی می‌دانند.

و ما در اینجا اول شرح کوتاهی از حالات زید علیه السلام که به قلم یکی از علمای بزرگ زیدیه در کتاب «مسند الامام زید»⁽⁹⁰⁸⁾ آمده است نقل می‌کنیم و از این مقاله شخصیت زید بن علی از دیدگاه زیدیه و پیروانش روشن می‌گردد.

و سپس عقاید زیدیه و فرق آنان را خواهیم نگاشت:

نگارنده کتاب (مسند زید) سعی کرده شخصیت بارز زید بن علی را به نحو خلاصه‌ای در چند صفحه جلوه دهد و ما به خاطر اختصار آن به ترجمه آن می‌پردازیم تا مقام حضرت زید بن علی از دیدگاه پیروانش روشن گردد.

زید از دیدگاه زیدیه به قلم امام عبدالعزیز بن اسحاق

زید بن علی امام ما است، او در راه حق جهاد کرد و مردم را به سوی خدا خواند، او ناصح دین و سرور اهل زمانش بود، و عزیزترین وجود هم عصریانش بود.

او امام خاندان نبوت در زمان خویش بود، خداوند متعال باب علم را برای او گشود، او علوم خود را از پدر بزرگوارش زین العابدین فرا گرفت و از جابر بن عبدالله انصاری استفاده‌های علمی نمود.

و زمانی از (امام) جعفر صادق علیه السلام حال عمومی بزرگوارش را پرسیدند در جواب گفت: او (زید) در میان ما بهترین فردی در قرائت کتاب خدا و فقه در دین و صله رحم بود خداوند چون او کسی را برای دنیا و آخرت ما نگذاشت.

(909)

شعبی از بزرگان علم و حدیث درباره او گوید:

نزائید زنی فرزندی را دانشمندتر و شجاع تر و پارسا تر از زید.

و از برادر وی (امام) باقر علیه السلام حال او را پرسیدند، گفت:

احاطه علمی زید از همه بیشتر بود، (سپس این دانشمند زیدی این جمله را

دلیل برتری زید بر امام باقر می گیرد و چنین استدلال می کند):

این اعتراف درستی است که (امام) باقر زید را اعلم و افضل از خویش می

داند، پس گمان تو نسبت به چنین مردی که (امام) باقر به آن فضل و دانشش او

را برتر از خویش می داند، چیست؟

جابر گفت: از (امام) محمد باقر حال برادرش زید را پرسیدم فرمود: از

مردی سؤال کردی که وجود او لبریز از ایمان و علم بود و تمام اجزای بدنش

از فرق سر تا انگشت پا دین و دانش بود، او بزرگ خاندانش بود.

دیلمی در «مشکاة الابرار» راجع به نبرد زید بن علی و برخورد او با هشام

کلماتی را نقل کرده است.

(سپس نویسنده مقاله به نحو اختصار به قسمتی از روایات که به نحو

پیشگویی از پیامبر و اجداد و پدران طاهرین زید علیه السلام که دانشمندان و محدثین

بزرگ عامه نقل کرده اند می پردازد و می گوید):

حافظ سیوطی در «جامع الکبیر...» از حذیفه بن یمان نقل می کند که:

پیامبر روزی نظرش به زید بن حارثه افتاد و سخت گریست و می گفت: آن

مظلوم از اهل بیت من، و مقتول در (کناسه) همنام این جوان است و اشاره به

زید بن حارثه کرد و فرمود: ای زید نزد من بیا، خداوند محبت تو را در دلم زیاد کرده زیرا تو، همان حبیبی از فرزندانم یعنی زید می باشی :

این خبر را ابن عساکر نقل کرده است (و ما آن را از طریق شیعه یادآور شدیم).

و دیلمی در « (مشکاة الانوار). » « و المهدی لدین الله محمد بن مطهر در (المنهاج). » و حاکم در « (جلاء الابصار). » و امام ابوطالب یحیی بن حسین در (امالی) این حدیث را آورده اند که پیامبر فرمود:

شهادتی از امتم که قیام او به حق است همان فرزندم می باشد که در کناسه کوفه او را به دار می زنند چون او پیشوای مجاهدین و پیشرو صورتهای درخشان در صحنه قیامت است، در آن روزی که فرشته های مقرب آنان را ملاقات می کنند و ندا می دهند که : داخل بهشت شوید و هیچ خوفی و حزنی بر شما نیست.

و نیز دانشمند فوق الذکر در کتابش این حدیث را از پیامبر خدا نقل می کند: که او به فرزند شهیدش حسین فرمود: ای حسین، از صلب تو مردی خارج می شود که او و یارانش در روز محشر بر تمام مردم مقام برتری دارند، آنان بدون حساب داخل بهشت می شوند (و ما نیز این حدیث را از کتب معتبر شیعه با مدارک مفصل ذکر کردیم).

و نیز از انس نقل می کنند که پیامبر خدا فرمود: مردی از فرزندانم در موضعی به نام کناسه کشته می شود او مردم را به حق می خواند و در منهاج این جمله را اضافه دارد:

(چشمی که به عورت او بنگرد بهشت نبیند) چون بعد از شهادت بدن او برهنه بالای دار بود.

و ما این حدیث را نیز از طرق شیعه در همین کتاب یادآور شدیم.
ذهبی - در شرح حال جابر جعفی یادی از زید می کند و می گوید:
او (زید) هفتاد هزار حدیث را از برادرش آموخت، اما در عین حال او به
فزونی علم و جلالت (زید) اقرار داشت.

ابوحنیفه می گوید: من احدی را چون زید از نظر علم و فقه نیافتم (سپس
نویسنده مقاله، به کتابها و مقالاتی که ائمه بزرگ و علمای طراز اول اهل سنت
در شرح حال زید عليه السلام نگاشته اند، پرداخته و می گوید: از کسانی که شرح
حال او را نگاشته اند:

- 1 - ذهبی در قسمت شرح حال جابر جعفی، و در (نبلاء).
- 2 - حافظ مزی در « (تهذیب الکمال). » 3 - حافظ ابن عساکر و دیلمی در
(اذکار) و در (مسندش).
- 4 - حافظ سیوطی در « (جامع الکبیر). » 5 - مقریزی در (مواعظ و
اعتبار).
- 6 - ابن خلدون در « (العبر). » 7 - ابن اثیر و حاکم در « (جلاء ابصار). »
- 8 - ابن عنبته در « (بحرالانساب). » و جمع زیادی حالات زید را نگاشته اند
که مجال گفتن آن نیست.
او در فصاحت و بلاغت بی نظیر و در قرآن قرائت مخصوص به خود داشت
که آن را روایت کرده اند.
ابوحیان در کتابی که آن را « (النیر الجلی فی قراءه زید بن علی) نام نهاده،
رویه قرائت او را جمع کرده و صاحب کشف مقدار زیادی از آن را نقل کرده
است.

اصول اعتقادات زیدیه

1 - توحید

زیدیه قائل به یگانگی خداوند عالمیان است، و ذات خدا را از تمام شوائب منزه می داند، آنها می گویند: خدای عالم، مدیر نظام هستی است و تمام اجسام حادث، چون حدوث همان دگرگونی است که در ماده موجود است، و اگر عالم قدیمی بود عدم و نیستی در آن راه نداشت و اعراض نیز به همین دلیل حادثند چون متغیرند، و چون عرض با جسم همراه است ممکن نیست که عرض قدیم باشد و جسم حادث، و موقعی ثابت شد عالم حادث است ناچار باید گفت حادث و پدیده احتیاج به محدث و پدید آورنده دارد، و آن ذات مقدسش خدا است. (910)

می گویند: خداوند عالم است و دلیل، همان کار محکم و منظم او در نظام آسمانی و زمین ها و موجودات عالم است. خدا واحد و یکی است اگر دو تا یا بیشتر بود نظام هستی مختل می شد و در اراده در صورت تعارض، موجب به هم پاشیدن عالم می گردد، مثلا اگر یکی اراده می کرد جسم را ساکن ایجاد کند دیگری متحرک در حال واحد این محال بود پس توحید و یکتایی خداوند واجب است.

صفات خدا

زیدیه همان صفاتی را که قرآن برای خداوند ذکر کرده است قائلند و آن را عین ذات می دانند و از آن جدایش نمی دانند (911) و اگر عین ذات نبود لازم بود که فاعلی آن را به وجود آورد و ثابت شد که خداوند قدیم است و در ثبوت صفات احتیاجی به فاعل ندارد، پس خداوند مستحق این صفات است برای ذات خویش مانند قدرت و علم. (912)

پس قدرت خدا ذاتی است و دیگری به او امر نمی کند و او همیشه قادر و دانا است برای قدرت او غایتی نیست همان طور که برای علم وی انتهایی نیست. (913)

او سمیع و بصیر است و می شنود و می بیند، اما نه مانند مخلوق چون او جسم نیست که صفات او هم جسمانی باشد، او همانند ندارد و خود می فرماید: « لیس کمثله شیء»، (914) چیزی همانند او نیست.

او شبیه چیزی نیست و او نه در دنیا و نه در آخرت دیده نمی شود.

به خلاف آنچه که گروه (مشبه) (915) می گویند. (916)

آنان آیات متشابه قرآن را در صفات خدا تاءویل می کنند مثلاً در قرآن دارد: « الرحمن علی العرش استوی» (917) خداوند بر عرش نشسته است می گویند به معنای عز و ملک و قدرت است یعنی خداوند بر همه چیز استیلا و سیطره دارد.

و این آیه که می فرماید: « و یحمل عرش ربک فوقهم یومئذ ثمانية» (918) نیز همین معنا و دلالت بر ارتفاع و علو و برتری خدا بر موجودات را دارد. (919)

و آیه « وسع کرسیه السموات و الارض» (920) کرسی را علم معنی می کنند و در لغت هم آمده است (یعنی علم خداوند به تمام آسمانها و زمین ها گسترش دارد). (921)

چون خداوند جسم و جسد نیست و در وی صفتی از اجساد نباشد و او به آیات مخلوقش شناخته شود. او دارای کیفیت و ماهیت نمی باشد. (922)

او قرآن که می فرماید: « و السموات مطویات بیمینه» (923) مقصود همان بیان قدرت خداوند بر آسمانها است.

زیدیه قائل به وحدت قرآند و آن را قدیم می دانند و اعتماد می کنند به

سخن خدا که می فرماید: « ما یاءتیه من ذکر ربهم محدث». (924)

پس خداوند کلام را احداث فرموده چون کلام فعل متکلم است.

2 - عدل

حقیقت عدل نزد زبیده این است که خداوند فعل قبیحی مانند ظلم و کذب و امثال این از او سر نمی زند، چون وی عالم به بدیها و قبائح است و از انجام آن غنی است. ⁽⁹²⁵⁾ و اساس عدالت را روی همان حسن و قبح معتبر می دانند، امام یحیی بن الحسین نظر خود را درباره (حسن و قبح) چنین بیان می کند:

حسن آن است که راهی به ذم و نکوهش نداشته باشد، اما قبح بر عکس آن است یعنی مدخل ذم و نکوهش است. ⁽⁹²⁶⁾

مردم در کارهای نیک و بد آزادند و روی این مبنا زبیده قائلند که: کارهای نیک و بد بندگان از خود آنان است و از جانب خدا نیست، و دلیل بر این مطلب امر خداوند به بندگان به خوبی و نهی از بدی است، پس این افعال به اختیار و انجام خود بندگان است. ⁽⁹²⁷⁾

و خداوند، افعال بندگان را به خود آنان نسبت می دهد و می فرماید: «جزاء بما کانوا یعملون» ⁽⁹²⁸⁾

و آیاتی نظیر این آیه به این مطلب دال است.

پس اراده و مشیت به دست خود شخص است. ⁽⁹²⁹⁾

و آیه هایی که افعال بندگان را نسبت به خدا می دهد تاءویل می کنند:

3 - (وعد) و (وعید)

زبیده به وعد و وعید قائل است، و می گوید: خداوند خلف وعده نمی کند و او بر همه چیز قادر است چه بخشش باشد چه عذاب و او کسانی را که معصیت کبیره کرده اند و وعده عذاب به آنان داده به وعده خویش عمل می کند و الا خلف وعده می شود. ⁽⁹³⁰⁾

و به آیاتی مانند آیه 31 سوره رعد و 29 قاف و 17 غافر استدلال می کنند که خداوند خلف وعده نمی کند.

و روی همین اعتقاد قائلند که : شفاعت برای مرتکبین گناهان کبیره نیست چون لازمه اش خلف وعده خدا است و شفاعت پیامبر و... برای مؤ من است ⁽⁹³¹⁾ و به آیه :

« ما للظالمین من حمیم و لا شفیع یطاع » برای ظالمین شفیع می گویند که قولش پذیرفته شود نیست. ⁽⁹³²⁾ استدلال می کنند.

« منزلة بین المنزلتین » جایگاه متوسط

زیدیه قائلند که مرتکبین گناهان کبیره (گناهانی که وعده عذاب در آن است) از امت پیامبر اسلام، مانند، شرابخوار و زناکار و امثال آن (فاسق) خوانده می شود. ⁽⁹³³⁾ و آنان در جایگاهی هستند که بین دو منزل (کفر) و (ایمان) است.

این گونه افراد (فاسقین) نه می شود به آنان (کافر) گفت و به (مؤ من) چون مدح و بزرگداشت مؤ من در شریع اسلام لازم و مدح و بزرگداشت فاسق غیر جایز است، پس درست نیست که به فاسق مؤ من گفته شود. ⁽⁹³⁴⁾

همانطور که کافر هم خوانده نمی گردد چون آثار اسلام بر آن بار می شود، مانند نکاح با آنان و دفنشان در قبرستان مسلمین، پس آنان فاسقند. ⁽⁹³⁵⁾

زیدیه قائلند که، کسانی که بر گناهان بزرگ تا آخر عمر اصرار و پافشاری داشتند، همیشه در آتش دوزخ خالدند. ⁽⁹³⁶⁾

و دلیل آنان قرآن است که می فرماید: « و من یعص الله و رسوله فان له نار جهنم خالدا فیها » ⁽⁹³⁷⁾ آن کس که عصیان خدا و رسولش کند پس همانا آتش دوزخ برای او است و همیشه در آن جا است.

این مطالب مجمل و خلاصه ای از تصویر اعتقادات و آرای زیدیه در کتب آنان بود که ما نقل کردیم.

البته ما این مطالب را از کتاب «ثورة زید بن علی» فصل «اعتقادات زیدیه» نقل کردیم و بعضی مدارک که در پاورقی اشاره شده است کتبی است خطی از مدارک معتبر زیدیه که مؤلف آن را نقل کرده است، و ما از آنجا آورده ایم. زیدیه در نبوت و معاد، قائل به نبوت و خاتمیت، و عصمت حضرت محمد بن عبدالله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می باشند و به معاد (زنده شدن تمام مردم) روز قیامت برای سنجش اعمال و اعطای ثواب و جزاء قائلند و معاد را جسمانی می دانند. و تفصیل این کلام در این زمینه خود احتیاج به کتاب مستقل دارد و از حوصله بحث ما خارج است.

زیدیه و مسأله خلافت

زیدیه در مسأله خلافت راءی برادران اهل سنت را دارند، و معتقدند که ابی بکر و عمر بعد از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خلیفه مسلمین می باشند، و درباره عثمان توقف دارند. اما فرقی مختصر که با اکثر اهل سنت در این عقیده دارند این است که می گویند علی عَلِيٌّ افضل صحابه بود و از نظر مقام و رتبه معنوی از دیگران ممتاز بود. ⁽⁹³⁸⁾ اما جایز است که گاهی مفضول (آنکه فضیلتش کمتر است) بر افضل مقدم شود، و معتزله که دسته ای از اهل سنت می باشند این مطلب را نیز قائلند، روی همین اصل (برتری مفضول بر افضل) اشکال ندارد که ابوبکر و عمر بر علی عَلِيٌّ در خلافت رسول خدا مقدم باشند، پس جایز است امامت مفضول با وجود افضل. ⁽⁹³⁹⁾

علت خلافت ابی بکر و...

با این مقدمه ای که ذکر شد، زیدیه در علت جلو افتادن ابی بکر و عمر بر علی علیه السلام در خلافت و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله بر دو قول اند:

1 - می گویند مصلحت امت اسلام این طور اقتضا می کرد که خلافت به ابی بکر تفویض گردد و این روی مصلحت اندیشی مردم و انتخاب آنان بود و روی رعایت قوانین دینی بود، و برای خاموش شدن شعله های فتنه و نفاق در امت اسلام و خشنودی دل‌های عموم مسلمانان انجام گرفت. ⁽⁹⁴⁰⁾

و انگیزه این انتخاب و مصلحت اندیشی این بود که، قریش نسبت به امام علی علیه السلام یک نوع بغض و عداوت داشتند، به خاطر نبردهای خونینی که وی در صدر اسلام شرکت می کرد و سران زیادی از آنان را کشته بود مانند جنگ بدر و احد، و مسأله کینه نسبت به حضرتش سبب می شد که مردم از وی اطاعت نکنند و فتنه ای عظیم عالم اسلام را فرا گیرد، پس خلافت ابی بکر بر وفق مقتضیات مصلحت عمومی و جلوگیری از فتنه بود ⁽⁹⁴¹⁾ البته فخر رازی « (امام المشککین) » نیز از جمله ادله ای که برای تقدم خلافت ابی بکر بر علی علیه السلام می آورد همین مطلب است. ⁽⁹⁴²⁾

و بعضی دیگر می گویند، گرچه علی علیه السلام افضل بود، اما تقدم دیگران بر وی یک نوع امتحان بود برای حضرتش، مانند سجده ملائکه بر انسان و حال آنکه ملائکه از انسان افضل است، (البته تمام این وجوه قابل خدشه است) و هر کس خلافت به او رسید اطاعتش واجب است و مخالفت با وی جایز نیست. ⁽⁹⁴³⁾

تقدم مفضول بر افضل

در مسأله خلافت ابی بکر و عمر و عثمان بر علی علیه السلام به عقیده زیدیه، مفضول (پایین تر) بر افضل (بالا تر) تقدم یافته است.

مقیاس فضیلت در نزد زیدیه چهار چیز است :

اول - پیشقدم بودن در اسلام، که از روی میل و رغبت و توجه به خدا و حق باشد.

دوم - زهد و پارسایی و بی‌اعتنایی به دنیا و محبت آن و رغبت به آخرت است.

سوم - فقیه و صاحب نظر بودن در دین.

چهارم - قیام با سلاح و جهاد مسلحانه در راه خدا.

هر کس این چهار صفت در او پیدا شد، او بر دیگران مقدم است. (944)

و اعتقاد زیدیه بر این است که : « ان الامام علی بن ابی طالب افضل الناس بعد رسول الله » (945) امام علی بن ابی طالب برترین مردم است بعد از پیامبر خدا ﷺ روی این اصل خلافت حق مسلم امیرالمؤمنین علی علیه السلام می باشد و او از دیگران مقدم و اولی است.

آن وقت برای اینکه خلافت ابوبکر و عمر را توجیه کنند، با آن که معترفند که آنان با علی علیه السلام از نظر فضائل و کمالات قابل قیاس نیستند می گویند: جایز است مفضول (کسی که فضلش کمتر است) بر افضل (کسی که فضل او بالاتر است) مقدم باشد.

و از نظر عقل و عرف هم این مطلب بی اشکال است. چه بسا که امیر و فرمانده قوم و گروهی از بعضی رعیتش از نظر کمالات معنوی پائین تر است اما روی مصالحی امارت او صحیح است، ولو از بعضی زیر دستانش از نظر معنوی مقام کمتری دارا باشد. (946) « و بذلک یجوز تقدیم ابی بکر و عمر علی الامام علی علیه السلام » (947) روی این اصل جایز است مقدم شدن ابوبکر و عمر بر علی

علیه در مسأله خلافت، و روی عللی که قبلاً ذکر شد، مصلحت در خلافت آنان بود.

اعتقاد به امامت زید بن علی علیه

زیدیه معتقدند که امامت و خلافت بعد از امام امیرالمؤمنین علیه به فرزند وی امام حسن علیه و سپس به امام حسین علیه می‌رسید. و بعد از امام حسین علیه امام علی بن الحسین زین العابدین امام است و پس از زین العابدین امامت در اولاد امام حسن و امام حسین می‌باشد. و منحصر به فرزندان امام حسین علیه نیست⁽⁹⁴⁸⁾ و امام حسین علیه و فرزندان آن دو را در میان فرزندان امیرالمؤمنین ممتاز می‌دانند، و امامت را به آنان اختصاص می‌دهند به خاطر علم و ورع و تقوا و بصیرت و تدبیر آنان.⁽⁹⁴⁹⁾ سپس امامت را در فرزندان فاطمه (علیهاالسلام) دختر پیامبر ﷺ با شرایطی قائلند.⁽⁹⁵⁰⁾

شرایط امام

زیدیه کسی را امام و اطاعت او را واجب می‌دانند که دارای شرایط ذیل باشد:

از دین دفاع کند، از اهل بیت پیامبر و از فرزندان فاطمه (علیهاالسلام) باشد با قدرت و سلاح جهاد کند، بالغ، عاقل، مرد، زنده، مسلمان، عادل، مجتهد پرهیزکار، سخی، سیاستمدار، مردم‌دار، تیزبین، شجاع، پیشقدم بوده، خوب بشنود و ببیند و حقوق را در جای خودش قرار دهد.

روی این اصل زیدیه معتقد به امامت زید است چون او با شمشیر قیام کرد و مستکمل همه صفات امامت بود.

و زیدیه روی مقام علمی امام تکیه فراوان دارد و می‌گوید:

لازم است که امام در تمام علوم عقلی و نقلی اسلام بهره فراوان داشته باشد.

علم و شمشیر

امام فرقه ای از زیدیه به نام (مطرفیه) علاوه بر این ها (اعلمیت) را شرط می دانند و می گویند:

امام باید اعلم و داناترین فرد در میان مردم باشد، اما این شرط (اعلمیت) را همه زیدیه قائل نیستند.

و می گویند: چون زید بن علی علیه السلام در علم و فقه و احکام دین ید طولایی داشته، علم امام در فقه اسلامی بیشتر مورد اهمیت است. و باید مجتهد باشد، یعنی بتواند فروع و احکام را از اصول بیرون بیاورد، و ادله قوانین شرع را بداند، و استنباط کند اما شرط شجاعت و جنگ با اسلحه را در راه خدا از تمام شرایط فوق الذکر اهمیت بیشتری دارد و این اصل یکی از اسباب فاصله بین زیدیه و امامیه گردید، چون زیدیه معتقدند که تمام شرایط امامت و رهبری در امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام به نحو احسن و شایسته جمع بود، اما چون آن دو با شمشیر قیام نکردند اما زید این که کار را کرد، پس زید در امامت بر آنان مقدم است.

زیدیه این سخن را که: (امامت به طور عام در قریش است) رد می کند، و این حدیث نبوی را که می فرماید: «ان الائمة من قریش»⁽⁹⁵¹⁾ همانا پیشوایان از قریشند، به این معنا قبول ندارند.

قاسم رسی (متوفای سنه 246 ه ق) می گوید: این حدیث این را می رساند که تمام قریشها لایق مقام امامتند، نه، بلکه کلمه (من) برای تبعیض است، یعنی بعضی امامان از قریشند، و این درست است زیرا اولاد امیرالمؤمنین از بطن فاطمه (علیها السلام) از قریش می باشند.⁽⁹⁵²⁾

و روی همین اصل جناب زید بن علی می فرمود: ما خاندان پیامبر در وراثت و جانشینی رسول خدا بر دیگران مقدم هستیم.⁽⁹⁵³⁾

جنگ با دشمنان حق

همانطور که اشاره شد، عمده شرطی که زیدیه در امام قائل اند این بود که با شمشیر (اسلحه) علیه ستمکاران و دشمنان دین قیام کند.

زیدیه اهمیت فراوانی به این اصل (جهاد) در اسلام می دهند، و تکیه به قدرت شمشیر را علت رستگاری و پیروزی حق بر باطل می دانند. روی همین اصل به (جناح شیعی فعال) معروف گشته اند.

می گویند چون امام ما زید بن علی، تنها راه عزت اسلام را در قیام و شمشیر می دانست و این راه را انتخاب کرده، پس این از مهمترین صفات امام است. « فالامام یجب ان یکون شجاعا، مقداما، شاهرا سیفه» پس امام واجب است که شجاع و پیشقدم در جنگ و شمشیرش همیشه کشیده و آماده نبرد باشد.⁽⁹⁵⁴⁾

زیدیه قتال اهل بغی و طغیان را واجب می دانند، به شرطی که عدد جنگجویان حداقل به سیصد و سیزده نفر برسد، به تعداد مجاهدین بدر، و روی همین اصل می گویند: «کل من ادعی الامامة و هو قاعد فی بینه مرخ علیه ستره، لا یجوز اتباعه و لا یجوز القول بامامته»⁽⁹⁵⁵⁾ هر کس که دعوی امامت داشته باشد ولی در خانه بنشیند و پرده را بیفکند (قیام نکند) پیروی از وی جایز نیست و نمی توان به امامت او قائل شد.

پس به اعتقاد زیدیه به کار گرفتن شمشیر و سلاح امری است واجب، در صورتی که ممکن باشد به واسطه آن، اهل بغی و طغیان و دشمنان دین را سرکوب کرد و حق را اقامه نمود و دلیل می آورند از قرآن کریم که می فرماید:

« قاتلوا التي تبغى حتى تفيء الى امر الله »⁽⁹⁵⁶⁾ بجنگید با کسانی که از حق سرپیچی می کنند تا آنها به سوی خدا بازگشت نمایند.
و باز خداوند می فرماید: « لا ینال عهدی الظالمین »⁽⁹⁵⁷⁾ ستمکاران به عهد (خلافت) من نمی رسند.

و از اینجا زیدیه از امامیه که قائل به مساءله (تقیه) در بعضی موارد است جدا می شود، و می بینیم که زیدیه در موارد زیادی برای پیشبرد مذهب و مرامشان به شمشیر و سلاح متوسل می شوند، و می گویند معنای امر به معروف و نهی از منکر همین است و ایمان بدون عمل ارزش ندارد.⁽⁹⁵⁸⁾

فرقه های زیدیه

در فرق زیدیه و دسته های آنان اختلاف است.

1 - نوبختی، آنان را دو فرقه می داند: 1 - ضعفاء 2 - اقویاء⁽⁹⁵⁹⁾ (البته ما وجهی برای این تقسیم نیافتیم).

2 - اشعری، می گوید: طائفه زیدیه به شش فرقه تقسیم می شود:
جارودیه، سلیمانیه، بتریه، نعیمیه، یعقوبیه، و فرقه ششم را ذکر نکرده است.⁽⁹⁶⁰⁾

3 - مسعودی، صاحب کتاب « (مروج الذهب) » زیدیه را در عصر خودشان به نقل از ابی عیسی وراق هشت فرقه می داند، جارودیه، مرثیه، ابرئیه، یعقوبیه، عقیبه، ابتریه، جریریه، و اصحاب محمد بن یمان.⁽⁹⁶¹⁾

4 - بغدادی، فقط سه فرقه را نقل کرده است، جارودیه، سلیمانیه، بتریه.⁽⁹⁶²⁾
5 - شهرستانی، نیز همین را گفته است و صالحیه و ابتریه را یکی می داند.⁽⁹⁶³⁾

6 - برسی، زیده را پانزده فرقه می داند:

بتریه، جارودیه، صالحیه، جریریه، صباحیه، یعقوبیه، ابرقیه، عقیبه، یمانیه، محمدیه، طالقانیه، عمریه، رکبیه، خشبیه، حلسفیه. (964)

و غیر از ابن ندیم کسی (قاسمیه) را ذکر نکرده است و می گوید: قاسم بن ابراهیم علوی رسی پیروان زیادی از زیدیه دارد. (965)

البته بعضی از فرقه ها در همان اوائل پیدایش از میان رفته اند مانند (مطرفیه).

جارودیه

فرقه جارودیه یکی از فرق مهم زیدیه است که پیروان ابی الجارود زیاد بن منذر همدانی می باشند. (966)

ابوجارود از اصحاب امام باقر علیه السلام بود و موقعی زید قیام کرد به وی متمایل شد و قائل به امامت زید گردید. (967)

و آنچه از ابی جارود نقل شده کتابی است در تفسیر که از امام باقر آن را روایت کرده است. (968) جارودیه آراء و عقائد خاصی در مسأله (امامت) دارند. و نظر خاصی درباره (مهدی منتظر علیه السلام) و (علوم اهل بیت) دارند اما مسأله امامت، نظر آنان به شیعه بسیار نزدیک است آنان در مسأله امامت می گویند: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر خلاف علی علیه السلام نص صریح داشت البته نه به نام، بلکه، به وصف و خصوصیات دیگر.

و پیامبر علی را به صفاتی توصیف کرده که در دیگری یافت نمی شد (969) و اکثر اصحاب پیامبر، آنان که بیعت علی را ترک کردند و به حکومت غیر از او راضی شدند کافرند. (970) جارودیه خلافت عمر و ابوبکر را نمی پذیرند. (971)

اما آنان در امامت بعد از علی علیه السلام اختلاف نظر دارند.

آنها قائل به امامت امام حسن علیه السلام و سپس امام حسین علیه السلام می باشند و امامت را روی اولاد امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام یکسان می دانند، و می گویند هر کس از آنان قیام کرد و مستحق امامت بود، وی امام است. ⁽⁹⁷²⁾

اما عقیده آنان درباره اصل (مهدی منتظر علیه السلام) « همان عقیده شیعه می باشد، جارودیه به مسأله رجعت که از مختصات شیعه است معتقد است اما در مصداق (و اینکه چه شخصی مهدی است و چه کسی رجعت می کند با شیعه فرق می کنند و بین خودشان نیز اختلاف است). ⁽⁹⁷³⁾

فرقه ای از جارودیه به نام (محمدیه) که قائل به امامت محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام که همان (نفس زکیه) است می باشد، و می گویند: او امام منتظر و مهدی این امت است و رجعت خواهد نمود. او نمرده است و کشته نشد و خروج می کند، و دنیا را پر از عدل و داد می نماید. ⁽⁹⁷⁴⁾

دسته دیگر از آنان معروف به (طالقانیه) که به مرگ (نفس زکیه) اعتراف دارند و می گویند امامت در محمد بن قاسم که مدتی بر طالقان حکومت می کرد می باشد، و او نمرده است و کشته نشده و خروج خواهد نمود. ⁽⁹⁷⁵⁾

و دسته سوم از آنان به نام (عمریه) می گویند امام منتظر یحیی بن عمر است که معروف است در کوفه کشته شد، ولی کشته نشده است. ⁽⁹⁷⁶⁾

دسته چهارم از آنان می گویند: مهدی منتظر، نام شخصی معینی نیست، بلکه هر کس از فرزندان امام حسن مجتبی علیه السلام و با امام حسین علیه السلام با شمشیر قیام کند و مردم را به دین دعوت کند، او امام منتظر و مهدی امت است. ⁽⁹⁷⁷⁾

حمیری در اینجا می گویند: فرقه دیگری از جارودیه هست به نام (حسنیه) آنان قائل به امامت حسن بن قاسم بن عبدالله بن محمد بن قاسم رسی می

باشند و گویند او زنده است و نمرده و نمی میرد تا دنیا را پر از عدل و داد کند.
(و حال آنکه او در سال 404 ه ق در یمن کشته شده است).⁽⁹⁷⁸⁾

جارودیه و علوم اهل بیت علیهم السلام

جارودیه قائل است که تمام فرزندان رسول خدا از نظر علم و دانش و فرا
گرفتن آن از خدا یکسانند و فرقی بین آنان قائل نمی شود.⁽⁹⁷⁹⁾

می گویند: اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله در اکتساب علوم و معارف با سایر مردم
فرق دارند، و آن اینکه آنان علم را از کسی یاد نمی گیرند « العلم یحصل لهم
قبل التعلّم فطرة و ضرورة »⁽⁹⁸⁰⁾ بلکه علم و دانش قبل از یاد گرفتن برای آنان
حاصل است، روی اقتضای فطرت و ضرورت.

و عجیب این که می گویند « من ادعی ان من کان منهم فی المهد و الخرق
لیس مثل علم رسول الله صلی الله علیه و آله فهو کافر مشرک ». « هر کس ادعا کند که کسی
از آنان (اهل بیت) حتی در زمان طفولیت از نظر علم مانند رسول خدا
صلی الله علیه و آله نباشد او کافر و مشرک است. »⁽⁹⁸¹⁾

می گویند: علم در سینه آنان می جوشد، همانطور که گیاه از آب باران سبز
می شود، و خداوند است که آنان را تعلیم می دهد.⁽⁹⁸²⁾

خلاصه جارودیه، کسی را از اهل بیت بر دیگری برتر نمی داند و همه را
یکسان می داند، روی همین اصل می گویند همه آنان شایسته مقام (امامت) و
رهبری می باشند.⁽⁹⁸³⁾

جاحظ، به این روش جارودیه عیب می گیرد، و می گوید:

شیعه به فرزندان رسول خدا جنایت کرده و نگذاشته آنان دنبال کسب علم و
دانش بروند، و خیال کرده اند که خداوند به آنان علوم و معارف را الهام می کند
و آنان از فرا گرفتن آن از دیگران مستغنی می باشند.⁽⁹⁸⁴⁾

(البته جاحظ باید این اشکال را بر جارودیه وارد کند نه به شیعه و اهل بیت).

سلیمانیه

دسته دیگری از زیدیه به سلیمانیه معروفند. آنان از پیروان سلیمان بن جریر می باشند.

اینها قائلند که مسأله امامت به شورای امت محول می شود، و امت صلاح دیدند که بعد از رسول خدا ابی بکر و عمر را برای خلافت انتخاب کنند. ⁽⁹⁸⁵⁾ با وجود اینکه آن و مفضول بودند (مقامشان از علی پائین تر بود) و معتقدند که بیعت عمر و ابوبکر خطا بود و اشتباه، ولی استحقاق تفسیق نیستند، و امت با بیعت کردن با آن دو اصلح را رها ساختند.

سلیمانیه عثمان بن عفان خلیفه سوم را به خاطر گناهان و جنایاتی که مرتکب شد، کافر می دانند. ⁽⁹⁸⁶⁾

و همچنین کسانی که در جنگ (جمل) با علی علیه السلام محاربه کردند، کافر می دانند. ⁽⁹⁸⁷⁾

سلیمانیه، در توحید و صفات خدا و افعال بندگان عقاید خاصی دارند که احتیاجی به شرح و بسط آن نیست. (به «مقالات الاسلامیین» ج 2 ص 138 به بعد مراجعه فرمائید).

بتریه

بتریه، از اصحاب کثیر النواء، ملقب به (بتر) می باشد، و اسم آنان روی نسبت به رئیسشان می باشد. ⁽⁹⁸⁸⁾ کشی، صاحب رجال معروف در وجه تسمیه آنها گوید:

این افراد، خدمت امام باقر علیه السلام آمدند و عرضه داشتند: «نتولی علیا و حسنا و حسینا و نبرء من اعدائهم، قال نعم، قالوا: نتولی ابابکر و عمر و نبرء من

اعدائهما، فالتفت اليهم زيد بن علي عليه السلام و قال لهم : اتبرؤن من فاطمة (عليها السلام)؟ بترتم امرنا، بتركم الله، فيومئذ سماوا البتريه» گفتند، (ما علی و حسن و حسين عليهم السلام را دوست داریم، و از دشمنان آنان بری می باشیم، امام فرمود: بلی درست است، بعد گفتند: ابوبکر و عمر را دوست داریم و از دشمنان آن دو بیزاریم در این هنگام زيد بن علي (که در جلسه حاضر بود) رو به ایشان کرد و گفت : آیا از فاطمه تبری می جوئید؟؟ شما از ما جدا و منقطع شدید، خداوند شما را قطع کند، از آن جلسه به بعد آنان به (بتريه) معروف شدند. ⁽⁹⁸⁹⁾ و بعضی بتري را لقب مغیره بن سعد می دانند. ⁽⁹⁹⁰⁾

صالحیه

صالحیه از پیروان حسن بن صالح بن حی می باشند. حسن بن صالح پیشوای فکری فرقه صالحیه، او مردی فقیه و زاهد و متکلم و محدث بوده است. ⁽⁹⁹¹⁾ ابونعیم درباره اش می گوید: هشتصد محدث را ملاقات کردم، و از حسن بن صالح برتر ندیدم. ⁽⁹⁹²⁾ حسن صالح تالیفات و نوشته هایی دارد، از جمله : کتابی در (توحید) و در امامت علی عليه السلام، و کتاب (جامع) در فقه، او بطور مخفیانه در سال 167 ه ق در گذشت. ⁽⁹⁹³⁾ عیسی بن زید در خانه وی مخفی شد، و دختر او را به عقد خویش درآورد و فرزندان از او به وجود آمدند. ⁽⁹⁹⁴⁾

اما، (کثیرالنواء) رهبر (بتريه) او از محدثین بزرگ کوفه بود. ⁽⁹⁹⁵⁾

و صالحیه و بتريه در اکثر آراء و عقایدشان با هم اتفاق نظر دارند. ⁽⁹⁹⁶⁾

آنها در مسأله خلافت گویند، که جایز است مردم کسی را به عنوان خلیه برای خود انتخاب کنند، و عمر و ابوبکر را مردم انتخاب کردند، با وجودی که

علی علیه السلام در میان آنان بود، و هر کس نسبت به خلیفه منتخب مردم مخالفت کند خواه از قریش باشد یا از بنی هاشم کافر است. (997)

آنان خلافت عمر و ابوبکر را تقبیح می کنند و آنان را کافر نمی دانند و آن دو را برای خلافت اهل و سزاوار می دانند، و می گویند: علی علیه السلام این امر (خلافت) را به آنان واگذار کرد، و بدون اینکه اکراه و اجباری برای حضرتش باشد، با آن دو بیعت نمود. (998)

آنان قائل به امامت افضل و ازهد هستند اگر سایر شروط مساوی شد، و اگر در تمام شروط مساوی شدند، باید ببینند کدام رأی محکم تر و سیاست بیشتری دارد، او را انتخاب کنند، و اگر هر کدام در کشور و بلادی باشند اشکال ندارد که هر کدام از آن دو امام و پیشوای منطقه خویش باشد، و اطاعتش بر قوم و گروه منطقه اش واجب است، اگر چه او فتوای به قتل امام منطقه دیگر بدهد. (999)

و بعضی از آنان زیبایی و حسن صورت را در امام شرط می دانند. (1000)

شهرستانی گوید: آنان نسبت به عثمان توقف دارند، و از او به بدی یاد می کنند، و بعضی ورع و تقوای عثمان را قائلند، و بعضی او را ذم و نکوهش می کنند، و خلاصه وضع او را به خدا ارجاع می دهند. (1001)

اما صالح بن حی این رأی را ندارد و عثمان را مستحق منصب خلافت نمی داند و از او برائت می جوید. (1002)

قاسمیه

این فرقه شامل زیدیه یمن می شود، آنان پیروان یحیی بن حسین بن قاسم معروف به (رسی) (متوفای 298 ه ق) می باشند، بعضی قاسمیه را به (قاسم بن ابراهیم) نسبت می دهند. (1003) نشوان بن سعید حمیری می گوید: زیدیه یمن اکثراً از فرقه جارودیه هستند، نه قاسمیه. (1004)

قاسمیه در مواردی در مسأله امامت با سائر فرق زیدیه اختلاف رأی دارند، آنان قائلند:

که امام باید از طریق نص و تعیین باشد، یعنی خداوند به وسیله پیامبرش او را به عنوان امام منصوب کرده باشد. (و این عقیده شیعه امامیه نیز می باشد.) قاسمیه می گویند: «و ان الله امر نبيه بان ينص على رجل بعينه حتى لا يقول احد انه اولى بالامامة» همانا خداوند به پیامبرش امر می کند که مرد معینی را به عنوان امام نصب نماید و به امامت وی تصریح کند تا مبادا کس دیگری این منصب را برای خودش سزاوار داند.

« فالامامة فرض من الفروض الدينية» پس امامت یکی از فرائض دینی است، و نصب امام امری واجب و باید امام از خاندان پیامبر و اهل بیت علیهم السلام باشد. (1005)

و علت اینکه می گویند: امام حتما باید از اهل بیت پیامبر باشد این است که، اگر امامت و رهبری از خاندان رسول خدا دور شود، هر فرقه ای مدعی آن می شود، و اختلاف بزرگی بین مسلمین بوجود می آید. و معلوم است نتیجه اختلاف از بین رفتن دین است.

قاسمیه روی همین اصل، امامت و خلافت ابوبکر و عمر و دیگران که از اهل بیت پیامبر نیستند قبول ندارند و معتقدند که امامت حق مسلم علی بن ابی طالب علیه السلام می باشد، و پیامبر از جانب خداوند درباره او نص صریح دارد و استدلال به واقعه غدیر خم می کنند که پیامبر علی علیه السلام را رسماً به عنوان جانشین و خلیفه از ناحیه خود منصوب و معین نمود و فرمود: «من كنت مولاه، فعلى مولاه» هر کس من ولی اویم، علی ولی اوست.

و قائلند که : پیامبر نسبت به امامت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ وصیت فرموده است. و می گویند: « ان الرسول كان خير الناس و اعلم الناس فينبغي ان يكون وصيه من بعده خیرهم، و اعلمهم و اطوعهم لامره، و انفذهم لوصيته » (همانا پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بهترین و داناترین مردم بود، لذا کسی شایستگی جانشینی او را دارد که همانند پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ باشد. و در پیروی از او بر سایرین مقدم باشد).

قاسمیه معتقد است اگر مفضول (کسی که فضیلتش کمتر است) بر فاضل مقدم شود، واجب است او ریاست را به افضل و برتر تسلیم نماید، و خود کناره گیرد، البته این عقیده از مختصات قاسمیه است و سایر فرق زیدیه این را نمی گویند. (1006)

یعقوبیه

از پیروان یعقوب می باشند، ⁽¹⁰⁰⁷⁾ و آنان ولایت و خلافت ابی بکر و عمر را قائلند، اما اگر کسی خلافت آن دو را نپذیرد، وی را بد نمی دانند و مسلمان و مؤمن می خوانند. (1008)

آنان قائل به مسأله (رجعت) (بازگشت دوباره مردگان به دنیا) که از مختصات شیعه است نیستند، و از کسانی که این عقیده را دارند دوری می گزینند. (1009)

نعیمیه

از اصحاب نعیم یمانی می باشند، آنان قائلند که امامت حق مسلم علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بود و او می بایست خلیفه بلافصل پیامبر گردد. اما امت اسلام خطا رفتند و افضل و برتر را ترک کردند و دیگران را خلیفه دانستند، لیکن این خطا و اشتباه را قابل بخشش می دانند. (1010)

مطرفیه

این فرقه از زیدیه، قائلند که امام باید، اعلم و افضل باشد. ⁽¹⁰¹¹⁾ آنها به مسأله رجعت نیز معتقدند. ⁽¹⁰¹²⁾

زیدیه و امامیه

کلمه (شیعه) به دو فرقه مهم اسلامی گفته می شود: امامیه، زیدیه. جاحظ گوید: «ان الشيعة رجالان زیدی و رافضی» ⁽¹⁰¹³⁾ شیعه به دو کس گفته می شود، زیدی و رافضی.

عقائد مشترک زیدیه و امامیه

البته موقعی این دو فرقه تحت عنوان (تشیع) گرد می آیند، حتما بین آنان علایق و عقاید متفق و مشترکی دارند، گرچه در بعضی موارد اختلافاتی بین آنان به چشم می خورد. اما عقاید مشترک آنان در مسأله امامت:

1 - امامیه، قائل به امامت و خلافت بلافضل علی عليه السلام بعد از رسول خدا صلى الله عليه وآله می باشد، و خلافت را از کسانی که بر حضرتش تقدم جستند نفی می نمایند. ⁽¹⁰¹⁴⁾

امامیه دلیل می آورد که پیامبر بر خلافت علی عليه السلام نص صریح داشت و او به عنوان امام معین شده است. ⁽¹⁰¹⁵⁾

جارودیه: که فرقه مهمی از زیدیه است نیز معتقد است که پیامبر بر صفات امام نص صریح داشت اما فرد معینی را تعیین نکرد. ⁽¹⁰¹⁶⁾

قاسمیه: فرقه دیگر زیدیه نیز قائل است که، پیامبر نص بر علی عليه السلام در خلافت داشت او را به عنوان جانشین معین فرمود، و واجب بود که دیگران حکومت و رهبری را به وی تسلیم نمایند. ⁽¹⁰¹⁷⁾

و موقعی، مسأله امامت و خلافت مسأله مهم و اساسی بین تشیع باشد
ناچار زیدیه داخل این عنوان می گردد، چون ملتزم به این معنا هستند و از آن
خارج نمی باشند. (1018)

امامیه : خلافت ابوبکر و عمر و عثمان را قبول ندارد. (1019)

جارودیه : نیز قائلند، که خلافت ابوبکر و عمر خطا و اشتباه بود اما خلافت
عثمان را بهیچوجه جایز نمی دانند. (1020)

قاسمیه : تقدم خلفای ثلاثه را بر علی عَلَيْهِ السَّلَام قبول ندارد. (1021)

امامیه : علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام را بر تمام صحابه پیغمبر افضل و برتر می
داند و می گوید: « انه افضل الناس بعد رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و كذلك قالت الزيديه ». «
همانا علی عَلَيْهِ السَّلَام بر تمام مردم بعد از پیامبر خدا برتر بود.

زیدیه : نیز همین عقیده را دارد. (1022)

امامیه : حکم می کند که، هر کس با علی عَلَيْهِ السَّلَام بجنگد کافر است.

زیدیه : نیز همین را می گوید. (1023)

امامیه : قائل به ظهور امام دوازدهم است و وی دنیا را پر از عدل و داد می
نماید، بعد از آنکه ظلم و ستم همه جا را فرا گرفته باشد. (1024)

جارودیه : زیدیه، نیز قائل به ظهور امام می باشند، اما می گویند او کشته شد
و بعدا خداوند وی را زنده می گرداند (1025) اما، امامیه این را نمی گویند.

امامیه : مانعی نمی بیند که ظهور معجزات به دست امام ممکن است.

و زیدیه : هم این رای را دارند. (1026)

عقاید مشترک اصولی بین زیدیه و امامیه

امامیه صفات خدا را عین ذات او می داند نه زیاد و نه کم « فالله حی بنفسه لابیحیة زائد عن ذاته، و انه قادر بنفسه، و عالم بنفسه » (پس خداوند به نفس خود زنده است نه به حیات زائدی از ذاتش، و او به ذات خود قادر است). (1027)

جهور زیدیه، این عقیده را دارد. (1028)

امامیه : خداوند را عالم به علم قدیم می دانند نه علم حادث.

زیدیه : نیز چنین می گوید: (1029)

امامیه قائل به حدوث قرآن است.

زیدیه : نیز همین عقیده را دارد. (1030)

امامیه : معتقد است که خداوند نه در دنیا و نه در آخرت رؤیت نخواهد شد.

زیدیه : نیز همین عقیده را دارد. (1031)

امامیه : می گوید، خداوند کریم است، و بندگانش را برای عبادتش آفرید و آنان را امر به اطاعت و نهی از معصیت فرمود. و به همان احسان نمود و او هیچ فردی را بیش از وسع و طاقتش تکلیف نمی کند. و احدی را بدون انجام دادن فعل قبیحی عذاب نمی فرماید.

زیدیه : روی همین عقیده به (وعد و وعید) همین را می گوید. (1032)

اختلافات بین امامیه - زیدیه

امامیه : امامت را منحصر در اولاد حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام می داند و شروط امام را خروج با شمشیر نمی دانند، و به اصل (تقیه) معتقدند.

زیدیه : امامت را در اولاد امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام تجویز می کند و می گوید: امام باید با شمشیر قیام کند، و به (تقیه) عقیده ندارند. (1033)

امامیه : قائل به عصمت امام است. (1034)

زیدیه : این عقیده را ندارند. (1035)

امامیه : می گویند، اگر مسلمانی مرتکب گناه کبیره شد (گناهی که در آن وعده عذاب جهنم است) این گناه او را از اسلام خارج نمی کند، و این شخص مسلمان است، گرچه عنوان (فاسق) روی این ارتکاب او به گناهان کبیره داده می شود.

زیدیه : البته زیدیه همین را می گویند، اما امامیه می گویند: مسلمانی که مرتکب گناه کبیره شود، در آخرت ممکن است مشمول شفاعت پیامبر گردد، و شیعیان گنه کار نیز شفاعت علی علیه السلام آنان را دریابد. (1036)

اما زیدیه : می گویند، شفاعت شامل اهل معصیت و گنهکار نمی شود. بلکه شامل بهشتیان است که به واسطه آن درجاتشان در بهشت بالاتر می رود. (1037)

موارد اختلاف در بعضی اصول اعتقادات

امامیه : می گویند: خداوند، قادر به عدالت است کما اینکه قدرت به ظلم هم دارد اما هیچگاه ظلمی از او سر نمی زند، و این خود، دلیل قدرت و عظمت او است. (1038)

زیدیه : می گویند، خداوند به قادر بودن به ظلم و ستم توصیف نمی شود و جایز هم نیست بگوئیم، که خداوند قدرت ندارد. (1039)

امامیه : اتفاق نظر دارد که، اسلام غیر از ایمان است و هر مؤمنی مسلمان است : اما هر مسلمانی مؤمن نیست. (1040)

زیدیه : فرقی بین اسلام و ایمان نمی گذارند، و هر مسلمانی را مؤمن می دانند و بالعکس. (1041) امامیه : پیامبران را از تمام گناهان چه کبیره و چه صغیره معصوم می دانند.

زیدیه : قائل است که پیامبران فقط از گناهان کبیره معصومند، و جایز است که گناه صغیره ای از آنان سرزند. (1042)

رافضه و زیدیه

1 - نوبختی (متوفای 310 ه ق) گوید: اول کسی که جمله (رافضه) را به شیعیان گفت، مغیره بن سعد (سعید) بود (1043) این مرد بعد از وفات امام محمد باقر علیه السلام به امامت (نفس زکیه) متمایل شد، و چون عقیده خود را ابراز داشت شیعیان و اصحاب امام صادق علیه السلام از او تبری جستند و وی را طرد نمودند، او شیعیان را رافضه (رها کننده) خواند و وی آنان را به این اسم یاد نمود. (1044)

2 - اما عقیده مقدسی (متوفای 322 ه ق) درباره رافضه این است که : رافضیه نزد شیعیان به کسانی گفته می شود که : خلافت علی علیه السلام را بعد از دیگران بداند، ولی غیر شیعیان رافضه را به کسانی می گویند که خلافت ابوبکر و عمر را قبول نداشته باشند. (1045)

3 - ابن عبد ربه، (متوفای 322 ه ق) درباره رافضه گوید:

به این جهت به رافضه این عنوان داده شده است که آنان ابی بکر و عمر را رفض کردند، و کسی غیر از آنان ابی بکر و عمر را رفض نکرده است و شیعه غیر از رافضه است، و رافضه درباره علی علیه السلام بسیار غلو می کنند. (1046)

4 - اشعری (متوفای 330 ه ق) در وجه تسمیه رافضه گوید:

چون آنان ابوبکر و عمر را رها کردند، به رافضه معروف شدند. (1047)

5 - رازی، (متوفای 606 ه ق) در این باره گوید:

به این جهت آنان را رافضه گفتند که : زید بن علی در مقام خروجش بعضی از اصحاب او نسبت به عمر و ابوبکر بد گفتند، زید علیه السلام آنان را از این کار منع کرد آنان هم در مقابل زید را رها کردند، زید به آنان گفت : « (رفضتمونی)» مرا

رها کردید؟ گفتند: بلی از آن تاریخ به بعد به (رافضه) (رها کننده) معروف شدند.
(1048)

6 - بغدادی می گوید: پیدایش این نام در سال 123 ه ق، هنگام قیام زید بود، و به کسانی گفته شد، که زید را در جنگ تنها گذاشتند و رفتند. (1049) و این قول را طبری نیز انتخاب کرده است. (1050)

اصناف رافضه

بعضی برای رافضه اصنافی ذکر کرده اند:

1 - اسفرائینی، (متوفای 417 ه ق) گوید:

روافض به سه فرقه تقسیم شدند:

1 - زیدیه (کسانی که معتقد به امامت زید بن علی علیه السلام می باشند).

2 - امامیه (کسانی که معتقد به امامت 12 معصوم از خاندان پیامبر باشند).

3 - کیسانیه (1051) (کسانی که بعد از امام حسین علیه السلام معتقد به امامت محمد

حنفیه می باشند).

2 - بغدادی (متوفای 429 ه ق) رافضه را چهار صنف می داند.

1 - زیدیه.

2 - امامیه.

3 - کیسانیه.

4 - غلات (1052) کسانی که درباره شاعن و مقام امیرالمؤمنین علی علیه السلام غلو

می کنند.

3 - حنفی، گوید:

رافضه سه دسته اند: امامیه و غلات و زیدیه (1053) البته این اقوال روی همان

معنایی است که گفته اند، رافضیه کسانیند که عمر و ابوبکر و عثمان را رها کرده

اند.

این تقسیم بندی در این اقوال شاید خلاف حقیقت باشد، چون در ضمن بررسی اقوال در صفحه بعد روشن خواهد شد، روافض عبارت از: (زیدیه) و (امامیه) و (کیسانیه) نیستند، و اطمینانی به این اقوال در اصناف رافضه نیست.

بررسی اقوال

اینها اقوال و سخنان جمعی از بزرگان علم و صاحبان کتب ملل و نحل بود که گذشت.

و یک وجه جمعی بین اقوال مختلف بود، و آن اینکه این اسم (رافضه) اولین بار هنگام قیام زید در عراق رسمیت پیدا کرد.

و ما در بررسی این اقوال می بینیم که اختلاف فاحش بین این سخنان از وجه تسمیه این جمله می باشد.

نوبختی می گفت که: این نام را مغیره بن سعد به پیروان امام صادق نسبت داد. ولی صاحب محبر خلاف این سخن را داشت که: این لفظ در سال 122 ه ق هنگام قیام زید به کسانی گفته شد که زید را در معرکه نبرد رها کردند و رفتند.

اما روایت مقدسی که می گفت: رافضه به کسانی می گویند که خلافت علی علیه السلام را بعد از دیگران می دانند، بسیار بعید به نظر می رسد.

اولا - او در این قول منفرد است و کسی از بزرگان علم و ادیان این قول را نگفته اند.

ثانیا - نقیض این قول را دیگران قائلند که رافضه کسانی اند که خلافت علی را مقدم می دانند.

ثالثا - هیچگاه شیعیان که این اسم به آنان بسته شده است خلافت علی را بر دیگران مؤخر نمی دانند و این مطلب را قبول ندارند.

دو شاهد تاریخی

و روی همین اصل است که : هنگامی کسی در مقام توهین به سید حمیری،
به او گفت : ای رافضی.

سید در جواب گفت :

« و نحن علی رعمک الرافضون

لاهل الضلالة و المنکر»

ما علی رعم تو، رها کنندگان اهل گمراهی و بدیها می باشیم.

از این شعر سید معلوم است که شیعیان رافضه را به معنایی که مقدسی گفته
است قائل نیستند. (1054) (تاء خیر خلافت علی بر دیگران).

2 - معروف است که عمار دهنی در محکمه ابن ابی لیلی قاضی برای ادای
شهادتی آمده بود، این ابی لیلی به عمار گفت : برخیز، شهادت تو قبول نیست ما
تو را می شناسیم، چون تو رافضی هستی.

عمار از این سخن دلش گرفت و گریان از مجلس بلند شد.

قاضی برای دلجویی از وی به او گفت : تو مردی از اهل علم و حدیث
هستی و اگر از نسبت رافضه ننگ داری، خودت را از آن تبرئه کن، آنگاه برادر
ما به حساب می آیی.

عمار گفت : به خدا سوگند من به همین راهی که رفته ام خواهم رفت لیکن

گریه من هم برای خودم هست هم برای تو!

اما گریه من برای خودم این است که : تو من را به یک رتبه شریف نسبت
دادی که من اهل آن نیستم (1055) و شاید گریه برای قاضی به این خاطر بود که
چرا او شیعه و یا به قول خودش رافضی نیست.

از این نکته تاریخی نیز می توان استدلال کرد که سخن مقدس اساسی ندارد، و رافضه غیر از کسانیند که خلافت علی را بعد از دیگران می دانند. اما کلام ابن عبد ربه به هیچ وجه قابل اعتماد نیست زیرا او روی تحقیق و ضبط سخن نگفته.

و او اینقدر سخنش بی پایه است که می گوید: زید بن علی در خراسان کشته شد. ⁽¹⁰⁵⁶⁾ و حال آن که مسلم است که زید در کوفه به شهادت رسید نه در خراسان.

پس سخن صاحب «(عقد الفرید)» ادا قابل تمسک و اعتنا نیست.

سخن قابل اعتماد

از بررسی اقوال و گفته های مورخین چنین نتیجه می گیریم که :
اول کسی که این عنوان (رافضه) را به بعضی از اطرافیاناش گفت، زید بن علی علیه السلام بود.

چون آنان وی را بخاطر سبّ و لعن نکردن علنی عمر و ابی بکر در میدان نبرد یا موقع بیعت، ترک گفتند و زید علیه السلام به آنان فرمود:
«(رفضتمونی)» شما مرا رها کردید و این عنوان همیشه برای آنان یادگار ماند.

و مؤید سخن ما، قول رازی در کتاب «(اعتقادات فرق المسلمین)» ⁽¹⁰⁵⁷⁾ و بغدادی، در کتاب «(المحبر)» است. ⁽¹⁰⁵⁸⁾

طبری نیز همین قول را اختیار کرده است. ⁽¹⁰⁵⁹⁾

خلاصه این عنوان از تاریخ قیام زید علیه السلام به بعد برای شیعیان علم و معروف شد البته ناگفته نماند، که زید بن علی تمام شیعیان را رافضه نامید و جمع کثیری از شیعیان در کنار او جهاد کردند.

اما او به این عنوان به آن دسته از شیعیان گفت که در موقع حساس بیعت و یا در صحنه نبرد او را رها ساختند و رفتند و بعد از پیدایش فرقه زیدیه که معتقد به امامت زید شدند، این عنوان شهرت کامل پیدا کرد. و همه گروه شیعیان در اصطلاح تسنن به رافضه (رها کننده) معروف گشتند. (1060)

و بعدها به تمام کسانی که خلافت ابوبکر و عمر را قبول ندارند و آنان را غاصب خلافت می دانند (شیعیان) رافضی می گفتند و در زمان ما هم همین طور می گویند.

پس پیدایش این عنوان در زمان زید بن علی می باشد ولی بعدا به شیعیانی که خلافت خلفای ثلاثه را رها کردند به رافضه مشهور شدند.

فصل هجدهم : فهرستی از کتب زیدیه

مسند زید یا مجموعه فقهی

این کتاب یکی از جامعترین و عالیتترین کتب فقهی و معتبرترین مدرک زیدیه است.

در این کتاب روایت و احادیث زیادی است که راوی آن خود زید بن علی علیه السلام از پدرش و اجداد پاکش تا رسول خدا می باشد. و اخبار و روایات آن تمام مستند به زید بن علی علیه السلام است.

نام کتاب

در کتاب « اثبات الائمة » این کتاب به نام (مجموعه فقهی) یاد شده است ولی اسم معروف آن (مسند) است.

در مقدمه آن دارد که : نام (مسند) به چنین کتابی صحیح نیست، زیرا مسند را به کتابی می گویند که راوی آن، حدیث را به اسنادی از طریق متعدده ای که دارد نقل کند، مانند، مسند احمد و مسند شافعی و... اما روایات این کتاب که راوی آن زید بن علی علیه السلام است همه را به یک طریق از پدرش تا جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند.

اما به نظر ما، اطلاق مسند به چنین کتابی اشکال ندارد زیرا مسند را در مقابل مرسل می دانیم، یعنی روایاتی که نام همه روایات ذکر شده باشد و در مرسل حذف می گردد.

نگارنده کتاب

این کتاب به وسیله یکی از علمای بزرگ زیدیه به نام « الامام عبدالعزیز بن اسحاق البقال » جمع آوری شده است.

او از مشاهیر حدود قرن چهارم هجرت است و تاریخ وفات او را سنه 363 ه ق در سن نود سالگی، نگاشته اند.⁽¹⁰⁶¹⁾ و جمع زیادی از علمای زیدیه از او روایت کرده اند.

تنظیم کتاب

این مجموعه قبلا در 6 جلد بود و نظم و ترتیبی به شکل باب بندی نداشته است، و بعدا به وسیله سید علامه حسین بن یحیی بن ابراهیم دیلمی در سال⁽¹²⁰¹⁾ هجری منظم و مبوب گردید.⁽¹⁰⁶²⁾

مقدمه کتاب

این کتاب دارای مقدمه ای است که مشتمل بر 3 فصل است. فصل اول: شرح حال مختصری از زید بن علی علیه السلام و ابو خالد واسطی که راوی از زید است و بعضی دیگر از روایت. فصل دوّم: درباره کتاب مسند و سؤالاتی که از نگارنده کتاب شده با جواب آن.

فصل سوّم: یادآوری قسمتی از کتب زیدیه با شرح حال مختصری از بعضی مؤلفین آن، که به طور سؤال و جواب ذکر شده است. و خود این کتاب مجموعه روایاتی است که از زید بن علی علیه السلام در معارف و احکام اسلام نقل شده است.

اهمیت این کتاب

زیدیه این کتاب را با چشم اعتبار و قبول می نگرند، و می گویند:⁽¹⁰⁶³⁾ این مجموعه، همان مطالب و روایات و احادیثی است که در کتب سنت نبویه مانند صحاح و غیر آن موجود است.

و رجال این مسند همه مورد وثوق آنان می باشند و غیر از رجال اهل بیت علیهم السلام شخصیت های علمی چون، حافظ دار قطنی و حافظ ابونعیم که از اجله و فحول اصحاب حدیثند و این دو اجل علمای حرمین و مصر و شام و هند و روم و سایر اقطارند، که در طریق کتاب مسند به چشم می خورند.

طرق ائمه زیدیه در سند کتاب (1064)

این طریق موجود و سند آن متصل به جناب زید می باشد.

و این طریق در کتب معتبره ای آمده است، مانند:

1 - « بلوغ الامانی فی سند ما انزلت علیه المثانی، » منسوب به قاضی علامه احمد بن محمد مشحم.

2 - « اتحاف الاکابر فی اسناد الدفاتر، » منسوب به، قاضی علامه محمد شوکانی، و آن در هند چاپ شده است.

3 - « عقد النضید فیما اتصل من الاساتید، » منسوب به، شیخ المشایخ علامه عبدالکریم بن عبدالله ابی طالب.

شرح و حاشیه ها

بر این کتاب شرح های مفصل و حواشی زیادی نوشته اند از جمله :

1 - « منهاج الجلی. » 2 - « شرح القاضی، » این شرح از سایر شروح مفصل تر است که به قلم علامه حسین السیاعی نوشته شده و آن آخرین شرح بر کتاب است.

حواشی :

1 - حاشیه - سید صارم الدین.

2 - حاشیه - سید عماد الدین.

اینها شرحها و حاشیه های مستقلی بود بر کتاب مسند زید نوشته شده است، و حواشی و تعلیقات زیادی بر متن خود کتاب نیز زده اند.

احادیث و اخبار کتاب

تعداد احادیثی که در این کتاب به پیامبر ﷺ می رسد 228 حدیث است (نبوی).

و اخباری که به امام امیرالمؤمنین علی ﷺ می رسد 321 حدیث است (علوی) و 2 حدیث از امام حسین ﷺ که مجموعاً 551 خبر می باشد. و اکثر احادیث با جمله: «(حدیثی زید بن علی عن ابیه عن جده عن علی ﷺ قال: قال رسول الله (صلى الله عليه و آله)» شروع می شود. و قسمت زیادی از آن با جمله: «(قال زید بن علی...)» آمده است.

رؤوس و ابواب کتاب

این کتاب مشتمل بر ⁽¹⁴⁾ کتاب در ⁽¹⁰⁵⁾ باب است و در هر باب احادیث و

اخبار زیادی ذکر شده است، به این ترتیب:

- 1 - کتاب طهارت 10 باب
- 2 - کتاب صلات 43 باب
- 3 - کتاب جنائز 18 باب
- 4 - کتاب زکات 12 باب
- 5 - کتاب صیام 11 باب
- 6 - کتاب حج 36 باب
- 7 - کتاب بیع 29 باب
- 8 - کتاب شرکت 9 باب
- 8 - کتاب شهادات 2 باب

10 - کتاب نکاح 12 باب

11 - کتاب طلاق 7 باب

12 - کتاب حدود و دیات 7 باب

13 - کتاب جهاد 13 باب

14 - کتاب فرائض 16 باب

احادیث هر باب از 1 تا بیش از 20 خبر متجاوز است.

مثلا باب وضوء که یکی از ابواب دهگانه کتاب طهارت است دارای 19 خبر

است...

کتاب معتبر زیدیه پس از «مسند الامام زید علیه السلام»

1 - مجموع حدیثی - زید علیه السلام که فقط در حدیث است.

2 - امالی - احمد بن عیسی بن زید علیه السلام ⁽¹⁰⁶⁵⁾ این کتاب به نام «(بدایع

الانوار فی محاسن الاثار)» معروف است. و به گفته یکی از پیشوایان زیدی :

این کتاب اساس علم زیدیه و یکی از متقن ترین کتب آنان است.

3 - علوم آل محمد صلی الله علیه و آله - محمد بن منصور مرادی. ⁽¹⁰⁶⁶⁾

4 - مؤلفات قاسم بن ابراهیم ⁽¹⁰⁶⁷⁾ (حدود 20 کتاب).

5 - مؤلفات یحیی بن الحسین فرزند قاسم بن ابراهیم (حدود 40 کتاب) که

از آن جمله «(تفسیر القرآن)» در 6 جلد و «(معانی القرآن)» در 9 جلد و

بعضی از تالیفات معتبر او عبارت است از: «الاحکام - منتخب - الفنون -

المجموع. « 6 - مصنفات اطروش ⁽¹⁰⁶⁸⁾ از جمله این مصنفات : «الانابه - مغنی

- صفی. « 7 - مصنفات فرزند اطروش.

8 - مصنفات قاسم بن علی عیانی (حدود 70 کتاب و رساله).

9 - کتب المؤید بالله ⁽¹⁰⁶⁹⁾ و ابی العباس احمد بن ابراهیم حسنی.

10 - تالیفات ابوطالب⁽¹⁰⁷⁰⁾ برادر مؤید بالله.

11 - جامع کافی⁽¹⁰⁷¹⁾ - ابو عبدالله محمد بن علی العلوی (این کتاب در 6

جلد است).

12 - تالیفات - مرشد بالله (از جمله امالی وی که کتاب بزرگی است).

13 - «الانوار، اثنبیه، خمسیه». «14 - تالیفات - امیرحسین، که معروف

آن 6 کتاب است: شفاء⁽¹⁰⁷²⁾ تقریر، مدخل، ذریعه، ثمرات، «الافکار فی احکام

الکفار،» ارشاد.

اینها معروف ترین کتب قدیمه از تالیفات ائمه و پیشوایان بزرگ زیدیه بود. و متاخرین آنان نیز کتب زیادی نگاشته اند که تعداد زیادی از آن در مقدمه کتاب مسند زید نام برده شده است، اگر کسی خواست نام تالیفات مطبوعه و مهم زیدیه را بهتر به دست بیاورد، به کتاب «(بغیة الشافیة فی مؤلفات زیدیه)» مراجعه کند.

پی نوشت ها :

- 1- طبقات ابن سعد ج 5 ص 156 و طبری ج 6 ص 263
- 2- « صفوة الصفوه » ج 2 و « وفيات الاعيان » ج 2 ص 259 و مدارک دیگر به جلد 46 بحار جدید مراجعه فرمائید.
- 3- « حلیة الاولیاء » ج 3 ص 136 و « صفوة الصفوه » ج 2 ص 54 و بحار ج 46
- 4- علامه کبیر امینی قدس سره در کتاب نفیس « الغدير » ج 2 ص 343 تا 348، قیام مختار را نهضتی شرعی و الهی و مورد رضای امام توصیف می فرمایند، و مطالب زیادی از روایات و اشعار و تالیف حدود 20 جلد کتاب فضیلت مختار را دلیل بر اصالت نهضت او می دانند. ما در فصل « فلسفه قیام » همین کتاب بطور فشرده به شخصیت این رجل فداکار و مجاهد اسلام اشاره کرده ایم.
- 5- « قال ابو حمزه الثمالی : اتیت باب علی بن الحسین ع فکرت ان اضربه فقعدت حتی خرج فسلمت علیه و دعوت له، فرد علی سلام و دعالی، ثم انتهیت الی حائط، فقال : یا ابا حمزة ترى هذا الحائط؟ قلت : بلی یا بن رسول الله ص قال : فانی اتکاءت علیه یوما و انا حزین فاذا رجل حسن الوجه حسن الثیاب ینظر فی اتجاه وجهی، ثم قال : یا علی بن الحسین، مالی اراک کئیبا حزینا، علی الدنيا؟ فهو رزق حاضر، یاء کل منها البر و الفاجر، فقلت : ما علیها احزن کما تقول، فقال یا علی، اعلی الاخرة؟ هو وعد صادق یحکم فیها ملک قاهر. قلت : ما علی هذا حزنی انه کما تقول، فقال : و ما حزنک یا علی بن الحسین؟ قلت : ما اتخوف من فتنة ابن الزبیر... » 6-
- بحار الانوار» ج 46 چاپ جدید ص 145 به نقل از خرائج و جرائح صفحه 196، و در روایتی دیگر امام، این مرد ناشناس را خضر پیامبر معرفی می کند، و « حلیة الاولیاء » ج 3، ص 134 و ارشاد مفید ص 241.
- 7- « بحار الانوار » ج 46 ص 123 چاپ جدید.
- 8- ارشاد ص 245.
- 9- « سر السلسله العلویه، » بخاری ص 56 و 32. « و الحدائق الوردیه، » ج 1 ص 45 » محلی و غایة الاختصار » ص 107: حسینی.
- 10- « بحار الانوار » ج 46 ص 215 و ثورة زید بن علی ص 26 تالیف ناجی حسن. و فرحة الغری ص 51 (ملحق به « مکارم الاخلاق » چاپ شده است).

- 11- کامل مرد ج 3 ص 189 طبع سنه 1347 - زید الشہید ص 9. و «اعیان الشیعہ» ج 7 ص 107 چاپ جدید.
- 12- در «بحارالانوار» ج 46 ص 184 به 600 دینار نقل کرده است. و «اعیان الشیعہ» ج 7 ص 107 چاپ جدید.
- 13- «مقاتل الطالبین» ص 127 و «بحارالانوار» ج 46 طبع جدید ص 208 و «تاریخ الفرات» ص 71، تالیف: کوفی و امالی صدوق ص 335 و ص 336.
- 14- «بحارالانوار» ج 46 ص 170، امالی صدوق ص 335. «الغدیر» ج 3 ص 70 اغانی ج 20 ص 127، و ج 24 ص 107 چاپ جدید، «تنقیح المقال، مامقانی ماده (زی د)».
- 15- «نورالابصار» شبلنجی ص 178.
- 16- تاریخ طبری ج 8 ص 275 و تاریخ ابن عساکر ج 6 ص 20 و شرح ابن ابی الحدید ج 1 ص 315.
- 17- «مقاتل الطالبین» ص 96 تالیف ابوالفرج اصفهانی. و خطط مقریزی ج 2 ص 307.
- 18- خطط مقریزی، ج 4 ص 307 و «مقاتل الطالبین و روض النضیر» ج 1 ص 49.
- 19- «مقاتل الطالبین» تالیف ابوالفرج اصفهانی ص 127.
- 20- «زیدالشہید» ص 171، به نقل از مجدی.
- 21- تہذیب ابن عساکر ج 6 ص 18.
- 22- «الحدائق الوریة فی مناقب الائمة الزیدیة»، ج 1 ص 143 و شرح صحیفہ سید علیخان و «روض النضیر» ج 1 ص 52 چاپ مصر سنه 1347.
- 23- ثورہ زید بن علی ص 25 تالیف ناجی حسن، و تہذیب ابن حجر.
- 24- ارشاد ص 148.
- 25- ارشاد ص 148 و تاریخ طبری ج 8 ص 272 و طبقات ابن سعد ج 5 ص 240. و «نقد الرجال» تفرشی (کلمہ زید) ص 144 به نقل از رجال شیخ.
- 26- می گوید: در شہادت حضرت زید بن علی علیہ السلام حزن و اندوہ آل محمد صلی اللہ علیہ وسلم تجدید می گردد. «قاموس الرجال»، ج 4 ص 471 (کلمہ زید) تالیف تستری.
- 27- «مسندالامام زید»، ص 10 چاپ بیروت.
- 28- «زید الشہید» تالیف مرحوم مقرر ص 5 چاپ نجف سنه 1355 ه ق.
- 29- «مصباح المتہجد»، در اعمال ماہ صفر ص 551.
- 30- «مسارالشیعہ -» تالیف شیخ مفید.

- 31- « مروج الذهب، » ج 3 طبع جدید ص 217.
- 32- « مقاتل الطالبیین » ص 144.
- 33- طبری در تاریخش ج 5 ص 482 این قول را تقویت کرده است به نقل از واقدی. (گرچه قول دیگری دارد که سال شهادت 122 و مقدمه شهادت 121 می داند و این سخن را از هشام کلبی و او از ابی مخنف نقل می کند) « منتخب التواریخ » ص 337 - (نامه دانشوران سنه شهادت را، 122 می داند) « وقایع الایام » محدث قمی ص 178 اعمال صفر (131 غلط است).
- 34- « نقد الرجال » تفرشی حرف (ز) ص 143 به نقل از رجال شیخ.
- 35- تاریخ ابن عساکر ج 6 ص 15.
- 36- « الکنی و الالقاب » محدث قمی ج 2 ص 132 (ثمالی).
- 37- البته این داستان با تغییراتی در عبارت قریب به همین مضمون بنام عمرالجعفری نیز روایت شده است و روایت ابی حمزه نیز با تغییرات دیگری درآمده است و این اختلاف در روایات ضرر به اصل بحث نمی زند، لذا ما از ذکر آن خودداری می کنیم.
- 38- امالی صدوق ص 335 و « بحارالانوار » ج 46 طبع جدید ص 170.
- 39- « تاریخ الفرات » کوفی ص 71.
- 40- « فرحة الغری » ص 51.
- 41- سوره یوسف آیه 100.
- 42- « بحارالانوار » جلد 46 ص 170 و امالی صدوق ص 335.
- 43- « کان رسول الله ﷺ یغیر الاسماء القبیحة فی الرجال و البلدان » یعنی پیامبر نامهای بد اشخاص و اماکن را به نام خوب تغییر می داد.
- « عن النبی ﷺ : من ولد و له اربعة ولد و لم یسم احدهم باسمی فقد جفانی » یعنی پیامبر فرمود: هر کس چهار فرزند داشته باشد و یکی را به نام من نخواند، به من جفا کرده است.
- « و عن علی ؑ حق الولد علی الوالد ان یحسن اسمه ... » یعنی امام علی ؑ فرمود:
- ... حق فرزند بر پدر این است که نام نیکی برای او انتخاب کند.
- چند خبر فوق (غیر از اخیر از « سفینه البحار » ج 1 ص 662 ماده (سما) است.
- 44- قرآن مجید سوره نساء آیه 95.
- 45- قرآن مجید سوره توبه آیه 111.
- 46- « بحارالانوار » ج 46 ص 192، طبع جدید به نقل از « مستطرفات السرائر. »
- 47- « وقایع الایام » (شهر صیام) ص 64 و مقتل خوارزمی ج 2 ص 119.

- 48- « عيون اخبار الرضا » باب 25 تاءليف شيخ صدوق، و « بحار الانوار » ج 46 ص 209 و 171 چاپ جديد. و « تنقيح المقال، » مامقانی ج 1 حرف (ز) ص 468 چاپ قديم. و « نفس المصدر » ج 1 ص 330 - و « الغدير » ج 3 ص 69.
- 49- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد خطبه 35.
- 50- « مقاتل الطالبين، ص 131 - ابوالفرج اصفهانی.
- 51- امالی صدوق ص 40 و « بحار الانوار، » ج 46 ص 168 و 183 و « تنقيح المقال، » ج 1 حرف (ز).
- 52- « عيون اخبار الرضا - شيخ صدوق باب 25. و « بحار الانوار » ج 46 طبع جديد ص 171 و 209.
- و « تنقيح المقال - » مامقانی حرف (ز) چاپ قديم ص 468.
- و « نفس المصدر » ج 1 ص 330 و ارشاد مفيد ص 251.
- و « الغدير » ج 3 ص 49.
- 53- ارشاد ص 251 و قواعد شهيد باب امر به معروف و نهی از منکر و « مرآة العقول » مجلسی ج 1 ص 261 و « تنقيح المقال - » مامقانی - حرف (ز)
- 54- « مقاتل الطالبين » ص 131 (عن علی بن الحسين عليهما السلام... « و لا يدركه الاخرون الا من عمل بمثله... »)
- 55- « بحار الانوار » ج 46 و « مقاتل الطالبين » ص 130.
- 56- « بحار الانوار » چاپ جديد، ج 46 ص 198.
- 57- تفسير عياشي ج 1 ص 325 و بحرانی در « البرهان » ج 1 ص 478 و فيض در صافی ج 1 ص 448 و شيخ حر عاملی در « اثبات الهداه ج 5 ص 426 و « بحار الانوار » ج 46 ص 191 و « نفس المصدر » ج 8 ص 161.
- 58- ارشاد مفيد ص 251 و « الغدير » ج 3 ص 69.
- 59- زيد شهيد ص 7 به نقل از « فرحة الغری. » و « مقاتل الطالبين » ص 131.
- 60- « بحار الانوار، » ج 46 ص 170، و امالی صدوق ص 235.
- 61- « بحار الانوار » چاپ جديد جلد 46 ص 171 و 172. و امالی صدوق ص 349 و ص 392. و « تنقيح المقال » حرف (ز) ص 468. و امالی طوسی ص 277.
- 62- « قال رسول الله ﷺ: يا حسين يخرج من صلبك رجل، يقال له: زيد، يتخطأ هو و اصحابه رقاب الناس غرا محجلين، يدخلون الجنة بغير حساب. » نقل از مدارك ذيل: « عيون

اخبار الرضا - « شيخ صدوق باب 25. و «بحار الانوار» ج 46 ص 209 و 171 چاپ جديد. و « سفينة البحار» ج 1 ماده (زى) و «تنقيح المقال»، ج 1، حرف (ز) ص 468 چاپ قديم و «نفس المصدر» ج 1 ص 330. و «الغدير» ج 3 ص 69.

63- « قوله صلى الله عليه و آله : انه يخرج و يقتل بالكوفة و يصلب بالكناسة، يخرج من قبره نبشا، و تفتح لروحه ابواب السماء، و يبتهج به اهل السموات و الارض. «عيون اخبار الرضا - شيخ صدوق و «الغدير» ج 3 ص 49».

64- « اشار النبي ﷺ الى زيد بن حارثة، فقال : ادن منى يا زيد زادك منى اسمك عندى حبا، فانت سمي الحبيب من اهليتي. «سفينة البحار» جلد 1 ماده (زى)».

65- « قال رسول الله ﷺ : يقتل رجل من اهليتي فيصلب لاترى الجنة عين راءت عورته. «مقاتل الطالبين» ص 130».

66- بحار ج 46 ص 172 چاپ جديد. و امالى صدوق ص 392 و «تنقيح المقال» مامقانى ج 1 حرف (ز).

67- زيد فرزند امام سجاد ص 12.

68- « عن جرير بن حازم، قال : راءيت النبي ﷺ فى المنام و هو متساند الى جذع زيد بن على ؑ و هو مصلوب و هو يقول للناس اهكذا تفعلون بولدى ؟ «مقاتل الطالبين» ص 130».

69- « ايها الناس انى دعوتكم الى الحق فتوليتم عنى، و ضربتكم بالدرة فاعيتمونى ما انه سيليكم بعدى ولاة لا يرضون منكم بذلك، حتى يعد بوكم بالسياط و بالحديد فاما انا فلا اءعذبكم بهما، انه من عذب الناس فى الدنيا عذبه الله فى الاخرة، و آية ذلك ان ياءتيكم صاحب اليمين حتى يحل بين اظهركم، فياءخذ العمال و عمال العمال، رجل يقال له يوسف بن عمر، يقوم عند ذلك رجل منا اهل البيت فانصروه، فانه داع الى الحق فكان الناس يحدثون ان ذلك الرجل هو زيد. « 70- شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، خطبه 39 ج 2 ص 306 و « سفينة البحار» ج 1 ماده (زى).

71- « عن على بن الحسين، عن ابيه، عن على ؑ، قال : يخرج بظهر الكوفه، رجل يقال له : زيد، فى ابهة و الا بهة الملك لا يسقه الاولون، و لا يدركه الا خرون، الا من عمل بمثل عمله، يخرج يوم القيامة هو و اصحابه، معهم الطوامير، او شبه الطوامير، حتى يتخطوا اعناق الخلائق تتلقاهم الملائكة فيقولون هولاء حلف الخلف، و دعاة الحق، و يستقبلهم رسول الله ﷺ فيقول : يا بنى، قد عملتم ما امرتم به، فادخلوا الجنة بغير حساب. « 72- «مقاتل الطالبين» ص 131.

73- «الغدير» ج 3 ص 69 - ملاحم سيد بن طاووس باب 31.

74- « زيد الشهيد» ص 9 نقل از « حدائق الوردية. »

75- « حدث حبة العرنى، قال : كنا مع اميرالمؤمنين على بن ابي طالب عليه السلام انا والاصبغ فى موضع الجزارين و الحناطون يومئذ صحراء و هو يريد المسجد الاعظم فمازال يلتفت الى ذلك الموضع و يبكى بكاء شديدا و يقول : يا بابى يا بابى، فقال له الاصبغ : لقد بكيت حتى بكت قلوبنا و عيوننا فالتفت فلم ار احدا، فقال : حدثنى رسول الله صلى الله عليه و آله عن جبرئيل عن الله سبحانه و تعالى انه يولد لى ولد ما لود ابواه بعد، يلقي الله غضبانا عن الله تعالى و راضيا عنه على الحق، و انه يمثل به فى هذا المواضع مثلة ما مثل باحد قبله و لا بعده صلوات الله على روحه و الارواح التى تتوفى معه. «زيد الشهيد» ص 45».

76- « وقايع الايام» شهر صيام ص 64.

77- « يا ابا حمزه، ان عنت بعدى لترين هذا الغلام (يعنى زيدا ابنه) فى ناحية من نواحي الكوفة، مقتولا، مدفونا، منبوشا، مسلوبا، مسحوبا، مصلوبا، فى الكناسة، ثم ينزل فيحرق و يدق و يذرى فى البر فشاهد ابو حمزة جميع ذلك. »

78- « قال خالد مولى آل زبير: كنا عند على بن الحسين فدعا ابنا له، يقال له : زيد، فكبا بوجهه و جعل يمسح الدم عن وجهه و يقال : اعيدك بالله ان تكون زيدا المصلوب. مقاتل الطالبين» ص 131.

79- « عن ريطة بنت عبدالله بن محمد بن الحنفية، عن ابيها قالت : مرزید بن على بن الحسين عليه السلام على محمد بن الحنفية فرق له و اجلسه، و قال : اعيدك بالله يابن اخى ان تكون المصلوب بالعراق

(مقاتل الطالبين ص 131).

80- « سر السلسلة العلوية» ص 60 و « الغدير» ج 3 ص 69 به نقل از « عيون اخبار الرضا و مقاتل الطالبين» ص 95.

81- مقاتل الطالبين ص 131

82- « بحار الانوار» ج 46 ص 170 - و امالى صدوق ص 335 و « تنقيح المقال» مامقانى حرف (ز).

83- « الاغانى» ج 24 ص 106 چاپ جديد - و « الغدير» ج 3 ص 70.

84- « عن معمر: قال كنت جالسا عند الصادق جعفر بن محمد عليه السلام فجاء زيد بن على بن الحسين عليه السلام، فاخذ بعضادتي الباب فقال الصادق عليه السلام: يا عم اعيدك بالله ان تكون المصلوب بالكناسة فقالت له ام زيد: و الله ما يحملك على هذا القول غير الحسد لابنى، فقال : يا ليته حسدا، يا ليته حسدا، ثلاثا ثم قال : حدثنى ابي عن جدى عليه السلام انه يخرج من ولده رجل يقال له : زيد،

يقتل بالكوفة و يصلب بالكناسة يخرج من قبره نبشا، تفتح لروحه ابواب السماء، يبتهج به اهل السموات، يجعل روحه فى حوصلة طير خضر يسرح فى الجنة حيث يشاء. « بحار الانوار » ج 46 ص 168 - امالى صدوق ص 40 « تنقيح المقال » ج 1 حرف (ز) دقاق از على بن الحسين عليه السلام هم روايت را نقل کرده است.

« عيون اخبار الرضا » ج 1 ص 150 - بحار جلد 46 ص 168.

85- سورة مجادله آيه 11.

86- ص 440 تاءليف زيد بن على و الصفوه ص 8.

87- « رحم الله زيدا انه العالم الصدوق. الغدير » ج 2 ص 221.

88- « سفينة البحار » ج 1 كلمه زيد - « تنقيح المقال » حرف (ز) ص 468 « الغدير » ج 3

ص 71 به نقل از « عيون اخبار الرضا. »

89- رجال كشى، ص 184 - « الغدير » ج 3 ص 70 و كافي.

90- بحار ج 46 ص 169 حديث 14 نقل از امالى صدوق ص 40 « نفس المصدر ج 1 ص

251. « الغدير » ج 3 ص 70 نقل از « الاغانى » ج 2 ص 127 - « وقايع الايام » خيابانى شهر

صيام ص 65.

91- « مقاتل الطالبين » ص 129: « عن عبدالله بن جرير قال : راءيت جعفر بن محمد عليه السلام

يمسك يزيد بن على بالركاب، و يسوى ثيابه على السرج. »

92- « مقاتل الطالبين » ص 129: « عن عبدالله بن جرير قال : راءيت جعفر بن محمد عليه السلام

يمسك يزيد بن على بالركاب، و يسوى ثيابه على السرج. »

93- « جامع الرواة » ج 1 ص 343.

94- « اتفق علماء الاسلام، علتى جلالته و ثقته و ورعه و علمه و فضله تنقيح المقال » مامقانى

حرف (ز) ج 1 ص 467.

95- « زيد الشهيد » ص 14.

96- « هو احد اباه الضيم و من مقدمى علماء اهل بيت قد اكتنفته الفضائل من شتى جوانبه علم

متدقق. « الغدير » ج 3 ص 69.

97- « زيد الشهيد » ص 14.

98- « الخطط المقريزى، » ج 4 ص 307 و، « وقايع الايام » (صيام) ص 71 تاءليف خيابانى و

« زيد الشهيد » ص 14.

99- نقل از « مقتل الحسين » ج 2، ص 110.

- 100- « الحور العين » ص 186.
- 101- خطط مقریزی ج 4 ص 307
- 102- الالتقان فی علوم القرآن - سیوطی ج 2 ص 176 و 177.
- 103- « البداية و النهاية ج 9 ص 4 و « تهذيب ابن عساكر » ج 3 ص 140 و اغاني ج 1 ص 33 تاءليف اصفهاني و « اعلام الموقعين » ج 1 ص 28.
- 104- « لواقح الانوار » ج 1 ص 32 - تاءليف شعراني.
- 105- طبقات ابن سعد ج 5 ص 89.
- و « استيعاب في معرفة الاصحاب » ج 4 ص 1859 - 1860 تاءليف ابن عبد الله.
- 106- طبقات ابن سعد ج 5 ص 240. « و تهذيب ابن عساكر، » ج 6 ص 19 و « تاريخ الاسلام » ذهبي ج 5 ص 74.
- 107- زيد شهيد - مرحوم مقرم.
- 108- « المواعظ و الاعتبار بذكر الخطط و الاثار » ج 2 ص 436 تاءليف مقریزی.
- 109- « رياض السالكين - » در شرح صحيفه سجاديه. سيد علي خان شيرازي مقدمه كتاب.
- 110- « مقاتل الطالبين، » ص 130 - « وقايع الايام » خياباني ص 67.
- 111- « الكشاف عن حقائق التنزيل » ج 1 ص 43 - تاءليف زمخشری. « و الحور العين » ص 187 - تاءليف حمیری.
- 112- « الروض النضير » ج 1 ص 52 - تاءليف صنعائي.
- 113- « تهذيب ابن عساكر » ج 6 ص 18.
- 114- « واعلموا رحمكم الله، ان القرآن و العمل به يهدى للتي هي اقوم، لان الله شرفه و كرمه و عظمه، و سماه روحا و رحمة، و شفاء و هدى و نورا، و قطع بمعجزة التاءليف اطماع الكائدين، و ابانه بعجيب النظم عن حيل المتكلمين، و جعله متلوا لا يمل و مسموعا لا تمجد الاذان و غضا لا يخلق عنه كثرة التردد، و عجا لا تنقض عجائبه، و مفيد الا تنقد فوائده. » « الحدائق الوردية » ج 1 ص 147.
- 115- البته ائمه دين كه « راسخون في العلم » می باشند به تاءويل قرآن آگاهند.
- 116- « زيد الشهيد » ص 13 - 17.
- 117- « وقايع الايام » به نقل از « زينة المجالس » ص 67.
- 118- مقدمه « وسائل الشيعه » ص 200، پاورقی.
- 119- « مقدمه وسائل الشيعه، » ص 200.

120- شیخ صدوق از اجله علماء اسلام و از شخصیت‌های بی نظیر شیعه می باشد. نام او محمد فرزند علی بن الحسین بن موسی بابویه، کنیه اش ابوجعفر، و به «ابن بابویه» نیز معروف است. از جمله تالیفات معروف او کتاب ارزنده «من لا یحضره الفقیه» می باشد.

او بسیار مورد تجلیل بزرگان دین است وی سرآمد محدثین اسلام می باشد، او به «(شیخ الحفظه) و (وجه الطائفه) و (رئیس المحدثین)» ملقب است، (علامه) درباره او می فرماید: «کان جلیلا حافظا للاحادیث بصیرا بالرجال، ناقدًا للاخبار، لم یرفی القمیین مثله فی حفظه و کثرة علمه له نحو ثلثمائة مصنف» یعنی (او مردی جلیل القدر و حافظ احادیث و بصیر در علم رجال صاحب نظر در اخبار بود و همانندش در میان علماء شیعه قم از نظر حفظ و زیادی علم دیده نشده است و تالیفات او حدود سیصد کتاب است) وی استاد مرحوم شیخ مفید می باشد. در سال 381 ه ق. در (ری) از دنیا رفت «(الکنی و الالقاب» ج 1 ص 22).

121- «جامع السرواة»، آخر ج 2، ص 534.

122- مدرک فوق، ج 1، ص 247.

123- «جامع الرواة»، ج 1، ص 247.

124- «جامعه الرواة»، ج 1، ص 620، به نقل از رجال نجاشی و خلاصه علامه.

125- رجال کنشی و خلاصه علامه.

126- «وسائل الشیعه»، ج 20، ص 280.

127- «معجم الرجال الحدیث»، ج 7، ص 358.

128- البته این صحیفه ای که در دست است املائی امام صادق است به متوکل بن هارون که امام آن را از پدرش و او از پدرش گرفته است و خوانندگان عزیز توجه داشتید که متوکل گفت موقعی من صحیفه امام صادق را با صحیفه زید مقایسه کردم حتی یک حرف با هم فرقی نداشتند.
مؤلف

129- یحیی بن زید در همان سفر پس از بازگشت از سرخس و به راه انداختن انقلاب نوینی علیه بنی امیه در جوزجان عصر روز جمعه سال یکصد و بیست و پنج هجری قمری در هجده سالگی به مقام شهادت رسید صحیفه سجادیه ص 9 - خلاصه حالات او را اواخر همین کتاب مطالعه فرمائید.

130- البته این طرز توجیه فیض الاسلام در شرح این جملات است و ما بعدا در مقام دفاع از ساحت مقدس زید بطور مبسوط این مطالب و نظیر آن را و روایاتی که ظاهرا در قدح حضرت زید رسیده است. بحث خواهیم کرد.

- 131- قرآن کریم سوره رعد آیه 39.
- 132- البته مقصود یحیی این نیست که خود را افضل از امام بداند بلکه می خواهد بگوید فعلا به دست ما شمشیر است نه علم.
- 133- این شرح از فیض الاسلام است.
- 134- از این جمله جناب یحیی معلوم است که خود کاملا به برتری و افضلیت مقام امام معتقد است و ایشان را از خودشان اعلم و بالاتر می داند. مؤلف
- 135- شرح فیض الاسلام.
- 136- صحیفه به معنای پاره ای از پوست یا کاغذی است که در آن چیزی نوشته باشند و جمع آن (صحف و صحائف) است، و اینکه در اینجا دعا را صحیفه نامیده اند، از روی مجاز است.
- 137- از این جمله جناب یحیی علت کتمان و پنهان داشتن صحیفه کاملا روشن می شود، و آن، ترس از این است که مبادا این نفیسه گرانقدر بدست دشمن (بنی امیه) بیفتد و آن را محو و یا پنهان کنند.
- 138- محمد و ابراهیم این دو در زمان حکومت جبار ابوجعفر منصور قیام کردند و محمد در مدینه و ابراهیم در بصره به مقام شهادت رسیدند.
- 139- اسماعیل فرزند عزیز امام صادق است و حضرت، او را بی اندازه دوست داشت، وفات اسماعیل در سال یکصد و سی و سه یعنی بیست سال پیش از وفات امام صادق بود.
- 140- «ان الله يامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها.» قرآن کریم سوره نساء آیه 58.
- 141- برادران یحیی بن زید عبارتند از: حسین، عیسی و محمد حالات این عزیزان را در بخش فرزندان حضرت زید آخر همین کتاب مطالعه فرمائید.
- 142- طلب آموزش از جانب امام برای یحیی خود دلیلی است که امام یحیی را دوست داشت و لذا موقعی که امام خبر شهادت او را دریافت سخت متاثر شد و گریه کرد، و بدیهی است کسی که امام برای او طلب رحمت کند و او را دوست داشته باشد، و برای او اشک بریزد چه مقام و مرتبه ای دارد. (مؤلف)
- 143- «و ما جعلنا الرویا التي اریناک الا فتنة للناس الملعونة فی القرآن و نخوفهم فما یزیدهم الا طغیانا کبیرا» قرآن کریم سوره الاسراء آیه 60.
- 144- «انا انزلناه فی لیلۃ القدر، و ما ادریک ما لیلۃ القدر، لیلۃ القدر خیر من الف شهر» «قرآن کریم سوره قدر».

145- سید اجل سید علیخان رحمة الله عليه در شرح صحیفه خود می نویسد: ابن اثیر، در «جامع الاصول» گفته: مدت سلطنت بنی امیه هزار ماه است و مقصود خداوند متعال به اینکه شب قدر بهتر از هزار ماه می باشد همان است، و آغاز استقلال پادشاهی بنی امیه هنگام صلح امام حسن علیه السلام، با معاویه است در پایان سال چهلیم از هجرت و انقراض دولت ایشان به دست ابومسلم خراسانی در سال یکصد و سی و دو هجری است که مجموعاً نود و دو سال می شود، و خلافت عبدالله زبیر که هشت سال و هشت ماه طول کشید از آن ساقط می شود، هشتاد و سه سال و چهار ماه که جمع آن درست هزار ماه می شود.

146- البته از این جمله امام نمی توان استدلال کرد که پس همیشه باید ساکت و آرام بود، و خداوند اگر خواست حکومت و رژیم را برچیند بلکه در حکومت بنی امیه مصلحت خداوند تعلق گرفته بود که هزار ماه سر کار باشند و از کجا که سایر حکومتها چنین مصلحتی از جانب خداوند تعلق گرفته باشد بلکه عکس آن، که مصلحت خداوند ممکن است تعلق بگیرد که اگر مردم قیام کنند آن حکومت ساقط شود.

147- «الم تر الی الذین بدلوا نعمت الله کفرا و احلوا قومهم جهنم یصلونها و بئس القرار»
«قرآن کریم سوره ابراهیم آیه 28».

148- مقدمه صحیفه سجادیه، شرح فیض الاسلام از ص 9 تا ص 23.

149- این کتاب بصورت خطی به خط نسخ در کتابخانه بریتانیا تحت شماره 203 زیدیه حفظ شده است، که آن را در سال 1019 ه. ق. مدون کرده اند. ناجی حسن، کلیشه صفحه اول و آخر کتاب را در آخر یکی از کتابهایش چاپ کرده است.

150- «الروض النضیر» ج 1 ص 58.

151- «(کان یستعمله فی محاجة خصومه و یلجاء الیه)» مدرک سابق.

152- «الحدائق الوردیه فی مناقب ائمة الزیدیه.» «زید الشهدی -» تالیف مرحوم مقرر. ص

13 - 17.

153- شرح حال مختصر او در آخر همین کتاب خواهد آمد.

154- تهذیب ابن عساکر ج 6 ص 15.

155- تهذیب ابن عساکر ج 6 ص 15.

156- «تهذیب التهذیب» ج 3 ص 319.

157- «روض النضیر» ج 1 ص 66.

158- «جامع الرواة» ج 2 ص 340.

- 159- خلاصه علامه.
- 160- «جامع الرواة» ج 2 ص 306.
- 161- ارشاد مفید ص 252.
- 162- «جامع الرواة» ج 1 ص 248.
- 163- «جامع الرواة» ج 1 ص 530.
- 164- «جامع الرواة» اردبیلی ج 1 ص 506.
- 165- «الحدائق الوردیه»، ج 1 ص 149.
- 166- قرآن مجید سوره الرحمن.
- 167- هشام بن عبدالملک خلیفه اموی تاریخ یعقوبی ج 2 ص 325 چاپ بیروت.
- 168- «تکلموا، تعرفوا فان المرء مخبوء تحت لسانه، نهج البلاغه» حمله 392 ص 545 دکتر صبحی صالح.
- 169- «الحدائق الوردیه» ج 1 ص 953.
- 170- «عن خالد بن صفوان قال: انتهت الفصاحة و الخطابة و الزهادة و العبادة فی بنی هاشم الی زید بن علی رضی الله عنه رایته عند هشام بن عبدالملک یخاطبه و قد تضائق مجلسه.» «کتاب مقتل اخطب خوارزمی ابوالمؤید بن احمد مکی - «وقایع الایام» خیابانی، شهر صیام ص 71.»
- 171- «عن ابی اسحق السبعی قال: رایت زید بن علی بن الحسین (علیه السلام) فلم ارفی اهله مثله افضل و کان افصحهم لسانا و اکثرهم زهدا و بیانا.» «نامه دانشوران ناصری»
- 172- «وقایع الایام» مرحوم خیابانی، شهر صیام ص 71.
- 173- «وقایع الایام» خیابانی شهر صیام ص 73.
- 174- تاریخ یعقوبی ج 2 ص 325.
- 175- یعنی از فصحاء عرب خواست تا همانند جملات قرآن جمله بندی کنند.
- 176- «البيان و التبیین» تالیف جاحظ ج 1 ص 953.
- 177- روایات فوق در کتاب «کفایة الاثر -» خزاز قمی (ره) آمده است.
- 178- شرح شافیه ابوفراس - نقل از «وقایع الایام» (صیام) خیابانی ص 88.
- 179- امالی صدوق - نقل از «وقایع الایام» (صیام) خیابانی ص 88.
- 180- هر کس که من مولای اویم، علی مولای اوست.

181- ابن رشيق قيروانی، صاحب کتاب، «(زهر الادب)» مطلب فوق را در ج 1 ص 78، نقل کرده است.

182- «الحدائق الوردیه»، ج 1 ص 150. «و الروض النضير» ج 1 ص 52.

183- سوره احزاب آیه 33، این آیه به اتفاق علماء و مفسرين شيعه و به اعتراف اكثر قريب به اتفاق پيشوايان و مفسرين و محدثين برادران اهل سنت در شاءن پنج تن مقدس «پيامبر، علی، فاطمه، حسن، حسين» صلوات الله عليهم نازل شده است، برای تفصیل به کتاب «غایة المرام» رجوع شود.

184- سوره هود، آیه 40.

185- سوره صافات آیه 132.

186- سوره يوسف آیه 6.

187- سوره صافات آیه 130.

188- سوره مریم آیه 55.

189- آل عمران آیه 33.

190- سوره طه آیه 29.

191- سوره نمل آیه 49.

192- سوره تحریم آیه 5.

193- کتاب «الصفوه لزید بن علی» تحقیق ناجی حسن چاپ نجف ص 57 - 61 نقل از زید

فرزند امام سجاده،

با مختصر تغییر در عبارت.

194- سوره محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آیه 38.

195- «وقایع الايام» خیابانی ص 87 نقل از «كفاية الاثر» ص 337.

196- «حدائق الوردیه». «197- واسط نام یکی از شهرهای مهم عراق در زمان حکومت بنی

امیه بود.

198- «مجالس المؤمنین» و مشفی تاءلیفات علم الهدی سید مرتضی (ره) «فوات الوفيات»

ج 1 ص 336 و مناقب ابن شهر آشوب، ج 2 ص 285.

199- زید شهید ص 38.

200- مناقب آل ابی طالب جزء 4 ص 197. تاءلیف مازندرانی.

201- «العقد الفرید» ج 3 ص 236.

- 202- قرآن کریم سورہ حجرات آیہ 15.
- 203- از سخنان زید بن علی.
- 204- «انه كان مؤمنا و كان عارفا و كان عالما و كان صدوقا اما انه لو ظفر لوفى، اما انه لو منك لعرف كيف يصنعها.» «رجال كشي ص 184 و «تنقيح المقال مامقاني» ج اول حرف (ز) و «الغدير» جلد 3 ص 70.»
- 205- «قال الرضا عليه السلام: ان زيد بن علي، لم يدع ما ليس له بحق و انه كان اتقى لله من ذلك، انه قال: ادعوكم الى الرضا من آل محمد «وسائل الشيعة ابواب جهاد العدو» ج 11 ص 39 حديث 11 چاپ بيروت.»
- 206- «انه كان نعم العم ان عمي كان رجلا لدنيانا و آخرتنا، مضى و الله عمي شهيدا، كشهداء استشهدوا مع رسول الله و علي و الحسين عليهم السلام مضى والله عمي شهيدا.» «تنقيح المقال مامقاني» ج 1 حرف (ز) ص 468 - «سفينة البحار» ج 1 ماده (زى) و «عيون اخبار الرضا» 207- «و كان زيد بن علي بن الحسين عليهم السلام عين اخوته بعد ابي جعفر و افضلهم و كان عابدا و رعا فقيها شجاعا» تا آخر ارشاد مفيد ص 251.
- 208- «هو جليل القدر عظيم المنزلة قتل في سبيل الله و طاعته. جامع الرواة» ج 1 ص 343 چاپ جديد.
- 209- «و جلالة قدره اشهر من ان يعرف» رجال طوسى ص 89 باب اصحاب على بن الحسين.
- 210- «الغدير» ج 3 ص 70.
- 211- «... و ورع موصوف... الغدير» جلد 3 ص 69.
- 212- «عن متوكل بن هرون قال: قال لى يحيى بن زيد عليه السلام: انى اخبرك عن ابي عليه السلام و زهده و عبادته، انه كان يصلى فى نهاره ما شاء الله، فاذا جن الليل عليه نام نومة خفية، ثم يقوم فيصلى فى جوف الليل ما شاء الله، ثم يقوم قائما على قدميه يدعوا الله تبارك و تعالى و يتضرع له و يبكى يدموع جارية حتى يطلع الفجر، «نقل از وقايع الايام» خيابانى اعمال شهر صيام ص 76 به نقل از «كفاية الاثر» مرحوم ابن خزاز قمى.»
- 213- «كفاية الاثر» مرحوم خزاز قمى.
- 214- «... . رحم الله ابي زيدا كان و الله احد المتعبدين قائم ليله و صائم نهاره، يجاهد فى سبيل الله حق جهاده.»

215- « يا ابا عبدالله ان ابى لم يكن بامام و لكن من السادات الكرام و زهادهم و كان من المجاهدين فى سبيل الله. »

216- « كفاية الاثر - » خزاز ص 327 چاپ ايران سنه 1305. و « بحار الانوار » چاپ جديد ج 46 ص 200 و « وقايع الايام » خيابانى شهر صيام ص 77.

217- « عن عاصم بن عبدالله بن عمر الخطاب قال : لقد اصيب عندكم رجل ما كان فى زمانه مثل و لا ارى بعد مثله لقد اتيته و هو غلام حدث و انه لسمع الشىء من ذكر الله فيغشى عليه حتى يقول القائل : ما هو عائد الى الدنيا... وقايع الايام » خيابانى شهر صيام ص 67 - و خطط مقریزی ج 4 ص 607.

218- « عن سعيد بن جبیر قال : قلت لمحمد بن خالد: كيف زيد بن على فى قلوب اهل العراق ؟ فقال : لا احديثك عن اهل العراق، و لكن احديثك عن رجل يقال له : النازلى، بالمدينة قال : صحبت زيدا ما بين مكة و المدينة، و كان يصلى الفريضة ثم يصلى ما بين الصلاة الى الصلاة، و يصلى الليل كله، و يكثر التسبيح، و يردد فصلى بنا ليله، ثم ردد هذه الايه (و جاءت سكرة الموت بالحق ذلك ما كنت منه تحيد) الى قريب من نصف الليل، فانتهيت و هو رافع يده الى السماء و يقول : الهى عذاب الدنيا ايسر من عذاب الاخره، ثم انتحبت فقامت اليه و قلت : يا بن رسول الله لقد جزعت فى ليلتك هذه جزعا ما كنت عرفته ؟ قال : ويحك يا نازلى، انى راءيت الليلة و انا فى السجود اذ رفع لى زمرة من الناس عليهم ثياب ما راءته الابصار، حتى احاطوا بى و انا ساجد فقال كبيرهم الذى يسمعون منه : اهو ذلك ؟ قالوا: نعم، قال : ابشريا زيد فانك مقتول فى الله، و مصلوب و محروق بالنار و لا تمسك النار بعدها ابدا، فانتهيت و انا فزع، و الله يا نازلى لوددت انى احرقت بالنار ثم احرقت بالنار و ان الله اصلح لهذه الامه امرها.

بحار الانوار» ج 46 چاپ جديد ص 208 تفسير فرات بن ابراهيم ص 166.

219- سورة ق آيه 19.

220- « عن خصيب الوابشى قال : كنت اذا راءيت زيد بن على راءيت اسارير النور فى وجهه

مقاتل الطالبين» ص 127 و « بحار الانوار » ج 46 ص 309.

221- « عن عاصم بن عبدالله العمري قال : ذكر عنده زيد بن على فقال : انا اكبر منه راءيته بالمدينة و هو شاب، يذكر الله عنده فيغشى عليه، حتى يقول القائل : ما يرجع الى الدنيا. مقاتل الطالبين» ص 128.

222- « اخبرنا محمد بن فرات، قال : راءيت زيد بن على عليه السلام و قد اثر السجود وجهه اثرا

خفيا. (مقاتل الطالبين» ص 129).

- 223- « وقایع الايام » ص 67 نقل از « رياض السالكين » مرحوم سيد عليخان، « و لكثرة
صلاته طول الليل. (الخرائج و الجرائح، الراوندى « ص 328).
- 224- «... الروض النضير» ج 1 ص 51.
- 225- « المواعظ و الاعتبار» ج 2 ص 436.
- 226- « كان كما علمت يبكى من خشية الله حتى يختلط دموعه بمخاطه وقایع الايام » شهر
صيام ص 66.
- 227- « عن سعيد بن ختيم، قال حدثني ابوقرة قال : خرجت مع زيد بن علي ليلا الى الجبان،
و هو مرخى اليدين لاشىء معه، فقال لى : يا اباقره اجائع انت قلت : نعم، فناولنى كمثراة ملاء الكف
ما ادرى اريحها اطيب ام طعمها، ثم قال لى : يا اباقره اتدرى اين نحن ؟ نحن فى روضة من رياض
الجنة، نحن عند قبر اميرالمؤمنين على، ثم قال لى :
- يا اباقره، والذى يعلم ما تحت وريد زيد بن على، ان زيد بن على لم يهتك الله محرما منذ عرف
يمينه عن شماله، يا اباقره، من اطاع الله اطاعه ما خلق. »
- 228- « مقاتل الطالبين،» ص 128.
- 229- « طبقات المعتزله،» مرتضى ره ص 26.
- 230- طبقات ابن سعد ج 5 ص 152، و سيره عمر بن عبدالعزيز، - ابن عبدالحكيم - ص 32.
- 231- تاريخ طبرى ج 5 ص 121.
- 232- « مروج الذهب» مسعودى ج 3 ص 187.
- 233- « مقاتل الطالبين» ص 134.
- 234- ثورة زيد بن على ص 101.
- 235- طبقات ابن سعد ج 5 ص 95.
- 236- كامل ابن اثير، ج 4 ص 31.
- 237- كامل ابن اثير، ج 4 ص 220.
- 238- « الاخبار الطوال،» ص 346.
- 239- « البيان و التبيين -» جاحظ ج 1 ص 310.
- 240- « البيان و المغرب فى اخبار الاندلس و المغرب» ج 1 ص 49.
- 241- تاريخ يعقوبى ج 2 چاپ بيروت. ص 316.
- 242- رصافه شام، شهرىست واقع در كشور سوريه و قريب به فرات، اين شهر در سال 434 به
بعد ميلادى مقرر حكومت اساقفه مسيحي بود از جمله (يوحنای اسكاكى) و كنيسه مشهورى در آن

باقی است و قبور قدیسان بزرگ مسیحی در آنجا معروف است. این شهر در قرن ششم میلادی به دستور (بوسطینیانس) امپراطور مسیحی آباد و معمور گردید، در این شهر دیر مشهوری است از بناء قدیمه و پس از دفن هشام خلیفه اموی در آنجا به رصافه هشام، معروف گشت. «المنجد: لغت (الرصافه)»

243- تاریخ یعقوبی، ج 2 ص 328.

244- «و ان هشاما كان صاحب شراب.» اغانی ج 6 ص 100 و «عقدالفرید» ج 6 ص 450 و ثورة زید ص 78.

245- «حيث جعل له يوما من ايام الاسبوع خاصا لشرابه التاج في اخلاق الملوك» ص 152 تاءليف جاحظ.

246- «كان هشام من احزم بنى اميه و ارجلهم، و كان بخيلا حسودا فظا شديد القسوه، بعيد الرحمة، طويل اللسان،» تاریخ یعقوبی ج 2 ص 328.

247- «كان من احزم بنى اميه. المعارف» ص 365.

248- تاریخ طبری ج 8، ص 285. «انه رجل محشو عقلا.»

249- «مروج الذهب،» ج 3 ص 123.

250- تاریخ طبری، ج 8، ص 285.

251- «الاغانی،» ج 6 ص 99 و تاریخ یعقوبی ج 2 ص 327.

252- «الاشتقاق» تاءليف ابن دريد ص 82.

253- «الاشتقاق» تاءليف ابن دريد ص 82.

254- «مقتل اخطب خوارزم، وقایع الايام» مرحوم خیابانی شهر صیام ص 72.

255- «شمخ بانفه ان يجلس بين يدي عدوه مجلس ذليل و ان يحط من قدره الرفيع الجليل.

«نکت البیان مرحوم سید علیخان به نقل از وقایع الايام» شهر صیام، ص 66».

256- احوال به معنای لوچ است و هشام چنین بود.

257- تهذیب ابن عساکر ج 6 ص 22. و «البیان المغرب» ج 1 ص 50 و «فجر الاندلس»

ص 162 تاءليف : حسين مؤنس.

258- طبقات ابن سعد ج 5 ص 325، تاریخ یعقوبی ج 2 ص 125 - چاپ بیروت.

259- «منتخب التواریخ» ص 423 و تاریخ یعقوبی، ج 2 ص 328.

260- «منتخب التواریخ» ص 423 و تاریخ یعقوبی ج 2 ص 328.

261- مصباح کفعمی.

- 262- « منتخب التواریخ » ص 422 و تاریخ یعقوبی ج 2 ص 328.
- 263- « منتخب التواریخ » ص 422 و تاریخ یعقوبی ج 2 ص 328.
- 264- کامل ابن اثیر ج 5 ص 106.
- 265- « تاریخ الادب العربی، ج 1 ص 241.
- 266- « منتخب التواریخ » ص 324 به بعد و « تنمة المنتهی » ص 83. و تاریخ یعقوبی ج 2 ص 328.
- 267- « جامع الرواة » اردبیلی ج 1 ص 381 حرف (س بعده لام)
- 268- بنابراین نقل اگر او از تابعین باشد رسول خدا ﷺ را درک نکرده است.
- 269- رجال کشی و « جامع الرواة حرف س ج 1 ص 381.
- 270- خون حسین را دریابید.
- 271- اقتباس از « منتخب التواریخ » ص 350 و تاریخ یعقوبی ج 2 ص 257.
- 272- تاریخ طبری.
- 273- تاریخ یعقوبی ج 2 ص 258.
- 274- « الغدير » ج 2 ص 343.
- 275- « الغدير » ج 2 ص 343.
- 276- « الغدير » ج 2 ص 345 چاپ بیروت.
- 277- مدرک فوق.
- 278- « منتخب التواریخ » ص 353.
- 279- تاریخ یعقوبی ج 2 ص 258.
- 280- « منتخب التواریخ » ص 353.
- 281- امالی صدوق ص 335، « بحارالانوار » ج 46 ص 170. « تنقیح المقال » مامقانی حرف (ز)
- 282- « الفرق بین الفرق - » بغدادی ص 25، و « اعلام الوری » - طبرسی ص 257.
- 283- مدرک فوق: اشاره به جنایات یزید بن معاویه است و عمال اوست که بعد از شهادت حسین، مرتکب شدند و به مدینه حمله ور شدند جمعی را قتل عام کردند، و برای دستگیری عبدالله زبیر خانه خدا را آتش زدند و سنگباران کردند.
- 284- ارشاد مفید ص 251.
- 285- « مرآة العقول » ج 1 ص 261.

- 286- « مقاتل الطالبیین » ص 129.
- 287- تاریخ ابن اثیر ج 4 ص 9.
- 288- تاریخ طبری ج 4 ص... و « مقتل الحسین » خوارزمی ج 1 ص 334 - 335.
- 289- « المقدمه - » ابن خلدون ص 282.
- 290- تاریخ طبری و « العبر - » ابن خلدون ج 2 ص 206.
- 291- « فقام علی ان یجلی ظلمة الظلم بنور حسامه او یفوز کاءس الشهادة باحتساب حمامه
- نکت البیان » مرحوم سید علی خان.
- 292- ارشاد مفید ص 251.
- 293- « مرآة العقول » مجلسی، ج 1، ص 261.
- 294- « وقایع الایام » خیابانی شهر صیام، ص 91.
- 295- « الخرائج و الجرائح، » ص 327.
- 296- سوره حدید، آیه 25.
- 297- سوره احزاب، آیه 6.
- 298- برای توضیح این مطلب خوانندگان عزیز می توانند به کتاب نفیس « الغدیر » تالیف
علامه بزرگ امینی مراجعه فرمایند.
- 299- « بحارالانوار، » ج 46، چاپ جدید شرح حال امام چهارم.
- 300- برای شرح عظمت و جلالت مختار (ره) به کتاب نفیس « الغدیر » ج 2، ص... مراجعه
فرمائید.
- 301- « بحارالانوار » چاپ جدید ج 46 ص 172 و « مستطرفات السرائر. »
- 302- « بحارالانوار » ج 47 چاپ جدید حالات امام صادق ع.
- 303- « ریاض السالکین » در شرح صحیفه سجادیه سید علی خان شیرازی اوائل کتاب.
- 304- قواعد شهید - باب امر به معروف و نهی از منکر.
- 305- « تنقیح المقال مامقانی، » ج 1 ص 469 حرف (زی).
- 306- سلیمان بن خالد، یکی از شاگردان برجسته امام صادق است که در جنگ زید را یاری
داد.
- 307- شرح استبصار.
- 308- « معجم رجال الحدیث » ج 7 ص 358 چاپ نجف.

- 309- « بحارالانوار» ج 46 ص 198 نقل از « كفاية الاثر» ص 377 و « تنقيح المقال» ج 1 ص 649 حرف (ز).
- 310- شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج 2 ص 306 خطبه 39 و « سفينة البحار» ج 1 ماده (زى) (ما تمام اين خطبه را در فصل پيشگوئيها نقل نموديم).
- 311- « وقايع الايام» شهر صيام ص 64.
- 312- « عيون اخبار الرضا» شيخ صدوق - « سفينة البحار» ج 1 حرف (ز) و « تنقيح المقال» ج 1 ص 446 و « الغدير» ج 3 ص 71.
- 313- رجال كشى ص 184 - « الغدير» ج 3 ص 70 چاپ بيروت.
- 314- اصول كافي باب « الحجه - الغدير» ج 3 ص 70.
- 315- « عيون اخبار الرضا» قسم شرح حال زيد و « الغدير» ج 3 ص 71.
- 316- « مرآة العقول» مجلسى ج 1 ص 261.
- 317- ارشاد مفيد ص 251.
- 318- « تنقيح المقال» مامقانى چاپ قديم ج 1 ص 469 حرف (زى).
- 319- « تنقيح المقال» ج 1 حرف (ز) ص 468 چاپ قديم.
- 320- « نكت البيان»، مرحوم سيد عليخان، « وقايع الايام» خيابانى شهر صيام ص 44.
- 321- « مقتل الحسين»، خوارزمى ج 1 ص 334.
- 322- تاريخ طبرى ج 5 ص 472 چاپ قديم.
- 323- « بحارالانوار» ج 46 طبع جديد ص 206 نقل از: تفسير فرات بن ابراهيم چاپ نجف ص 42.
- 324- قرآن كريم سوره انعام آيه 124.
- 325- قرآن كريم سوره فصلت آيه 33.
- 326- قرآن كريم سوره فصلت آيه 33. « بحارالانوار» ج 46 ص 206.
- 327- ثوره زيد ص 46.
- 328- سعد بن ابراهيم از فرزندان عبدالرحمن بن عوف است كه در سال 125 هـ ق درگذشت.
- 329- تهذيب تاريخ ابن عساکر ج 6 ص 22.
- 330- اين اشعار، از عمرو بن مرقه همدانى است چنانكه در امالى القالى ج 2 ص 122 نقل شده است. و اغانى 21 ص 113 - 114.

- 331- این اشعار با تغییر مختصری در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید چاپ جدید ج 3 ص 245 شعر اول منسوب به عمرو بن براقه همدانی آمده است و شعر دوم و سوم از مالک بن حریم همدانی است ص 251.
- 332- « مقاتل الطالبیین » ص 132.
- 333- ثورة زید بن علی - ناجی حسن ص 47.
- 334- در بعضی از نقل ها، این جمله نیز به چشم می خورد: که زید فرمود: هشام « (ان الامهات لایقعدن بالرجال عن الغایات) » مادران مانع ترقی فرزندان نیستند. « اعلام الوری » ص 257.
- 335- ارشاد مفید ص 252: (البته این جملات به مضامین دیگر نیز نقل شده است.)
- « مجالس المؤمنین، » ج 2 ص 254 - « اعلام الوری » ص 257 - « كشف الغمه » ج 2 ص 326 - « وقایع الایام » شهر صیام خیابانی ص 90 - « منتهی الامال » ج 2 ص 35 - تاریخ یعقوبی ج 2 ص 325.
- 336- نقل از « وقایع الایام » ص 91.
- 337- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 3 ص 286 چاپ جدید.
- 338- تاریخ یعقوبی ج 2 ص 326 و « مروج الذهب » مسعودی ج 3 ص 218 و کامل ابن اثیر ج 5 ص 931.
- 339- تهذیب - ابن عساکر ج 6 ص 23.
- 340- بقره یعنی گاو.
- 341- « اعلام الوری، » ص 257 - « ریاض الاحزان » قزوینی ص 183 - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 3 ص 286 چاپ جدید.
- 342- « الحدائق الوردیة فی مناقب ائمة الزیدیة، » ج 1 ص 147.
- 343- « الحدائق الوردیة ج 1 ص 147.
- 344- ثورة زید بن علی ص 49.
- 345- « دلائل الامامة - » طبری ص 42، و اصول کافی کلینی، ج 7 ص 48.
- 346- « معجم البلدان - » یاقوت ج 4 ص 712.
- 347- شرح نهج البلاغه ج 3 ص 287 چاپ جدید.
- 348- تاریخ طبری ج 5 ص 485 چاپ قدیم.

- 349- تاریخ طبری ج 5 ص 485 چاپ مصر و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 3 ص 284 چاپ جدید.
- 350- تاریخ یعقوبی ج 2 ص 325.
- 351- تاریخ طبری ج 5 ص 482 و تاریخ ابن اثیر ج 5 ص 99 - نقل از «مقاتل الطالبیین» ص 133.
- 352- قادیسیه منزلگاه بین راه عراق و حجاز بود که مسافران از کوفه به قصد حجاز و از آنجا به کوفه از قادیسیه می گذشتند. «المسالک و الممالک» ص 125.
- 353- تاریخ طبری ج 5 ص 487، و «مقاتل الطالبیین» ص 135 - «وقایع الایام» خیابانی ص 96.
- 354- تاریخ طبری، ج 8، ص 488. تاریخ ابن اثیر ج 5 ص 93. «مقاتل الطالبیین» ص 135.
- 355- اصول کافی ج 1 کتاب حجت حدیث 16.
- 356- تاریخ ابن اثیر ج 5 ص 93 و تاریخ طبری ج 5 ص 489 چاپ قدیم.
- 357- تاریخ ابن اثیر ج 5 ص 92، تاریخ طبری ج 5 ص 490 - «مقاتل الطالبیین» ص 135.
- 358- تاریخ ابن اثیر ج 5 ص 435 - «مقاتل الطالبیین» ص 135.
- 359- تاریخ ابن اثیر، ج 5، ص 235 - «مقاتل الطالبیین»، ص 135.
- 360- «فقد ثار زید بن علی علی الدولة الامویة علی النحو الذی ثار علیه من قبل جدّه الحسین - الروض النضیر» ج 1 ص 50، تاریخ طبری ج 6 ص 200.
- 361- تاریخ طبری، ج 5 ص 489 و تاریخ ابن اثیر ج 5 ص 69.
- 362- تاریخ ابن اثیر ج 5 ص 233 (با مختصر تغییری در بعضی از کلمات) و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 3 چاپ جدید ص 287.
- 363- «وقایع الایام» شهر صیام - خیابانی ص 95 به نقل از نامه دانشوران.
- 364- «انساب الاشراف» بلاذری ج 3 ص 201.
- 365- سوره توبه، آیه 111.
- 366- حیره شهرکی زیبا در نزدیکی کوفه واقع بین راه کوفه - نجف بود، خالد بن ولید، آن را صلحا فتح نمود «(المنجد)» (حیره).
- 367- تاریخ طبری ج 5 ص 491.

- 368- تاریخ طبری ج 5 ص 492.
- 369- مدرک فوق.
- 370- تاریخ ابن اثیر ج 5 ص 92 - 93.
- 371- «مقاتل الطالبیین» ص 135.
- 372- تاریخ طبری ج 5 ص 491.
- 373- تاریخ طبری ج 5 ص 491 چاپ قاهره.
- 374- «مقاتل الطالبیین» ص 135.
- 375- رقه یکی از شهرهای آباد در سواحل فرات بوده.
- 376- «مقاتل الطالبیین» ص 145.
- 377- مدرک فوق.
- 378- «مقاتل الطالبیین» ص 147.
- 379- «مقاتل الطالبیین» ص 147.
- 380- اعمش یکی از شخصیت‌های برجسته کوفه بود و او مردی عالم و فاضل و ثقه و شیعه بود و برادران اهل سنت هم به او با دیده احترام می‌نگرند و او به علامه الاسلام معروف بود، شرح حال بیشتر وی به کتاب «الکنی و الالقاب» ج 2 ص 47 کلمه (1 - ع) مراجعه فرمائید.
- 381- «مقاتل الطالبیین» ص 147.
- 382- «الحدائق الوردیه» ج 1 ص 152.
- 383- «مقاتل الطالبیین» ص 144.
- 384- «الحدائق الوردیه» ج 1 ص 152.
- 385- «جامع الرواة» اردبیلی ج 1 «باب العین بعده الباء» ص 491.
- 386- «المراجعات -» سید شرف الدین ص 91، شرح حال مفصلی دارد.
- 387- «المراجعات -» سید شرف الدین «باب السین بعده اللام» ص 383.
- 388- «المراجعات -» سید شرف الدین «باب السین بعده اللام» ص 377.
- 389- «المراجعات» ص 123.
- 390- «جامع الرواة» ج 2 «باب المیم بعده النون» ص 268.
- 391- «مقاتل الطالبیین» ص 145.
- 392- «المعارف» ص 209.
- 393- طبقات ج 6 ص 235.

- 394- « الحدائق الوردية» ج 1 ص 152.
- 395- « جامع الرواة» ج 2 ص 228.
- 396- « مقاتل الطالبين» ص 145.
- 397- « جامع الرواة -» اردبيلي ج 2 ص 340.
- 398- « تهذيب التهذيب» ج 11 ص 329.
- 399- « مقاتل الطالبين» ص 148.
- 400- خلاصه علامه و رجال كشي (كلمه قيس) و « جامع الرواة» ج 2 ص 24 و « حدائق الوردية» ج 1 ص 152.
- 401- « مقاتل الطالبين» ص 148.
- 402- « مقاتل الطالبين» ص 146.
- 403- خلاصه علامه.
- 404- « جامع الرواة» ج 2 ص 306.
- 405- « المراجعات» ص 126.
- 406- « المراجعات» ص 126.
- 407- « المراجعات» ص 126.
- 408- « الغدير» ج 3 ص 94.
- 409- خلاصه علامه و « جامع الرواة» اردبيلي ج 2 ص 1.
- 410- « مقاتل الطالبين» ص 148.
- 411- خلاصه علامه و « جامع الرواة» اردبيلي ج 2 ص 1.
- 412- ترجمه جلد 13 « بحار الانوار» ص 237.
- 413- « ميزان الاعتدال في نقد الرجال» ج... ص 354.
- 414- « مقاتل الطالبين» ص 146.
- 415- « المراجعات» ص 85.
- 416- طبقات ابن سعد، ج 7 ص 319.
- 417- « مقاتل الطالبين» ص 146.
- 418- « تهذيب التهذيب،» (كلمه ابو هاشم).
- 419- « المراجعات -» سيد شرف الدين ص 126، « تهذيب التهذيب» ج 11 ص 16 - 17.
- 420- « مقاتل الطالبين» ص 146.

- 421- «مقاتل الطالبیین» ص 146، ابن عساکر می گوید سلمه از زید جدا شد و به یمامه رفت (تهذیب ج 6 ص 24).
- 422- «وقایع الایام» شهر صیام مرحوم خیابانی ج... ص 97.
- 423- «مقاتل الطالبیین» ص 147.
- 424- «مقاتل الطالبیین» ص 147.
- 425- «مقاتل الطالبیین»، ص 147، و «تهذیب التهذیب» عسقلانی، ج 12، ص 261 - 262.
- 426- «الحدائق الوردیه» ج 1 ص 152.
- 427- «الحدائق الوردیه» ج 1 ص 152.
- 428- نام او نعمان بن ثابت معروف به (فقیه عراق) (م 150 ه ق) تاریخ بغداد، ج 13، ص 323.
- 429- «مناقب الامام الاعظم ابی حنیفه -» ابن بزار کردی ج 1 ص 255 و «الحدائق الوردیه» ج 1 ص 152.
- 430- «مقاتل الطالبیین» ص 147 - و «سر السلسله العلویة» ص 58.
- 431- محمد بن جعفر فرزند امام صادق علیه السلام است او در زمان حکومت هارون ادعای خلافت کرد، مردم مدینه با او بیعت کردند، او مردی فاضل و محترم در خاندانش بود، او از شاگردان برجسته پدرش امام صادق علیه السلام بود و شاگردانش درس او را می نوشتند، مردی عابد و پارسا بود و اکثر روزهای سال یک روز در میان روزه می گرفت، زیدیه برای وی احترام خاصی قائل است او در زمان حکومت مأمون درگذشت، شرح حال مفصل وی در تاریخ بغداد، ج 2 ص 113 و طبری ج 10 ص 233 و «مقاتل الطالبیین» ص 532.
- 432- تولد او سال 118 ق و وفات او سال 181 بود.
- 433- «مقاتل الطالبیین» ص 146.
- 434- «الحوار العین» ص 186.
- 435- «مجالس المؤمنین» ج 2 ص 255.
- 436- طبری ج 8 ص 272.
- 437- تاریخ طبری، ج 8 ص 265.
- 438- «مقاتل الطالبیین» ص 135 - تاریخ طبری ج 8 ص 271. و تاریخ ابن اثیر ج 5 ص 96.

- 439- تاریخ طبری ص 271 تا 277 و تاریخ ابن اثیر ج 5 ص 97 به بعد و «مقاتل الطالبیین» ص 135.
- 440- تاریخ طبری ج 8.
- 441- نامه دانشوران حالات زید بن علی و «وقایع الایام» شهر صیام ص 96.
- 442- تاریخ طبری ج 5.
- 443- تاریخ طبری ج 5 ص 495 و کامل ابن اثیر ج 5 ص 96.
- 444- تاریخ طبری ج 5 ص 295. «مقاتل الطالبیین» ص 144.
- 445- «مقاتل الطالبیین» ص 136 و تاریخ طبری ج 5 ص 494 و تاریخ ابن اثیر ج 5 ص 96.
- 446- می توان به عنوان خطبه 27 (جهاد) ص 75 نهج البلاغه (ترجمه و شرح فیض الاسلام) و خطبه 29 ص 94 و خطبه 68 ص 154 و خطبه 70 ص 157 و خطبه 118 ص 359 و خطبه 120 ص 363 و خطبات بسیاری از نهج البلاغه را شاهد آورد.
- 447- نهج البلاغه نامه دوم.
- 448- تاریخ طبری ج 5 ص 485 و تاریخ ابن اثیر ج 5 ص 96.
- 449- تاریخ طبری ج 5 ص 485 و تاریخ ابن اثیر ج 5 ص 96.
- 450- «انساب الاشراف» ج 3 ص 202.
- 451- تاریخ طبری، ج 5 ص 486 و «مقاتل الطالبیین» ص 136.
- 452- مدرک قبل.
- 453- «مقاتل الطالبیین» ص 137.
- 454- «مقاتل الطالبیین» ص 137.
- 455- «مقاتل الطالبیین» چاپ نجف سنه 1353 ه ق ص 100.
- 456- «مقاتل الطالبیین» چاپ نجف ص 99.
- 457- تاریخ طبری ج 5 ص 496.
- 458- مدرک قبل و «مقاتل الطالبیین» ص 136.
- 459- «مقاتل الطالبیین» ص 136.
- 460- «مقاتل الطالبیین» ص 136.
- 461- «انساب الاشراف» ج 3 ص 202.
- 462- «مقاتل الطالبیین» ص 137.

- 463- « مقاتل الطالبیین » ص 40 - 41.
- 464- « الخوارج و الشیعه » ص 259.
- 465- « انساب الاشراف » ج 3 ص 203.
- 466- انباط، کوهی است در عراق، و ساکنین آن عجم های مستعرب اند، و اهل شام را بدان جهت انباط می گویند، چون شباهت زیادی از نظر زبان و لهجه به این قوم دارند و از فصاحت عربی محرومند و سخن غیر فصیح عربی را نبطی می گویند. (نهایه ابن اثیر ج 4 ص 121).
- 467- امالی صدوق ص 349 و « بحارالانوار » ج 46 ص 171، « تنقیح المقال » حرف (ز) ص 468 چاپ قدیم.
- 468- تهذیب ابن عساکر ج 6 ص 24.
- 469- « تاریخ الدول الاسلامیه، » ص 123 و « عمدة الطالب » ص 256.
- 470- « الحدائق الوردیة فی مناقب الائمة الزیدیة، » ج 1 ص 148.
- 471- « عمدة الطالب » ص 207. « قاموس الرجال » ج 4 ص 265.
- 472- « انساب الاشراف » ج 3 ص 203.
- 473- این مرد مبارز یکی از افسران بسیار لایق و عاقل و مورد اعتماد حضرت زید بن علی علیه السلام بود.
- 474- « مقاتل الطالبیین » ص 138.
- 475- تاریخ طبری ج 5 چاپ قدیم.
- 476- زندگی با خواری و ذلت سخت و ناگوار و از زندگی گذشتن و شهادت و مرگ هم ولو با عزت و افتخار سخت و مشکل است اما راه دوم راه آزاد مردان است.
- 477- « وقایع الایام » خیابانی (شهر صیام) ص 101.
- 478- « انساب الاشراف » ج 3 ص 202.
- 479- « وقایع الایام - » خیابانی ص 101.
- 480- طبری ج 8 ص 272.
- 481- قرآن کریم الا سراء آیه 81.
- 482- طبری ص 273.
- 483- « مقاتل الطالبیین » ص 138.
- 484- « مقاتل الطالبیین » ص 138.
- 485- « انساب الاشراف » ج 3 ص 203.

- 486- ثورة زيد بن علي ص 120.
- 487- طبری ج 8 ص 273.
- 488- « خطط الكوفة » ص 22.
- 489- طبری ج 8 ص 275.
- 490- « مقاتل الطالبیین » ص 139.
- 491- « وقایع الایام » مرحوم خیابانی شهر صیام ص 101 - 103.
- 492- طبری ج 8 ص 274.
- 493- « انساب الاشراف » ج 3 ص 202.
- 494- طبری ج 8 ص 274.
- 495- طبری ج 8 ص 202.
- 496- « انساب الاشراف » ج 3 ص 202.
- 497- « عمدة الطالب - ابن عنبه، ص 275.
- 498- « مقاتل الطالبیین » و « وقایع الایام » خیابانی ص 103 به نقل از نامه دانشوران.
- 499- « مقاتل الطالبیین » ص 141.
- 500- طبری ج 8 ص 275.
- 501- سوره آل عمران، آیه 169.
- 502- « انساب الاشراف » ج 3 ص 203، « مقاتل الطالبیین » ص 141 - 142، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 3 ص 287 چاپ جدید.
- 503- قبلا متذکر شدیم، که عده ای از شیعیان و بعضی خشک مقدسان در آن بحبوحه ای که زید تمام فرق اسلامی را دور خود جمع کرده بود و برای جهاد مهیا می ساخت آمدند گفتند: عقیده ات راجع به عمر و ابوبکر چیست زید برای حفظ وحدت مسلمین و بیعت کنندگان و رعایت اصل تقیه طوری به آنان جواب داد که آنان خیال کردند زید علیه السلام طرفدار آن دو می باشد و آنها بیعت او را شکستند و رفتند.
- 504- « وقایع الایام » (شهر صیام) مرحوم خیابانی ص 105.
- 505- « مقاتل الطالبیین » ص 141.
- 506- « انساب الاشراف » ج 3 ص 203.
- 507- « زید الشهید » ص 143.
- 508- « مقاتل الطالبیین » ص 141.

- 509- طبقات ابن سعد ج 5 ص 240، «مقاتل الطالبين» ص 130.
- 510- «وسائل الشيعة» ج 2 ص 167.
- 511- عباسيه در غرب خزيمة قرار داشت «معجم البلدان» ج 4 ص 75.
- 512- تاريخ طبرى ج 8 ص 276.
- 513- «مقاتل الطالبين» ص 142 - و «انساب الاشراف» ج 3 ص 203.
- 514- «مقاتل الطالبين» ص 142.
- 515- مدرک فوق و طبرى ج 8 ص 276.
- 516- تاريخ طبرى ج 8 ص 278.
- 517- تاريخ طبرى ج 8 ص 276 و «مقاتل الطالبين» ص 142 و 143.
- 518- «مقاتل الطالبين» ص 144.
- 519- «منهاج السنة» ج 1 ص 8.
- 520- تهذيب ابن عساکر ج 6 ص 23.
- 521- تهذيب ابن عساکر ج 6 ص 23.
- 522- «مقاتل الطالبين» ص 147.
- 523- تاريخ يعقوبى ج 2 ص 236، چاپ بيروت.
- 524- تاريخ طبرى ج 8 ص 276 و «مقاتل الطالبين» ص 142 - 143.
- 525- «تحفة الاخبار» ص 114.
- 526- تاريخ طبرى ج 8 ص 277.
- 527- شرح نهج البلاغه ج 2 ص 212.
- 528- «عمدة الطالب» ص 258.
- 529- «النجوم الزاهرة فى اخبار المصر و القاهرة ابن تغرى بردى» ج 1 ص 281.
- 530- «الولاية و كتاب القضاة كندى» ص 147.
- 531- «زيد الشهيد» مرحوم مكرم ص 162 - 165 «وقايح الايام» خيابانى شهر صيام ص 106. «و قاموس الرجال» تسترى ج 4 ص 274.
- 532- «الغدير» ج 3 ص 75.
- 533- مناقب ج 3 ص 360 - «بحار الانوار» ج 46 ص 192.
- 534- «انما جزاؤ الذين يحاربون الله و رسوله و يسعون فى الارض فسادا ان يقتلوا او يصلبوا او تقطع ايديهم و ارجلهم من خلاف...» قرآن سوره مائده آيه 33.

535- « مقاتل الطالبين » ص 144.

536- « زيد الشهيد » ص 163.

537- « زيد الشهيد » ص 163.

538- « زيد الشهيد » ص 163.

539- « قاموس الرجال، » ج 2 ص 274.

540- « زيد الشهيد » ص 160.

541- « زيد الشهيد » ص 160.

542- « زيد الشهيد » مرحوم مقرم ص 155.

543- « مرآة المعارف » ج 1 ص 320. 544- عن حمزة بن حرمان قال، دخلت الى الصادق

جعفر بن محمد عليه السلام فقال لي : يا حمزة بن اين اقبلت ؟ قلت : من الكوفة، قال : فبكي عليه السلام حتى بليت دموعه لحيته فقلت له : يا بن رسول الله مالك اكثرت البكاء؟ قال : ذكرت عمي زيدا عليه السلام و ما صنع به فبكيت. فقلت له : و ما الذي ذكرت منه ؟ فقال : ذكرت مقتله و قد اصاب جبينه سهم فجاءه ابنه يحيى فاكب عليه، و قال له : ابشر يا ابناه، فانك ترد على رسول الله و على و فاطمة و الحسن و الحسين صلوات الله عليهم. قال : اجل يا بنى، ثم دعا بحداد فنزع السهم عن جبينه، فكانت نفسه معه، فجى به الى ساقية تجرى عند بستان زائدة، فحفر له فيها، فدفن و اجرى عليه الماء، و كان معهم غلام سندی لبعضهم، فذهب الى يوسف بن عمر من الغد فاخبره بدفنهم اياه فاخرجه يوسف بن عمر.

فصلبه فى الكناسة اربع سنين ثم قال امر به فاحرق بالنار و ذرى فى الرياح، فلعن الله قاتله و خاذلة و الى الله جل اسمه اشكوما نزل بنا اهل بيت نبيه بعد موته و به نستعين على عدونا و هو خير مستعان (و عن الصدوق مثله) « امالى صدوق ص 392. بحار ج 46 ص 172. امالى طوسى ص 477. « تنقيح المقال » (حرف زى).

545- « عن الفضيل قال : انتهيت الى زيد بن على عليه السلام صبيحة يوم خرج بالكوفة فسمعته

يقول : من يعينى منكم على قتال انباط اهل الشام، فوالذى بعث محمدا بالحق بشيرا و نذير الايعينى منكم على قتالهم احدا لا اخذت بيده يوم القيامة فادخلته الجنة باذن الله. » قال : فلما قتل اكثريت راحلة و توجهت نحو المدينة، فدخلت على الصادق جعفر بن محمد عليه السلام فقلت فى نفسى : لا اخبرته بقتل زيد بن على فيجزع عليه، فلما دخلت قال لي : يا فضيل ما فعل عمي زيد؟ قال : فخنقنى العبرة، فقال لي : قلت اى و الله قتلوه قال : فصلبوه ؟ قلت اى و الله صلبوه.

فاقبل يبكي و دموعه تنحدر على ديباجتي خده كانها الجمان. «(جمان) يعنى لؤ لؤ (قاموس ج 4 ص 210)» ثم قال : يا فضيل شهدت مع عمى قتال اهل الشام ؟ قلت نعم، قال : فكم قتلت منهم ؟ قلت : ستة

قال : فلعلك شاك فى دمائمهم، قال، فقلت : لو كنت شاك ما قتلتهم قال : فسمعتة و هو يقول : اشركنى الله فى تلك الدماء مضى والله عمى و اصحابه شهداء، مثل ما مضى عليه على بن ابى طالب و اصحابه.

بحار الانوار» ج 46 ص 171. امالى صدوق ص 349. «تقيق المقال» حرف (ز) ص 468. 546- عن عبيدالله بن سيابة، قال : خرجنا و نحن سبعة نفر، فاتينا المدينة، فدخلنا على ابى عبدالله عليه السلام فقال : اعندكم خير عمى زيد؟ فقلنا: قد خرج او هو خارج، قال : فان اتاكم خبر فابخرونى، فمكتنا اياما فاتى رسول بسام الصير فى بكتاب فيه : اما بعد فان زيدا خرج يوم الاربعاء غرة صفر فمكت الاربعاء و الخميس، و قتل يوم الجمعة.

و قتل معه فلان و فلان، فدخلنا على الصادق عليه السلام و دفعنا اليه الكتاب فقرا و بكى، ثم قال : انا لله و انا اليه راجعون، عندالله احتسب عمى انه كان نعم العم، ان عمى كان رجلا لدنيانا و آخرتنا مضى و الله عمى شهيدا كشهداء استشهدوا مع رسول الله و على و الحسن و الحسين صلوات الله عليهم.

بحار الانوار» ج 46 ص 175. «نفس المصدر» ج 1 ص 252. 547- سليمان ابى خالد از شاگردان برجسته امام صادق بود و او از رزمندگان و مجاهدين همراه زيد عليه السلام بود يوسف بن عمر، به جرم طرفدارى وى، انگشتانش را شخصا قطع كرد، او به اذن امام به نهضت زيد پيوست. «جامع الرواة حرف (س).

548- «عن سليمان بن خالد قال : قال لى ابو عبدالله عليه السلام : كيف صنعتم بعمى زيد؟ قلت : انهم كانوا يحرسونه، فلما شف الناس، اخذنا خشبته فدفناه فى جرف على شاطىء الفرات، فلما اصبحوا جاءت الخيل يطلبونه، فوجدوه فاحرقوه، فقال : افلا او قرتموه حديدا، و القيتموه فى الفرات صلى الله عليه و لعن الله قاتله.

بحار الانوار» ج 46 ص 205 - «نفس المصدر» ج 8 ص 161. 549- «كشف الغمه» ج 2 ص 442. «بحار الانوار» ج 46 ص 194. 550- عن مهزم بن ابى بدر الاسدى قال : دخلت المدينة حدثان صلب زيد رضى الله عنه، قال : فدخلت على ابى عبدالله عليه السلام فساعة رآنى قال : يا مهزم ما فعل زيد؟ قال : قلت : صلب.

قال : اين ؟ قلت : فى كناسة بنى اسد قال : انت راءيته مصلوبا فى كناسة بنى اسد؟ قال : قلت نعم . قال : فىكى حتى بكت النساء خلف الستور، ثم قال : اما و الله لقد بقى لهم عنده طلبه ما اخذوها منه بعد، قال : فجعلت افكر و اقول : اى شىء طلبتهم بعد القتل و الصلب ؟ قال : فودعته و انصرفت، حتى انتهيت الى الكناسة فاذا انا بجماعة فاشرقت عليهم، فاذا زيد قد انزلوه من خشبته، يريدون ان يحرقوه، قال : قلت : هذه الطلبة التى قال لى . « 551- امالى اين شيخ ص 46 - » بحارالانوار» ج 46 ص 201.

552- « عن عبدالله ابان قال : دخلنا على ابي عبدالله عليه السلام فساء لنا افيكم احد عنده علم عمى زيد بن على ؟ فقال رجل من القوم : انا عندى علم من علم عمك، كنا عنده ذات ليلة فى دار معاوية بن اسحق الانصارى، اذ قال : انطلقوا بنا نصلى فى مسجد السهلة فقال ابو عبدالله عليه السلام : و فعل ؟ فقال لا جائه امر فشغله عن الذهاب، فقال : اما والله لو عاذالله به حولا لاعاذه اما علمت انه موضع بيت ادريس النبى الذى كان يخيط فيه .

و منه سار ابراهيم الى اليمن بالعمالقة، و منه سار داوود الى جالوت و ان فيه لصخرة خضراء، فيها مثال كل نبى، و من تحت تلك الصخرة اخذت طينة كل نبى، و انه لمناخ الراكب، قيل : و من الراكب ؟ قال : الخضراء عليه السلام . »

553- فروع كافى ج 3 ص 494 - « بحارالانوار» ج 46 ص 207.

554- « عن ابي هاشم الجعفر قال : ساءلت الرضا عليه السلام عن المصلوب. فقال : اما عملت ان جدى عليه السلام صلى على عمه .

بحارالانوار ج 46 ص 205. نفس المصدر» ج 3 ص 215.

555- « وسائل الشيعه» ج 2 ص 812 باب 35 چاپ جديد.

و فروع كافى ص 59 و تهذيب ج 1 ص 345 و عيون ص 141.

556- « وقايع الايام» خيابانى شهر صيام ص 112 نقل از مقتل خوارزمى.

557- « وقايع الايام» خيابانى شهر صيام ص 112 نقل از مقتل خوارزمى.

558- « وقايع الايام» خيابانى شهر صيام ص 112 نقل از « عيون الاخبار. » 559- رجال

كشى ص 127. « بحارالانوار» ج 46 ص 194.

560- ثورة زيد بن على.

561- ثورة زيد بن على.

562- « الكنى و الالقاب» ج 1 ص 156 (ابوالمستهل).

563- يوسف بن عمر قاتل زيد و استاندار هشام در كوفه بود.

- 564- « الغدير » ج 3 ص 71.
- 565- نام معروف او (سید) و وی از بنی هاشم نبوده است.
- 566- « الکنی و الالقاب » محدث قمی ج 2 ص 337. سید حمیری.
- 567- خراش بن حوشب، کسی بود که جسد مقدس زید عليه السلام را از قبرش بیرون آورد.
- 568- « الغدير » ج 3 ص 72 - طبری ج 8 ص 278.
- 569- این قصیده مجموعاً 54 بیت است که 25 بیت آن را علامه امینی (رحمه الله) در « الغدير » ج 2 ص 221 چاپ سوم نقل می کند.
- 570- اسماعیل نام سید حمیری شاعر است.
- 571- « الغدير » ج 2 ص 221 این قصیده را هم (رجال کشی) ص 184 با مختصر فرقی آورده است و ابوالفرج در (اغانی) ج 7 ص 251 و 279 نقل کرده است.
- 572- مقصودش سید حمیری شاعر آزاده اهل بیت بود.
- 573- اغانی ج 7 ص 252.
- 574- « الغدير » ج 3 ص 72.
- 575- مهراص : نام آبی در کوه احد و مقصود از کشته جانب مهراص حضرت حمزه سیدالشهداء عموی پیامبر اسلام است که در جنگ احد به مقام شهادت رسید (یاورقی « الغدير » ج 3 ص 72).
- 576- « مقاتل الطالبیین » ص 101 و « اعیان الشیعه » جلد 33 ص 128.
- 577- ای دیده اشک بیار و آب دیده خود را هدیه فرست، و خشک مشو که اینک وقت خشک شدن نیست.
- 578- هنگامی که فرزند پیامبر یعنی (ابوالحسین زید)، در کناسه کوفه به فراز چوبه دار رفت.
- 579- بالای دار صبح و شام بر او می گذرد، و به جانم قسم که شخصیت بزرگی بالای دار است.
- 580- کافر ستمگر درباره او کار از حد گذرانید، و او را از قبر بیرون آورد.
- 581- قبرش را شکافتند و جسد مقدس اباحسین را، که به خون آغشته و رنگین بود بیرون آوردند.
- 582- زمانی دراز از روی سرکشی آن جسد نازنین بازیچه دست خویش قرار دادند، ولی به روح مقدس او دسترسی نداشتند.
- 583- و در بهشت همنشین فرزندان پدرش، و اجدادش که بهترین پدران بودند.

- 584- مقام شهادت برای زید تازه نبود چه بسیار پدران، و عموهایی که از آن جناب به شهادت رسیده بودند.
- 585- و چه عموزادگان محترمی داشت، که هنگام ورود او به بهشت از آن جناب دیدار کنند.
- 586- همانا مردی که با پدرش حسین علیه السلام پس از آن همه، محکم کاری در عهد پیمان شکنی کردند.
- 587- پس وی به سوی همان مردم رهسپار گردید، و آنها به عهد خویش وفا نکردند.
- 588- چگونه ممکن است دیده ام از ریختن اشک خودداری کند، و چگونه پس از زید طمع خفتن دارد.
- 589- چسان ممکن است به خواب رود یا اینکه هنوز (روز انتقام) را ندیده است، که اسبان تک رو و سبک خیز شیران را در افکند.
- 590- و هم صفوف فشرده معد و قحطان را، در حلقه های زره های محکم دیدار نکرده ام.
- 591- سپاهییانی که هرگاه کشته ای بر زمین افکنند، فریاد زنند. هان به سوی دشمن باز خواهیم گشت.
- 592- شمشیرهای پهن و تیزی در دست دارند، که از عهد هود به دستشان رسیده.
- 593- و انتقام خویش را می گیریم و مزه شمشیر را به آنها می چشانیم موقعی آنها را ملاقات کنیم و هر ستمگری را خواهیم کشت.
- 594- و میان فرزندان حکم (مروانیان) که بر ما بزرگی گرفتند، حکم کنید و آنها را با این شمشیرها درو کنیم.
- 595- و به جنگ دو دسته از فرزندان ابی معیط (یعنی) فرزندان عماره و ولید برویم.
- 596- گرچه انقلابات روزگار به شما فرصت داده، لیکن هر روز چیز تازه ای پیش آید.
- 597- ما کیفر کارهای شما را خواهیم داد، و شما را قصاص خواهیم کرد و بلکه بیش از آن انتقام بگیریم.
- 598- لاشه کشته اجساد بیجان ترا در سرزمین شام، بر زمین خواهیم افکند.
- 599- تا طعمه گرگها و کفتاران بیابان و پرندگان، گوشتخوار، سیاه رنگ و یا غیر آن گردید.
- 600- و من ناامید نیستم از اینکه، شماها به صورت خوکها و میمونها در آئید.
- 601- «مقاتل الطالبیین» ص 102، و «اعیان الشیعه» جلد 33، ص 130.
- 602- ای ابالحسین (کنیه زید) اندوه و فقدان تو، در دلم آتش افروخته و هر کس چون من به سختی اندوهگین گردد.

- 603- شب محنت و بیداری فرا رسیده و اگر جز تو هدف تیر، این بلاها بود هرگز بیداری فرا نمی رسید و حاضر نمی گشت.
- 604- از ما دور نشو که دوری تو درد ما است، آری چنان است، هر که با مرگ ملاقات کند دور خواهد شد.
- 605- تو مایه امید ما در کارهای سخت و بزرگ بودی، و به خصوص در کارهای سنگین و دشوار امت چشم امید ما به تو بود.
- 606- کشته شدی هنگامی که تن به جهاد و دفاع در دادی، و به مرتبه والا قدم برداشتی و تمام مراحل زندگی را طی کردی.
- 607- تو عاقبت و سرانجام پیشینیان را خواستار بودی، و به خدا قسم بدان رسیدی و در طریقی که سر منزلش گرامی بود.
- 608- خدایت نخواست که بمیری و در میام مردم، به سیره مردی راستگو رفتار نکرده باشی.
- 609- کشته شدن در راه خدا عادت دیرینه شما است، و این به کار مردان بزرگوار هم شایسته است.
- 610- مردم همگی در آسایش بسر می برند، ولی خاندان محمد (صلی الله علیه و آله) یا کشته یا آواره هستند.
- 611- یعنی آن بزرگانی که چون تاریکی شب پرده های خویش را، برافکنند و مرغان به خواب روند ولی شب ایشان بیدارند.
- 612- ای کاش اسباب و علل این همه پیشامدهای ناگوار را می دانستم که چگونه فرا می رسد و چسان نمی رسد.
- 613- آیا عذر این مردمانی که قتل (زید) را به هم مژده دادند، در فردای قیامت چیست؟ و یا عذر اهل مسجد (که در مسجد ماندند و بیاری او نرفتند) چه خواهد بود؟؟
- 614- «الحوار العین» ص 187.
- 615- «الغدیر»، ج 3، ص 73.
- 616- «مقالات اسلامین، ج، ص 131.
- 617- «الحدائق الوردیة» ج 1 ص 161 - «الغدیر» ج 3 ص 73.
- 618- «تحفة الراغب»، شافعی ص 31.
- 619- «الغدیر» ج 3 ص 72.
- 620- کلیه اشعار فوق از «الغدیر» ج 3 ص 73 نقل شده.

- 621- « مختصر البلدان » ص 252.
- 622- « فتوح البلدان » ص 293.
- 623- تاریخ یعقوبی ج 2 ص 258.
- 624- بطائح سرزمین وسیعی بود بین (واسط) و (بصره) دو شهر عراق و قریه ها و دهات منفصلی را در برداشت و اراضی آن همه معمور و آباد بود « معجم البلدان » ج 1 ص 666).
- 625- « الخراج و صنعة الكتابة قدامة بن جعفر » ص 240.
- 626- تاریخ یعقوبی ج 2 ص 259.
- 627- « المسالك و الممالک » ص 14 و 15.
- 628- « فتوح البلدان » ص 294.
- 629- مدارک فوق ص 293.
- 630- طبری ج 8 ص 250.
- 631- « فتوح البلدان » ص 294.
- 632- طبری ج 7 ص 229.
- 633- ابن اثیر ج 5 ص 204.
- 634- « التنبيه و الاشراف » ص 279.
- 635- قیقانی، منسوب به قیقان) از بلاد افغان و بعد منطقه خراسان است « معجم البلدان » ج 4 ص 217) که جمعی از آنان ساکن عراق و تحت فرمان اموی ها بودند.
- 636- بخاریه منسوب به (بخارا) است که یکی از شهرهای مهم افغان و ماوراءالنهر است « معجم البلدان » ج 1 ص 157، و خود طایفه مهمی بودند که در عراق به سر می بردند).
- 637- « انساب الاشراف » ج 3 ص 203.
- 638- « البدء و التاريخ » ج 6 ص 5.
- 639- « العقیده و الشریعه » ص 198.
- 640- طبری ج 8 ص 272.
- 641- ثورة زید ص 131.
- 642- « الملل و النحل، » شهرستانی ج 1 ص 116.
- 643- « الحور العین » ص 185.
- 644- « المحبر، » بغدادی ص 483.
- 645- طبری ج 8 ص 272.

- 646- « الفرق بين الفرق،» بغدادى ص 25.
- 647- « التبصير فى الدين،» اسفرائينى ص 34.
- 648- تهذيب ابن عساكر ج 6 ص 19.
- 649- مدرک فوق.
- 650- « الحور العين» ص 154.
- 651- تهذيب ابن عساكر ج 6 ص 23.
- 652- « الاخبار الطوال» ص 261 - طبرى ج 6 ص 228.
- 653- « الخوارج و الشيعة» ص 259.
- 654- « مقاتل الطالبين» ص 100.
- 655- طبرى ج 8 ص 273.
- 656- « مقاتل الطالبين» ص 101.
- 657- « المواعظ و الاعتبار بذكر الخطط و الاثار» ج 2 ص 439.
- 658- طبرى ج 8 ص 274.
- 659- الاغانى ج 15 ص 121.
- 660- « البدء و التاريخ» ج 6 ص 50.
- 661- « مقاتل الطالبين،» ص 418.
- 662- شرح نهج البلاغه فيض الاسلام ص 285. و صبحى الصالح ص 142 كلام 97.
- 663- طبرى ج 8 ص 265.
- 664- ثورة زيد بن على ص 138.
- 665- طبرى ج 8 ص 265.
- 666- تاريخ يعقوبى ج 2 ص 383.
- 667- « الاخبار الطوال،» ص 337 و 344.
- 668- « الاخبار الطوال،» ص 337 و 344.
- 669- « الاخبار الطوال» ص 335.
- 670- طبرى ج 8 ص 188.
- 671- تاريخ يعقوبى ج 2 ص 383.
- 672- مختصر كتاب البلدان، همدانى ص 315.
- 673- « الاخبار الطوال» ص 336.

- 674- ثورة زيد بن علي ص 140.
- 675- «كمال الدين و تمام النعمه»، قمى ص 218.
- 676- «بحارالانوار» ج 46 ص 191 به نقل از: تفسير عياشى ص 325 - «البرهان»،
بحرانی ج 1 ص 478 «الصافی»، فیض ج 1 ص 448 - «اثبات الهدی»، حر عاملی ج 5 ص
436.
- 677- «نفس المصدر»، ج 8 ص 161 - «بحارالانوار» ج 46 ص 205.
- 678- تاریخ یعقوبی ج 2 ص 349.
- 679- «ثواب الاعمال و عقابها» ص 198 چاپ بغداد سنه 962 - بحار ج 46 ص 182.
- 680- تاریخ یعقوبی ج 2 ص 326، چاپ بیروت.
- 681- «السیادة العربیة و الشیعة و الاسرائیلیات» ص 113.
- 682- «مروج الذهب» ج 3 ص 225.
- 683- «مناقب العباس و فضائله» ص 111.
- 684- ثورة زيد ص 152.
- 685- «المواعظ و الاعتبار بذكر الخطط و الاثار» ج 2 ص 440.
- 686- «المحبر» ص 484.
- 687- ثورة زيد ص 152 نقل از کتاب تاریخ مجهول المؤلف ص 65.
- 688- اخبار مجموعه ص 52.
- 689- قرآن کریم سوره حج، آیه 39.
- 690- ابراهیم بن علی بن عباس.
- 691- قرآن کریم، سوره حجرات، آیه 13.
- 692- خدمات متقابل اسلام و ایران ص 542 - 545.
- 693- ثورة زيد بن علی علیه السلام ص 152.
- 694- ثورة زيد ص 153.
- 695- ثورة زيد، ص 153.
- 696- شرح نهج البلاغه ج 2 ص 212.
- 697- مدرک فوق ج 2 ص 205.
- 698- «مروج الذهب» مسعودی ج 3 ص 262.
- 699- قرآن کریم، سوره فجر آیه 14.

- 700- « الغدير» ج 3 ص 71.
- 701- كامل مبرد ج 3 ص 1179 - و اغاني ج 4 ص 94 و 95.
- 702- « العقد الفريد» ج 4 ص 487.
- 703- « ارشاد الاديب -» ياقوت حموى ج 5 ص 341 و 342.
- 704- « العقيدة و الشريعة» ص 27.
- 705- نفس زكيه لقب محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علي عليه السلام است.
- 706- « الامامة و السياسة» ص 175 و 176. ابن قتيبه.
- 707- طبرى ج 8 ص 211.
- 708- « الحسينيون فى التاريخ،» ساعدى ص 65.
- 709- « ملل و نحل» شهرستانى ج... ص 117 - مقدمه شرح صحيفه سجادية (فيض الاسلام).
- 710- طبرى ج 9 ص 204.
- 711- « مروج الذهب» مسعودى ج 3 ص 308، « مقاتل الطالبين» ص 408.
- 712- طبرى ج 9 ص 232.
- 713- « مقاتل الطالبين» ص 408.
- 714- تاريخ ابن اثير ج 5 ص 213.
- 715- « مقاتل الطالبين» ص 289.
- 716- پاورقى « بحار الانوار» ج 46 ص 159، به نقل از خطيب بغدادى.
- 717- « مقاتل الطالبين» ص 355.
- 718- « مروج الذهب،» مسعودى ج 3 ص 308.
- 719- « مقاتل الطالبين» ص 359 - 408.
- 720- « مقاتل الطالبين» ص 427.
- 721- « مقاتل الطالبين» ص 424.
- 722- « نهاية الادب،» نورى ص 31، خطى است به نقل از ثورة زيد ص 159.
- 723- « العبر،» ابن خلدون ج 4 ص 237.
- 724- طبرى ج 10 ص 227.
- 725- « مروج الذهب» ج 4 ص 521.
- 726- « مقاتل الطالبين» ص 523.

- 727- « مقاتل الطالبیین » ص 521 - 524.
- 728- منطقه بین النهرین (دجله و فرات) در مسیر عراق و ترکیه حوالی شمال کشور سوریه «
(المنجد)»
- 729- محمد بن ابراهیم بن اسماعیل بن طباطبا بن ابراهیم بن حسن بن علی بن ابی طالب
علیه السلام .
- 730- « مقاتل الطالبیین » ص 523.
- 731- « مقاتل الطالبیین » ص 524.
- 732- « مقاتل الطالبیین » ص 524.
- 733- « مقاتل الطالبیین » ص 514 - 518.
- 734- « مقاتل الطالبیین » ص 514 - 518.
- 735- « مقاتل الطالبیین » ص 514 - 518.
- 736- « مقاتل الطالبیین » ص 514 - 518.
- 737- تاریخ طبری - ج 10 ص 228.
- 738- تاریخ طبری - ج 10 ص 238.
- 739- قرآن کریم سوره صف، آیه (5).
- 740- « مقاتل الطالبیین، » ص 549.
- 741- « مقاتل الطالبیین » ص 549.
- 742- « عمدة الطالب » ص 175.
- 743- « العبر » ابن خلدون ج 4 ص 237.
- 744- « انباء الزمن باخبار الیمن - » یمنی ص 7 و ما بعد آن.
- 745- « صبح الاعشی - » فلقشندی ج 5 ص 56.
- 746- طبری ج 10 ص 305.
- 747- « ملل و نحل » ج 1 ص 118.
- 748- طبری ج 10 ص 305.
- 749- یحیی بن عمر بن حسین بن عبدالله بن اسماعیل بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب
علیه السلام .
- 750- طبری ج 10 ص 305.
- 751- ابن اثیر ج 7 ص 43.

- 752- طبری ج 11 ص 88 - 89.
- 753- «مقاتل الطالبیین» ص 664.
- 754- طبری ج 11 ص 89.
- 755- «مروج الذهب» ج 4 ص 147 - 148.
- 756- طبری ج 11 ص 88 - ابن اثیر ج 7 ص 43.
- 757- طبری ج 11 ص 88 - ابن اثیر ج 7 ص 43.
- 758- «مروج الذهب» ج 4 ص 194 - طبری ج 11 ص 172.
- 759- حسن بن زید بن اسماعیل بن زید بن حسن بن حسن بن ابی طالب علیه السلام.
- 760- «مروج الذهب» ج 4 ص 153 - ابن اثیر ج 7 ص 88.
- 761- «مروج الذهب» ج 4 ص 153.
- 762- تاریخ ابوالفداء ج 3 ص 74 - ابن اثیر ج 7 ص 179.
- 763- «نهایه الارب» نوبری ج 23 ص 29.
- 764- «ملل و نحل» ج 1 ص 118.
- 765- «مروج الذهب» ج 4 ص 308.
- 766- طبری ج 11 ص 208.
- 767- طبری ج 11 ص 209.
- 768- «مروج الذهب» ج 4 ص 308.
- 769- ابن اثیر ج 8 ص 36.
- 770- «نهایه الارب» ج 23 ص 43.
- 771- هیچ ملتی گرمی شمشیر را اکراه نداشتند مگر آنکه خوار و زیون شدند.
- 772- «تاریخ الامم الاسلامیه (الدولة العباسیه)» حکومت آل بویه.
- 773- ارشاد ص 252.
- 774- «مرآة العقول -» مجلسی ج 1 ص 261.
- 775- «تنقیح المقال» ج 1 ص 469.
- 776- خزاز قمی در «کفایة الاثر.»
- 777- «مجالس المؤمنین» ج 2 ص 255.
- 778- «زید النار» فرزند امام هفتم موسی بن جعفر علیه السلام می باشد، و در سال 199 ه ق قیام کرد و موقعی رهبر آنان ابوالسرایا کشته شد مبارزین و مجاهدین بنی هاشم پراکنده شدند و زید

متواری شد و بعد عمال ماءمون وی را دستگیر کردند و مدتی زندانی بود تا آنکه ماءمون خلیفه عباسی، وی را به توصیه امام هشتم آزاد کرد، او تا آخر خلافت متوکل عباسی زنده بود و در (سر من راءى) جهان را بدرود گفت. « سفينة البحار » ج 1 حرف (ز).

779- قرآن کریم سوره حج آیه 78.

780- « عیون اخبار الرضا - سفينة البحار » ج 1 ماده (ز) و « تنقیح المقال » ص 446 حرف (ز) و « الغدير » ج 3 ص 71.

781- « وقایع الايام » خیابانی شهر صیام ص 66.

782- « ریاض الاحزان » ص 181، « وقایع الايام » خیابانی صیام ص 75 « قاموس الرجال » ج 4 ص 262.

783- « عن عمرو بن خالد قال : قال زيد بن علي بن الحسين بن ابي طالب عليه السلام، في كل زمان رجل منا اهل البيت يحتج الله به على خلقه و حجة زماننا ابن اخي جعفر بن محمد لا يضل من تبعه و لا يهتدى من خالفه. بحار الانوار » ج 46.

« عن محمد بن بكير قال : دخلت على زيد بن علي و صالح بن بشر فسلمت عليه و هو يريد الخروج الى العراق، فقلت يا بن رسول الله حدثني بشئ ء سمعته عن ابيك، فقال : سمعت ابي عن جده رسول الله صلى الله عليه وآله . « تتمه این کلمات در بخش کلمات زید عليه السلام در همین کتاب نقل شده است مراجعه فرمائید.

784- « يابن بكير بنا عرف الله و بنا عبدالله و نحن السبيل الى الله و منا المصطفى و منا المرتضى و منا مهدى قائم هذه الامة. »

785- قرآن کریم سوره اعراف آیه 188.

786- اشعار (نحن سادات قريش) که در فصل (زيد شاعر و سخن سرا) نقل کردیم.

787- « كفاية الاثر » مرحوم خزاز قمی ص 326. « بحار الانوار » ج 46 ص 203.

788- « كفاية الاثر » خزاز قمی، « وقایع الايام » شهر صیام خیابانی ص 87.

789- ما اشعار زید را در این زمینه در فصل زید شاعر و سخن سرا در همین کتاب نقل کردیم. مؤلف.

790- « بحار الانوار » ج 46 ص 200 چاپ جدید و « عیون اخبار الرضا » مرحوم صدوق و « كفاية الاثر - خزاز ص 327 - چاپ ایران.

791- ... « عبد الله العلاء قال : قلت لزيد بن علي عليه السلام ما تقول فيهما؟ قال : العنهما، قلت : قانت صاحب الامر؟ قال : لا و لكنى من العترة. قلت : فالى من تاء مرنا؟ قال : عليك بصاحب الشعر و اشار بيده الى الصادق جعفر بن محمد عليه السلام .

نفس المصدر» ص 328 - «بحار الانوار» ج 46 ص 201.

792- « عن عمار الساباطي، قال : كان سليمان بن خالد، خرج مع زيد بن علي حين خرج، قال : فقال له رجل و نحن وقوف في ناحية و زيد واقف في ناحية ما تقول في زيد هو خير ام جعفر عليه السلام؟

قال سليمان : قلت و الله ليوم جعفر خير من زيد ايام الدنيا.

قال : فحرك دابته و اتى الى زيد و قص عليه القصة.

قال : و مضيت نحوه، فانتهيت الى زيد، و هو يقول : جعفر اّمّا منافى الحلال و الحرام.

تنقيح المقال» مامقانى حرف (ز) به نقل از رجال كشى حرف (ز) و «جامع الرواة» اردبيلي ج 1 ص 378.

793- مناقب ج 1 ص 223 - «بحار الانوار» ج 46 ص 190.

794- اخبارى كه در الفاظ مختلف، و در معنا شريك باشند.

795- « مارواه الكشى فى ترجمة زرارة، عن محمد بن مسعود، قال : حدثني عبد الله بن خالد الطيالسى قال : حدثني الحسن بن علي الوشاء، عن ابي خدش، عن علي بن اسماعيل، عن ابي خالد.

طريق ديگر: و عن محمد بن مسعود، قال حدثني علي بن محمد القمي، قال :

حدثني محمد بن احمد بن يحيى، ع ابي الريان، عن الحسن بن راشد، عن علي بن اسماعيل، عن ابي خالد، عن زرارة.

قال : قال لى زيد بن علي، و انا عند ابي عبد الله عليه السلام ما تقول يا فتى، فى رجل من آل محمد صلوات الله عليهم استنصرك، فقلت : ان كان مفروض الطاعة نصرته، و ان كان غير مفروض الطاعة، فلى ان افعل ولى ان لا افعل فلما خرج قال ابو عبد الله عليه السلام : اخذته و الله من بين يديه و من خلفه و ما تركت له مخرجا. «

796- « اقول : سند الرواية بكلا طريقه ضعيف، فان فيه مجاهيل.

معجم الحديث، ج 7 كلمة (زيد) ص 350 - تاءليف آية الله حاج سيد ابوالقاسم خوئي مدظله.

797- « الخبر: مارواه (الكشى) فى ترجمة ابي جعفر الاحول محمد بن النعمان عن حمدويه، قال : و ذكر (اي حمدويه) ان مؤ من الطاق قيل له : ما الذى جرى بينك و بين زيد بن علي فى محضر

ابى عبدالله عليه السلام؟ قال : قال زيد بن على : يا محمد بن على، بلغنى انك تزعم ان فى آل محمد صلوات الله عليهم اماما مفترض الطاعة؟ قال : قلت نعم، و كان ابوك على بن الحسين احدهم، فقال : و كيف و قد كان يؤتى بلقمة و هى حارة فيبردها بيده، ثم يلقمونها، افتري انه كان يشفق على من حر اللقمة، و لا يشفق على من حر النار؟ قال : قلت له : كره ان يخبرك فتكفر فلا تكون له فيك الشفاعة و لا لله فيك المشيئة.

فقال بعد ذلك : حدثنى محمد بن مسعود، قال : حدثنى اسحاق بن محمد البصرى، قال : حدثنى احمد بن صدقة الكاتب الانبارى عن ابى مالك الاحمسى، قال : حدثنى مؤمن الطاق - واسمه محمد بن على بن النعمان ابوجعفر الاحول - قال : كنت عند ابى عبدالله عليه السلام . (و ذكر قريبا من الرواية المتقدمة، و تاتى فى ترجمة محمد بن على النعمان).»

798- « اقول : الرواية بطريقها الاول، مرسله و بطريقها الثانى ضعيفة جدا، فان اسحاق، ضعيف

و احمد و ابومالك مجهولان.

معجم رجال الحديث» ج 7 حرف (ز) ص 351.

799- « الخبر - ما رواه (الكشى) فى ترجمة سعيد بن منصور، عن حمدويه، قال : حدثنا ايوب، قال : حدثنا حنان بن سدير، قال : كنت جالسا عند الحسن بن الحسن (الحسين) فجاء سعيد بن منصور، و كان من رؤساء الزيدية، فقال : ماترى فى النبيذ؟ فان زيدا كان يشربه عندنا قال : ما اصدق على زيد انه شرب مسكرا، قال : بلى، قد يشربه ! قال : فان زيدا ليس بنبي او وصى نبي، انما هو رجل من آل محمد صلوات الله عليهم يخطى و يصيب.

اقول : لا اعتماد على قول سعيد بن منصور، فانه فاسد المذهب و لم يرد فيه توثيق و لا مدح.

معجم رجال الحديث ج 7 ص 352.

قال المامقانى : و فيه ان زيدا و ان كان بنفسه ممدوحا، لكن لا شبهة فى كون الزيدية فسقة، بحكم الصادق و الجواد و الهادى عليهم السلام، نصابا او بمنزلتهم فلا اعتماد على ما رواه رئيسهم و هو سعيد بن منصور و كيف يعقل؟ بكاء الصادق و حزنه الشديد على من كان يشرب المسكر؟ فالخبر كذب بلا شبهة.

تنقيح المقال» ج 1 چاپ قديم ماده (زى).

800- « الخبر - ما رواه (الكشى) فى ترجمة ابى بكر الحضرمى و علقمة عن على بن محمد بن قتيبة القسستيبى، قال : حدثنا الفضل بن شاذان، قال : حدثنى ابى، عن محمد بن جمهور، عن بكار بن ابى بكر الحضرمى قال : دخل ابوبكر و علقمة على زيد بن على، و كان علقمة اكبر من ابى فجلس احدهما عن يمينه و الاخر عن يساره، و كان بلغهما انه قال : ليس الامام منا من ارخى عليه

ستره، و انما الامام من شهر سيفه، فقال له ابوبكر: و كان اجراءهما - يا ابالحسن اخبرني عن على بن ابي طالب عليه السلام اكان اماما و هو مرخى عليه ستره، او لم يكن اماما حتى خرج سيفه ؟ قال : فسكت فلم يجبه فرد عليه الكلام ثلاث مرات كل ذلك لا يجبه بشي ء فقال له ابوبكر: ان كان على بن ابي طالب عليه السلام اماما فقد يجوز ان يكون بعده امام مرخ عليه ستره، و ان لم يكن اماما و هو مرخ عليه ستره فانت ما جاء بك هاهنا؟ قال : فطلب لي علقمة ان يكف عنه.

اقول : محمد بن جمهور ضعيف، و بكار مجهول، فلا اعتماد على الرواية. (معجم رجال الحديث» ج 7 ص 325).

801- « الخبر: مارواه عن محمد بن مسعود في ترجمة ابراهيم بن نعيم ابي الصباح الكناني، باسناده عن ابي الصباح الكناني، قال : فاتيته (زيدا) فدخلت عليه و سلمت عليه فقلت له : يا ابالحسن بلغني انك قلت : الائمة اربعة ثلاثة مضوا، و الرابع هو القائم.

قال هكذا قلت (الى ان قال): و مضيت الى ابي عبدالله عليه السلام و دخلت عليه و قصصت عليه ماجرى بيني و بين زيد فقال : ارايت لو ان الله تعالى ابتلى زيدا، فخرج مناسيفان آخران باءى شيى ء يعرف اى السيوف سيف الحق ؟ و الله ما هو كما قال، و لئن خرج ليقتل، قال : فرجعت فانتهيته الى القادسية، فاستقبلني الخير بقتله رحمه الله.

على بن محمد بن قتيبة قال : حدثنا ابو محمد الفضل بن شاذان، قال : حدثني على بن الحكم باسناده، هذا الحديث بعينه.

اقول : تقدمت الرواية في ترجمة ابراهيم بن نعيم، و هى ضعيفة بكلا طريقتها، فن الشاذاني و على ابن ابراهيم لو يوثقا.

معجم الرجال الحديث ج 7 كلمة زيد. «

802- « الخبر: مارواه النعماني في كتاب الغيبة باب (ماروى في صفة القائم صلوات الله عليه و سيرته و فعله و انه ابن سبيه) عن احمد بن محمد بن سعيد، قال : حدثنا القاسم بن محمد بن الحسن بن حازم، قال : حدثنا غيبس بن هاشم بن عبدالله بن جميلة عن على بن ابي المغيرة، عن ابي الصباح قال :

دخلت على ابي عبدالله عليه السلام فقال لي : مارواك ؟ قلت : سرور من عمك زيد، خرج يزعم انه ابن سبيه و انه قائم هذه الامة و انه ابن خيرة الاماء، فقال عليه السلام : كذب ليس هو كما قال، ان خرج قتل قبل قائم هذه الامة و انه ابن خيرة الاماء. « اقول : الرواية ضعيفة بجهالة القاسم بن محمد، و فى ابن ابي المغيرة كلام.

معجم رجال الحديث ج 7 ص 253. تاءليف آية الله خوئي. «

803- « الخير - مارواه الكافي : الجزء 2 كتاب الحجّة عليه السلام باب ما يفصل به بين دعوى المحق والمبطل في امر الامامة. حديث 16، عن محمد بن يحيى عن احمد بن محمد عن الحسين بن سعيد عن الحسين بن جارود عن موسى بن بكير بن داب (ذاب) (ذئاب) عمن حدثه عن ابي جعفر عليه السلام : ان زيد بن علي بن الحسين عليه السلام دخل على ابي جعفر عليه السلام محمد بن علي و معه كتب من اهل الكوفة يدعونه الى انفسهم، و يخبرونه باجتماعهم و ياء مروونه بالخروج، فقال له ابو جعفر عليه السلام هذه الكتب ابتداء منهم او جواب ما كتبت اليهم، و دعوتهم اليه ؟ فقال بل ابتداء منهم لمعرفةهم بحقنا و بقرابتنا من رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و لما يجدون في كتاب الله عز و جل من وجوب مودتنا و فرض طاعتنا و لما نحن فيه من الضيق و الضنك و البلاء، فقال له ابو جعفر عليه السلام : ان الطاعة مفروضة من الله عز و جل و سنة امضاها في الاولين و كذلك يجريها في الاخرين، و الطاعة لواحد منا، و المودة للجميع و امر الله يجري لا وليائه بحكم موصول و قضاء مفصول و حتم مقضى و قدر مقدور و اجل مسمى لوقت معلوم، فلا يستخفنك الذين لا يوقنون انهم لن يغنوا عنك من الله شيئا، فلا تعجل فان الله لا يعجل بعجلة العباد، و لا تسبقن الله فتعجزك البلية فتضرعك، قال : فغضب زيد عند ذلك و قال : ليس الامام منا من جلس في بيته و ارخى ستره و بسط عن جهاده، و لكن الامام منا، من منع حوزته و جاهد في سبيل الله حق جهاده و دفع عن رعيته و ذب حرمه، قال ابو جعفر عليه السلام هل تعرف يا اخي من نفسك شيئا مما نسبتها اليه فتجيبه عليه شاهد من كتاب الله او حجة من رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم او تضرب به مثلا.

اتريد يا اخي ان تحيي ملة قوم كفروا بآيات الله و عصوا رسوله ؟

اعيدك بالله يا اخي ان تكون غدا المصلوب بالكناسة، ثم ارفضت عيناه و سالت دموعه، ثم قال : الله بيننا و بين من هتك سترنا و جحد حقنا و افشى سرنا و نسبنا الى غير جدنا و قال فينا ما لم نقله في انفسنا.

اقول : الرواية ضعيفة بالارسال و بجهالة حسن بن جارود و موسى بن بكير. (معجم الرجال الحديث ج 7 ص 356 - آية الله خوئي).»

804- اصول كافي ج 2 ذيل ص 173.

805- « الخبر : عدة من اصحابنا، عن احمد بن محمد بن عيسى، عن علي بن الحكم، عن ابان، قال : اخبرني الاحول : ان زيد ابن علي بن الحسين عليه السلام بعث اليه و هو مستخفف، قال : فاتيته فقال لي : ما تقول ان طرقت طارقا منا اخرج معه ؟ قال : فقلت له : ان كان اباك و اخاك خرجت معه، فقال لي : فانا اريد ان اخرج و اجاهد هؤلاء القوم فاخرج معي، قال : قلت لا، ما افعل، جعلت فداك، قال : فقال لي اترغب بنفسك عنى ؟ قال : قلت له : انما هي نفسى واحدة، فان كان في

الارض حجة فالمتخلف عنك ناج و الخارج معك هالك. و ان لم تكن لله حجة فى الارض فالمتخلف عنك و الخارج معك سواء، فقال لى : يا ابا جعفر كنت اجلس مع ابي على الخوان، فيلقمنى البضعة السمينه و يبرد لى اللقمة الحارة حتى تبرد، شفقة على، و لم يشفق على من حر النار، اذا اخبرك بالدين، و لم يخبرنى به ؟

فقلت له : جعلت فداك من شفقتك عليك من حر النار لم يخبرك، خاف عليك ان لا تقبله فتدخل النار، فاخبرنى انا، فان قبلت نجوت، و ان لم اقبل لم يبالي ان ادخل النار.

ثم قلت له : جعلت فداك، انتم افضل ام الانبياء؟ قال : بل الانبياء قلت : يقول يعقوب لىوسف : «يا بنى لا تقصص رؤياك على اخوتك فيكيدوا لك كيدا» قرآن كريم سوره يوسف آيه 5.

لم يخبرهم حتى لو كانوا لا يكيدونه و لكن كتمهم ذلك فكذا ابوك كتمك لانه خاف عليك، قال : فقال اما والله لئن قلت ذلك، لقد حدثنى صاحبك المدينة انى اقتتل و اصلب بالكناسة و ان عنده صحيفة فيها قتلى و سلبى. فحججت فحدثت ابا عبد الله عليه السلام بمقالة زيد ما قلت له، فقال لى : اخذته من بين يديه و من خلفه و عن يمينه و عن شماله و من فوق رءسه و من تحت قدميه، و لم تترك له مسلكا يسلكه. »

806- « اقول : هذه الرواية و ان كانت بحسب السند قوية الا ان دلالتها على قدح زيد تتوقف على دلالتها على عدم اعتراف زيد بوجود حجة غيره و انه لو كان لآخره ابوه بذلك و قد ناظره الاحول (مؤ من الطاق) فى ذلك و ذكر ان عدم اخبار ابيه اياه بذلك كان شفقة منه عليه و هذه فاسدة جزما.

بيان ذلك : ان الاحول كان من الفضلاء المبرزين و كان عارفا بمقام الامامة و مزاياها فكيف يمكن ان ينسب الى السجاد عليه السلام انه لم يخبر زيدا بالامام بعده شفقة منه عليه و هل يجوز اخفاء الامامة من جهة الشفقة النسبية على ان زيدا - العياذ بالله - لو كان بحيث لوا خبره السجاد عليه السلام بالامامة بعده لم يقبله فهو كان من المعاندين، فكيف يكون - مع ذلك - مورد الشفقة الامام عليه السلام عليه. فالصحيح ان الرواية غير ناضرة الى ذلك، بل المراد بها ان زيدا حيث طلب من الاحول الخروج معه و هو كان من المعاريف و كان خروجه معه تقوية لامرزيد، اعتذر الاحول عن ذلك بان الخروج لا يكون الا مع الامام و الا فالخارج يكون هالكا و المتخلف ناجيا و حينئذ لم يتمكن زيد من جوابه بانه ماء ذون من قبل الامام و ان خروجه باذنه لانه كان من الاسرار التى لا يجوز له كشفها، اجابه بنحو آخر، و هو انه عارف بوظيفته و احكام دينه و استدل عليه انه كيف يمكن ان يخبرك ابي بمعالم الدين و لا يخبرنى بها مع كثرة شفقتك على و اشار، بذلك الى انه لا يرتكب شيئا لا يجوز له الا لم يفهم مراد زيد فقال : عدم اخباره كان شفقة عليك و اراد بذلك : انه لا يجوز لك

الخروج بدون اذن الامام و قد اخبرني بذلك السجاد عليه السلام و لم يخبرك بذلك شفقة منه عليك فتحير زيد في الجواب فقال : و الله لئن قلت ذلك لقد حدثني صاحبك بالمدينة اني اقتل و اصلب بالكناسة و اراد بذلك بيان ان خروجه ليس لطلب الرئاسة و الزعامة بل هو يعلم بانه يقتل و يصلب فخروجه لامر لا يريد بيانه هذا. و ان الا حول لم يصل الي ما اراده زيد فحج و حدث اباعبدالله عليه السلام ، بالقصة و اما قول ابي عبدالله عليه السلام (و اخذته من بين يديه و من خلفه و عن يمينه و عن شماله و من فوق راسه، و من تحت قدميه و لم تترك له مسلكا يسلكه) فهو لا يدل على قبح زيد، و انما يدل على حسن مناظرة الاحول في عدم اجابته زيدا في الخروج معه حيث انه لم يكن ماءذونا في ذلك من قبل الامام عليه السلام و المفروض انه لم يكن عالما بان زيدا كان ماءذونا من قبله.

معجم الرجال الحديث ج 7 ص 3 آية الله خوئی. «

807- كتاب زيد الشهيد تاليف مرحوم مكرم. اخيرا توسط يكي از فضلاى محترم به نام آفاى

عزيزالله عطاردى ترجمه شده است. خداوند به ايشان توفيق خير عنایت فرمايد.

808- « الغدير » ج 3 ص 74.

809- « الغدير » ج 3 ص 71.

810- « قواعد الشهيد باب الامر بالمعروف و النهى عن المنكر » ج 2 ص 207 چاپ جديد. «

811- « اى شريفهم و سيدهم. »

812- ارشاد مفيد ص 251.

813- رجال طوسى ص 89 باب اصحاب على بن الحسين عليه السلام .

814- « رسالة اثبات وجود الامام المنتظر. »

815- « جامع الرواة » جلد 1 ص 343.

816- « وسائل الشيعه، » جلد آخر (200) باب زاء ص 202.

817- پس بدان، كه اخبار در حالات زيد مختلف و متعارض است و همچنين در باره امثال

زيد از فرزندان ائمه عليهم السلام كه قيام كردند.

ليكن اخبارى كه بر جلالت و مدح و منقبت زيد و اينكه او ادعاى نادرست نداشت بيشتر است.

و اكثر بزرگان شيعه و اصحاب به برترى مقام و علو شائن زيد، حكم کرده اند پس مناسب،

حسن ظن به حضرتش مى باشد و نكوهش او نارواست.

بلكه نبايد نسبت با مثال او از فرزندان ائمه معصومين اعتراض داشته باشيم الا نسبت به آنانكه

از جانب خود ائمه حكم به كفرشان شده و ما را دستور به دورى از آنان داده باشند.

- 818- این خبر در اصول کافی ج 2 ص 170 حدیث 16 آمده است و ما در ص 323 همین کتاب متعرض آن شده ایم.
- 819- « تنقیح المقال » ج 1 حرف (ز) ص 469 چاپ قدیم.
- 820- « ریاض المساکین » در شرح صحیفه سجادیه اوائل کتاب.
- 821- « نکت البیان » مرحوم سید علیخان، « وقایع الایام » خیابانی شهر صیام ص 84.
- 822- « نکت البیان » تالیف سید علیخان حویزی نقل از « وقایع الایام » خیابانی شهر صیام ص 66، و « اعیان الشیعه » ج 7 ص 107، چاپ جدید.
- 823- « الغدیر » جلد 3 ص 69.
- 824- « اعیان الشیعه، » چاپ جدید، بیروت، ج 7، ص 107 الی 125 (بطور مبسوط در شرح حال زید بن علی علیه السلام از نقل احادیث و اقوال دارد که طالبین می توانند به آنجا مراجعه کنند.
- 825- « معجم الرجال الحدیث » ج 7 ص 358 چاپ نجف.
- 826- « منهاج السنه » ج 2 ص 126، پاورقی « الغدیر » ج 3 ص 74.
- 827- سوره نجم، آیه 60.
- 828- « الغدیر » ج 3 ص 76 - 69.
- 829- « امالی ابن الشیخ طوسی » ص 223.
- 830- تاریخ طبری ج 8 ص 277 - 299 - 301، و ابن اثیر ج 5 ص 98 - 107 - 108، و شرح شافعیه ابن فراس ص 154، و « المعارف » ص 95 و « المحبر » ص 483 و « مروج الذهب » ج 3 ص 225 چاپ جدید و تاریخ یعقوبی ج 2 ص 326، و « سرالانساب » بخاری.
- 831- « مقاتل الطالبیین » ص 152 چاپ هشتم « مصر ».
- 832- « حدائق الوردیه و مشاهد العتره » ص 69.
- 833- « حدائق الوردیه. »
- 834- قرآن کریم، سوره رعد آیه 39.
- 835- « ریاض الاحزان » ص 181 - « قاموس الرجال » ج 4 ص 262 - « بحار الانوار » ج 46 ص 200.
- 836- « بحار الانوار » ج 46 ص 198.
- 837- « ریاض السالکین - وقایع الایام » خیابانی ص 78.
- 838- نام موضعی است در نزدیکی هیت در « عراق ».
- 839- « مقاتل الطالبیین » ص 155.

- 840- «مقاتل الطالبیین» ص 155.
- 841- ابر شهر نام قدیمی «نیشابور» است.
- 842- «مقاتل الطالبیین» ص 156.
- 843- بیهق به منطقه «سبزوار» فعلی و نواحی آن گفته می شد.
- 844- «مقاتل الطالبیین» ص 156.
- 845- «جوزجان» بین «مرو» و «بلخ» از شهرهای افغان بوده است که توضیح آن خواهد آمد.
- 846- «مقاتل الطالبیین» ص 157.
- 847- «مقاتل الطالبیین» ص 157.
- 848- «الحدائق الوردیة و مقالات الاسلامیین» ج 1 ص 131.
- 849- ابن اثیر ص 108 - «مقاتل الطالبیین» ص 158.
- 850- «المحبر» ص 484 و «زهر الادب» ص 191 و «مقاتل الطالبیین» ص 158.
- 851- «مقدمه ریاض السالکین» شرح صحیفه سجادیه تاءلیف سید علیخان.
- 852- «مقاتل الطالبیین» ص 158.
- 853- «اوائل ریاض السالکین» شرح صحیفه سجادیه - سید علی خان شیرازی.
- 854- «مروج الذهب» مسعودی ج 2 ص 331. «مشاهد العترة الطاهرة» ص 64.
- 855- تاریخ ابن اثیر ج 7 ص 179 و طبری ج 11 ص 370 - «مقاتل الطالبیین» ص 693.
- 856- «مروج الذهب» مسعودی ج 2 ص 484.
- 857- «مقاتل الطالبیین» ص 713 - و طبری ج 11 ص 357.
- 858- «مقاتل الطالبیین» ص 714.
- 859- البته ناگفته نماند که خطه خراسان قدیم قسمتی اعظم از خاک افغانستان و ترکمنستان را شامل می شد و ابومسلم در مرو قیام کرد. «المنجد» معجم اعلام شرق و غرب کلمه «خراسان» و «معجم البلدان» ج 3، ص 407.
- 860- «معجم البلدان -» حمودی ج 2 ص 167.
- 861- «معجم البلدان -» حمودی ج 2 ص 167.
- 862- و بعضی گفته اند 28 ساله بوده است و این قول ضعیف است.
- 863- در باخمیری مرقد ابراهیم بن عبدالله بن حسن است.
- 864- «مشاهد العترة الطاهرة» ص 68. «جوزجان».

- 865- « سر السلسلة العلوية - » ابوالنصر بخاری - البته در سن و ولادت عیسی اختلاف است. ابوالحسن عمری نسابه معروف در « المجدی » می گوید:
- عیسی در موقع شهادت پدرش یک سال و حسین چهار سال و محمد چهل روز داشت. و رفاعی در « (صحاح الاخبار) » گوید: وفات عیسی سال 166 و در سن 46 سالگی بوده است.
- 866- « مقاتل الطالبیین » ص 405.
- 867- « بحار الانوار » ج 46 پاورقی ص 158 و « مقاتل الطالبیین » ص 405.
- 868- تاریخ طبری ج 9 ص 348 371.
- 869- « مقاتل الطالبیین » ص 407.
- 870- « مقاتل الطالبیین » ص 407.
- 871- در صفحه بعد ضعف روایت را می گوئیم.
- 872- اصول کافی ج 2 کتاب حجت باب « (ما یفصل بین دعوی المحق و المبطل من امر الامامة) » ص 173 حدیث 17.
- 873- « زید الشهید، » حالات عیسی بن زید.
- 874- « مقاتل الطالبیین » ص 405.
- 875- « مقاتل الطالبیین » ص 419.
- 876- یموت بن مزرع بن یموت عبدی کنیه اش ابوبکر و از عبد قیس و بصری است. وی خواهرزاده ابوعثمان جاحظ است، ابتدا نامش (یموت (میمرد) بود و خود به (محمد) تبدیل کرد. ولی غالباً به همان نام اول او را می خواندند. خطیب یک بار در (تاریخ بغداد) ج 3 ص 308 او را به عنوان (محمد) یاد کرده و یک بار در ج 14 ص 360 به عنوان (یموت) وی در سال 303 ه ق. در طبریه از دنیا رفته است و ابن خلکان در (وفیات) ج 6 ص 52، شرح حال مفصلی از او دارد.
- 877- وی ابوالسری معدان شمیطی اعمی است. و شمیطه ظاهراً فرقه ای از زیدیه است.
- 878- « مقاتل الطالبیین. »
- 879- « مقاتل الطالبیین » ص 335.
- 880- « مقاتل الطالبیین » ص 406 چاپ مصر، چاپ هشتم.
- 881- « مقاتل الطالبیین » ص 407 چاپ هشتم.
- 882- « مقاتل الطالبیین » ص 408 چاپ هشتم.
- 883- « مقاتل الطالبیین » ص 418.

- 884- «مقاتل الطالبین» ص 408 - 410.
- 885- جعفر بن زیاد الاحمر اهل کوفه و کنیه او ابو عبدالله یا ابو عبدالرحمن است، ابوداود او را صدوق و شیعی شمرده و ابن عدی گوید: (هو صالح شیعی) او صالح و شیعه بود. و عسقلانی در تهذیب گفته در سال 167 از دنیا رفته است و شرح زندانی شدنش خواهد آمد.
- 886- «بحار الانوار» ج 46 پاورقی ص 158. و مقدمه شرح صحیفه سجادیه فیض الاسلام ص 17.
- 887- در بعضی روایات آمده که حسن بن صالح 6 ماه بعد از مرگ عیسی از دنیا رفت.
- 888- درباره احمد گفته اند: «کان فاضلا، عالما، مقدما فی اهلہ معروفًا فی فضلہ.» وی مردی دانشمند و با فضیلت بود. و در خاندانش بر دیگران مقدم بود و وی به بزرگواری معروف بود.
- کتابی دارد به نام «بدایع الانوار فی محاسن الآثار» که یکی از متقن ترین کتب زبیده است. سبب فراوان زندان این بود که یکی از شیعیان زیدی غذایی درست کرد و در آن بنگ ریخت و آن دو غذا را به زندانبانها دادند، آن را خوردند و به خوابی عمیق فرو رفتند آنگاه آن دو فرار کردند. «مقاتل الطالبین» ص 619.
- 889- شرح حال مفصل احمد بن عیسی را در «مقاتل الطالبین» ص 619 - 627 ملاحظه فرمائید.
- 890- «مقاتل الطالبین» ص 627.
- 891- «اعیان الشیعه» چاپ جدید (بیروت ج 6 ص 23).
- 892- «بحار الانوار» چاپ جدید جلد 46 پاورقی صفحه 158.
- 893- «بحار الانوار» به نقل از «مقاتل الطالبین» ص 387 ابوالفرج اصفهانی «(و اخذ عنه علما کثیرا)» ص 387. و «اعیان الشیعه» چاپ جدید (بیروت) ج 6 ص 23.
- 894- رجال شیخ طوسی ص 168.
- 895- پاورقی «مقاتل الطالبین» ص 360.
- 896- «بحار الانوار» جلد 46 پاورقی ص 157 و «مقاتل الطالبین» و مقدمه صحیفه سجادیه شرح فیض الاسلام. ص 17.
- 897- «غایة الاختصار» ص 12.
- 898- «و کان من رجال بنی هاشم لسانا و بیانا و علما و زهدا و فضلا و احاطة بالنسب و ایام الناس.»

- 899- « بحار الانوار » چاپ جدید جلد 46 پاورقی ص 158 و مقدمه صحیفه سجادیه شرح فیض الاسلام چاپ جدید ص 17.
- 900- « مقاتل الطالبیین . »
- 901- « مقاتل الطالبیین . »
- 902- « بحار الانوار » ج 46 چاپ جدید ص 158 - 159 پاورقی.
- 903- « مقاتل الطالبیین » حالات حسین بن زید.
- 904- شرح صحیفه سجادیه سید علیخان - « عمدة الطالب . » نقل از زید الشہید.
- 905- « عمدة الطالب » ص 299 و « بحار الانوار » ج 46 ص 159 (پاورقی).
- 906- « بحار الانوار » ج 46 ص 160.
- 907- « بحار الانوار » ج 46 پاورقی.
- 908- مقدمه کتاب ص 7 چاپ بیروت.
- 909- ثورة زید بن علی ص 34 به نقل از: تہذیب، ابن عساکر ج 6 ص 18.
- 910- « مصباح العلوم فی معرفة الحی القیوم - » رصاص ص 164 کتابی است خطی در دارالکتب مصر تحت شماره 388 موجود است. (ثورة زید ص 174).
- 911- « علم الکلام عند الزیدیہ - » تالیف قاسم بن حسن بن ابراہیم ورق 210 کتابی است خطی موجود در (دارالکتب مصر) ثورة زید ص 175.
- 912- « الاساس فی علم الکلام عند الزیدیہ » ورقه 167.
- 913- « کتاب الدیانہ » ورقه 1 تالیف یحیی بن الحسین (خطی) ثورة زید ص 175.
- 914- قرآن مجید سوره شوری آیه 11.
- 915- مشہہ معتقدند کہ خداوند بہ شکل جسم دیدہ می شود. (ملل و نحل شہرستانی ص 76).
- 916- مدرک فوق.
- 917- قرآن کریم سوره طہ آیه 5.
- 918- سوره الحاقہ آیه 17.
- 919- « المسترشد فی التوحید » ص 150.
- 920- سوره بقرہ آیه 255.
- 921- « الاساس فی علم الکلام عند الزیدیہ » ص 213.
- 922- « کتاب الدیانة - » یحیی بن الحسین ص 1.

- 923- سورة زمر آیه 67.
- 924- سورة انبياء آیه 2.
- 925- « مصباح العلوم » ص 170 تالیف رصاص.
- 926- « الارشاد الی منظومة الهادی فی العقائد الزیدیه - » ابن وزیر ص 25.
- 927- « مصباح العلوم - » رصاص ص 171.
- 928- سورة یونس آیه 24.
- 929- « المسترشد فی التوحید » ص 16 یحیی بن الحسین.
- 930- مسائل متفرقه - قاسم بن ابراهیم ص 8.
- 931- « الوعد و الوعید - » یحیی بن الحسین ص 4.
- 932- سورة غافر آیه 18.
- 933- « مصباح العولم - » رصاص ص 177.
- 934- « مصباح العولم - » رصاص ص 177.
- 935- « الوعد و الوعید - » یحیی بن الحسین ص 42.
- 936- « الوعد و الوعید - » یحیی بن الحسین ص 42.
- 937- سورة جن آیه 23.
- 938- رسائل - جاحظ ص 241، « مقالات الاسلامیین » ج 1 ص 141.
- 939- « مقالات الاسلامیین » ج 1 ص 134.
- 940- « الملل و النحل - » شهرستانی ج 1 ص 116.
- 941- رسائل - جاحظ ص 246.
- 942- اربعین - فخر رازی ص 460.
- 943- « فرق الشیعة - » نوبختی ص 42.
- 944- رسائل - جاحظ ص 241.
- 945- « مقالات الاسلامیین » ج 1 ص 141.
- 946- « مقالات الاسلامیین » ج 1 ص 134.
- 947- ملل و نحل ج 1 ص 116 و اربعین - فخر رازی ص 460.
- 948- « مقالات الاسلامیین » ج 1 ص 129.
- 949- « المسائل الجلیة فی الرد علی الزیدیه - » مفید ص 3 کتابی است خطی که در کتابخانه مرحوم آیت الله حکیم در نجف موجود است. نقل از ثورة زید ص 468.

- 950- فهرست - ابن ندیم ص 267.
- 951- نقل از کتاب «الصفوة -» تاءلیف حضرت زید بن علی علیه السلام ورقه 10 کتابی است
خطی در بیک از موزه های انگلستان و تحت شماره 703 ثبت شده است.
- 952- نقل از ثورۃ زید بن علی ص 170.
- 953- ثورۃ زید بن علی - ناجی حسن ص 170.
- 954- «البدء و التاريخ -» مقدسی ج 5 ص 133 - «الملل و النحل» ج 1 ص 121. «
حورالعین» ص 156.
- 955- «الفرق الشیعة -» نوبختی ص 74.
- 956- سوره حجرات آیه 9.
- 957- سوره بقره آیه 124.
- 958- مسائل منثورہ - قاسم بن ابراهیم ورقه 23، (خطی است) به نقل از ثورۃ زید بن علی
ص 173.
- 959- «فرق الشیعه -» نوبختی ص 77 - 78.
- 960- «مقالات الاسلامیین» ج 1 ص 136 - 137.
- 961- «مروج الذهب -» مسعودی ج 3 ص 220.
- 962- «الفرق بین الفرق» ص 24 - 25.
- 963- ملل و نحل ج 1 ص 118.
- 964- «مشارق انوار الیقین -» برسی ص 255.
- 965- فهرست - ابن ندیم ص 193.
- 966- «اعتقادات فرق المسلمین» ص 32.
- 967- رجال نجاشی ص 121.
- 968- فهرست - طوسی ص 98.
- 969- ملل و نحل - شهرستانی ج 1 ص 118.
- 970- «الفرق بین الفرق» ص 22 - 23.
- 971- «اعتقادات فرق المسلمین» ص 52.
- 972- «فرق الشیعه -» نوبختی ص 52.
- 973- «مقالات الاسلامیین» ج 1 ص 134.
- 974- «اعتقادات فرق المسلمین -» رازی ص 32 - «مشارق انوار الیقین» ص 255.

- 975- ملل و نحل ج 1 ص 119. « مشارق انوار اليقين » ص 255.
- 976- « التبصير فى الدين » ص 32.
- 977- « الفرق بين الفرق » ص 23.
- 978- « حور العين » ص 156.
- 979- « فرق الشيعة - نوبختى ص 76.
- 980- ملل و نحل شهرستانى ج 1 ص 119.
- 981- « فرق الشيعة » ص 76.
- 982- « فرق الشيعة » ص 76.
- 983- « فرق الشيعة » ص 76.
- 984- « الانتصار - » خياط ص 153.
- 985- « مقالات الاسلاميين » ص 153.
- 986- « اعتقادات فرق المسلمين - » اسفراينى ص 33.
- 987- « فرق الشيعة - » نوبختى ص 30 - ملل و نحل ج 1 ص 119.
- 988- « مقالات الاسلاميين » ج 1 ص 139. « و الحور العين » ص 155.
- 989- رجال كشى ص 205.
- 990- « مقاتل الطالبين » ص 469. (پاورقى)
- 991- « تهذيب التهذيب ج 2 ص 289.
- 992- « تهذيب التهذيب » ج 2 ص 287.
- 993- فهرست - ابن نديم ص 267.
- 994- در آخر همين كتاب شرح عيسى بن زيد را يادا آور شديم.
- 995- « تهذيب التهذيب، ج 8، ص 411.
- 996- ملل و نحل ج 1 ص 120.
- 997- « فرق الشيعة » ص 42 - 43.
- 998- « فرق الشيعة » ص 42.
- 999- ملل و نحل - شهرستانى ج 1 ص 121.
- 1000- ملل و نحل - شهرستانى ج 1 ص 121.
- 1001- « التبصير » ص 33. اصول دين ص 278.
- 1002- « مقالات الاسلاميين » ج 1 ص 127.

- 1003- فهرست - ابن ندیم ص 193.
- 1004- « حورالعین - » حمیری ص 156.
- 1005- ثورة زید بن علی ص 193 به نقل از مدارک لاتینی.
- 1006- ثورة زید بن علی ص 193.
- 1007- « الفرق بین الفرق » ص 24.
- 1008- « مقالات الاسلامیین » ج 1 ص 137.
- 1009- « مقالات الاسلامیین » ج 1 ص 137.
- 1010- « مقالات الاسلامیین » ج 1 ص 137.
- 1011- ثورة زید بن علی ص 194.
- 1012- (زیدیه)، مقصود پیروان زید بن علی علیه السلام که قاتل به امامت وی می باشند و (امامیه) شیعیانی را گویند که قاتل به امامت علی بن ابی طالب و یازده فرزند معصوم وی می باشند. و زید علیه السلام را امام واجب الاطاعه نمی دانند.
- 1013- رسائل - جاحظ ص 241.
- 1014- « اوائل المقالات - » مفید ص 3.
- 1015- « فرق الشیعة - » نوبختی ص 41.
- 1016- « مقالات الاسلامیین » ج 1 ص 330 - ملل و نحل شهرستانی ج 1 ص 118.
- 1017- ثورة زید بن علی ص 195.
- 1018- « اوایل المقالات - » مفید ص 64.
- 1019- « مقالات الاسلامیین » - ج 2 ص 128.
- 1020- ملل و نحل ج 1 ص 118.
- 1021- ثورة زید ص 196.
- 1022- « الفصول - » مرتضی ج 1 ص 68.
- 1023- « اوائل المقالات - » مفید ص 10.
- 1024- « اوائل المقالات - » مفید ص 10.
- 1025- « الغیبة - » مفید ص 8.
- 1026- « البدر الطالع بمحاسن من بعد القرن السابع - » شوکانی ج 2 ص 43.
- 1027- « اوائل المقالات - » مفید ص 8. چاپ قدیم.
- 1028- « اوائل المقالات - » مفید ص 8. چاپ قدیم.

- 1029- « الانتصار - » خياط ص 108.
- 1030- « اوائل المقالات - » مفید ص 18 و 25. چاپ قدیم.
- 1031- « اوائل المقالات - » مفید ص 18 و 25. چاپ قدیم.
- 1032- « اوائل المقالات - » مفید ص 18 و 25. چاپ قدیم.
- 1033- ثورة زيد بن علي ص 197 - به نقل از کتابی لاتینی.
- 1034- اصول کافی - کلینی ج 1 ص 203.
- 1035- الامامة - يحيى بن حسين - ورقه (2).
- 1036- « اوائل المقالات - » مفید ص 14 - 15 چاپ قدیم.
- 1037- « الوعد و الوعيد - » يحيى بن الحسين ورقه 4.
- 1038- « اوائل المقالات - » مفید ص 23 - چاپ قدیم.
- 1039- « مقالات الاسلاميين » ج 1 ص 139.
- 1040- « اوائل المقالات » ص 15.
- 1041- « تسهيل مرعاة الوصول - » محمد بن حسن - ورقه 5 (خطی).
- 1042- مجموعه علم کلام - مرتضی ص 67.
- 1043- روایات در ذم این مرد بسیار رسیده است که « (کان کذابا، و کان یکذب علی ابی جعفر (علیه السلام) » او مرد بسیار دروغ گوئی بود، و دروغهایی به امام باقر نسبت می داده، و احادیث ساختگی زیادی را در کتب اصحاب حضرتش می ریخت و امام باقر درباره اش فرموده: « (و کان یکذب علینا) » او به ما دروغ می بست و مردم را به امامت محمد بن عبدالله (نفس زکیه) دعوت می نمود. « جامع الرواة » ج 2 ص 254.
- و فرقه (مغیریه) را نسبت به او می دهند، او به دست خالد اموی استاندار هشام اموی در کوفه در سال 119 ه ق به قتل رسید، البته این نسبت کاملاً بی اساس است زیرا اگر مغیره در سال 119 کشته شده باشد او ابداً هم عصر نفس زکیه نبوده است زیرا، قیام نفس زکیه در سال های بعد بوده است.
- 1044- « فرق الشيعة - » نوبختی ص 83.
- 1045- « احسن التقاسيم في معرفة الاقاليم - » مقدسی ج 1 ص 38.
- 1046- « العقد الفريد » ج 2 ص 404.
- 1047- « مقالات الطالبيين - » اشعری ج 1 ص 87.
- 1048- « اعتقادات فرق المسلمين - » رازی ص 25.

- 1049- «المحبر -» بغدادی محمد بن حبیب ص 427.
- 1050- طبری ج 2 ص 272.
- 1051- «التبصیر فی الدین» ص 92. اسفرائینی.
- 1052- «الفرق بین الفرق» ص 18.
- 1053- «الفرق المختلفة بین اهل الزیغ و الزندقه» ص 30.
- 1054- «الفصول -» سید مرتضی ج 1 ص 61.
- 1055- «تنبيه الخواطر و نزهة النواظر -» اشتری ج 2 ص 106.
- 1056- «العقد الفريد» ج 2 ص 409.
- 1057- «اعتقادات فرق المسلمين» ص 25.
- 1058- «المحبر» ص 427.
- 1059- طبری ج 8 ص 272.
- 1060- «الانساب -» سمعانی ص 283.
- 1061- مقدمه مسند زید ص 13 و 20.
- 1062- مقدمه مسند زید ص 13 و 20.
- 1063- «مقدمة مسند الامام زید» ص 18.
- 1064- «مقدمة مسند الامام زید،» ص 18.
- 1065- احمد بن عیسی بن زید، نوه حضرت زید بن علی علیه السلام است او مردی عالم و فاضل و زاهد بود که 30 بار پیاده به زیارت خانه خدا مشرف شده او مردی مجاهد و مبارز بود.
در زمان هارون الرشید خلیفه عباسی به زندان افتاد ولی از زندان گریخت و در خانه اش در بصره در سن 80 سالگی دنیا را وداع گفت.
- 1066- محمد بن منصور از فقهای بزرگ زیدیه است که مولفات او به 32 کتاب می رسد او حدود سال 290 ه ق از دنیا رفته است.
- 1067- قاسم بن ابراهیم اسماعیل بن ابراهیم بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام از ائمه بزرگ زیدیه است.
او در سال 170 ه ق بعد از شهادت حسین (قهرمان انقلاب فخر) متولد شد او مردی مبرز در جمیع علوم بود، او در مصر تبلیغ می کر و جمع کثیری به او معتقد بودند و سپس طبق دعوت بزرگان کوفه به آن جا آمد و سپس به ناحیه ای در نزدیکی مدینه به نام (جبل الرس) سکونت گزید و در سال 241 ه ق دنیا را بدرود گفت.

1068- اطروش لقب حسن بن علی بن حسن بن علی بن عمر بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام است.

او را نیز (ناصر الکبیر) می گفتند، او از علما بزرگ امامیه بود، ولی زیدیه او را از ائمه خویش می دانند، او جد مادری علمین سید مرتضی و سید رضی می باشد. در سال 230 ه ق متولد شد، او مردی عالم و زاهد و فاضل و شاعر بود که تالیفات زیادی دارد. می گویند چند هزار نفر به دست با کفایت او مسلمان شدند. دلیل بر امامی بودند او کتابی است که خود وی نوشته به نام: «(انساب الائمة)» تا امام عصر علیه السلام متذکر شده است.

او در سال 304 ه ق به سن 74 سالگی در طبرستان (مازندران) درگذشت. سید مرتضی نبیره دختری او در شرح ناصریه به مختصر حالات او اشاره کرده است. علامه امینی در کتاب «(شهداء الفضیلة)» اولین شهیدی را که ذکر می کند جناب اطروش است.

1069- مؤید بالله لقب احمد بن حسین بن هارون بن حسین بن محمد بن هارون بن محمد بن قاسم بن حسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام است. ابراهیم بن قاسم درباره اش گفته:

او در علم نحو و لغت ید طولایی داشت و با وجود معرفتی تامی که در علم حدیث داشت در قرآن نیز مفسر خوبی بود.

او در فصاحت و شعر نیز دست داشت. او را امام علم کلام و پیشوای در فقه نیز خوانده اند. خلاصه در هر علمی او نصیب داشت.

او تالیفات ارزنده ای دارد که معروف ترین آنان: امالی زیارات، اقاده تحریر، تجرید، و شرح آن، و اینها مشهورترین و نافع ترین کتاب حدیثی و فقهی او است. و در این کتب علوم عقلیه و نقلیه موج می زند.

او در آمل مازندران در سال 321 ه ق متولد شد و مردم در سال 380 به عنوان خلافت با وی دست بیعت دادند، و وفات او را روز عرفه سنه 411 در سن 90 سالگی نگاشته اند.

1070- نام او یحیی در سال 403 متولد و در سنه 424 در سن 20 سالگی در آمل درگذشت، مردم بعد از برادرش مؤید بالله با او بیعت کردند او دارای تالیفات زیادی است که مشهورترین آنان عبارت است از: امالی، تذکره، تحریر (که قاضی زید آن را شرح کرده است) این کتاب شامل علوم و احادیث زیادی است.

می گوید: کتاب و تالیفات ائمه زیدیه تا زمان مؤید بالله به حدود 600 کتاب می رسید.
1071- جامع کافی یکی از معروفترین و بزرگترین کتاب مذهبی زیدیه است که می گویند:
مؤلفش آن را از میان قریب 300 کتاب انتخاب کرده است.
1072- از معتبرترین کتب زیدی آن را تشبیه به سنن بیهقی کرده اند.

فهرست مطالب

2	پیشگفتار.....
3	انگیزه نگارش.....
4	درس آموزنده.....
6	فصل اول : ویژگی های شخصی.....
6	پدر زید بن علی <small>علیه السلام</small>
7	موقعیت سیاسی امام سجاد <small>علیه السلام</small>
7	امام سجاد <small>علیه السلام</small> و فتنه عبدالله زبیر.....
8	فرزندان امام سجاد <small>علیه السلام</small> :.....
9	مادر زید <small>علیه السلام</small>
9	مشخصات زید <small>علیه السلام</small>
10	نقش انگشتر.....
10	سیمای زید <small>علیه السلام</small>
11	همسران وی.....
11	فرزندان زید.....
12	فصل دوم : تولد.....
12	تاریخ ولادت.....
13	نظر ما.....
13	نور امید.....
14	رؤیای امام چهارم <small>علیه السلام</small>
16	نامگذاری.....
17	این همان زید است.....

20	فصل سوم : پیشگوئیهای پیشوایان درباره زید
20	پیشگوییهای پیامبر ﷺ
20	زید و یارانش بدون حساب داخل بهشت می شوند
20	همنام زید
22	اخبار غیبی امیرالمؤمنین علی <small>علیه السلام</small>
22	مقام بزرگ
23	در اینجا او را به دار می زنند
24	دروود خدا بر او و همزمانش
25	در راه عراق
25	سخن جانشوز امام چهارم <small>علیه السلام</small> درباره زید <small>(علیه السلام)</small>
26	ترا به خدا پناه می دهم
26	خبر امام باقر <small>(علیه السلام)</small>
27	عموجان ترا به خدا پناه می دهم
29	فصل چهارم : فضائل زید <small>علیه السلام</small>
29	مقام علمی زید بن علی <small>علیه السلام</small>
29	عالم آل محمد <small>صلی الله علیه و آله</small>
31	احترام فوق العاده امام صادق <small>علیه السلام</small> نسبت به زید <small>علیه السلام</small>
31	بزرگان شیعه و شخصیت علمی زید <small>علیه السلام</small>
32	بزرگان اهل سنت و شخصیت علمی زید
33	نشو و نمای زید <small>علیه السلام</small>
34	احاطه علمی زید <small>علیه السلام</small>
36	زید بن علی <small>علیه السلام</small> مفسر و همراز قرآن
37	او در زندان تفسیر قرآن می گفت
37	عظمت قرآن از نظر زید <small>علیه السلام</small>

- 38..... در مجلس حاکم کوفه
- 39..... زید بن علی علیه السلام محدث و فقیه اهل بیت
- 41..... جامع کتب اربعه
- 41..... روایات زید بن علی در کتب اربعه
- 43..... طبقه زید بن علی علیه السلام در حدیث
- 43..... طریق صدوق⁽¹²⁰⁾ به زید بن علی علیه السلام
- 45..... کاتب و راوی صحیفه سجادیه
- 46..... داستانی شیرین و جالب
- 47..... خبر ناگوار
- 48..... صحیفه کامله
- 50..... صحیفه ای دیگر
- 51..... ملاقات با امام
- 53..... رؤیای رسول خدا
- 54..... هزار ماه جنایت !!
- 56..... شخصیت علمی و تالیفات زید علیه السلام
- 56..... کتاب «الصفوه»⁽¹⁴⁹⁾ و مسأله امامت
- 59..... شاگردان زید علیه السلام
- 62..... حافظه قوی
- 62..... زید مرد بیان و بحث
- 63..... چند اعتراف جالب
- 64..... اعتراف دشمن
- 65..... فرازهائی از سخنان زید علیه السلام
- 67..... سخنان زید علیه السلام را می نوشتند
- 68..... مناظره زید و علمای شام

68.....	زید در مقام بحث
72.....	نمونه ای دعا‌های زید <small>علیه السلام</small>
73.....	زید <small>علیه السلام</small> شاعر و سخن سرا
76.....	امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> با دیگران قابل مقایسه نیست
78.....	مقام زهد و پرهیزگاری زید <small>علیه السلام</small>
80.....	شهید راه حق
81.....	مبارز شب زنده دار
83.....	چه حال عجیبی
85.....	نور ایمان
85.....	او دائم الصلوة بود
86.....	اطاعت حق
88.....	فصل پنجم : زمینه انقلاب
88.....	جنگ‌های داخلی
88.....	قوانین اسلام
89.....	حفظ آرامش
90.....	رژیم فاسد بنی امیه
92.....	جنايات بنی امیه
92.....	مقام اعلای خلافت
94.....	عصر زید
95.....	چهره هشام
95.....	ترسیمی دیگر از چهره هشام
96.....	علاقه هشام به دودمان امیه
97.....	مفاخره زید با هشام
99.....	در مجلس هشام

99.....	این زندگی ذلت است
100.....	خواب عبدالملک
101.....	مردم، مرگ هشام را جشن گرفتند
101.....	انتقام پس از مرگ
103.....	فصل ششم : فلسفه قیام
103.....	انتقام خون حسین <small>علیه السلام</small>
103.....	بذر نهضتها
104.....	قیام تواین
104.....	یاثارات الحسین <small>علیه السلام</small> (270)
106.....	قیام مختار
107.....	قیام مختار به اذن امام بود
108.....	زید خونخواه شهیدان
110.....	امر به معروف و نهی از منکر
112.....	وجه تشابه
113.....	اصلاح امور ملت
116.....	تشکیل حکومت اسلامی
118.....	چرا ائمه دین عملاً تشکیل حکومت ندادند
120.....	فرهنگ اسلام
121.....	کمک به انقلابیون
121.....	ائمه <small>علیهم السلام</small> خواستار اصلاح امت بودند
122.....	قیام زید به اذن امام <small>علیه السلام</small> بود
125.....	چرا امام مستقیماً در نهضت زید شرکت نکرد
127.....	زید <small>علیه السلام</small> مردم را به رضای آل محمد (ص) دعوت می نمود
129.....	سخن جالب مامقانی - تشکیل حکومت اسلامی

- 130..... قول سید علیخان حویزی
- 131..... خطابه آتشین زید
- 133..... متن سخنرانی زید علیه السلام
- 137..... زید در مدینه
- 138..... حوادثی قبل از قیام
- 139..... برخورد شدید زید با خلیفه سفاک اموی
- 140..... آزادمنشی زید علیه السلام
- 143..... هشام به امام باقر علیه السلام اهانت کرد
- 143..... زید علیه السلام در شام به زندان می افتد
- 144..... اختلاف بر سر موقوفات پیامبر (ص) و امیرالمؤمنین علیه السلام
- 145..... ریشه این صدقات و موقوفات
- 146..... در مجلس فرماندار مدینه
- 147..... در مسجد
- 148..... توطئه بر ضد زید
- 152..... فصل هفتم : مقدمات قیام
- 152..... زید در کوفه
- 153..... زید را از کوفه بیرون کردند
- 154..... بازگشت به کوفه
- 155..... کوفه مهد انقلاب
- 156..... اعلام آمادگی
- 157..... تصمیم نهائی
- 158..... ناصحان و تسلیم طلبان
- 159..... راه زید بن علی علیه السلام با حسین بن علی علیه السلام یکی بود ⁽³⁶⁰⁾
- 161..... دو علت دیگر

161.....	جواب زید به ناصحان
164.....	فصل هشتم : قیام و شهادت زید
164.....	کوفه آبستن انقلاب
166.....	ازدواج در کوفه
166.....	فرستادگان زید برای دعوت مردم به قیام
168.....	شخصیت های معروفی که به زید <small>علیه السلام</small> پیوستند
175.....	پشتیبانی ابوحنیفه، فقیه عراق ⁽⁴²⁸⁾
175.....	پاسخ ابوحنیفه
177.....	نهضت زید عمومی بود
178.....	سؤال بیجا
179.....	دشمن آگاه شد
180.....	هشام از اوضاع کوفه مطلع شد
180.....	نامه هشام
181.....	در جستجوی خانه امن
182.....	کشف مخفیگاه
182.....	شهادت دو تن از یاران زید <small>علیه السلام</small>
183.....	امید به پیروزی
184.....	تاریخ شروع قیام
184.....	اعلام حکومت نظامی در کوفه
185.....	خیانت مردم در کوفه
187.....	در جستجوی زید <small>علیه السلام</small>
188.....	شعار یاران زید <small>علیه السلام</small>
189.....	یاران کجا رفتند
189.....	تب جنگ بالا گرفت

190.....	صبح انقلاب
191.....	اولین برخورد مسلحانه
192.....	تعداد یاران زید
193.....	نبرد خونین یا حماسه جاوید
193.....	آغاز جنگ
194.....	سخنان زید <small>علیه السلام</small> در میدان نبرد
195.....	لشکرکشی دشمن
196.....	نخستین روز جنگ
197.....	اولین پیروزی در میدان نبرد
197.....	نبرد زید <small>علیه السلام</small>
198.....	زید قهرمان
201.....	تاکتیک نظامی
202.....	محصور شدگان مسجد
203.....	حمله به طرف مسجد
204.....	فریاد نصر بن خزیمه افسر رشید ارتش زید
205.....	جنگ اطراف مسجد و بازار
205.....	آتش جنگ زبانه می کشد
206.....	حمله متقابل دشمن
207.....	تلفات دشمن
208.....	شب هولناک
209.....	دومین روز جنگ
210.....	شهادت نصر بن خزیمه
211.....	صفوف منظم انقلابیون
213.....	اشک قهرمان در میدان جنگ

214.....	نقشه جالب
215.....	شهادت معاویه بن اسحاق
216.....	فاجعه جانگداز شهادت زید بن علی <small>علیه السلام</small>
217.....	آخرین کلام در جبهه جنگ
219.....	مرگ قهرمان
220.....	آخرین پیام
221.....	تاریخ شهادت
222.....	فصل نهم : پس از شهادت
222.....	دفن بدن
224.....	نیش قبر و بیرون آوردن جسد زید <small>علیه السلام</small>
225.....	سخنرانی استاندار عراق
225.....	متن سخنرانی
226.....	بالای دار
227.....	نگهبانی دار
228.....	بدن پاک زید <small>علیه السلام</small> را آتش زدند
229.....	سر مقدس زید را به شام فرستادند
230.....	سر زید در مدینه
232.....	مدفن سر
233.....	کرامات زید <small>علیه السلام</small>
237.....	زیارتگاه زید
239.....	انعکاس شهادت زید <small>علیه السلام</small> و شکست نهضت
240.....	در کوفه
241.....	فصل دهم : تاءثیر امام صادق در شهادت زید
241.....	اشکهای جانسوز امام صادق <small>علیه السلام</small> در فقدان زید

241.....	به یاد عمویم می‌گیریم
243.....	چهار سال بالای دار!
243.....	خدا مرا در آن خونها شریک گرداند
245.....	نامه غم‌انگیز
246.....	دروود خدا بر او باد
247.....	یک چیز دیگر طلب دارند
248.....	در پناه خدا
249.....	امام صادق <small>علیه السلام</small> بر عمویش زید <small>علیه السلام</small> نماز خواند
249.....	مقام معنوی هم‌زمان زید <small>علیه السلام</small>
250.....	کمک امام صادق به بازماندگان شهیدان
252.....	فصل یازدهم : شعرائی در عزای زید شعر سروده اند
252.....	اثر انقلاب در اشعار سخن‌سرایان
252.....	شعرای آزاده‌ای که درباره زید <small>علیه السلام</small> شعر و مرثیه سروده اند
255.....	قصیده عینیه سید
257.....	اسماعیل، از گفتارت متشکریم!
263.....	فصل دوازدهم : علل شکست قیام
263.....	علل شکست
263.....	1 - وجود ارتش عظیم شام در عراق
265.....	2 - نقش جاسوسان و عوامل نفوذی
266.....	3 - مسئله خلافت
271.....	4 - خیانت مردم کوفه
275.....	5 - دعوت عباسیان
278.....	6 - مسأله امامت
280.....	فصل سیزدهم : نتایج قیام

280.....	نتایج قیام
281.....	سقوط امویان
283.....	لباس سیاه
288.....	فاتحان عباسی روی اجساد بنی امیه نشستند و غذا خوردند
291.....	اثر قیام در حکومت بنی عباس
292.....	قیام نفس زکیه (705)
295.....	قیام ابراهیم بن عبدالله
296.....	قیام محمد بن ابراهیم طباطبا
297.....	نهضت ابوالسرایا
298.....	ملاقات با ابوالسرایا
300.....	خداوند بر ملائکه مباحات می کند
300.....	شرکت علویون در نهضت ابوالسرایا
301.....	نهضت ابوالسرایا
302.....	تشکیل حکومت زیدی در یمن
302.....	قیام در طالقان
303.....	قیام یحیی بن عمر در کوفه
304.....	قیام صاحب زنج
305.....	تشکیل حکومت علوی در طبرستان
306.....	حکومت طبرستان
308.....	زید <small>علیه السلام</small> مدعی امامت نبود
311.....	امام هشتم <small>علیه السلام</small> از زید دفاع می کند
313.....	سخن سید علیخان
313.....	زید به امامت ائمه معصومین <small>علیهم السلام</small> ایمان و اقرار داشت
314.....	حجت زمان

- 315..... مهدی علیه السلام قیام می کند
- 316..... ائمه دوازده نفرند
- 317..... آن دو را لعنت می کنم
- 318..... علت چه بود؟
- 320..... گفتگوی مرد زیدی با شیخ مفید
- 322..... فصل چهاردهم : بررسی و رد روایات قدح و نکوهش
- 322..... مقدمه بحث
- 323..... خبر اول
- 324..... خبر دوم
- 325..... خبر سوم
- 326..... خبر چهارم
- 327..... خبر پنجم
- 327..... خبر ششم
- 328..... خبر هفتم
- 330..... خبر هشتم
- 332..... مهمترین حربه مخالفین نسبت به قیام زید علیه السلام
- 336..... فصل پانزدهم : زید از دیدگاه علمای اسلام
- 336..... علمای شیعه و شخصیت زید
- 338..... 1 - شهید اول قیام زید را به اذن امام می داند
- 338..... 2 - شیخ مفید زید را ستایش می کند
- 338..... 3 - شیخ طوسی و شهادت به فضیلت و کمالات زید:
- 339..... 4 - نظر شیخ بهاء الدین عاملی درباره مقام و مرتبه زید
- 339..... 7 - کلام اردبیلی درباره عظمت زید علیه السلام
- 340..... 9 - نظریه علامه مجلسی راجع به مقام و منزلت زید (علیه السلام)

- 11 - مامقانی : 341
- 12 - مرحوم سید علیخان شیرازی در « (ریاض المساکین) » می فرماید: «کان
زید بن 342
- 13 - شعبی گوید: 342
- 15 - صاحب « ریاض العلماء » گوید 342
- 16 - ناصری در جلد پنجم نامه دانشوران گوید 343
- 17 - مرحوم سید علیخان در « نکت البیان » گوید 343
- 18 - علامه امینی 345
- 19 - علامه سید محسن امین در « اعیان الشیعه » 346
- 20 - استاد معظم ما، فقیه عالیقدر حضرت آیه الله العظمی منتظری (مد ظله ضمن
بحث ولایت فقیه فرمود: 346
- 21 - آیه الله سید ابوالقاسم موسوی خوئی مدظله 347
- 22 - دفاع علامه امینی از شیعه و زید علیه السلام 347
- جنایات دشمنان اهل بیت 349
- سخنان علمای بزرگ اهل سنت درباره شخصیت زید 352
- فصل شانزدهم : فرزندان زید 353
- فرزندان زید علیه السلام 353
- یحیی بن زید قهرمان انقلاب جوزجان ⁽⁸³⁰⁾ 354
- یحیی به امامت امام صادق و ائمه حق علیهم السلام اعتراف داشت 355
- عقیده یحیی درباره علم امام علیه السلام 356
- گریه ها و حزن و اندوه شدید امام در فقدان یحیی 357
- مقدمات خروج 358
- یحیی در مدائن 359
- در ری و سرخس 359

- 360..... در بلخ
- 362..... بازداشت یحیی
- 363..... یحیی از زندان آزاد می شود
- 364..... شیعیان از زنجیری که به دست و پای یحیی بود نگین انگشتر ساختند
- 365..... قیام یحیی
- 366..... جنگ در ابرشهر (نیشابور)
- 367..... نبرد خونین جوزجان
- 368..... سخنان یحیی در جبهه جنگ
- 369..... شهادت یحیی
- 369..... جسد یحیی
- 370..... انتقام
- 371..... یک اشتباه
- 373..... جوزجان
- 375..... عیسی بن زید
- 375..... فضائل عیسی
- 377..... اشتباه مامقانی
- 377..... رجال این حدیث
- 379..... «(موتم الاشبال)» یتیم کننده شیر بچه گان
- 381..... نبرد عیسی
- 382..... عیسی یکی از رهبران نهضت بود
- 384..... ملاقات با عیسی
- 387..... تاءمین دشمن
- 388..... اشعار در روی دیوار
- 389..... دیدار دوستان

390.....	برخورد سفیان ثوری با عیسی
392.....	کشف مخفیگاه
393.....	گفتگو با خلیفه عباسی
395.....	در زندان
398.....	مرگ عیسی
400.....	ملاقات با خلیفه
404.....	فرزندان عیسی
405.....	حسین بن زید (ربیب امام صادق <small>علیه السلام</small>)
406.....	قیام حسین بن زید
407.....	نصیحت عبدالله بن حسن
408.....	محمد بن زید
409.....	اعتقاد راسخ محمد بن زید در مسأله امامت
410.....	گذشت و فداکاری محمد بن زید
412.....	فرزندان محمد
414.....	فصل هفدهم : زید و زیدیه
414.....	زید بن علی و زیدیه
414.....	زید از دیدگاه زیدیه به قلم امام عبدالعزیز بن اسحاق
418.....	اصول اعتقادات زیدیه
418.....	1 - توحید
418.....	صفات خدا
420.....	2 - عدل
420.....	3 - (وعد) و (وعید)
421.....	« منزلة بین المنزلتین » جایگاه متوسط
422.....	زیدیه و مسأله خلافت

423.....	علت خلافت ابی بکر و.....
423.....	تقدم مفضول بر افضل
425.....	اعتقاد به امامت زید بن علی <small>علیه السلام</small>
425.....	شرایط امام
426.....	علم و شمشیر
427.....	جنگ با دشمنان حق
428.....	فرقه های زیدیه
429.....	جارودیه
431.....	جارودیه و علوم اهل بیت <small>علیهم السلام</small>
432.....	سلیمانیه
432.....	بتریه
433.....	صالحیه
434.....	قاسمیه
436.....	یعقوبیه
436.....	نعیمیه
437.....	مطرفیه
437.....	زیدیه و امامیه
437.....	عقائد مشترک زیدیه و امامیه
439.....	عقاید مشترک اصولی بین زیدیه و امامیه
439.....	اختلافات بین امامیه - زیدیه
440.....	موارد اختلاف در بعضی اصول اعتقادات
441.....	رافضه و زیدیه
442.....	اصناف رافضه
443.....	بررسی اقوال

444.....	دو شاهد تاریخی
445.....	سخن قابل اعتماد
447.....	فصل هجدهم : فهرستی از کتب زیدیه
447.....	مسند زید یا مجموعه فقهی
447.....	نام کتاب
447.....	نگارنده کتاب
448.....	تنظیم کتاب
448.....	مقدمه کتاب
448.....	اهمیت این کتاب
449.....	طرق ائمه زیدیه در سند کتاب ⁽¹⁰⁶⁴⁾
449.....	شرح و حاشیه ها
450.....	احادیث و اخبار کتاب
450.....	رؤوس و ابواب کتاب
451.....	کتب معتبر زیدیه پس از « مسند الامام زید <small>علیه السلام</small> »
453.....	پی نوشت ها :
514.....	فهرست مطالب